



سازمان چریک های فدایی خلق ایران



نویسندگان
دکتر محمد محسن پيله سوارچی
حسین خلخالی



به نام خدا

چریک های فدایی خلق
از آغاز فعالیت تا انقلاب اسلامی

نویسندگان
دکتر محمد محسن پيله سوارچی
حسین خلخالی



سرشناسه	: پيله سوارچی، محمد محسن، ۱۳۶۷-
عنوان و نام پدیدآور	: چریک‌های فدایی خلق از آغاز فعالیت تا انقلاب اسلامی / مولفان محمد محسن پيله سوارچی، حسین خلخالی.
مشخصات نشر	: تهران: سنجش و دانش دکتري، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهري	: ۲۸۴ ص.
شابک	: 978-622-111-184-8
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۸۴.
موضوع	: سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - تاریخ
موضوع	: Organization of Iranian People's Fedai Guerrillas-- History
موضوع	: حزب‌های سیاسی - ایران - تاریخ - قرن ۱۴
	: Political parties -- Iran -- History-- 20th century
شناسه افزوده	: خلخالی، حسین، ۱۳۵۰-
رده بندی کنگره	: DSR1۵۴۱
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۳۰۴۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۳۳۱۱۳۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا

عنوان: چریک های فدایی خلق از آغاز فعالیت تا انقلاب اسلامی

نویسندگان: دکتر محمد محسن پيله سوارچی - حسین خلخالی

ناشر: انتشارات سنجش و دانش دکتري

نوبت چاپ: اول- ۱۴۰۴

تیراژ: ۵۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۱۱۱-۱۸۴-۸

«کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر محفوظ می باشد»

آدرس و نشانی نشر: تهران، میدان انقلاب، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، نبش خیابان روانمهر، پلاک ۱۲۶. ساختمان سنجش و دانش.
تلفن: ۰۲۱۶۶۹۷۳۶۳۵ - ۰۲۱۶۱۲۶

<http://sanjeshodanesh.com>

سَنجَش و دَانِش

فهرست

عنوان	صفحه
چکیده.....	۵
مقدمه.....	۵
فصل اول: علل شروع مبارزات مسلحانه در ایران.....	۶
استبداد.....	۷
تک حزبی شدن.....	۱۱
حزب توده.....	۱۲
جبهه ملی.....	۱۳
نهضت آزادی.....	۱۴
سانسور مطبوعات.....	۱۵
پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ خورشیدی(اهمیت ،تاثیر).....	۱۷
رخداد قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ خورشیدی.....	۱۸
پیامدهای قیام.....	۱۹
۱۵ خرداد و جزئی.....	۱۹
استعمار.....	۲۱
عیوب استعمار.....	۲۲
حضور سیاسی امپریالیسم.....	۲۳
اقتصاد : (کلیات).....	۲۵
اقتصاد ایران در دوران محمدرضا شاه.....	۲۶
عیوب جامعه سرمایه داری.....	۲۷
علل نارضایتی ها.....	۳۰
رشد اقتصادی.....	۳۶
بررسی شرایط اقتصادی ایران.....	۳۷
تحلیل اقتصاد ایران از دید امیر پرویز پویان.....	۳۷
تحلیل اوضاع اقتصادی از دید مسعود احمد زاده.....	۴۰
مقدمه اصلاحات ارضی.....	۴۱
اهداف برنامه اصلاحات ارضی.....	۴۱
دستاوردهای مثبت.....	۴۴

۴۴	دستاوردهای منفی
۴۵	فضای جهانی
۵۱	فصل دوم مبارزه مسلحانه از دیدگاه سازمان چریکهای فدای ی خلق
۵۲	تعاریف
۵۳	مبانی مبارزه مسلحانه از دید فدائیان خلق
۵۴	هدف از مبارزه مسلحانه (چرا عملیات باید مسلحانه باشد)
۵۷	رابطه مبارزه مسلحانه و طبقه کارگر
۵۷	چرا نباید مبارزه را از دهقانان آغاز کرد
۵۹	فصل سوم سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
۶۰	مقدمه
۶۰	قسمت اول : گروه ظریفی - جزئی
۶۲	سازماندهی و تشکیلات گروه
۶۲	فعالیت و عملکرد گروه
۶۴	تشکیل گروه جنگل
۶۷	قسمت دوم گروه احمدزاده - پویان
۶۸	فعالیت و عملکرد گروه
۶۹	شناسایی گروه توسط پلیس
۶۹	تماس با گروهها و جریانات چپگرای دیگر
۶۹	رابطه با گروه یک (گروه جزنی - ظریف)
۷۰	عملیات سیاهکل
۷۲	علت شکست عملیات سیاهکل
۷۳	پیامدهای جریان سیاهکل
۷۴	تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
۷۷	تشکیلات سازمان چریکهای فدائی خلق
۷۹	کارکرد نظامی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
۸۱	مواضع سیاسی و ایدئولوژیک سازمان چریک های فدائی خلق
۸۱	مواضع گروه جزنی - ظریفی و گروه جنگل
۸۴	مواضع سیاسی - ایدئولوژیک گروه احمدزاده - پویان
۸۶	مواضع سیاسی و استراتژی سازمان چریک های فدائی خلق

۸۹.....	حمید اشرف
۹۸.....	فصل چهارم علل شکست مبارزات مسلحانه در ایران
۹۹.....	کلیات
۱۰۱.....	عدم وجود پایگاه حمایتی : شوروی و سیاست خائنانه این کشور در قبال چریک های ایران
۱۰۳.....	تبلیغات رژیم پهلوی
۱۰۷.....	مذهب و عدم حمایت علماء مذهبی
۱۱۰.....	مشکلات سازمانی
۱۱۰.....	نبود پیشاهنگ به معنای حقیقی
۱۱۱.....	لزوم حزب پیشاهنگ
۱۱۲.....	تفاوت کشورها ، تفاوت انقلاب ها
۱۱۵.....	عدم ایجاد اتحاد با سایر احزاب (افراد - طبقات)
۱۱۶.....	عدم ایجاد وحدت در بین احزاب ایران
۱۱۸.....	عدم پشتیبانی توده مردم
۱۲۱.....	فواید یک پشت جبهه
۱۲۱.....	دلایل عدم پشتیبانی توده ها
۱۲۴.....	راه های جذب توده
۱۲۵.....	عدم دقت در ریزه کاری ها
۱۲۵.....	جدائی عملکرد نظامی از عملکرد سیاسی
۱۲۷.....	دیدگاه نظری حاکم بر سازمان فدائیان خلق از سیاهکل تا سال ۱۳۵۷
۱۲۹.....	اشتباهات و اشکالات نظری
۱۳۱.....	فصل پنجم سازمان چریکهای فدائی خلق در جریان پیروزی انقلاب اسلامی
۱۳۶.....	نتیجه گیری
۱۳۷.....	منابع
۱۴۷.....	تصاویر

چکیده:

گفتمان مبارزه‌ی مسلحانه در میان بخشی از فعالان سیاسی عصر پهلوی دوم پدید آمد و عمدتاً در سطح دانشجویان دانشگاه‌های کشور گسترش یافت. مبارزه‌ی مسلحانه اساساً برخاسته از مکتب سرکوبگرانه‌ی حکومت پهلوی دوم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. نخستین نشانه‌های اعتقاد به مبارزه‌ی مسلحانه در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۳۴۰ به وجود آمد و چند گروه مخفی با رویه‌ی مسلحانه تشکیل شد. در اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰، اندیشه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه گسترش بیشتری یافت که در یکی از مهم‌ترین گروه‌های مسلحانه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران متبلور شد. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران از جمله گروه‌های سیاسی و مبارز در دوران حکومت محمدرضا پهلوی بود که با اندیشه مبارزه مسلحانه برای از پای در آوردن رژیم فعالیت خود را آغاز نمود. این سازمان در طول فعالیت‌های سیاسی خود در دوران پیش از انقلاب فراز و فرودهای بسیاری را پشت سر نهاد. اگر چه بسیاری از افراد این سازمان در همان سال‌های اولیه توسط عوامل رژیم شناسایی و به قتل رسیدند ولی با این وجود کوشیدند در سال‌های اختناق دهه پنجاه خورشیدی پیام آور آزادی برای رهایی از سلطه استبداد و استعمار شاهنشاهی باشند. امیرپرویز پویان، مسعود احمدزاده، بیژن جزنی و مصطفی شجاعیان چهار نظریه پرداز اصلی سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند که نظریات خود را در باب مبارزه تدوین کرده اند که هر یک از این نظریه ها ویژگی های خاصی دارند و از دیدگاه متفاوتی به مبارزه می پردازند.

مقدمه

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست حکومت دکتر مصدق، نقطه‌ی عطف مهم و تأثیرگذاری در تاریخ معاصر ایران است. این رویداد منجر به سرخوردگی بسیاری از کنشگران سیاسی جوان ایران شد و به دوازده سال جنب و جوش سیاسی و اجتماعی، که از شهریور ۱۳۲۰ و به دنبال کناره گیری رضاشاه از قدرت آغاز شده بود، پایان داد. پس از کودتا، جامعه‌ی ایران وارد عصر جدید و پر فراز و نشیبی در حیات خود شد، دخالت مستقیم آمریکا و انگلستان در این کودتا واکنش‌های منفی بسیاری از این جوانان را در مقابل این دو کشور برانگیخت و تقابل با این دولت‌ها و محمدرضاشاه (در مقام نماینده این دولت‌ها) را در نگاه آنها به عنوان اساس مبارزات سیاسی تثبیت کرد. از طرف دیگر بی عملی حزب توده در ماجرای ۲۸ مرداد، و وابستگی به اتحاد جماهیر شوروی، دلسردی آنها نسبت به حزب را به دنبال داشت. در ادامه شکست جبهه ملی دوم، رخدادهای خرداد ۱۳۴۲، توسعه همکاری ایران با جهان غرب و تثبیت هرچه بیشتر قدرت دولت در مقابل مخالفین، بسیاری از این جوانان را به این نتیجه رساند که راهی جز مبارزه مسلحانه برای تغییر سیستم موجود، وجود ندارد. علاوه بر آن پیروزی جنبش‌های مسلحانه در آمریکای جنوبی و الجزایر و همچنین ایجاد قدرت کمونیستی در چین، بر انتخاب مشی مسلحانه از طرف آنها بسیار اثرگذار بود. دو گروه تشکیل دهنده چریک‌های فدایی خلق نیز در این دوره رشد کرده و تجربیات مبارزات گذشته آنها را هر چه بیشتر به اتخاذ خط مشی مسلحانه سوق داد. در فروردین ماه ۱۳۵۰ مذاکرات دو گروه جزنی-ظریفی و گروه پویان-احمدزاده-مفتاحی که از شهریور ماه ۱۳۴۹ در سپهر سیاسی «چریک‌های فدایی خلق» آغاز شده بود به فرجام رسید و وجود آن تصویب شد؛ این سازمان با انتخاب مشی انقلابی و مسلحانه، تفاوت خود با دیگر سازمان‌های مارکسیستی آن زمان را نشان داده و رویکرد جدیدی را نسبت به مبارزات سیاسی در ایران ارائه کرد. در فاصله پنج ساله پس از تاسیس به یکی از مهمترین مخالفان دولت موجود ایران تبدیل شد و نقش پررنگی در تلاش برای ایجاد شرایط انقلابی در ایران داشت.

فصل اول

علل شروع مبارزات مسلحانه در ايران

دموکراسی و نهال نوپای آزادی که می رفت با همت دکتر مصدق پا بگیرد بنا بردلایلی در پی کودتای سال ۱۳۳۲ خورشیدی قطع شد و استبداد با ریشه های تاریخی بار دیگر بر کشور مسلط شد. سال های هیجان و آزادی های نسبی سیاسی از ایران رخت بر بسته و سازمان امنیت در کشور شکل گرفت و چوبه های دار و تیر باران و دخمه های شکنجه روئیدن آغاز کرد و نفس ها در سینه ها حبس شد. شاه جوان و کم تجربه دوران مصدق با سرکوب جنبش های آزادی خواهانه و با حذف دائمی تمامی مخالفان درون و بیرون حکومت ضمن توافق با قدرت های شرق و غرب می رفت تا جامه یک دیکتاتور بزرگ را بر تن کند.^۱ سرکوب عریان و خشن از راه شبکه گسترده پلیسی در کل کشور و به کارگیری سریع نیروهای نظامی در برخورد با جنبش ها و خیزش های توده ای، استقرار و تحکیم بی حقی های سیاسی و اجتماعی و اقشار پائینی جامعه در سطوح مختلف، به کارگیری عوامل جبر غیر اقتصادی و به حداقل رسانیدن امکانات رفاهی توده، پایین نگه داشتن دستمزدها و حد آزادی تجمعات و تشکل های غیر توده ای نظیر تشکل های سندیکایی و سیاسی، تصویر آشکار جامعه ایران مخصوصاً در فردای کودتای ننگین ۲۸ مرداد است. در شرایطی که حتی محدودترین اعتراضات توده ها با پیگرد و سرکوب مواجه می شوند بحث کسب قدرت سیاسی کلید هرگونه تحول بنیادین در وضع ستمدیده ها به شمار می رفت. شاه برای توجیه این اعمال خود سخنان عجیبی می گفت و سعی می کرد این اعمال و کارهای خود را نه از جانب خودش بلکه از طرف خدا نشان دهد. برای همین شاه صحبت عجیبی می فرمودند که جایگاه خودش را به خداوند می رساند، می فرمودند: «امتحان کرده ام هر کس با من در افتاده است از بین رفته است چه داخلی و چه خارجی، مثال برادران کندی را در امریکا می زدند، کندی رئیس جمهور بود و دو برادر سناتور داشت و هر سه با پادشاه بد بودند. جان کندی رئیس جمهور کشته شد. رابرت کندی کشته شد و آخرین آنها افتضاح عجیبی سر کشته شدن یک دختر در آورد و ستاره اش رو به زوال رفت. ناصر- رئیس جمهور مصر- از بین رفت. خروشچف نخست وزیر شوروی با شاهنشاه خوب نبود از بین رفت، در داخله هم هر که با پادشاه در افتاده است ورافتاده است. مثل مصدق و تا اندازه ای قوام السلطنه. رزم آرا را من یقین داشتم که خیال سوء نسبت به من دارد کشته شد. منصور هم که دیگر نوک مستقیم امریکا بود و فوق العاده جکه طلب، او هم کشته شد.»^۲ چنین اشاره ای در زوال ناپذیری شاه یک کشور چه نتایج عملی می توانست برای او و مردم او به همراه داشته باشد. اسدالله علم ضمن توصیف تمامی ویژگی های مثبت شاه به زعم خود در توضیح تناقض های درونی شاه اشاره می کند. گرفتاری اساسی او در این بود که از یک سو می خواست ایران را به پایه کشورهای پیشرفته جهان برساند و از سویی آمادگی پذیرش لوازم چنین خواستی را که حکومت قانون و دموکراسی و مشارکت بود نداشت. قانون اساسی را نمی توانست از ته دل بپذیرد و آنرا تا هنگامی که مجلس موسسان اختیارات بیشتری به او نداده بود سندی علیه خود می دانست.^۳ هر چند علم از ذکر مفصل ویژگی های مثبت شاه نظیر علاقه ذاتی به درگیری در مسائل سیاسی، اجتماعی، آبدیدگی در امور سیاسی، با اطلاع و آگاه از شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران، مودب، شنونده دقیق، وارد بودن به مسائل جهانی و .. نیز دریغ نمی کند. شخص شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد خورشیدی هر چند از دید خارجی ها خام و نامطمئن به نظر می رسید ولی بعد از کودتا با انجام یک سلسله اقدامات سرکوب گرایانه نظیر بستن مطبوعات، دستگیری مخالفان، اعدام ناراضیان، شکنجه، آزار و تعقیب و ... نشان داد هرگز اجازه نخواهد داد مصدقی دیگر بر سر کار آید. این تغییر رویه شاه غیر از افزایش سن و تجربه شخصی او دلایل دیگری نیز داشت. در طول جنگ جهانی دوم متفقین به شاه فشار می آوردند تا حکومتی لیبرال تر و دموکرات مآب تر از پدرش را از خود نشان دهد ولی پس از تهدید منافع کارتل های نفتی جهان توسط مصدق دول غربی نیز فهمیدند نفعشان در حمایت از یک دیکتاتوری مرکزی و عدم اجازه به فعالیت های ملی گرایانه است. زیرا چنین دیکتاتوری طرفدار غربی دست کم منافع غرب و روابط با غرب را هرگز به مخاطره نخواهد افکند. در نتیجه در سال های بعد شاه نیز فشارهای دول غربی را خیلی جدی نگرفت. هر چند چنین فشارهایی نیز دیگر به ندرت اعمال می شد. استفاده رژیم از نیروهای سرکوبگر پلیس و ایجاد فضای خفقان و اختناق نیروهای مبارز را به این امر رهنمون کرد که اصلاح پذیری رژیم محال است و به کارگیری شیوه های مسالمت آمیز مبارزه امری بیهوده و خیانت به آرمان های توده های زحمت کش است.^۴

۱- گفتگوی لطف الله میثمی و سعید شاهسوندی www.khabaronline.com

۲- علم اسدالله - یادداشت های علم - تهران نشر: مازیار -، معین چ ۱۳۷۷-ج ۲-ص ۲۰۱

۳- همان، ج ۲، ص ۷۸

۴- مقصودی مجتبی تحولات سیاسی اجتماعی ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ نشر: روزنه چ ۱۳۸۰ ص ۲۱۸

محمد رضاشاه پس از کودتا رهبران کودتاجی را به مناصب کلیدی نهاد. او اردشیر زاهدی را که نقش فعالی در کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد داشت به نخست وزیری خود گمارد و با دریافت وامی ۱۴۵ میلیون دلاری از امریکا در راه بهبود امور کوشید. بعد از کودتا نخستین دغدغه شاه سرکوب نیروهای کمونیستی و ملی گرا در سطحی گسترده بود. به همین خاطر با ایجاد ساواک و ایجاد فضای حکومت نظامی در کشور جو خفقان وحشتناکی را در کشور ایجاد کرد. با ایجاد کنسرسیوم نفتی خیال او از بابت پول نفت نیز راحت شد و با پول بالا رفته نفت خود ارتشیان و نظامیان را از ۱۲۰ هزار تن به ۲۰۰ هزار تن افزایش داد و بودجه نظامی کشور را نیز بالا برد. او با این اقدامات راه های عملی در تسلط بر اقشار مختلف شهری و روستایی جامعه را به سادگی پیمود. ریشه گرایش شاه به دیکتاتوری را نه در پی کودتای نظامی ۱۳۳۲ خورشیدی که حتی سالها قبل تر از آن و در ماجرای سوء قصد نافرجام به جان او در بهمن سال ۱۳۲۷ می توان دانست. پس از آن حادثه نوعی دیکتاتوری قانونی توسط مجلس به شاه اعطاء شد که در پنکه آن شاه توانست قدرت انحلال دو مجلس را به دست آورد. طبق اصل ۴۸ قانون اساسی کشور که در پی سوء قصد به شاه در مجلس موسسان تصویب شد اعلیحضرت همایون می توانست هر یک از دو مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل کند. در هر مورد که مجلس یا یکی از آنها به موجب فرمان همایونی منحل می گردد باید در همان فرمان علت انحلال ذکر شده و امر به تجدید انتخابات داده شود.^۱ پس روند فرافقانونی شدن و گذار آرام از قانون را باید درپیش از کودتا جست. شاه با این قدرت اعطا شده از سوی نمایندگان تسلط کاملی بر شرایط مجلسین یافت تا هرگاه مجلسی بر خلاف میل و خواسته او تشکیل گردید و یا حتی مجلسی در راهی غیر از راه همایونی گام برداشت براحتی قدرت انحلال آنرا بیابد.

این اقدام شاه هر چند در تضاد کامل با وعده او مبتنی بر حفظ اصول مشروطیت و تفکیک قوا و لزوم همکاری همیشگی و کامل بین دولت و مجلس شورای ملی و اداره امور کشور بر طبق قانون اساسی سلطنت بود و هرچند او در نطق سوگند به قانون اساسی اش در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ در مجلس خاطر نشان کرد تا برای حفظ کامل قوانین کشوری و انجام کامل وظایف قانونی خود از هیچ عملی رویگردان نخواهد بود براحتی پس از هفت سال از شروع سلطنت خود تمامی وعده ها را فراموش و مجلس را که در آن سوگند در رعایت قوانینش را خورده بود و قدرت خود را از آن به دست آورده بود به ملعبه دستی در راه عمل کردن اهداف خود بدل کرد. روند مستبد شدن شاه سیری صعودی را در تاریخ سلطنت او نشان می دهد. در حقیقت هرچه بر سن و مدت سلطنت او افزوده شد شاه خشن تر و بی انعطاف تر می گردید و کم کم در صدد تجربه روش پدرش در قدرت برآمد. درحالیکه نه شرایط زمان سلطنت او با پدرش تطبیق می کرد و نه خود او توانایی و جسارت ذاتی پدرش را در برخورد با مشکلات داشت.^۲ او در شرایط عادی و هنگامی که اوضاع بر وفق مراد بود می توانست خود نمایی کند ولی هنگام بروز خطر و بحران اعتماد به نفس و بیم از اینکه کسی شریک قدرت او شود و او را از اریکه قدرت به زیر کشد موجب می شد که حتی از دادن پست ها به افراد لایق خودداری کند. ترس کلی شاه از پیدا کردن شریکی در قدرت را نیز براستی بایستی یکی از علل گرایش او به خودکامگی دانست. اسدالله علم وزیر دربار محمدرضاشاه در کتاب خاطرات خود این نکته را ذکر می کند.^۳ "شاه نمی خواست جز خود او در صحنه سیاست ایران بدرخشد و مورد توجه باشد در نتیجه به هر کسی که به هر گونه ای می توانست گروهی را به راه اندازد تا شاید احتمالاً بتواند محبوبیتی را بدست آورد ظنین می گردید و او را یک همآورد برای خود می دانست." یکبار که علم گزارش مکاتبات و مذاکرات فلاح را در اروپا و امریکا با شرکت های نفتی می دهد شاه می گوید: این مذاکراتی که برای معاملات نفتی در خارج انجام می شود دور از نظر ماست. به دولت ابلاغ کن که تمامی مذاکرات باید در تهران باشد. دهه پنجاه خورشیدی نیز سرشار از شکوه و پول برای شاه مغرور بود. اصلاحات او در دهه چهل و تحکیم قدرت او هیچ رقیبی را عملاً در صحنه سیاست برای او باقی ننهاده. حمایت امریکا نیز عامل دیگری در کسب قدرت و یا دست کم احساس داشتن قدرتی افسانه ای به او داد. او در دهه ۵۰ خورشیدی به موازات تلاش برای تحقق بخشیدن به تلقی خود از مدرنیسم شروع به مدرن سازی ارتش ایران کرد و با کمک پول بی سابقه نفت خود را به مدرن ترین سلاح های غیر هسته ای که غرب می توانست ارائه دهد مجهز کرد.^۴ "بازپس گیری جزایر سه گانه در خلیج فارس و برگزاری جشن های

۱- شمیم علی اصغر ایران در دوران سلطنت محمدرضاشاه پهلوی نشر: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران چ ۱۳۴۵ ص ۴۹

۲- علم اسدالله یادداشت های علم تهران نشر: مازیار، معین چ ۱۳۷۷ ج ۲ ص ۲۳۳

۲۵۰۰ ساله نشانه غرور تازه ای بود که او می کوشید به آن دست یابد.^۱ هر چه بر قدرت و نفوذ بین المللی شاه افزوده می گشت میزان بی توجهی او به مردم کشورش نیز افزایش یافت. شاهی که اوقات بسیاری را به مصاحبه با شبکه ها و روزنامه های بین المللی اختصاص می داد در واقع اهمیت چندانی برای افکار عمومی مردم کشور خود قائل نبود و یک دهم وقتی را که صرف مصاحبه با خبرنگاران خارجی می کرد به رسانه های داخلی خود توجه نمی کرد. خودداری از تشکیل کنفرانس های مطبوعاتی و عدم ایجاد امکاناتی که وی را از افکار و عقاید مردم آگاه کند روز به روز او را از مردم و مشکلات عمده آنها دور کرد. سانسور شدید مطبوعات نیز از انعکاس این مسائل و مشکلات جلوگیری به عمل می آورد.

شاه در راستای کسب اقتدار کامل در کشور به دنبال هر رویدادی که باعث محبوبیت او در میان مردم می شد می کوشید موقعیت سلطنت خویش را محکم تر و اختیارات خود را گسترده تر سازد. به عنوان نمونه پس از وقایع آذربایجان و سوء قصد به جان او در سال ۱۳۲۷ ش. به او فرصتی داده شد تا با فراخواندن مجلس موسسان بر میزان اختیارات خود بیفزاید. به همین سان پس از بهمن ۱۳۴۱ ش. نیز او پنداشت که خدمت او به مردم ایران آنچنان بزرگ و بی مانده بوده است که دیگر حتی نیازی به همان احترام ظاهری و نیم بند به قانون اساسی راهم ندارد و می تواند خودسرانه هر کاری دلخواه اوست انجام دهد و ملت ایران که از برکت وجود او خوشبخت و به راه پیشرفت افتاده است همه کارهای او را پیوسته تایید خواهد کرد. هنگامی که شاه پس از بیست و دو سال سلطنت پرفراز و نشیب پیروزمندانه به دو راهی رسید میان دادن تقدم به نیازهای معنوی و مادی مردم - که نام او را به عنوان رهبری مصلح جاودان می ساخت- یا به اندیشه های خود بزرگ بینانه که جز هوس زودگذر یکه تازی و قهرمانی چیزی نبود مسیری را برگزید که فرجام آن فروپاشیدن دستگاهی بود که قوه بالقوه آن را داشت تا ایران را برای همیشه از عقب ماندگی و نادانی و بیچارگی برهاند. اگر شاه راه نخستین را برمی گزید باز به همان هدف نام آوری می رسید. ولی گرفتاری در این بود که شاه نمی خواست هیچکس مگر خود او بدرخشد و مورد توجه باشد. بدیهی است کسی که حتی در داخل دستگاه دولتی بیم این را داشت که برخی از مسئولان امر در میان مردم محبوبیتی بدست آورند نمی توانست گوشش بدهکار دموکراسی و مشارکت مردم و پیدا شدن سر و کله کسانی که منصوب خود او نبودند باشد. شاه بتدریج دیگر تحمل شنیدن واژه دموکراسی و دادن وعده آنرا به مردم نداشت. شاه علناً اظهار می داشت که ما ابداً دموکراسی غربی نمی خواهیم که اقلیت عملاً حکومت کند و خائن تشویق شود.

هر چند ایران ظاهراً از سال ۴۲ تا ۵۴ خورشیدی ایران دارای نظام چند حزبی بود و در برابر حزب ایران نوین بویژه حزب مردم نقش اقلیت را ایفا می کرد ولی با آنکه نمایندگان خود دستگاه دولتی گلچین کرده بود و اینان خوب میدانستند به چه کسی باید سرسپردگی داشته باشند باز هم شاه آمادگی کوچکترین خرده گیری را نداشت. هنگامی که علی نقی مدنی دبیر کل وقت حزب مردم اظهار داشت که انتخابات انجمن های آیالتی و ولایتی آزاد نبود و دولت در برگذاری آن مداخله کرده است شاه سخت برآشفته که چگونه او جرأت کرده است بگوید انتخابات در سلطنت من آزاد نیست و کار به استعفا و مغضوب شدن دبیر کل انجامید. شاه را باور آن بود که پایه اعتقاد سیاسی مردم باید انقلاب شاه و مردم و اصولی باشد که با شش اصل مصوب در بهمن ۱۳۴۱ خورشیدی شروع شده و تا پایان سلطنتش شمار آنها به نوزده رسید. این اصول مجموعه ای ناسازگار و درهم بود که شاید می توانست برنامه ای سیاسی و اجتماعی برای دولت در مدت معینی باشد ولی با هیچ سرشتی نمی شد آنها را با یکدیگر پیوند داد و تبدیل به آرمانی برای یک ملت نمود. پس از بالا رفتن قیمت نفت در سال ۱۳۵۲ خورشیدی و با توهم رسیدن به دروازه های تمدن شاه گذشته از اشاره به پاسداری قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت برای نخستین بار از نظام شاهنشاهی نام برد و به زبان دیگر اینرا یک همپایه و شاید هم برتر از قانون میدانست. مدعی شد که در سیستم دو حزبی اقلیت از فعالیت سیاسی محروم می شود. به دنبال تک حزبی شدن نظام سیاسی بتدریج توضیح داده شد که در درون حزب امکان هرگونه گفتگویی آزاد خواهد بود. برای هر کرسی نمایندگی نامزدهای متعددی می توانند با یکدیگر مبارزه کنند. و در بین چارچوب انتخاب آزادانه برگزار می شود ولی در واقع دستگاه دولتی ترتیبی داده بود که نتایج انتخابات تفاوتی با گذشته نداشته باشد.

۱- بهروز مازیار شورشیان آرمانخواه (ناکامی چپ در ایران) ت: مهدی پرتوی نشر: ققنوس چ ۱۰ ۱۳۸۶ ص ۱۰۱

شاه که از نبود آزادی سیاسی نگرانی نداشت و می پنداشت آنچه برای توده مردم مهم است نیازهای مادی است و در همین راستا واژه دموکراسی اقتصادی را باب کردند. شاه تصویری کرد با رایگان کردن خدمات می تواند بر کشوری فرمان براند که اکثریت مردمش از برکت وجود او درآسایش به سر میبردند. در این اوضاع هم اگر کسی حرفی از نارضایتی مردم می زد به خیانت متهم می شد.

"شاه با ایجاد تیمی اقتدارگرا می کوشید در تمامی شئون جامعه دخالت کند و همه افراد و طبقات را به اطاعت خود درآورد. در نتیجه با کنترل شدید ساواک تعداد تحصن ها از ۷۹ مورد به ۷ مورد رسید. هر چند ایجاد چنین سازمان امنیتی بر مسیر آن نارضایتی اجتماعی می افزود ولی به هر حال این بهایی بود که رژیم های فاقد حمایت مردمی و قانونی ناگزیر به دامن ارتش و نظامیان برای بقا متوسل می شوند. ظلم و ستم نسبت به اقلیتهای زبانی و نژادی در کشور در دوران پهلوی نیز از دیگر مسائل عمده کشور محسوب میشد که هیچگاه برای رفع آن نیز اقدامی جدی صورت نگرفت. شاه با این ادعا که تمامی مخالفین او مارکسیست ها و یا افرادی که علیه صلاح مملکت اقدام می کنند هستند از دیدن مشکلات مردم دوری می کرد و به نوعی به توجیه اقدامات سرکوب گرایانه خود می پرداخت. در واقع رژیم شاه به یکسان نغمه های آزادی خواهانه تمام اقشار و نژادها و تمام افکار و عقاید را ظالمانه ترور کرد که شاید از این حیث بتوان نظام سلطنتی او را با رژیم های فاشیست در دیگر کشورها همچون آلمان و ایتالیا مقایسه کرد. درپایان ذکر نکته ای از اوریان فالاجی می تواند به عنوان خاتمه ذکر شود " اوریانا فالاجی هم در کتاب مصاحبه با تاریخ سازان جهان ، با اندکی تردید می گوید : « اعلی حضرت مردی قدرت طلب و خطرناک است ؛ زیرا خوی قدیمی و امروزی در وجودش با هم درمی آمیخته و این نه فقط به زیان ملتش ، بلکه بخصوص به زیان اروپا است . مگر محمد رضا پهلوی پر دوام ترین چاه های نفتی دنیا را در اختیار ندارد ؟ و مگر ارتش او ارتشی نیست که تنها بمب اتم کم دارد ؟ آیا نمی تواند مثلاً عربستان سعودی و کویت را اشغال نماید ؟ و در تمام خلیج فارس مستقر شود ؟ و مخل آسایش آمریکا و شوروی شود ؟ و قدرت هر دو را خنثی نماید . »^۱

استبداد گری حاکمیت نیمی از فاجعه تاریخی استبداد در ایران است و نیم دیگر آن استبداد پذیری ملت است. ظالم با تکیه بر بی حرکتی مظلوم به ظلم خود ادامه خواهد داد و در هر کجا که انسان ها به واسطه ناآگاهی و عادت و ترس و طمع و فریب یا مسخ استبداد را بپذیرند آزادی به دست فراموشی سپرده خواهد شد. سر خم کردن در برابر ماموران ، مقامات و عوامل یک حاکمیت مستبد تنها سبب تداوم آزادی کشی می شود. امری که در ایران قرن هاست ادامه دارد. هیچ ملتی خود را از بند استبداد رهایی نخواهد بخشید مگر به درجه ای از رشد فکری- اجتماعی برسد که حضور ستم و نبود آزادی برایش غیر قابل تحمل شود و ملتی که ستم سالاری را به هر دلیل تحمل می کند هرگز آزاد نخواهد شد. ملتی که آزادی را نشناسد نمی تواند از فرصت های اندک تاریخی خود استفاده کند و آزادی خود را به دست آورد. تا ملتی آزادی را نشناسد استبداد با بزکی جدید هر بار فریب اش می دهد. تنها راه ضمانت استمرار و تداوم آزادی در ایران پرداختن جدی و نهادینه به تربیت انسان هایی آزاده در ایران است. کاری که هرگز انجام نشد و لشکر آزادی خواهان در ایران همواره آنقدر کم ماند که سیل جلادان و سرکوب گران حاکمیت و نیروهای دشمنان آزادی توانستند آنها را برابر چشمان همین مردمی که نا آگاه نگه داشته شده بودند مسخ شده و ترسو پرورش یافته بر سر دار کنند. تجربه مبارزه مسلحانه در ایران ثابت کرده است که تا زمینه های ذهنی آزادی خواهی درکشور مهیا نشود زمینه عینی آن فراهم نمی شود. اگر آزادی خواهان در جامعه از پشتیبانی گسترده اجتماعی برخوردار نباشند دشمن مستبد به سرعت آنها را منزوی ساخته و رابطه آنها با توده ها قطع و سپس آنها را قتل عام کرده و به حبس می کشند. استبداد همواره بر جهل توده ها استوار می شود، بر عدم گسترش تفکر آزاد ، بر درونی کردن ارزشهای استبداد ، بر محدودیت شمار آزادی خواهان و فزونی شمار استبداد پذیران. باید این معادله تاریخی را بر هم زد.

اگر آزادم انسانم ، چون انسانم آزادم

آنچه بیش از همه برای جامعه ضرورت دارد این است که بتواند به اعضای خود آزادی را بشناساند. معنایش را ، فلسفه اش را ، نمودهایش را ، علائم حیاتی اش را ، ضرورت اش را ، چگونگی به دست آوردنش را ، بدون آموزش فراگیر آزادی خواهی و توضیح معنا و ابعاد عینی آن جامعه هرگز روی آزادی را نخواهد دید. آزادی امکان تحقق

۱- مصاحبه با تاریخ سازان جهان - اوریانا فالاجی ، ترجمه بیدار نریمان ، صفحه ۷

اراده انسان هاست. یا حالتی است که اراده یک انسان وابسته به اراده دیگری نیست. آزادی موقعیتی است که در آن فرد تحت اجبار عوامل بیرون از خود عمل نمی کند. انسان بدون آزادی از توانایی تصمیم گیری کمی برخوردار است. مفهوم انتخاب مشروط به آزادی است.

تک حزبی شدن

اگر وجود حزب را در یک کشور از نشانه های وجود دموکراسی و حق مردم در تعیین سرنوشت خویش بدانیم عدم وجود حزب طبیعتاً به معنای نبود دموکراسی خواهد بود. اصولاً احزاب در کنار روزنامه ها و رسانه های آزاد و غیر دولتی یکی از پایه های اصلی مرم سالاری را در کشورهای مردم سالار تشکیل می دهد. حزب و کار حزبی از ابتدایی ترین معیارهای سنجش میزان آزادی خواهی در یک کشور است. وجود احزاب منتقد دولت همواره به عنوان یکی از راههای مهار دولت و جلوگیری از تبدیل دولت به دیکتاتوری افرادی که در راس امور قرار دارند مطرح است. مبارزات حزبی نیز در دوران انتخابات های مختلف را می توان از علایم مردم سالاری در یک کشور دانست. حزب با معرفی افرادی شایسته و خارج از محدوده بسته و تنگ منتخبان دولتی می تواند در راه اداره کشور گام های مهمی را بردارد. در دوران محمدرضا شاه تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ خورشیدی احزاب بسیاری تشکیل و به فعالیت پرداختند. در این دوران ۱۲ ساله که از ابتدای به قدرت رسیدن شاه جوان تا کودتا را شامل می شد را می توان دوران رشد و شکوفایی و دوران طلایی احزاب و فعالیت های حزبی دانست. ولی با انجام کودتا و به مرور و با بزرگتر شدن شاه جوان و اندوختن تجربه سیاسی، شاه کم کم به سوی ایجاد نظامی بسته سوق پیدا کرد و نشان داد خیلی هم میلی به نظام چند حزبی ندارد. شاه که در ابتدا از نظام دو حزبی دفاع می کرد و آن را مانع ایجاد دیکتاتوری می دانست آرام آرام آنرا نیز تحمل نکرد و دستور ایجاد یک حزب واحد را صادر کرد شاه پیش از ایجاد حزب رستاخیز و در دفاع از نظام چند حزبی اعلام کرده بود "من چون شاه کشور مشروطه هستم دلیلی نمی بینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها تنها از یک حزب دست نشانده خود پشتیبانی کنم و چون مظهر وحدت ملی کشور خویش هستم می توانم بدون اینکه خود را منحصر به یک حزب و یا فرقه ای ارتباط دهم دو یا چند حزب را تشویق کنم که در کشور به فعالیت حزبی بپردازند." ولی شاه چندی بعد نظر خود را تغییر داد و همانند دیکتاتورها - به قول خود شاه - از نظامی تک حزبی دفاع و دیگر احزاب را تعطیل کرد. این حزب که با نام حزب رستاخیز در ایران معروف شد در حقیقت یکی از ارکان حامی دولت به شمار می آمد. تاسیس آن هم پس از منحل کردن سه حزب پان ایرانیست، ایران نوین و حزب مردم صورت گرفت و امیر عباس هویدا نیز به دبیر کلی آن منصوب شد.

کسی نمی دانست این کار، نشان از تمایلات شاه در تمرکز هر چه بیشتر قدرت داشت. وی که پیش از این به بازی دو حزبی برای نشان دادن جنبه ای دموکراتیک حکومت خود رغبت بیشتری داشت زمانی که احساس کرد حزب ایران نوین روز به روز به قدرتش افزوده می شود با انحلال احزاب موجود به تاسیس حزب تحت نظارت خود اقدام کرد. رشد و گسترش حزب رستاخیز همه نهادها و طبقات اجتماعی را در بر گرفت و نظارت بر افراد و گروه های اجتماعی را تشدید کرد و زمانی که رژیم حملات خود را بر ضد مذهب و جامعه دینی فزونی بخشید حزب رستاخیز بازوی اجرایی نیرومندی برای این نظام شد. شاه در پی صدور فرمان تشکیل حزب رستاخیز در نطقی اعلام کرد: "که در این تشکیلات هرکس مردانه باید تکلیف خود را در این مملکت روشن کند دودوزه بازی کردن را تحمل نمی کنم. هر کسی به قانون اساسی و نظام شاهنشاهی و انقلاب ششم بهمن باور ندارد اگر به تشکیلات غیر قانونی وابسته است جایش در زندان های ایران است و اگر بخواهد فردا با کمال میل و بدون حق عوارض گذرنامه اش را در دستش می گذاریم تا هر کجا می خواهد برود." به این ترتیب شاه با ایجاد نظام تک حزبی خود را رو در روی مردم قرار داد.

وجود احزاب می توانست در شکل دادن به افکار توده نقش مهمی را ایفا کند. نارضایتی از هیأت حاکمه رابه نارضایتی از یک حزب تقلیل دهد. احزاب می توانستند با حضور و معرفی نامزدهای خود امید را به درون جامعه

۱- پهلوی محمدرضا ماموریت برای وطنم ص ۳۳

۲- عصر پهلوی به روایت اسناد زهیری علیرضا قم دفتر نشر و پخش معارف چ ۱ زمستان ۷۹

بازگرداند و احساس شراکت در تعیین سرنوشت کشور را به مردم منتقل کنند. وجود احزاب می توانست رژیم را از خطر سقوط نجات دهد و برنامه های تازه و مشکلات اصلی مردم را به هیأت حاکمه انتقال دهد و آنها را از طرح مسائل بیهوده ای که به مردم ارتباط مستقیمی نمی یافت بر حذر دارد ولی افسوس این مقدار از آگاهی در نزد سران حکومت نبود. آیتون علل اصلی عقیم ماندن ظهور احزاب سیاسی را در سه نکته می داند. اول اینکه با توجه به سیستم انتخاباتی، اعتماد و احتمال کمتری وجود داشت که یک حزب نسبتاً گسترده و جا افتاده بتواند کار مهمی را در مجلس انجام دهد. دوم اینکه گرچه اهداف و روش های تشکیلات احزاب سیاسی معلوم بود مع الوصف داوطلبانی پیدا می شدند که اهداف پیش پا افتاده احزاب را در دوره معینی به مرحله اجرا درآورند و نتایجی بدست آورند. و آخر اینکه فرد گرایی ایرانیان که یکی از خصائل معمولی و پرو پاقرص آنها به شمار میرود که مشکل عجیبی را پیش می آورد.^۱

۱- حزب توده

((نخستین موج جنبش کمونیستی ایران زیر چکمه های پلیس رضاشاهی فروریخت. دیکتاتوری رضاخان هر که را نماینده ترقی و نماینده زحمتکشان جامعه ما می شناخت به زندان های قرون وسطایی فرستاد و یا نابود ساخت. جنگ دوم جهانی که دست آخر موجب ورود متفقین به ایران شده و سپس تبعید رضاشاه به موریس امکانات تازه ای برای جنبش کمونیستی ایران فراهم ساخت. تقی ارانی چند ماه پیش از آزادی زندانیان سیاسی بدروود حیات گفت و هسته یک حزب ظاهراً پرولتاریا توسط دوستان او ریخته شد.))^۲

کودتای بیست و هشت مرداد نقطه عطفی در تاریخ سیاسی معاصر ایران بود. این کودتا که با رهبری و حمایت امپریالیستها ایجاد شده بود حاکمیت فئودالها را که با خطری جدی روبرو شده بود از سقوط نجات داد. جنبش ضد امپریالیستی که در سال های ۲۹ تا ۳۲ خورشیدی در جریان ملی کردن صنعت نفت رشد کرده بود و در سال ۳۲ تکامل یافته بود با این ضربه هولناک دچار شکست شد و سرکوبی جنبش با ابعاد گسترده ادامه یافت. جنبشهای مارکسیستی که از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ با فراز و نشیب هایی چون حکومت فرقه دموکرات تبریز و کردستان و سرکوبی آنها رشد کرده بود با این کودتا متوقف شد. حزب توده که در آغاز یک حزب با برنامه دموکراتیک بود طی سال های آخر این دوران با رشدی که در شرایط نیمه مخفی کشور کرده بود بیش از پیش به خصوصیات حزبی کارگری نزدیک شده بود. این حزب بی آنکه خصوصیات حزبی نوین و نماینده طبقات مختلف کارگری - دهقانی را دارا باشد طی این سال ها عملاً رهبری طبقه کارگر را به عهده گرفته بود و در صفوف و سازمان های آن جنبش طبقه کارگر از وحدت و یکپارچگی برخوردار بود. هر چند کودتای ۲۸ مرداد پایان حیات حزب توده نبود ولی آغاز شکست استراتژیکی آن بود.

از ۲۸ مرداد تا نیمی از سال ۳۴ حزب توده در زیر یک رشته ضربات خردکننده متلاشی شده و شبکه ها و سازمان ها و رهبری آن از پای درآمدند. از آن پس هر چند فعالیت هایی زیر نام حزب توده انجام می گرفت ولی در مجموع این کوشش ها محدود به یک سازمان بود که فاقد خصوصیات حزبی بود.

در واقع پس از کودتا عمده فعالیت های حزب توده به خارج از کشور منتقل شد و تلاش حزب برای برقراری تماس با احزاب داخلی و جریان داخل از کشور عملاً ناموفق بود. در طی این جریان ارتباط حزب با طبقات داخلی نیز قطع شده بود و قادر به ایفای نقشی سیاسی در کشور نبود. حزب توده در مدت فعالیت خود دچار انحرافات و کمبودهای اساسی فراوانی بود. نفوذ خرده بورژوازی در صفوف رهبری حزب باعث چیرگی فرصت طلبی بر حزب گردیده بود و این چیرگی تا اندازه ای گسترده بود که مانع تکامل و اصلاح حزب طی ۱۴ سال مبارزه آن گردید. مهمترین انحراف ها و کمبودهای حزب توده را می توان این گونه برشمرد:

۱- "عدم درک درست از رابطه اصلی انترناسیونالیسم و ایجاد مناسبات نادرست با حزب کمونیست و دولت شوروی

۱- آیتون جوزف نگرشی بر تاریخ نوین ایران ت: یعقوب آرژند نشر: نیلوفر چ ۱ بهار ۱۳۵۹

۲- پویان امیر پرویز خشمگین از امپریالیسم ترسان از انقلاب نشر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران چ ۲ بی تا ص ۳

۲ - نشناختن شرایط اجتماعی و تاریخی ایران و بی توجهی به مبارزه ضد امپریالیستی که سبب عقب ماندگی همیشگی حزب از جنبش‌های بخش ملی شد و رسالت این جنبش را در یک دوره طولانی به بورژوازی ملی واگذار کرد

۳ - موضع‌گیری نادرست و زیان بخش علیه مصدق و جبهه ملی که رهبری جنبش ضد امپریالیستی و ضد استعماری را به عهده گرفته بود

۴ - ضعف، محافظه کاری و تردید مرگ بار در مقابله با کودتای ۲۸ مرداد که به شکست استراتژیک حزب و جنبش کارگری انجامید

۵ - ناشایستگی رهبری در برابر دشمن که به صورت ضعف و تسلیم شدن و خیانت به توده و طبقه کارگر آشکار شد و ادامه حیات حزب را غیر ممکن می کرد

۶ - ادامه ضعف‌ها و انحراف‌ها در بقایای حزب توده در خارج از کشور که مانعی بر سر وحدت جنبش کارگری به شمار می رفت.^۱

با شکست حزب توده عده‌ای از مسئولین پایین و اعضای حزب دست از مبارزه نکشیدند و به صورت پراکنده به تشکیل و فعالیت خود ادامه دادند. علاوه بر این جریان، محفل‌ها و جریان‌هایی انشعابی از حزب توده نیز بیکار نماندند و عده‌ای را به دور خود جمع کردند و در راه ایجاد یک حزب کوشیدند. شبکه‌های مخفی توده‌ای که از بقایای حزب و سازمان جوانان آن بودند بتدریج در برابر رهبری ایستادند و حاضر به پیروی تمام عیار از رهبری نشدند. نکته جالب این بود که با اینکه دولت شوروی با دولت کودتایی همراهی می کرد حزب حاضر به هیچ گونه انتقادی از شوروی نبود. جدا از وابستگی تشکیلاتی به شوروی و اینکه حزب حتی روزنامه‌های خود را با کمک مالی آنها تهیه می کرد حزب توده در چند مورد دچار بی‌آبرویی سیاسی در نزد مردم ایران گردید. اولین بی‌آبرویی این حزب در راه اندازی تظاهرات در طرفداری از اعطای نفت شمال به روسیه در سال ۱۳۲۳ بود. بی‌آبرویی بعدی در حمایت از حزب جدایی طلبانه دموکرات آذربایجان و کردستان بود که پس از سقوط آنها رهبران حزب از فعالیت سیاسی نیز دست کشیدند. ولی مکتب ضد ملی حزب زمانی آشکار شد که رهبری حزب اعضای حزب را از راه اندازی تظاهرات بر علیه شاه در فردای پس از کودتا بازداشت. هر چند ثمره این کار خود را هم چشید.

بیژن جزنی در نقد حزب توده آثار و نتایج اقدامات حزب را نکبت بار میداند. "از آن پس حزب توده قادر نبود در جریان‌های سیاسی جامعه نقش مهمی را ایفا کند. این دگرگونی عمده موجب شد که جنبش طبقه کارگر از آن پس یکپارچگی خود را از دست بدهد و جای پیشاهنگ طبقه یعنی سازمانی که از عناصر پیشرو طبقه کارگر و دیگر عناصر پیشرو در جامعه تا به امروز خالی بماند. این کمبودها باعث شد که علی‌رغم تضادهای درونی طبقات حاکم در دوره‌ای چنین که تضادها می‌تواند موقعیت نسبتاً مساعدی را برای رشد جنبش ملی و گارگری فراهم کند پیشاهنگی سازمان یافته و نیرومند در میدان مبارزه حاضر نباشد و نتواند عقب‌نشینی خود را در این دوران جبران نماید. دستگاه حاکمه و نیروی پلیسی و نظامی نیز امکان رشد چنین سازمان‌های سیاسی را از بین بردند... بدین ترتیب در هم شکستن سازمان بندی حزب توده و شکست استراتژیک این جریان سیاسی که از جمله مظاهر آن خیانت و زبونی رهبری و تسلیم طلبی کثیری از کادرها و اعضای آن بود در سرکوب جنبش توده‌ای و عقب‌راندن روحیه توده‌ها تاثیر قاطعی نهاد. با این شکست تاریخی شرایط ذهنی مبارزه به شدت آسیب دید و از سویی با دگرگونی اقتصادی و اجتماعی شرایط عینی نیز دگرگون شد. نتیجه نهایی این تحولات منفی شرایط عینی و ذهنی و جمع شدن عوامل منفی در راه ادامه و طولانی شدن اختناق بود.^۲

۲- جبهه ملی

جبهه ملی دارای تشکیلات مخفی و نیرومندی نبود تا بتواند بعد از کودتای ۲۸ مرداد به کار خود ادامه دهد. احزاب

۱- گروه جزنی - پویان پیش‌تاز مبارزه مسلحانه در ایران از مجموعه ۱۹ بهمن تنوریک تهران نشر مهدی چ ۲ ۱۳۵۵ ص ۷۷

۲- جزنی بیژن تاریخ سی ساله ایران بی جایی تا ج ۱ ص ۱۱-۱۲

غیرحزبی جبهه ابتدا در نهضت مقاومت ملی متحد شدند ولی این اتحاد فاقد نیروی کافی برای مقابله با رژیم بود و جز چند حرکت پراکنده سیاسی مشی خاصی مدنظر آنها نبود. پس از چند دوره تظاهرات خیابانی سرانجام جز نامی از نهضت باقی نماند. در سال ۳۶ نهضت مقاومت نیز به کار خود پایان داد. با این حال عده ای از هواداران مصدق که گرد مهندس بازرگان و یارانش جمع شده بودند نام " نهضتی " را برای خود برگزیدند و سرانجام در سال ۴۰ نهضت آزادی ایران را ایجاد کردند. احزاب جبهه ملی شامل حزب ایران، حزب مردم ایران، حزب ملت ایران و حزب سوسیالیستی خنجر بودند که تعداد اعضای آنها زیاد نبود. در طی سال های ۳۶ تا ۳۹ خورشیدی گاهی موجودیت آنها تحت یک نام و در تعدادی رجال انگشت شمار تجلی می یافت. خلیل ملکی و طرفدارانش که قبلاً خود را حزب زحمتکشان نیروی سوم می نامیدند به صورت یک محفل علنی سوسیالیستی درآمد بودند و از هفته نامه خود به نام علم و زندگی آزادانه استفاده می کردند. در آغاز تشکیل جبهه ملی دوم این محفل از عضویت در جبهه ملی باز ماند ولی در حاشیه آن به فعالیت خود ادامه داد. صرف نظر از هواداران بازرگان که ظاهراً غیر حزبی بودند عده زیادی افراد منفرد وجود داشتند که هوادار مصدق بودند و نیروی بالقوه جبهه ملی به شمار می آمدند. نکته ای که نباید فراموش کرد این است که در آستانه فعالیت های سال های ۳۹ تا ۴۲ خ. که عنوان جبهه ملی دوم را پیدا کرد علی رغم شکست ۲۸ مرداد جبهه ملی و رهبران آن از حیثیت سیاسی برخوردار بودند که ناشی از شخصیت دکتر مصدق به عنوان رهبری بلامنازع جبهه ملی بود که پس از دفاع در دادگاه نظامی خود در بازداشتگاه به سر میبرد. بقیه رهبران جبهه ملی نیز زیر فشار قرار نگرفتند تا مجبور شوند جبهه ملی و آرمان های آن را لجن مال کنند. نتیجه این بود که نسل تازه ای که در سال ۳۹ پا به میدان فعالیت نهاد خاطره مبهم خوبی از مصدق و جبهه ملی داشت. حال آنکه حزب توده یا به طور کلی "توده ای ها" چنین خاطره ای را در این نسل بر نمی انگیزند. در حالیکه حزب توده و انحرافات آن از درون و بیرون مورد اعتراض و افشاگری واقع می شدند هیچ فرد و جبهه ای و یا مصدقی ای لازم نمی دید که حتی تحلیل دست و پا شکسته ای از مبارزات جبهه ملی و نقش مصدق و فعالیت رهبران احزاب جبهه ملی به عمل بیاورد.

به هر حال سران جبهه ملی پس از کودتا محاکمه شدند و در دادگاه ها نیز محکوم شدند و این جریان که با تاکید و اصرار تعهد خود را به راه حل های قانونی و حتی تاکید بر سلطنت مشروطه را اثبات کرده بود و بر ایند تحزبی آن مبتنی بر قانون اساسی بود با بی فکری سران قدرت محاکمه شد. مصدق آخرین و یا یکی از آخرین سیاستمداران ایران بود که به "دموکراسی حقیقی و راه و روش ایرانی در برخورد با مسائل سیاسی اعتقاد داشت." او به جای تشکیلات و سازمان همواره به مردم و نقش بسیار مهم آنها در روند حوادث اعتقاد داشت و به حق مردم در انتخاب نمایندگان و رهبرانشان از راه انتخابات معتقد بود و از آن پشتیبانی می کرد. وقتی رژیم چنین فرد و اندیشه ای را که معتقد به کار در درون همان سیستم و اصلاح آن در راستای خواست مردم بود را نتوانست تحمل کند و در حقیقت ثابت کرد که به هیچ فرد دیگری جز خود اجازه مداخله در امور را نخواهد داد در آن هنگام نیز اندیشه ای در ذهن مردم شکل گرفت که چرا مصدق در راه مبارزه خود از توسل به قهر انقلابی بهره نبرد و چرا دست به ایجاد سازمان و تشکیلاتی منسجم نزد تا در این مواقع بحرانی بتواند در برابر رژیم بایستد. هنگامی که اندیشه مسالمت آمیز مصدق و جبهه ملی با شکست روبرو شد مردم و یا لاقلاً بخشی از مردم در یافتند تنها راه ایستادگی و تغییر رژیم استفاده از راههای خشونت آمیز و مسلحانه است. یعنی در برابر رژیمی که در برابر مردم و دولت منتخب مردم خود با زور و سلاح می ایستد باید با اسلحه ایستاد و این گونه بود که بسیاری از جوانان و روشنفکران دانشگاهی بعد از کودتای ۲۸ مرداد در واکنش به غرب و تهاجم غرب و رژیم دست نشانده آنها به آرمان های مارکسیسم که به عنوان راه حل مشکلات پذیرفتند و حتی اگر از پذیرش بخش ماتریالیستی مارکسیسم شرمند بودند بی هیچ تردیدی پرچم علم و شیوه تفسیر مارکسیستی و نحوه برخورد مارکسیسم با رویدادها را اخذ کردند و به کار بردند. معرفی تئوری پیشتاز از سوی لنین و مائو سازمان و تشکیلات را امری مطلق و کامل و برتر از فرد می دانست و در نهایت سلاح را به عنوان سریع ترین راه حل هر مشکل و دشمنی معرفی می کرد. از آن پس ایجاد و اتکاء به سازمان های انقلابی و از سوی دیگر مبارزه مسلحانه در شکل جنگ چریکی به شعار و هدف اصلی روشنفکران بدل شد و مطلق ساختن پیشتازان تحت عنوان قهرمان انقلابی در صدر همه چیز قرار گرفت.

نهضت آزادی

چنین تفکری در نزد افراد نهضت آزادی نیز ایجاد شد. افرادی چون حنیف نژاد و دیگر اعضای نهضت آزادی که تا پیش از کودتا از اعضای این حزب بودند در پس از کودتا و در زندان شروع به نقد کار نهضت آزادی کردند و

راهی را که نهضت در راه مبارزه تا آن زمان در پیش گرفته بود نقد کردند. آنها نیز موفقیت سیاسی را در چنین جو پلیسی و بسته ای که رژیم اجازه هیچ گونه فعالیت اصلاحی را نمی داد مورد تردید قرار دادند و در جستجوی راه تازه ای بودند. و در نهایت نیز راه قهرآمیز و مبارزه مسلحانه را در دستور کار خود قرار می دهند. هر چند سران قدیمی نهضت با این کار آنها موافقتی نشان نمی دهند اما این جوانان دست از آرمان خود بر نمی دارند و پایه گذار سازمان مجاهدین خلق با اندیشه مبارزه قهرآمیز علیه تمام ارگان های رژیم می شوند.

سانسور مطبوعات

یکی دیگر از جلوه های جامعه بسته و تک صدایی دوران پهلوی، سانسور شدید و بی سابقه مطبوعات بود که مخصوصاً پس از کودتای تاریک ۲۸ مرداد با شدت و حدت بیشتری ظاهر شد و مطبوعات را که بایستی بحق رکن چهارم دموکراسی نامید برای همیشه به صدایی خاموش و بی آزار در جامعه تبدیل کرد. بعد از به قدرت رسیدن محمدرضا شاه و در شروع کار این پادشاه با ایجاد فضای باز و مساعدی برای فعالیت های مطبوعاتی عرصه مناسبی را برای نشر و انتشار کتب و مطبوعات فراهم کرد ولی هرچه گذشت فضا تنگ تر و تنگ تر و دریچه ها بسته تر و بسته تر شدند و کودتای سال ۳۲ گویی پایانی بود بر یک دهه فعالیت بانشاط و آزاد مطبوعات. از دوران سقوط رضا شاه تا کودتا را شاید بتوان یکی از معدود فرصتها و پیچ های تاریخی در تاریخ معاصر ایران نامید که فرصت انتشار عقاید و تضارب آرا و افکار برای تمامی اقشار جامعه و همه مذاهب و مسلک های سیاسی فراهم شد و در همان حالیکه اسلاميون با عقاید اسلامی و ضد سلطنتی خود به شدت به نشر افکار خود مشغول بودند کمونیسم با چهره ای تازه و پس از سکوتی مرگبار در دوران استبداد رضا شاهی خود را به صحنه آورد و حتی نشریات تخصصی خود را دایر نموده بود. از سال ۲۰ تا ۳۲ خورشیدی به علت جنگ جهانی دوم و اشغال کشور توسط بیگانگان و از سویی ضعف مفرط دستگاه سلطنت، ناراضیان از حکومت سلطنتی رضا شاه زبان گشوده بودند و مطالب های بسیار به نگارش درمی آوردند. در این دوران علاوه بر نشر گسترده آرا و عقاید در قالب کتب، نشریات و مطبوعات از سویی با موج بسیار زننده و سخیفی در مطبوعات روبه رو می شویم که شاید بتوان آنرا هتاکي و فحاشی مطبوعاتی بجای نقد سالم و دور از غرض ورزی دانست. همین موجب اهانت ها تا بدانجا ادامه پیدا کرده بود که بسیاری در دل آرزوی برچیده شدن آنرا داشتند. در این دوران مجال برای عقده گشایی های شخصی رایج گشت و نقد هتاکانه به جای نقد عالمانه نشست. شاید سال های دهه ۲۰ خورشیدی را بتوان سال های زنده باد و مرده باد و جنگ نفت و کشمکش های اهل سیاست در پوشش روزنامه ای داشت. در واقع در این دوران مطبوعات به سنگر جنگ اهالی سیاست بدل گشته بود. می توان گفت هر چند فضا برای کار مطبوعاتی بسیار فراهم مینمود ولی مطبوعات نتوانستند به عنوان یک رسانه جمعی به وظایف خود عمل نمایند. در واقع مطبوعات وسیله ای شد تا بسیاری از افراد با خط و نشان کشیدن برای یکدیگر عموم مردم را از دعوای شخصی خود مطلع نمایند. در این دوران قتل های رژیم سابق در شهربانی ها بود که با استعفای رضا شاه یکی از مطالب عمده مطبوعات بود. « خانواده های مقتولین جرأت کرده و شروع به شکایت به مراجع رسمی و قانونی میکردن»^۱

واکنش دولتیان و دربار نیز در این دوره نسبت به روزنامه ها جالب بود. دولتیان از ترس اینکه مبدا به دیکتاتوری و حمایت از رژیم استبدادی محکوم شوند، معترض مطبوعات نشدند. دربار نیز که خود را ضعیف تر از آن می دانست که در این درگیری ها دخالت کند. دوره دوم مطبوعاتی در دوران پهلوی دوم به بعد از سال ۱۳۲۵ خورشیدی باز می گردد که اولین مخالفت ها با آزادی مطبوعات این بار نه از جانب حکومت که از سوی متفکین و سفارتخانه های آنها بود و شروع به واکنش های شدید نسبت به مطالب مندرج در مطبوعات کردند و اولین روزنامه در شهریور ۱۳۲۰ به توقیف افتاد. « در دوران بعد از شهریور ۲۰ مطالب سیاسی، اقتصادی در اولویت قرار داشت و در مراحل بعدی امور مربوط به تشکیل و عملکرد احزاب، ظهور و سقوط کابینه ها، وضع حکومت، ریخت و پاش ادارات، کاغذ بازی، مساله ارزاق، اقدامات ابلهانه مشاوران آمریکایی، خطرات تورم اقتصادی، وضع ایلات و عشایر

۱- قاسمی فرید مطبوعات ایران در قرن بیستم نشر: قصه تهران چ ۱ ۱۳۸۰ ص ۱۸

حمله به دولت جوان برآستی سرلوح کار تمامی مطبوعات بود و این جریان تا ۱۷ آذر سال ۲۱ ادامه داشت. نخستین زمزمه های استبداد مطبوعاتی به حادثه معروف ۱۷ آذر سال ۲۰ خورشیدی باز میگردد. در این روز تظاهرات برای نان توسط مردم به حمله به مجلس توسط دانش آموزان و کوباش منتهی شد و در نهایت با درخواست قوام و دخالت نیروهای نظامی غائله پایان یافت. بعد از این ماجرا نیز کلیه جراید کشور به توقیف افتاد و عده ای از مدیران روزنامه ها بازداشت شدند و قانون اصلاح مطبوعات توسط دولت به مجلس ارائه و از تصویب نماینده ها گذشت و سخت گیری های مطبوعاتی بصورت قانونی آغاز شد. دولت سهیلی نیز این سخت گیری علیه مطبوعات را ادامه داد. در دولت قوام نیز درگیری بین دولتیان و مطبوعات به اوج رسید و دفاتر بسیاری از مطبوعات به آتش آشیده شد و پاره ای از مدیران روزنامه ها بازداشت شدند. ترور نافرجام شاه در بهمن ۲۷ توسط یک خبرنگار (عکاس روزنامه پرچم اسلام) بهانه خوبی برای بستن مطبوعات به دست دولت داد. بسیاری از احزاب غیر قانونی شدند و مطبوعات بسیاری به توقیف رفتند. دوران مصدق را اگر سال های رشد آزادی مطبوعاتی بدانیم استثنایی در تاریخ مطبوعات در دوران محمد رضا شاه که به همان ناگهانی آغاز درنور دیده شد و بعد از کودتا اوضاع به روال سابق برگشت و تلاش های مبارزان بعد از کودتا نیز برای باز پس گردانیدن این دوران بی نتیجه ماند و در نطفه خفه شد. «نشریات پنهانی نیز که تا چندی پس از کودتا به داخل کشور وارد می شدند کاری از پیش نبردند و نتوانستند پیام خود را به مردم برسانند.»^۲ دیکتاتوری شاه جوان کم کم در کشور مستقر میشد و دستگاه رعب و وحشت نیز هر روز فربه تر میگردد. افزون بر کنترل شدید چاپخانه ها، بسیاری از نشریات مخفی نیز کشف و برخی روزنامه نگاران بازداشت شدند که به سرخوردگی و افسردگی اهل رسانه منجر شد. در بعد از کودتا بسیاری یا به زندان و تبعید رفتند یا به کنج منزل قناعت کردند. سانسور بعد از کودتای ۳۲ خورشیدی تا اوایل دهه ۴۰ (پیش از ریاست جمهوری کندی) به شدت اجرا میشد. از سویی به سردبیران روزنامه و مطبوعات در باب اینکه چه بنویسند و چه ننویسند تلفن زده می شد و دستوراتی داده می شد،^۳ به علاوه در مورد مجلات یک روز قبل از تاریخ انتشار و در مورد روزنامه ها نخستین شماره به ساواک برده میشد و بعد از ملاحظه مجله و روزنامه و دادن تغییرات در آن اجازه انتشار روزنامه داده میشد.

بعد از انتخاب کندی به ریاست جمهوری و گذشت زمانی کوتاه اوضاع به روال عادی برگشت بطوریکه سال ۴۲ خورشیدی سال توقیف دسته جمعی مطبوعات ایران لقب گرفت. در این میان تعداد ۴۱ روزنامه و مجله به توقیف درآمدند. در اواسط و اواخر دهه ۴۰ نیز با توجه به احاطه کامل ساواک بر تمامی شبکه های اداره کننده کشور، مطبوعات نیز به زیر نظارت همیشگی ساواک درآمدند و مطبوعات موظف به انتشار مطالبی گردیدند که زیر نظر ماموران ساواک تهیه میشد. در این دوران امکان درج هیچ واقعیتهای ممکن نبود و مطالب بیشتر در قالب کنایه و اشاره به نگارش در می آمد.

دو توقیف دسته جمعی در فاصله کودتا تا انقلاب گریبان مطبوعات را گرفت. توقیف نخست در سال ۴۲ و در دوران حکومت علم بود و توقیف جدی تر که زمینه نابودی مطبوعات رافراهم آورد در سال ۵۳ به وقوع پیوست که در آن سال پیش از ۶۴ روزنامه و مجله به توقیف درآمد.

سانسور مطبوعات در فاصله سال های ۵۳ تا ۵۶ از هر زمان جدی تر دنبال شد و نه فقط روزنامه ها و مجلات دقیقاً از طرف وزارت اطلاعات کنترل میشد بلکه در بعضی از روزنامه ها و مجلات سردبیران دولتی رسماً منصوب میشدند.

۱- ابوترابیان حسن - مطبوعات ایران از شهریور ۲۰ تا ۲۶ - تهران- اطلاعات- چ ۱-۶۲- صفحه ۱۰

۲- قاسمی فرید- مطبوعات ایران در قرن بیستم نشر: قصه تهران چ ۱ ۱۳۸۰ صفحه ۱۰۳

۳- شبه خاطرات- بهزادی علی- تهران- زرین- ۷۵ - ج ۱- صفحه ۸۰

در هر حال شاخصه های مطبوعات ایران را از سال های ۴۲ تا آغاز نیمه دوم دهه ۵۰ می توان بطور خلاصه چنین دانست.^۱

۱. یکدستی و همسویی تقریباً همه مدیران و صاحبان امتیاز و کارفرمایان مطبوعات و کثیری از قلمزنان وابسته به ایشان که غالباً در رده های بالای مطبوعات بودند و در باجگیری از دولت و دولتمردان وقت شریک یا همکار مدیران بودند. آنان بطور کامل در خدمت رژیم آمریکا بودند و از چاپلوس ترین مدافعین دربار به شمار می آمدند.

۲. تسلط بی رقیب ساواک بر مطبوعات و مال و جان اهالی مطبوعات با معاشرت وزارت اطلاعات و جهانگردی که در اوایل همین دوره و به همین منظور تشکیل شده بود و در آن عده زیادی از قلم به مزدوران مانند داریوش همایون و ده ها تن دیگر نقش های درجه یک داشتند.

۳. تشدید همه جانبه سانسور نه فقط بر مطبوعات نوشتاری منظم الانتشار بلکه بر همه ی رسانه های جمعی و نویسندگان و خبرنگاران آنها و نیز بر کتاب و عظم و خطابه شعرخوانی و حتی لغت نامه دهخدا.

۴. رواج بی حد و حصر چاپلوسی از رژیم و دستگاه سلطنت و دولتیان و مجلسیان طراز اول که همگی در اختیار دربار و دولتمردان بودند که به نوبه خود وابسته به امپریالیسم هم بودند.

۵. افول مطالب انتقادی تا حد نازل ترین نوشته های طنز و تفریحی.

محمود طلوعی نیز وضع مطبوعات ایران را در سال های بین کودتای ۳۲ تا سقوط رژیم پهلوی سال ۵۷ سه دوره دانسته و نوشته است: « در دوره اول بین شهریور ۳۲ تا خرداد ۴۲ که مطبوعات با این که از طرف سازمان امنیت کنترل و سانسور میشدند آزادی نسبی داشتند و حتی در دوران حکومت زاهدی نیز جریان محاکمه دکتر مصدق و دفاعیات او به تفصیل در روزنامه ها منتشر میشد. آزادی مطبوعات در زمان حکومت امینی در سال های ۴۰ و ۴۱ به حد اعلی رسید و بعد از حکومت امینی در اوایل حکومت علم نیز آزادی نسبی وجود داشت تا اینکه در سال ۴۲ بعد از قیام خونین ۱۵ خرداد فشار بر مطبوعات افزایش یافت و این دوران سانسور و اختناق تا سال ۵۶ ادامه یافت. در سال ۵۶ با اعطای فضای باز سیاسی دوران تازه ای در حیات مطبوعات ایران آغاز شد و در اواسط سال ۵۷ سانسور مطبوعات به کلی از میان برداشته شد.

مهدی بهشتی پور ویژگی های مطبوعات ایران را از سال ۴۲ تا ۵۶ را باج گیری شماری از مطبوعات از دولتیان، تسلط بی رقیب ساواک با معاشرت وزارت اطلاعات و جهانگردی بر مال و جان مطبوعاتیان تشدید همه جانبه سانسور، رواج چاپلوسی، افول مطالب انتقادی، پرداختن به موضوعاتی که در زندگی اجتماعی اهمیت چندانی نداشت، تجارت قلم، حساسیت تشدید دولتمردان در برابر کوچکترین خرده گیری و .. دانست و میگوید از سال ۵۲ به بعد نیز تطمیع مدیران مطبوعات، ایجاد تضییقات شغلی برای روزنامه نگاران، حمایت از سردبیران سر به فرمان، برگزاری جلسات جمعی و انفرادی با مدیران و سردبیران برای تلقین و القای سانسور و تماس تلفنی با آنها برای بایدها و نبایدها، حضور متخصصان سانسور در چاپخانه ها، تغذیه محتوایی مطبوعات برای بی نیاز کردن مدیران مطبوعات از روزنامه نگاران، عیدی به مطبوعاتیان سرسپرده، احاطه روزنامه نگاران و نویسندگان به ساواک و ارسال نامه های تحکم آمیز به مطبوعات نمونه هایی از برخورد رژیم با مطبوعات بود. رژیم در سال های پایانی عمر خود پشتوانه دلارهای نفتی و دولت های خارجی گستاخ تر از پیش عمل می کرد و چون خود را تثبیت شده می دانست سعی در این داشت بر علیه تمام مخالفان دستگاه اقداماتی انجام دهد تا به زعم خود باور افکار عمومی را به سوی جانبداری از شاه و دربار سوق دهد. اما غافل از آن بودند که از این قبیل کارها بدنه جامعه را به مقابله تحریک خواهد کرد و مرگ رژیم را در پی خواهد داشت.^۲

پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ خورشیدی (اهمیت، تاثیر)

۱- بازیگران عصر پهلوی- تهران- نشر علم- ۷۲ - جلد ۲- صفحه ۷۹۵

۲- قاسمی فرید مطبوعات ایران در قرن بیستم نشر: قصه تهران چ ۱ ۱۳۸۰ صفحه ۱۱۰

با اعمال خشونت بی سابقه در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ خورشیدی و شایعات گسترده دربار که عموماً با بزرگترین بزرگنمایی نظیر هزاران تظاهر کننده توسط نیروهای سنگین ارتش همراه بود تأثیرات عمده روانی ای بر جوانان بر جای نهاد. آن هم جوانانی که به تازگی جذب مسائل سیاسی می شدند یعنی به عبارت دیگر قیام خرداد ۴۲ پیدایی یک نسل سیاسی جدید را باعث شد.

نسل قدیمی از فعالین سیاسی که زیر حاکمیت استبدادی رضا شاه رشد کرده بودند بطور جزم و تغییر ناپذیری خواهان حکومت قانون، جدایی و تفکیک قوا و اجرای قانون اساسی بودند. اما نسل جدید که در حمام خون ۱۵ خرداد غسل تعمید شده بودند این خواسته ها را نوعی آزادی خواهی لیبرالی، غیر واقعی و بی ربط توصیف می کرد و تمایل داشت آنرا رد کند.

نسل قدیم با اتکا به تجربه گسترده خود از جنبش های سیاسی دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ به مبارزات غیر قهرآمیز تمایل داشت نظیر تشکیل احزاب سیاسی، اتحادیه های کارگری، انجمن های صنفی، تظاهرات خیابانی و گردهمایی های مردمی. اما نسل جدید که با رویدادهای قیام ۱۵ خرداد تکان خورده بود بطور فزاینده ای به سمت مبارزه قهرآمیز کشیده میشد نظیر ایجاد هسته های زیرزمینی شهادت قهرمانانه، تبلیغ به وسیله عمل و نیز جنگ پارتیزانی و چریکی.

قیام ۱۵ خرداد در فضایی از فعالیت های چریکی که در سراسر دنیا جریان داشت به وقوع پیوست مانند ویتنام، آمریکای لاتین و الجزایر. این دوره عصر کاسترو، چه گوارا، جیاب و مجاهدین الجزایر و ... بود همه جوانان رادیکال در همه جا متدها و شیوه های سنتی را زیر پا می گذاشتند و به جنگ مسلحانه روی می آوردند.

جنایت شاه در کشتار شهروندان بی دفاع، جوانان سیاسی را برانگیخت تا در جستجوی راه های تازه ای برای مبارزه با شاه برآیند و حتی نهضت آزادی را به خاطر عدم اتخاذ مشی موثر در مبارزه با شاه مقصر بدانند و به این نتیجه رسیدند که « دیگر تردیدی در ضرورت مبارزه مسلحانه نبود، بلکه این سوال بود که چه موقع و چگونه بایستی سلاح برداشت»^۱

در جزوه «۱۵ خرداد نقطه عطفی در مبارزات قهرمانانه مردم ایران» آورده شده است: "این واقعیتی است که قیام ۱۵ خرداد با شکست روبه رو شد، اما این حتی بیشتر واقعیتی است که آن رخداد اساس و زمینه ای شد برای آینده مبارزه انقلابی مسلحانه، شکست قیام ۱۵ خرداد و آشکار شدن ورشکستگی گروه های رفرمیست در یک طرف بود و افزایش امید سازمان های انقلابی در طرف دیگر. علاوه بر این توده ها از این پس خود را با ایده هایی نظیر اینکه این رژیم خونخوار توانایی رفرم را در خود دارد فریب نخواهد خورد. بنابراین ایده های رفرمیستی نهایتاً به گورستان ایده های سیاسی مرده سپرده شد." بعد از این نقطه عطف تاریخی بود که رهبران مبارزه در سه زمینه به اندیشه و چاره جویی پرداختند "مبارزه ایدئولوژیکی، مبارزه سازمان یافته و مبارزه مسلحانه."

رخداد قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ خورشیدی

با بیرون راندن ارسنجانی از گود سیاست دیگر حریف سرشناسی که بتواند خودی نشان دهد در میان نبود. اصلاحات اجتماعی تنها یک رهبر داشت و آن هم شاه بود، هر گونه پیروزی و افتخاری را در این زمینه می بایست از این پس به حساب او گذاشت ولی در برابر هر گونه مخالفت و اعتراضی نسبت به این اصلاحات به معنای رویارویی با شاه بود. اسدالله علم به خوبی متوجه این خطر بود و می دانست کوچکترین تردیدی در این زمینه در این شرایط در برابر جبهه مخالف باعث گسیختن شیرازه سیاست تازه شاه و چه بسا فروپاشیدن رژیم می شود اسدالله علم از سویی با تظاهرات پراکنده گروه های مخالف در تهران و قم و برخی شهرها روبرو بود که از همان ابتدای رفراندوم آغاز شد و در بهار سال ۱۳۴۲ خورشیدی گسترش یافت. جبهه های مخالف مرکب از دست چپی ها، هواداران جبهه ملی و برخی بازاری ها و روحانیون مبارز روز به روز بر فعالیت خود افزودند و در میان آنها نقش موثر یکی از مدرسین حوزه علمیه قم به نام آقای سید روح اله خمینی که اعلامیه تندری را علیه شاه و اقدام های اصلاحی او منتشر کرده بود به چشم می خورد. علم تصمیم گرفت امام خمینی و چند تن دیگر از رهبران مخالف را دستگیر کند ولی می دانست که به دنبال آن باید در انتظار واکنش خشونت آمیز و ستیزه جویانه پیروان آنها باشد. گزارش هایی که به

۱- سبحانی محمد حسین ضرورت باز شناسی و نقد تروریسم و خشونت سیاسی <http://www.solh.nu/showarticle.asp?adressID=۲۹۸>

۲- نشریه ۱۵ خرداد انتشارات مجاهدین خلق ایران ۱۳۵۱

شاه و علم می رسید حاکی از این بود که مخالفان هواداران خود را برای تظاهرات گسترده ای در نیمه خرداد آماده می کنند. علم پیش بینی کرده بود که این بار دیگر مساله با فرستادن چند پاسبان و پراکندن تظاهرات کنندگان حل نخواهد شد و در صورت لزوم می بایست به قوه قهریه نیز متوسل شد. از چند روز پیش نیز گفتوگویی با شاه یادآور شده بود که در تظاهرات احتمالی باید بزنیم و در برابر شاه که چگونه باید زد پاسخ داده بود: "یعنی باید با گلوله بزنیم. اگر موفق شدیم که چه بهتر وگرنه مرا مسئول معرفی کنید."^۱ وی احساس می کرد شاه آنچنان که باید مصمم نیست و به همین دلیل دست و پا می زد که خود اختیار هرگونه اقدامی را داشته باشد. شاه که همواره بویژه در شرایط سخت گریز از مسئولیت را هنر می دانست به آسانی درخواست علم را پذیرفت و همه نیروهای انتظامی پایتخت را در اختیار نخست وزیر نهاد. به این سان هنگامی که در بامداد ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ تظاهرات در اطراف بازار تهران آغاز گردید علم آمادگی کامل داشت و به رئیس شهربانی وقت، سپهبد نصیری تلفنی دستور تیر اندازی داد و در برابر تردید نصیری یاد آور شد که این دستور را به عنوان نخست وزیر می دهد و مسئولان انتظامی در عرض چند ساعت توانستند این غائله را پایان دهند و تظاهرات کنندگان را به شدت سرکوب کنند. واکنش شدید و قاطع دولت کمر مخالفان را شکست و برای چند سال امکان برخاستن هرگونه نغمه ناسازگاری را از میان برد.

پیامدهای قیام

بعد از سرکوب خونین قیام در ۱۵ خرداد شاه با ایجاد سیستمی اقتدارگرا کوشید همه چیز را در اختیار خود درآورد و با ایجاد یک شبکه پلیسی نیرومند مخالفان و ناراضیان را سرکوب سازد. در چنین شرایطی دیگر ابزار قانونی برای مشارکت در امور سیاسی و ابراز مخالفت ها وجود نداشت. گسترش احساس عدم امنیت در میان مردم و مبارزان موجب گرایش آنها به روش های غیر علنی و ابراز خشونت آمیز در قالب سازمان های با مشی مسلحانه گردید. ترور حسنعلی منصور توسط بخارایی و سوء قصد به جان شاه توسط شمس آبادی (شمس قنات آبادی) نمونه ای از حرکت های جدید بود. این حرکت ها ضرورت تشکیلات و ایجاد سازمان هایی جهت هدایت مبارزات در میان نیروهای مذهبی به وجود آورد.

روحانیون نیز در نشست های خود به بررسی ابعاد و عواقب این حادثه پرداختند. به دو راه حل برای مبارزه با رژیم دست یازیدند. یکی مبارزه مسلحانه و چریکی بود و دیگری نیز راه حل فرهنگی و مسالمت آمیز بود. ایت الله بهشتی در مورد مبارزه مسلحانه می گوید "این راه، دوری از خانه و خانواده و زندان و کشتن و قتل و درگیری و خطر دارد ولی کار فرهنگی دادن آگاهی است و خطری هم ندارد."^۲

۱۵ خرداد و جزنی

بازداشت امام خمینی اعتراضات پی در پی مردم را به همراه آورد. مهمترین اعتراض روز ۱۵ خرداد به صورت راهپیمایی عظیمی در تهران رخ داد که متعاقب آن رژیم با خشونت تمام و عریان تظاهرات مردم را به خون کشید. جزنی در اینروز به اتفاق دوستانش پلاکاردهای بزرگی با مضمون "مرگ بر دیکتاتور خون آشام" و "دیکتاتور خون می ریزد" آماده کرده و بر سر در دانشگاه نصب کرد. رخداد ۱۵ خرداد سبب شد که جزنی در مناسبات و تعامل میان روحانیت با مردم، طبقات اجتماعی و قدرت سیاسی بازنگری کند و طیف های مختلف روحانیت را از هم جدا کند. گر چه تحلیل جزنی از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ نهایتاً تحلیلی طبقاتی است ولی می توان با او هم عقیده بود. آنجا که می گوید: "۱۵ خرداد نقطه عطفی در رابطه رژیم با مردم شد. نقطه عطفی که در جریان های سیاسی علنی و مخفی اثر بزرگ گذاشت". یکی دیگر از اثرات آنی قیام ۱۵ خرداد به اغماز رفتن فعالیت های مسالمت آمیز جبهه ملی و احزاب مشابه بود و این امر اختلافات موجود بین رهبران جبهه ملی و کمیته دانشجویی را دامن زد. تا آنجا که وقتی در اوایل آذر ۷ تن از اعضای کمیته دانشجویی برای مذاکره درباره اقداماتی که باید به مناسبت سالروز کشته شدن دانشجویان (۱۶ آذر) انجام شود به منزل الهیار صالح رفتند وی با تمارض از پذیرفتن دانشجویان خودداری کرد. بعد از قیام خرداد ۴۲ که به نظر می رسید هیچگونه امکاناتی برای فعالیت های علنی و قانونی باقی

۱- علم اسدالله یادداشت های علم تهران نشر: مازیار، معین چ ۱۳۷۷ ص ۴۷

۲- تحول یا توطئه اتحادیه انجمن های اسلامی در اروپا بی جا چ ۱ تیر ۱۳۵۶ ص ۵۶

نمانده است. منوچهر کلانتری (از اعضا سابق حزب توده) از جزنی می‌خواهد که به خانه پدری منوچهری بروند. جزنی در آنجا دکتر حشمت الله شهرزاد را نیز ملاقات می‌کند. در این ملاقات آنان بیشتر در این باب بحث می‌کنند « که آیا می‌شود به نحوی فعالیت های مخفی افکار کمونیستی را دنبال گرفت و این فعالیت ها چه هدف و روش هایی می‌تواند داشته باشد.»^۱ و دادن پاسخ به این سوالات به جلسات بعد موکول می‌گردد. در جلسات بعد نیز موافقت گردید که این روابط ادامه یابد و هر کس افراد مناسبی را که می‌شناسد بدون معرفی او به دیگران با خود مرتبط سازد. در یکی از این جلسات به دعوت منوچهر کلانتری شخصی به نام کیومرث ایزدی نیز به جمع آنها اضافه می‌شد. پس از اضافه شدن اولین جمع ۴ نفره برای سامان بخشیدن به فعالیت های تشکیلاتی وظایف و مسئولیت هایی برای خود تعریف می‌کنند. در اولین حادثه جزنی مسئول جذب افراد و تبلیغات و شهرزاد عهده دار تشکیلات و تعلیمات می‌شود. منوچهر کلانتری و ایزدی نیز مسئولیت ایجاد آمادگی رزمی و منطقه شناسی را به عهده می‌گیرند. اما روایت دکتر شهرزاد چنین است: « آقای ایزدی معتقد است باید متوسل به ترور شد یعنی باید اقدام به کشتن و ترور افراد سیاسی نمود و همراه با این ترورها نابود گردید. آقای جزنی و کلانتری مدعی بودند که این کار اصولی نیست. باید به چنان اقداماتی متوسل شد که جنبه نظامی و پارتیزانی داشته باشد و در عین حال بتوان آنرا ادامه داد. در واقع باید شرایطی را فراهم نمود که با رفتن به جنگ و اقدام به تاکتیک های جنگ و گریز مبارزه را به صورت مسلحانه ادامه داد.»^۲

جزنی در باب عقاید گروه اولیه توضیح می‌دهد: « اگر بخواهیم تعریف وضع فکری و سیاسی این سازمان را بکنیم این افراد بطور کلی تمایل مارکسیستی داشتند و بعضی تمایلات چینی داشته اند مثل سورکی و زاهدی و کلانتری و تا حدود کمتری دکتر شهرزاد ولی من و ظریفی تمایل چینی یا شوروی نداشتیم و کوشش می‌کردیم در بحث هایی که می‌شد این تمایلات چینی را کاهش دهیم. به هر حال تصمیم گرفته شد که این بحث ها دنبال نشود تا تشنّت و اختلافی ایجاد نشود.»^۳ این جلسات در سال های ۴۲-۴۳ بطور ماهیانه ادامه یافت. هنوز به روشی برای مبارزه دست نیافته بود که جزنی بار دیگر بازداشت شد و علت آنرا نیز پخش نشریه «پیام دانشجو» اعلام کردند. جزنی به جرم دریافت پیام دانشجو از فردی ناشناس و واگذار کردن آن به بهمن پور شریعتی برای توزیع در دانشکده های مختلف بازداشت شد. جزنی بدنبال این بازداشت به ۹ ماه حبس محکوم می‌شود. او پس از آزادی فعالیت خود را در "تبلی فیلم" از سر می‌گیرد. این شرکت توسط هارون پیشابایی و اسحق فنزی ایجاد می‌شود و جزنی نیز با خریدن ۲۱ سهام از ۱۰۰ سهام این شرکت به عضویت آن درآمده بود. جلسات گروه دوباره از سر گرفته می‌شد و اینبار کلانتری به گروه اطلاع می‌دهد که با حسن ضیاء ظریفی نیز روابطی برقرار کرده و او نیز آماده همکاری با گروه است. در جریان نشستها با ظریفی او از آمادگی عباس سورکی برای پیوستن به گروه جزنی خبر می‌دهد. سورکی قبلاً در شاهرود نیز گروهی چریکی را تشکیل داده بود و دو قبضه اسلحه را نیز از یکی از سارقین معروف شاهرود خریداری کرده بود و به چندین ماه حبس نیز محکوم شده بود. بالاخره پس از چندین جلسه بحث و گفتگو افرادی که در منزل سورکی جمع می‌شدند به این نتیجه رسیدند که اگرچه نمی‌شود با عده کمی انقلاب کرد ولی به هر حال تدارک انقلاب را می‌شود دید. جزنی وظایف پیشاهنگ را تدارک قهرآمیز انقلاب میدانست « زیرا اعمال قهر انقلابی در این شرایط از تاکتیک هایی تشکیل می‌شد که تنها جریان های سازمان یافته و پیشرو می‌توانند آنها را به کار بندند. مبارزه چریکی شهری و هسته های چریکی در مناطق روستایی در این مرحله پیشاهنگ را برعهده می‌گیرند نه مردم را.» به عقیده جزنی "مردم زمانی دست به مبارزه مسلحانه می‌زنند که اولاً ادامه وضع موجود برای آنها غیر ممکن شده باشد، دوماً قدرت توسل به سلاح را در خود ببینند و سوماً درک کرده باشند که رسیدن به خواسته های سیاسی و اقتصادی آنها از راه های آسان تر یعنی راه های مسالمت آمیز ممکن نیست."^۴ باید سازمانی برای تدارک آن وجود داشته باشد و نهایتاً مقرر شد در جلسه بعد شش نفر شرکت کنند. جزنی، کلانتری، ظریفی، سورکی، زاهدیان و صمغ آبادی. در جلسه بعد نیز قرار می‌شود که هر کدام از اعضا نام مستعاری برای خود

۱- نادری محمود چریک های فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷ صفحه ۵۸

۲- پشت پرده انقلاب بی نا نشر پاریس بی تا صص ۳۱۳ تا ۳۱۱

۳- اسناد بایگانی موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی-پرونده شماره - ۷۱۳۴۶ -بدون شماره سند

۴- جزنی بیژن نبرد با دیکتاتوری نشر چمن ۱۳۵۷ ص ۴۴

برگزیدند و جزئی نام اخلاقی و سورکی نام معینی را برمی گزینند. گروه از این پس به دو گروه (جزنی، ظریفی، سورکی) و (کلانتری، زاهدی و شهرزاد) تقسیم شد. مسئولیت سه نفر اول توسعه شبکه سیاسی برای جذب دیگر افراد به سازمان بود و گروه دوم می بایست به تمهید مقدمات فعالیت های پارتیزانی و شناسایی مناطقی که به نظر می رسید زمینه طبیعی و اجتماعی بیشتری برای عملیات پارتیزانی دارند، پرداخته و گیلان و مازندران بواسطه پوشش گیاهی مورد توجه قرار گرفتند ولی تا اواخر سال ۴۵ عملاً هیچ اقدامی صورت نگرفت....

استعمار

دخالت و نفوذ خارجی در عهد محمدرضا شاه از سه منبع عمده ناشی می شده است. نخستین دخالت های خارجی از سوی اتحاد جماهیر شوروی بود که حضور و نفوذ او به سالها پیش از ظهور سلطنت پهلوی ها مربوط می شود. عامل بعدی استعمارگر در ایران که حضور و نفوذ این کشور آسیب های جدی به این کشور ایران وارد کرده است انگلستان بود که علی رغم حضور پر رنگ در دوران پهلوی اول هر چه گذشت از میزان حضور این کشور کاسته شد و کم و مخصوصاً پس از کودتای جای خود را امریکا سپرد. اساس همکاری های بین ایران و کشورهای شوروی و انگلستان قرارداد سه جانبه سال ۱۹۴۳ میلادی بود ولی حضور نیروهای امریکا بر طبق قرارداد اتفاق خاصی نبود بلکه با این توجیه بود که نیروهای امریکایی تحت فرماندهی نیروهای انگلیس هستند. حضور روز افزون امریکایی ها در ایران (که تعداد پرسنل آنها از ۴۵۰۰۰ نفر تجاوز می کرد)، افزایش تعداد خارجیان شاغل و مقیم در ایران علاوه بر مسائل سیاسی و سوءظن سنتی ایرانیها نسبت به مداخلات خارجی در امور ایران باعث یک سری مسائل اجتماعی نیز گردیده بود که از آن جمله می توان به عدم رعایت آداب و رسوم سنتی ایرانیان و رعایت اخلاق عمومی اشاره کرد که اعتراض علما و قشر سنتی ایران را برانگیخته بود. حقوق و مزایای خارجیان نیز در موسسات نظامی و غیر نظامی خیلی بیشتر از هم تیان ایرانی خود بود. که این امر باعث احساس تبعیض و نارضایتی بین ایرانیان می گردید. ولی در این بخش بحث بر سر این درگیریها و ناسازگاریها در بین ایرانیان و امریکایی ها نیست. مشکل اصلی در باب مشکلات اقتصادی و استعماری دول امپریالیستی به رهبری امریکا به طور کلی و مصائب ناشی از حضور یک استعمارگر در یک کشور همچون ایران است. یکی از مشکلات بزرگی که کشورهای جهان سوم و از جمله ایران همواره در تاریخ خود با آن مواجه بوده اند مشکل حضور و مداخله یک کشور در امور داخلی این کشورها به سود منافع خود آن کشور بوده است. در ایران نیز موج نهایی حضور امپریالیسم در کشور با انجام کودتای بیست و هشت مرداد سال ۱۳۳۲ خورشیدی تثبیت شد و تا پیروزی مردم ایران در انقلاب سال ۵۷ به آن نه تنها خاتمه داده نشد بلکه روز به روز افزایش نیز یافت و بنابر افزایش یا کاهش قدرت داخلی دستگاه حاکمه در ایران کم و زیاد می گردید. به نظر می رسد حضور استعمار و امپریالیسم غرب به سرکردگی امریکا در جامعه ایران در دوران محمدرضا شاه بقدری درد آور و آزار دهنده بوده است که یکی از دلایل چریک های - اسلامی و مارکسیست - برای شروع مبارزات همین حضور غیر قابل تحمل و گسترده آنها بوده است. مثلاً سازمان مجاهدین خلق در کنار عواملی همچون ناقص بودن اصلاحات ارضی و یا جو پلیسی در ایران و یا فشارهای طبقاتی، حضور امریکا و امپریالیسم را یکی از علل اصلی شروع مبارزات خود می دانستند و معتقد بودند "حضور استعمار غرب اقتصاد کشور را به زیر کنترل و تسلط بورژوازی وابسته هدایت کرده است." ^۱ این سازمان همچنین در جای دیگری پس از اشاره به حوادث خونبار سال ۴۲ اشاره می کند که "برای نابودی شاه و از بین بردن سلطه امپریالیسم در ایران و تامین خواسته های بر حق مردم محروم و ستمدیده ایران راهی جز مبارزه مسلحانه باقی نمانده است." ^۲ نکته مهم این است که رشد مبارزات ضد امپریالیستی در دیگر کشورهای جهان مخصوصاً در کشورهایی که زیر سلطه مستقیم و یا غیر مستقیم امریکا قرار داشته اند نیز یکی از عوامل موثر در رشد این مبارزات همین حضور کشوری بیگانه بوده است. همین سازمان در ادامه تلاش برای نابودی امپریالیسم در ایران پیروزی مردم الجزایر و استعمار فرانسه پس از هفت سال با تقدیم بیش از یک میلیون قربانی، مبارزات خلق ویتنام علیه امپریالیسم امریکا و یا پیروزی انقلابیون کوبا علیه حاکمیت غیر مستقیم امریکا و در پناه حمایت امریکا از رژیم دیکتاتوری باتیستا و ... را از علل و عوامل گرایش جدی مردم به مبارزه مسلحانه می دانند و نتیجه گیری می کنند که راه این

۱- نجاتی غلامرضا تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران نشر: موسسه خدمات فرهنگی رسا چ ۶ ۱۳۷۹ ص ۳۹۸

۲- سازمان مجاهدین خلق (پیدایی تا فرجام) جمعی از نویسندگان نشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی چ ۱ ۱۳۸۴ ص ۲۹۳

رهایی ایجاد یک تشکیلات قوی و قدرتمند و منضبط و در تحت رهبری نیرومند خواهد بود. امری که به نظر میرسد هیچگاه در عمل به منصفه ظهور نرسید و شکاف تئوری تا واقعیت (نظر تا عمل) - که یکی از مشکلات اساسی سازمان های سیاسی در تاریخ معاصر ایران است - گریبان گیر این سازمان را گرفت و آنها را نیز از هر گونه عمل مفیدی به نفع مردم ایران دور کرد. مشکل دیگر مبارزان ایران - مارکسیست و اسلامی - دست کم گرفتن قدرت استعمار در ایران بود. در روزگاری که غرب با تمام توان و با تمامی شگردهای تبلیغاتی و ابزارهای نظامی دربار و حکومت ایران را در چنگ قدرت خود فرو برده بود و محمدرضا شاه عملاً به مهره ای در بازی قدرت های بزرگ تبدیل شده بود - و به عقیده بسیاری اکثر تصمیمات او را کشورهای دیگر برای او تجویز می کردند- مبارزان ایرانی که در تهیه حتی یک قبضه اسلحه با مشکلات عدیده ای روبرو بودند امپریالیسم را به ببر کاغذی و یا موجودی افسانه ای که خود به خود از درون متلاشی خواهد شد تشبیه می کردند. در کتاب " خاطرات یک شوررشی" مسعود بنی صدر بخشی از جزوه مبارزه چیست را ذکر می کند که برای شناخت بینش سطحی مجاهدین خلق آوردن بخش هایی از آن الزامی به نظر می رسد. مجاهدین خلق در این جزوه پس از تاکید بر آموزش و تربیت اعضای مسئول در زمینه های مختلف مبارزه دشمن اصلی مبارزان را نه رژیم استبدادی شاه که امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا میداند و سه ویژگی آنرا " جهان خوار بودن ، عدم رابطه آن با خلق های تحت ستم و در نهایت ببر کاغذی بودن آن می داند."^۱

عیوب استعمار

۱- سرمایه مالی و سیاست بین المللی مربوط به آن که شامل مبارزه قدرت های جهانی در راه تقسیم بندی اقتصادی و سیاسی جهان است یک سلسله شکل های انتقالی وابستگی دولتی را به وجود آورده است که یکی از صفتهای بارز این دوران ایجاد دو گروه کشورهای مستعمره و مستعمره دار بود. مشخصه دیگر این سیاست ایجاد کشورهای وابسته ای بود که در ظاهر استقلال سیاسی داشتند ولی عملاً در دام وابستگی های مالی و دیپلماتیک گرفتار می شدند که جامعه ایران در دوران شاه مصداق چنین وضعیتی بود. شاه در عین ادعای استقلال شدید ملی و میهنی در زمینه های اقتصادی - سیاسی - نظامی شدیداً درگیر مناسباتی بود که خود نقشی تعیین کننده در این روابط نداشت. در نگاهی خوش بینانه تمامی رشد و یا پسرفت این مؤلفه ها به حضور و میزان نوسان قیمت نفت در سطح جهانی بستگی داشت که شاه ایران به عنوان جزئی از یک کل در این نظام جهانی تنها می توانست یک حق رای در تغییر شرایط جهانی آن دارا باشد. یک رای در برابر نظام سرمایه داری جهانی. لنین در همین زمینه کشور پرتغال را پس از جنگ های جانشینی سلطنت در اسپانیا را به عنوان مثال ذکر می کند و اشاره می کند " پرتغال پس از این نبردها به تحت الحمایگی انگلستان درآمد. انگلیس از این کشور و مستعمرات آن به خاطر تحکیم موقعیت خویش در مبارزه با دشمنان خود یعنی اسپانیا و فرانسه دفاع می کرد و در عوض مزایای بازرگانی و شرایط بهتری را برای صدور کالا بخصوص برای صدور سرمایه به کشور پرتغال و سیستم های مخابراتی آن استفاده می کرد."^۲

درست مشابه کاری که امریکا در برابر ایران انجام می داد. غرب از سویی با دادن تجهیزات در راه تقویت محاسبه شده و محدود ایران می کوشید و از سویی از این نیروی بالقوه علیه خلق ایران و خواسته های برحق آنها از سوی دیگر و علیه دیگر کشورهای منطقه در صورتی که سیاستی ضد امپریالیستی اتخاذ می نمود بهره برداری می کرد و تمامی این اقدامات در راستای تامین منافع سرمایه داری جهانی بصورتی ناخودآگاه صورت می گرفت. این شکل استعمار و بهره برداری در دوران امپریالیسم به صورت سیستمی همگانی و جهانی درآورده بود و شاه تنها بازیگری کوچک در این مناسبات بود.

۲- مشکل دیگر امپریالیسم سرمایه داری، تناقض دوگانه ای است که امپریالیسم در فرایند رشد خود با آن روبرو می شود. اگر امپریالیسم را نتیجه تکامل سرمایه داری بدانیم مشاهده می کنیم که خصوصیت بارز و آشکار آن رقابت آزاد است. ولی سرمایه داری امپریالیستی در جریان رشد خود با تناقضات درونی روبرو شد و بعضی خواص آن به نقیض آن مبدل می شود. در جریان رشد سرمایه داری پدیده ای به نام انحصارات سرمایه داری بوجود آمدند. هر یعنی تولیدات عظیم ایجاد شد و تولیدات کوچک (کارخانه ها و کارگاه های کوچک) را نابود کرد. این جریان، تولید

۱- بنی صدر مسعود خاطرات یک شورشی بی جا بی نا بی تا ص ۱۱

۲- امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴ ص ۸

بزرگ را به بزرگترین تبدیل کرد و تمرکز تولید و سرمایه را بدان جا رسانید که از آن ها، بنگاه های بزرگ بوجود آمد. کارتل ها، تراست ها، سندیکاها و ... در عین حال انحصارها که از درون رقابت آزاد بوجود می آیند این رقابت را از بین نبرده بلکه مافوق آن و بموازات آن عمل می کردند. و بدین ترتیب یک سلسله تضادهای بسیار حاد و پرشدت را به وجود آوردند. مشکلاتی در ایران نیز ظهور کرد. رشد صنایع عظیم (هر چند غیر قابل مقایسه با غرب) مرگ صنایع کوچک را به دنبال داشت و در پی آن سیه روزی و فقر روزافزون طبقات پایین و افشار کارگری را در پی داشت. در حقیقت هر چقدر صنایع عظیم هوایی، نفتی و .. به رشد سرسام آور در زمینه صنایع و سرمایه پرداختند کارگاه ها و کارخانه های کوچک راه زوال را در پیش گرفتند. که این خود نیز در پی رشد سرمایه داری جهانی اتفاق می افتاد و گریزی از آن نبود. این انحصارگرها در عرصه جهانی و در مقیاس داخلی قبل از هر چیز بازار داخل را در بین خود تقسیم می کنند و تولیدات کشور را بیش و کم به صورت کامل به انحصار خود در می آورند. ولی در دوران سرمایه داری جهانی و ظهور امپریالیسم سرمایه داری بازار داخلی ارتباطی ناگسستگی با بازارهای جهانی می یابد و به میزانی که صدور سرمایه افزایش می یابد و روابط خارجی و مستعمراتی و منطقه ای نفوذ بزرگترین اتحادیه های انحصار به انواع اشکال گسترش می یافت به همان نسبت هم طبیعتاً کار به سازش جهانی بین آنها و تشکیل کارتل های جهانی کشیده شد و به ناگهان در عرصه جهانی با چند کارتل و تراست عظیم روبرو می شویم که تمام ثروت جهان را به سود خود می بلعند. لنین هم در همین رابطه امپریالیسم را مرحله ای از تکامل سرمایه داری میدانند که "در آن انحصارها و سرمایه مالی برتری به دست می آورند و صدور سرمایه اهمیت فوق العاده ای می یابد و تقسیم جهان از طرف تراست های بین المللی آغاز می شود." ^۱ در حقیقت این بخشی از مصائب صنایع بزرگ و کوچک ایران در دوران پهلوی بود. نکته قابل توجه دیگر این است که این روند ناگذیر است و هر کشور و یا گروهی که قصد ایستادگی در برابر این موج عظیم را داشته باشد براحتی از سر راه آن کنار زده خواهد شد. به عنوان نمونه در بولیوی در اسناد مرتبط با این دولت ها آشکارا تاکید شده است که "بی طرفی و استقلال ملی بولیوی غیر ممکن است و هر کشوری که با امپریالیسم امریکا مخالفت کند خود به خود از هواداران نازیسم به شمار می رود." ^۲ هال - معاون رئیس جمهور وقت امریکا - مثل همه گذشتگان و آیندگان تاکید می کرد که در امریکای لاتین تنها موافقان آماده به خدمات وجود داشته باشند و به موسسه های امریکایی هر چند به ضرر مردم کشور باشد امتیازهایی بدهند ^۳ بسط منافع سرمایه داری به دیگر نقاط جهان از جمله آسیا و آفریقا از صفحات تاریک این نظام اقتصادی است. سرمایه داری جهانی منحصر به امریکا هرگز نگردید و در چپاول کشورهای مستعمره تمامی دول استعماری- سرمایه داری شریک همدیگر بودند. در همان زمانیکه امریکا ایران را چپاول می کرد چین، ویتنام، الجزایر، سوریه، لبنان و عراق و ... نیز به دست شرکای اروپایی سرمایه داری چپاول می شدند.

حضور سیاسی امپریالیسم

ایران در دوران استعمار پس از جنگ جهانی دوم به کشوری نیمه مستعمره یا نو مستعمره تبدیل شد. این واژه نو مستعمره و یا نیمه مستعمره دارای ویژگی هایی است که آنرا از کشورهای مستعمره متمایز می سازد. در این کشورها کشور به مناطق نفوذ چند گانه ای توسط امپریالیست ها تبدیل می شود و کنترل امور مالی کشور توسط استعمارگران اعمال می شود و دولت مرکزی در راستای خواست استعمار ضعیف می گردد و بافت ملی کشور ضعیف می شود. در ایران نیز برخی از این علایم و صفات با شدت کمتر و یا بیشتر دیده می شود. در این کشورهای نیمه مستعمره استعمار از خارج در بافت اجتماعی و فرهنگی-سیاسی کشور وارد می شود و در جریان رشد و توسعه آن مانع ایجاد می کند. در کشورهای دیگر نیز این سیستم چپاول و منع پیشرفت مشاهده می شود. کاسترو ذکر می کند که در دوران کودکی زمین های پدرش توسط ملک های پهناور و وابسته به امریکایی ها احاطه شده بود. "زمین های پدرم هر چند بسیار پهناور بودند ولی سه مرکز تولید شکر که متعلق به امریکایی ها بود و هر کدام صدها هزار هکتار وسعت داشتند آنها را در حصار خود درآورده بودند. یکی از آن زمینها ۱۲۰ هزار هکتار و دیگری کم و بیش ۲۰۰ هزار هکتار وسعت داشتند." ^۴ در ایران هم پس از سقوط دولت مصدق توسط عوامل امریکایی-انگلیسی ایالات متحده

۱- لنین انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴ ص ۳

۲- بیلز کارلتون امریکای لاتین دنیای انقلاب ت: و. ج. تبریزی تهران نشر: خوارزمی چ ۲ اذر ۱۳۵۱ ص ۱۱۴

۳- همانجا، ص ۱۱۶

۴- نشریه حقیقت - نشر حزب کمونیست ایران - دوره دوم - اسفند ۱۳۶۷ شماره ۱۴ ص

به قدرت برتر خارجی در ایران بدل شد و با سهم ۴۰٪ از کنسرسیوم نفتی ایران را کسب گردید و پس از مدتی رتبه اول را در تامین لوازم و مشاورین نظامی و تسیحاتی و در برنامه های دولتی و غیردولتی کسب کرد و انواع و اقسام سرمایه گذاری ها توسط این کشور و به تعداد بسیار زیاد در ایران به عمل آمد.

ولی مشکل اصلی در حضور این افراد استعمارگر نبود. مساله اصلی حمایت کشور امریکا از همتای ایرانی و در راستای حفظ منافع سیاسی-اقتصادی خود بود. این کشورها برای حفظ سلطه بر مردم کشورهای نیمه مستعمره و برای اینکه بتوانند فشارهای سیاسی و اجتماعی ناشی از شرایط نگون بار مردم را در کشورهای تابعه سرکوب کنند دیکتاتوری نظامی سرکوب گری را بر پا کردند تا بدین وسیله تسلط و سرکردگی خود را برقرار سازند " اصولا امپریالیسم برای حفظ موجودیت و گسترش استثمار خود از هیچ حربه و نیرنگی رویگردان نیست."^۱ این رویگردانی از اصول ادعایی امریکا حتی در عدم حمایت این کشور از اصلاحات به نفع مردم، آنجا که منافع این کشور در پی این اصلاحات به مخاطره افتد نیز دیده می شود. پس از آنکه در سال ۱۹۵۴ حکومت خاکوبو آربنز در گواتمالا به وسیله کودتای امریکایی سقوط کرد چه گوارا به این نتیجه رسیده بود که " نوک پیکان حملات امریکا همیشه به سود حکومت هایی است که تلاش در رفع محرومیت های اجتماعی در کشورهای امریکای لاتین و سایر کشورهای در حال توسعه دارند."^۲ این باور تبدیل به شالوده اصلی دیدگاه های سوسیالیستی چه گوارا هم گردید و بارها در سخنرانی ها و نوشته هایش به آن اشاره می کرد.

امپریالیسم امریکا در طول تاریخ بارها ثابت نموده است که همواره با دیکتاتورهای حاکمه بیشتر ازدموکرات ها و آزادی خواهان در یک کشور سازش داشته است. در دوران سیاه دیکتاتوری پرس خیمنس در ونزوئلا امریکا کمک های شایان توجهی در رشد صنایع این کشور نمود. صنایع نفت و جاده سازی این کشور رشد خوبی را شاهد بود. ولی آنچه هرگز مشخص نشد تعداد هزاران نفری بود که شکنجه دیدند و در این دوران سیاه به قتل رسیدند " پرس تشنه خون بود. اداره امنیت با شبکه وسیع جاسوسی امریکای لاتین در یک محل بود و سازمان CIA و FBI در همان محل مستقر بودند. " پیوستگی و اتحاد استعمارگران با رژیم های فاشیستی و دیکتاتوری در جوامع توسعه نیافته لکه ننگی بر تاریخ معاصر امریکا ثبت کرده است و دموکراسی، رقابت آزاد، مالکیت خصوصی، حق طلبی و ... را به شعارهایی میان تهی که فقط برای فریب دهقانان ساخته میشد تبدیل کرد. در قرن نوزدهم و بیستم سرمایه داری رو به پیشرفت بر اکثریت مردم جهان مسلط گردید و جهان را به مثابه غنیمتی بین خود تقسیم نمود. آن کشورها با غارت قدرت های کوچک سالانه میلیاردها دلار را به دست می آوردند. و به همین سبب هرگز خواهان تغییر مسالمت آمیز شرایط نبودند. امپریالیسم و ارتجاع در کنار یکدیگر می کوشیدند تا چرخ حرکت تاریخ را به عقب برگردانند و یا دست کم آنرا از حرکت بازدارند. اصولا گام برداشتن در راه تشدید وخامت اوضاع کشورها و راه انداختن مسابقه تسلیحاتی و میلیتاریزه کردن همه عرصه های جهان انسان ها و ایرانیان را با خطر روبرو کرده بودند. امپریالیسم برای مدت های طولانی از رژیم های دست پرورده خود حمایت کرد. این کاری بود که این کشور در سایر کشورها نیز تا زمان قیام های ملی در آن کشورها انجام داد. حتی در سرکوب اعتراضات مردمی نیز به یاری دستگاه حاکمه می آمد. امپریالیسم به نیروی نظامی به عنوان یکی از عمده ترین حربه های خود علیه کشورهای مترقی و جنبش های رهایی بخش و ضد امپریالیستی تکیه می کرده است. ولی با وجود تمام این موارد این نشانه ها، نشانه قدرت امپریالیسم نیست. بلکه مؤید آن است که بخش عظیمی از ساکنان کشورهای سرمایه داری از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم اند و با فقر و گرسنگی دست به گریبان بوده و هستند. امپریالیسم یکی از عوامل اصلی ایجاد دشواری های عظیم اجتماعی اقتصادی دامنگیر جهان زیر ستم است. رشد ناموزون سرمایه داری، کاربرد مکانیزم نواستعماری و الگوهای مدرنیزه کردن اقتصاد ی کشورها که از حاکمیت نظریه پردازان بورژوازی دیکته می شد عوامل عمده فلاکت بار اکثریت قاطع کشورهای رشد یابنده بوده است.

در ایران نیز امپریالیسم کوشید تا چرخ پیشرفت کشور را مطابق بر معایرهای خود بگرداند. امریکا در ایران با گام نهادن در راه تشدید وخامت اوضاع اقتصادی و ایجاد نوعی مسابقه تسلیحاتی کشور ایران را با خطرات و مشکلات

۱- بیلز کارلتون امریکای لاتین دنیای انقلاب ت.و.ج. تیریزی تهران نشر: خوارزمی چ ۲ اذر ۱۳۵۱ ص ۲۱۵

۲- مقاله: تولد یک شورشی (چه گوارا) فرهاد کاوه ۲۹ ابان ۸۷ روزنامه شرق

بسیاری روبرو کرده بود. در پایان ذکر یادداشت های چه گوارا در باب کشور خود و مضرات امپریالیسم چنین می گوید: " کوتوله ای با سر بزرگ و سینه ای باد کرده توسعه نیافته است. پاهای ضعیف با دست های کوتاهش با باقی اناتومی او جور در نمی آید. او حاصل شکل بندی غیر طبیعی است که تکامل ناموزون دارد. این موجود که نیمه مستعمره نامیده می شود ما هستیم. اما در حقیقت مستعمره یا وابسته هستیم. ما کشورهای هستیم که امپریالیسم اقتصاد ما را پیچانده است. و به طور غیر طبیعی شاخه هایی از صنعت یا کشاورزی را رشد داده است که به عنوان مکمل اقتصاد پیچیده خود لازم دارد. توسعه نیافتگی، توسعه ناموزون، تخصیص خطرناک مواد خام و خطر گرسنگی مردم را در پی دارد. ما توسعه نیافته ها کشورهای تک محصولی هستیم که یک بازار بیشتر نداریم. محصولی تک که فروش آن در بازاری منحصر به فرد با شرایط ثابت و تحمیلی خریدار صورت می گیرد. فرمول سلطه اقتصادی امپریالیسم بر آن بازار حاکم است. حکم ازلی و همواره جوان آنرا هم باید بر آن اضافه کرد: تفرقه بینداز و حکومت کن. زمینداری از راه ارتباط با امپریالیسم به اصطلاح توسعه نیافتگی را شکل می دهد که نتیجه اش دستمزدهای پایین و بیکاری است. پدیده دستمزدهای پایین و بیکاری دایره ای معیوب است که به دستمزدهای پایین ترو بیکاری بیشتر دامن می زند. زیرا هر چه تضادهای سیستم آشکارتر می شود و شدت می گیرد در مواقع بحرانی تورم های ادواری خود را نشان می دهد. این وضعیت همه مردم امریکای لاتین است. "وجه مشترک همه ما که باید با حروف درشت بنویسیم که نقطه عزیمت تجزیه و تحلیل این پدیده خواهد بود گرسنگی مردم است. این گرسنگی شامل خستگی از استثمار نو، تعقیب، خستگی از فروش ارزان نیروی کار است. نیروی کاری که از ترس بیکاری تن به استثمار می دهد. در چنین فضایی بیشترین سود از جسم انسان به دست می آید. سودی که در مجالس عیش و نوش صاحبان خرج می شود درآورده است."^۱

تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک بر اساس شرایط عینی و وضعیت طبقاتی جامعه ما به این نتیجه رسید که " با استقرار سلطه امپریالیستی تمام تضادهای درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت. تضادی که در مقیاس جهانی گسترش دارد تضاد خلق و امپریالیسم هرگونه تحولی می بایست این تضاد را حل کند و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیستی." در پایان نیز ذکر دیدگاه مسعود احمدزاده درباره امپریالیسم می تواند حسن ختامی باشد بر این بخش:

مسعود احمد زاده باورمند بود که در کشور ما نباید مبارزه با امپریالیسم را فقط مبارزه با اجنبی و بیگانه دانست. بلکه مبارزه با امپریالیسم به معنی مبارزه با طبقه حاکمه یعنی مبارزه با بورژوازی وابسته هم هست. " این وحدت ارگانیک طبقه حاکمه با امپریالیسم امکان تجلی عالی ترین شکل سیاست استعمار نوین که پایه سیاست امپریالیسم نسبت به کشورهای تحت سلطه را در رابطه با کشور ما به منصفه ظهور می رساند. اساس استعمار نو بر مغایرت ظاهری محتوا و شکل استعمار است. استعمار نوین کشوری را که از لحاظ اقتصادی - نظامی و سیاسی به طور کامل به امپریالیسم وابسته است به ظاهر مستقل نشان می دهد. شاید بتوان دلیل این امر را ترس امپریالیسم از واکنش خلق ها دانست. امپریالیسم نوین شکل تازه استعمار کهن است. ولی برای اینکه این تفاوت ظاهری بین محتوا و شکل ثابت بماند نیروی سرکوب کننده بومی بزرگی مورد نیاز بود. امپریالیسم در هیچ جا از این امر غفلت نکرد و در کشور ما نیز این نیرو را ایجاد کرد."^۲

اقتصاد: (کلیات)

به عنوان مقدمه باید متذکر شد که رژیم های کمونیستی اغلب در کشورهایایی ایجاد شده اند که اقتصاد ویرانی داشته اند و عاری از سنت های دموکراتیک و ریشه دار بودند. البته نمی توان این را قانونی عمومی و کلی برای تمامی کشورها دانست. گاهی نیز در کشورهای نظیر چین، کوبا و در مستعمرات پیشین فرانسه و ژاپن (نظیر هند و چین و کره) استثمار استعماری عامل اصلی این ویرانی اقتصادی بوده است. همه جا جنگها و عواقب آنها اقتصادهای کمتر رشد یافته را کاملاً به ویرانی کشانید. در یک دوره طولانی راه حل های سیاسی و اجتماعی دموکراسی سرمایه داری هیچ جا اجرا نشد. علت این وضع نیز یا تمایل خود انقلابیون بود و یا تأثیر قدرت های استعماری و یا دگرگونی

۱- هسن جوزف اسطوره عصیان، چه گوارا سخن میگوید: ت: اسدالله امرایی تهران نشر: گل اذین چ ۲ ۱۳۸۴ ص ۴۷

۲- تحلیلی از ماهیت قدرت دولتی پس از قیام بهمن- چریکهای فدائی خلق- ۱۳۵۸/۱۰/۱۵

های زشت و مسخره دموکراسی سرمایه داری. اما نتیجه همه جا یکی است. در همه این کشورها جای یک مرحله تاریخی خالی است و آن هم مرحله رژیم پارلمانی است. ویرانی اقتصادی و جهش تاریخی دو عاملی هستند که بر دگرگونی های کشورها تکثیری به سزا دارند. هر چند این دو عامل در این کشورها عوامل اصلی به قدرت رسیدن کمونیست ها به شمار می روند اما قطعاً شروط کافی نیستند. این دو عامل را تقریباً در تمام کشورهای کمونیستی می توان مشاهده کرد.

اقتصاد ایران در دوران محمدرضا شاه

«من می خواستم قرن ها عقب ماندگی کشور را با یک برنامه ضربتی ۲۵ ساله جبران کنم و همه گرفتاری ها از سرعت عمل و شتاب زدگی در اجرای این برنامه ناشی می شد. برای اجرای آن برنامه ضربتی ما به یک دوره اضطراری نیازمند بودیم که طی آن می بایست هرگونه خرابکاری و موانع پیشرفت از میان برداشته شود. مساله ما انتخاب میان دیکتاتوری و استبداد و حقوق انسانی بود. ما می بایست بین مصالح واقعی کشور خود و تظاهر به دموکراسی و تأمین خواسته های نامعقول عده ای عوام فریب یکی را انتخاب کنیم و طبیعی بود که اولی را انتخاب کنیم. البته مدعی این نیستیم که همه کارها درست و بدون عیب و نقص بوده است.»^۱

این جملات شاه نشان از اوج دیکتاتوری شخصی او حتی درباره تصمیم گیری در باب مسائل اقتصادی دانست. اینکه ما باید بین دموکراسی و نجات مردم یکی را انتخاب می کردیم و طبعاً دومی را برگزیدیم نشان از این دارد که این درد همیشگی مردم ایران است و گویی سر درست شدن هم ندارد. آیا در حقیقت لزومی بین نبود این دو عامل مشاهده می شود. آیا حتماً در پی بهبود اقتصاد کشور باید دیکتاتوری دستگاه حاکمه ایجاد می شد. آیا به اسم بهبود شرایط معیشتی مردم می شد خواسته های اساسی مردم همچون آزادی بیان و آزادی انتقاد را از آنها اخذ کرد. بدون آزادی بیان و انتقاد از اقدامات نادرست اقتصادی دولت آیا می توان امیدی به بهبود اوضاع داشت. امروزه و سال های متمادی است که به اثبات رسیده است که آزادی های سیاسی اصولاً پیش شرط هرگونه بهبود شرایط به طور کلی و بهبود اقتصادی به طور اختصاصی خواهد بود.

در دوران رضاشاه که منابع اقتصادی و درآمد نفتی در کشور کم بود و در نتیجه وابستگی اقتصادی نیز نسبت به غرب بسیار کم بود. ولی در دوران محمدرضا شاه چون او به دنبال تقویت بنیه اقتصادی کشور از یک سو و بنیه نظامی کشور از سوی دیگر بود و از طرفی نیز با رشد درآمدهای نفتی وابستگی به غرب بسیار تشدید گردید. به طور کلی وابستگی اقتصادی به غرب از ویژگی های بارز کشورهای عقب مانده و جهان سوم به شمار می رود. بیشتر نهادها و ساختارهای اجتماعی موجود در کشورهای عقب مانده در این کشورها نیز مانع هرگونه توسعه واقعی می گردد. استحکام این نهادها نیز ناشی از اتحاد بین سرمایه داری غرب و طبقات فاسده و حاکمان محلی است. این ترکیب سلطه گرایانه را کشورهای سرمایه داری به خدمت می گیرند و ناتوانی طبقات حاکم محلی در آزاد سازی خود از سلطه بیگانگان سبب رکود اقتصادی در این جوامع می گردد. پیشرفت های فنی و اصلاحات موضعی غالب تضادهای جدی را می تواند تسکین دهد اما این پیشرفت ها نمی تواند بر بحران های مادی این کشورها غلبه کند.^۲ این کشورها برای فرار از این عقب ماندگی نمی توانند بر ارز حاصله از مبادلات خارجی نیز حساب کنند زیرا مبادله بسیار نابرابر است. آنها فقط می توانند بر ایجاد تحرک در منابع انسانی و مادی خود متکی باشند و در برخی از این کشورها این منابع زیاد نیست. جهت گیری کلی سرمایه گذاری در این کشورها چنان است که وابستگی جهان سوم را به غرب نگاه می دارند.^۳

در ایران نیز خرید تسلیحات مدرن و فوق مدرن از غرب به شیوه ای دیوانه وار و کالاهای لوکس و تفننی و مصرفی به مقدار فراوان ایران را در موقعیتی قرار می داد که در دراز مدت این کشور را به غرب و مخصوصاً ایالات متحده امریکا وابسته می کرد و منافع حاصل از آن به جیب شرکت های امریکایی سرریز می شد. روند وابستگی اقتصادی ایران به کشورهای غربی مخصوصاً از دهه پنجاه خورشیدی به بعد رشد بیشتری یافت. به طور کلی

۱- اعترافات شاه (مجموعه مقالات) ت: منوچهر مهرجو نشر: هفته چ ۱۳۶۲ ص ۱۲

۲- شکلیان ژرار اسطوره های انقلابی در جهان سوم ت: محمود ریاضی تهران نشر: تیراژه چ ۲ بهار ۱۳۶۳ ص ۳۷

مشکلات اقتصادی در دوران شاه را می توان از سه زاویه مورد بحث قرار داد. مشکل اول مشکل ناشی از اقتصاد های سرمایه داری به صورت کلی است که بخش هایی از آن در بحث مربوط به امپریالیسم خواهد آمد و در آنجا به طور مفصل تری بحث خواهد شد. گستردگی این بحث به علت آشنا ساختن ذهنیت مخاطبان با مصیبت های ناشی از این نوع اقتصاد ها الزامی به نظر می رسد.

عیوب جامعه سرمایه داری :

در این کشورها و از جمله در کشوری همچون ایران هنگامی که به جامعه و مخصوصاً شهرها نظر می کنیم همه جا به دو قسمت تقسیم شده است. قسمت پولدارها یک طرف و قسمت زحمت کشان در طرف دیگر. در قسمت های زحمت کشان فقر، سیه روزی و رنج و زحمت، کلبه های کوچک و خانه های فقیرانه و بی چیز را می بینیم. مردهایی مشاهده می شود که با دستانی پینه بسته، صورت هایی خشن و خسته از کار طاقت فرسا روزانه به خانه بر می گردند و زنانی که در پی رنج و سختی، زحمت و مشقت بیماری و بینوایی از همان سال های جوانی حالت زنان سالخورده را پیدا کرده اند. کودکانی با لباس های پاره و خاک آلود در هم می لولند. پرسش این جاست که آیا همه جا به همین وضع است. آیا پولدارها نیز همین گونه زندگی می کنند؟ چرا فقر وجود دارد؟ این همه ثروت از کجا آمده است؟ این همه تفاوت ها از کجاست؟ خانه های مجلل ثروتمندان را چه کسی ساخته است؟ آجر و سیمان و تیر آهن این خانه ها از کجا تهیه می شود. فرش های زیبا، اتومبیل های گران قیمت، مبیل های راحتی، اسباب خانه و خوراک های رنگارنگ حاصل دست رنج شبانه روزی چه کسانی است؟ همان کودکان و زنان کوچه های فقیر با روزی ۱۵ ساعت کار در دخمه های تاریک و نمناک که به عنوان کارگاه شناخته می شوند. تمام رفاه و راحتی را این کارگران فراهم می کنند بی آنکه خود بهره ای از آن داشته باشند. در واقع اگر با دقت بنگریم مشاهده می کنیم که تقریباً تمام آن چیزهایی که در داخل جامعه وجود دارد تولید کنندگان مستقیم یعنی کارگران و دهقانان تولید کرده اند. این تولیدکنندگان همان هایی هستند که در خانه های فقیر زندگی می کنند و از کسب فرهنگ و رفاه و آسایش و تفریح و بهداشت و اولیه ترین اصول زندگانی خود بی بهره اند. در جامعه اکثریت عظیم جامعه که زحمت کشان هستند شبانه روز کار می کنند و زحمت می کشند ولی از همه چیز بی بهره اند و در برابر عده کمی از مردم که همان ثروتمندان و سرمایه داران هستند (بورژواها) از ثروت و آسایش بیش از اندازه برخوردارند بدون آنکه هیچ گونه رنج و زحمتی را متحمل شوند. پس با نگاهی به جامعه در میابیم که در جامعه دو طبقه وجود دارد : ۱- طبقه کارگر که تولید کننده و محروم است. ۲- طبقه سرمایه دار که محصول تولید طبقه کارگر را در اختیار دارد و او را از حقوق خویش محروم می سازد. اینگونه جوامع به نام جوامع سرمایه داری معروف اند. اما پرسش اصلی این است که علت این نابرابری چیست. برخی از افراد که به طبقات بالای جامعه تعلق دارند و خواهان هیچگونه تغییری در روابط اقتصادی نیستند علت این نابرابریها را به خواست خدا و قضا و قدر مرتبط می دانند. تا طبقه محروم به زندگی خویش راضی باشد. جرأت هیچگونه اعتراضی را نیابد که در غیر این صورت حرکت و اعتراض او اعتراضی علیه خواست و اراده الهی تعبیر می شد و گناهی غیر قابل گذشت که مقصر اصلی آن نیز کسی جز کارگر سیه روز نبود. برخی نیز علت نابرابری را به هوش بالا و استعداد شگرف سرمایه داران مرتبط می سازد که دروغی بیش نیست و شمردن استثنائات نیز اصل کلی قضیه را دگرگون نمی سازد. اگر کارگری روزی جرأت می کرد و دست به اعتصاب برای کسب کمترین حقوق خود میزد سریعاً نیروی انتظامی به کمک جامعه سرمایه داری می شتافت و در سرکوب او این دو طبقه از هیچ گونه خشونت و نیرنگی فرو گذار نمی کنند. ولی آیا هرگز برای کسی این پرسش مطرح می شود که چرا نیروی نظامی همواره در این درگیری میان دو طبقه کارگر و سرمایه دار همواره طرف سرمایه داران را گرفته و هر گونه اعتراضی را با میل و خواسته کارخانه داران درهم می شکند. چرا در دوران پهلوی دوم تمامی اعتصاب ها به نفع سرمایه داران پایان می یافت. ده ها اعتصاب کارگری و کارمندی با دخالت نیرو های نظامی به خاک و خون کشیده شد و هزاران کارگر و کارمند از کار خود اخراج گردیدند تا دیگران جرأت هیچگونه اعتراضی را نیابند. چرا هرگز قوانینی که سرمایه دار در تئین رابطه خود و کارگر تصویب کرده است و نمایندگان بورژوا آنرا به تصویب رسانده اند تغییری در راه بهبود اوضاع کارگران نیافت؟ برآستی چه کسانی به سرمایه داران و بورژواها این حق را داده است تا تعیین کننده نهایی مناسبات بین خود و اکثریت محروم جامعه باشند. سهم اکثریت محروم جامعه در تصویب این قوانین چه و در کجا بوده است؟ برآستی

کارگران و دهقانان که بیشترین افراد جامعه زمان پهلوی را تشکیل می دادند در هرم مناسبات قدرت در کدام ضلع جای داشتند؟ و چه نقشی در ایجاد و اجرای قوانینی که ناظر و حاضر زندگی آنها را داشت دارا بودند. زندگی نسل های پی در پی در جوامع سرمایه داری نشان داده است که همه دستگاه های دولتی (که خود جزئی از این نظام سرمایه داری هستند) همانند دادگستری، وزارت کار، ارتش و ... همه دستگاه هایی در راستای حفظ منافع سرمایه داران و بر ضد منافع کارگران بوده اند. و آیا کارگران و دهقانان باید این وضعیت را تا به ابد حفظ کند و چاره ای برای تغییر اوضاع نیاندیشند؟

با وجود چنین شرایطی آیا تغییر جامعه ناممکن می نمود؟ آیا اگر کارگران و دهقانان معترض تحت رهبری حزب پیشاهنگ با یکدیگر متحد می گشتند و علیه دولت دست به مبارزه مسلحانه می زدند امکان پیروزی نبود و با اینکار نمی توانستند در اساس مناسبات نابرابر سرمایه داری تغییراتی اساسی را ایجاد کنند. آیا تغییر جامعه و مناسبات آن در صورتی که کوشش و مجاهدت از یک سو و شناخت درست جامعه از سوی دیگر صورت می گرفت هر چند کاری بسیار سخت و پرهزینه بود ولی میسر و شدنی نبود؟

در شناخت جامعه سرمایه داری و مؤلفه های آن باید دانست که پرولتاریا (طبقه کارگر) آن طبقه اجتماعی است که خودش هیچ وسیله ای برای تولید ندارد و برای امرار معاش فقط متکی به نیروی کار خویش است. سرمایه داری نیروی کار کارگر را در اختیار خود می گیرد و از آن نیرو برای ساختن کالا استفاده می کند. یعنی کارگر برای اینکه بتواند درآمدی داشته باشد که احتیاج خود را تأمین کند چاره ای ندارد جز اینکه به استخدام سرمایه دار درآید و نیروی کار خود را در اختیار او قرار دهد. کارگر در واقع مالک هیچ وسیله تولیدی نیست و فقط مالک نیروی کار خویش است. این شرایط باعث می شود که پرولتاریا نتواند نیروی کار خود را بنا بر تشخیص و اراده خود به کار اندازد. یعنی آنچه که خود مایل است تولید کند و به میزانی که خودش ضروری می بیند تولید می کند. کارگر در این شرایط مجبور است برای امرار معاش به استخدام سرمایه دار درآید و این سرمایه دار است که تصمیم می گیرد کارگر چه چیزهایی را تولید کند. در جامعه سرمایه داری این سرمایه دار است که حکومت می کند. چون کار از آن پرولتاریا و سرمایه از آن بورژوازی است. پس بورژوازی بر پرولتاریا حکومت می کند. دزدیای سرمایه داری اصل بر سود و کسب سود بیشتر است. سرمایه دار می خواد هر چه بیشتر سود کند و راه چگونگی آن اصلاً برای او مهم نیست. در واقع سرچشمه سود سرمایه دار نیز ارزش اضافی ایجاد شده توسط کارگر است که در این راه حتی نزول خواری نیز جزء این نظام می شود. اگر منشاء سود سرمایه دار را حاصله از ارزش اضافی که توسط تولید کالا بدست کارگران در کارخانه ها تولید می شود بدانیم می توان به این نتیجه رسید که ارزش اضافی که نتیجه مستقیم استثمار کارگران است فقط توسط کارفرمای او تصاحب نمی شود بلکه سرمایه داران دیگر. (تاجر، بانکدار و تمام واسطه ها و دلالان دیگر) ^۱ هم در این استثمار سهیم هستند. "در حقیقت تمام سرمایه داران و همدستان آنها با حاصل دسترنج طبقه کارگر زندگی می کنند زیرا ارزش اضافی حاصل از استثمار این طبقه را بین خود تقسیم می کنند. بنابراین اگر چه در ظاهر به نظر می رسد که کارگران یک کارخانه فقط با کارفرمای خود طرف هستند و توسط او استثمار می شوند بدین جهت است که تمام کارگران با تمام سرمایه داران روبرو می شوند و در تضاد قرار می گیرند. پس نمی توان تنها با مبارزه کارگران یک کارخانه با کارفرمای خود استثمار را از بین برد. برای از بین بردن استثمار باید تمام کارگران بر علیه تمام سرمایه داران مبارزه کنند و در حقیقت برای محو استثمار طبقه کارگر باید نظام سرمایه دار را از بین ببرد." ^۲ به طور کلی اقتصادهای سرمایه داری (که جامعه ایران را نیز باید جزئی از آن دانست) از دو مرحله عبور می کنند. ۱- سرمایه داری صنعتی ۲- سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم تولید کالایی در هر دو مرحله توسعه نیافته و تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا تشدید می شود. در مرحله اول (سرمایه داری صنعتی) که بر پایه رقابت آزاد قرار دارد تضادهای جدی ایجاد می شود. این تضادها در بین بورژوازی بزرگ و خرده بورژوازی شهر و ده نیز ایجاد می شود. در پی این تضادها زمینه برای مرحله بعد ایجاد می شود. در این مرحله رقابت آزاد به انحصار صدور سرمایه و استثمار مستعمرات بدل می شود " و مستعمرات به عنوان تأمین کننده مواد خام و نیروی کار ارزان دیده می شوند. در این مرحله است که تضاد اصلی بین پرولتاریا و

۱- منظور گردش باطلی است که در مورد یک کالا از زمان تولید توسط کارخانه دار تا زمان رسیدن به دست مصرف کننده نهایی ایجاد می شود و ارزش کالا در این دور باطل توسط تاجران و دلالها و رباخواران و ... به چندین برابر قیمت واقعی می رسد .

۲- جامعه سرمایه داری را بشناسیم ندای کارگر نشر : شبکهنگ تهران اردیبهشت ۱۳۵۸ ص ۶۶

بورژوازی، بین امپریالیسم و خلق های کشورهای مستعمره ایجاد می شود. نظیر چنین دورانی در ایران نیز مشاهده می شود. یکی دیگر از دست آوردهای جامعه سرمایه داری تقسیم جامعه به طبقات مختلف و بعضاً متضاد با یکدیگر است. جامعه طبقاتی به طور کلی بر مبنای استثمار استوار است در این تقسیم بندی استثمارگران شامل طبقات حاکمه و استثمار شوندهگان طبقات محکوم و پایین جامعه هستند. طبقه حاکمه در این جوامع و از جمله ایران به وسیله ای برای به انقیاد درآوردن یک طبقه به سود طبقه دیگر در راستای تحمیل حاکمیت خود عمل می کند. در این راستا ارتش و پلیس نیز دو بازوی عامل دولت هستند. دولت در جامعه سرمایه داری به طبقه ای جدا از مردم تبدیل می شود که قدرت را در دست خود متمرکز می کند. به گفته مارکس "دولت وسیله حکومت طبقاتی می شود، وسیله ای می شود برای ستم یک طبقه بر طبقه ای دیگر. ایجاد نظم و کنترل تضاد در بین طبقات این استثمار را به صورت قانونی و همیشگی در می آورد."^۱

بطور کلی تمام اشکال جامعه طبقاتی از برده داری تا فئودالیسم و سرمایه داری معرف دیکتاتوری طبقه حاکمه هستند فقط شکل دولت ها متفاوت است. در جامعه بورژوازی ظاهر دولت دموکرات تر می شود. حتی انتخابات عمومی برگزار می شود ولی باز دیکتاتوری برقرار است. نوعی دیکتاتوری بورژوازی با ماسک پارلمانتاریستی. هرچند همین مقدار کم آزادی نیز برای ادامه مبارزات بسیار مهم است. لنین نیز در عین حالی که تذکر می داد باید با حفظ روحیه دموکراتیک مصمم و انقلابی از آزادی های بورژوازی بهره برد ولی هشدار می داد که در دست گرفتن دولت با ابزار پارلمانی خیالی بیش نخواهد بود. او معتقد بود "صفت مشخصه سرمایه داری انحصاری حداقل صلح و دوستی و آزادی خواهی و حداکثر تکامل همه جایی دستگاه نظامی است."^۲ این رابطه معکوس بین گسترش نیروی نظامی و کاهش آزادی خواهی و دموکراسی را نیز می توان به طور وضوح در اقتصاد ایران مشاهده کرد در واقع ماهیت نظام سرمایه داری ماهیتی ضد انسانی است.

"عامل اصلی شورش کاری در صنایع عظیم تمرکز کارگران در این صنایع و یا تقسیم منافع نیست. ابقای مردها در زمان طولانی باعث رشد اندیشه مشترک مقاومت – همبستگی در بین کارگران می گردد."^۳ هر چند در این راه مجبور می شوند بسیاری از منافع و حتی مردهای خود را به نفع همبستگی خود از دست بدهند. و طبقه کارگر در پی منافع و هدف مشترک به دشمن مشترک سرمایه تبدیل می شود. با مبارزه این گروه جمعیتی شکل طبقه به خود می گیرد و منافع مورد دفاع به منافع طبقاتی بدل می شود. "ترکیب سلطه گرایانه بین سرمایه داری و طبقات فاسد حکومتی در کشورها به همراه وجود نهادها و ساخت های اجتماعی کشورهای عقب مانده مانع هر گونه توسعه واقعی می گردد."^۴ مشکل دیگر اقتصادی در دوران پهلوی را باید ناکافی و غیر سودمند بودن غالب اقدامات اقتصادی رژیم دانست. اصول ماهیت جوامع سرمایه دار و به تبع آن جوامع طبقاتی اجازه اقدامی هماهنگ و سودمند را برای تمامی طبقات جامعه فراهم نمی سازد. اگر جامعه عصر پهلوی را جامعه ای دارای طبقات مختلف و درگیر با همدیگر بدانیم آنگاه این نکته آشکار می شود که بهبود اوضاع اقتصادی همواره یا دست کم در بیشتر اوقات به نفع طبقات بالا و حاکمه بوده است و اقدامات عمرانی و ساختاری اندکی را در راستای بهبود شرایط سخت و محنت آور طبقات پائین جامعه انجام گرفته است. خرابی اقتصادی جامعه را از خلال کتاب های خاطرات افراد مبارز در دوران شاه به وفور می توان یافت. ذکر مکرر فاجعه بار بودن اقتصاد طبقات پایین جامعه را می توان در شکل گیری حاشیه نشین ها و الونک نشین ها، زآغه نشین ها، حلبی آبادها، خوش نشین ها و ... مشاهده کرد. در واقع شهرها در دوران پهلوی دوم به دو منطقه کاملاً مجزا از یکدیگر بدل شده بودند. شمال شهرها همواره جای سکونت طبقات حاکمه و یا وابستگان سیاسی آنها بوده است و آنهایی که نزدیکی بیشتری با دستگاه حاکمه داشته اند و در محلات بالاتری از شهر سکونت داشتند و قسمت دیگر شهر که بیشتر مردم را شامل می شد شامل طبقات پایین و بسیار فقیر جامعه ایران بود که گویی هیچ سهمی از درآمد بیکران نفتی و صادراتی کشور نداشتند. محسن نجات حسینی از فعالان مبارز در

۱- تامسون جرج از مارکس تا مانو تسه دون (آموزش انقلاب کارگری) نشر: روزبه تهران دی ماه ۱۳۵۳ ص ۲

۲- انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴ ص ۱۰

۳- کلینیکوس الکس اندیشه انقلابی مارکس ت: پرویز بابایی نشر: آزاد مهر چ ۱ ۱۳۸۳ ص ۱۱۷

۴- شکلیان ژرار اسطوره های انقلابی در جهان سوم ت: محمود ریاضی تهران نشر: تیراژه چ ۲ بهار ۱۳۶۳ ص ۳۷

آن دوران و دهه چهل خورشیدی آن سال ها را آن گونه شرح می دهد:

" دوران نوجوانی و تحصیل دانشگاهی من بود. دوران کسب آگاهی نسبت به خودم و پیرامون جامعه ای که در آن زندگی می کردم سال های رنج بردن از عقب افتادگی ها، فقر و بدبختی و نابرابری اجتماعی، سال های احساس تحقیر از خفقان سیاسی و دیکتاتوری پهلوی. در ایران رژیم شاه با تکیه بر دستگاه سرکوبگر پلیس مخفی (ساواک) و ارتش مزدور و نیز با یاری دستگاه عظیم تبلیغاتی و دروغ پراکنی خود در اوج قدرت بود.^۱ او در جای دیگری از کتاب خود می نویسد " در دیدار با حسین روحانی این سوال را مطرح کردم که وظیه ما و امثال ما که درد را می فهمند و علت های آنرا می شناسند چیست... خطرات تلخ گذشته، رنج ها و دردهایی که اینجا و آنجا شنیده بودم و نموده های فقر و ثروتی که هر روز می دیدیم رنج آور بود. روزی نبود که رویدادهای ناگوار از نابرابری ها و بی عدالتی ها انسان را نرنجاند. وقتی سیستمهای اجتماعی و فقر و بدبختی در همه جا گسترده است کسی نمی تواند آنرا نادیده بگیرد. همه می بینند برخی به چاره دردها می اندیشند و بسیاری بی تفاوت از کنار آن می گذرند.... تهیدستی و آثار جان فرسای آن بخش زیادی از مردم را رنج می داد. فقر و عوارض رنج آورش در همه جا دیده می شد. هر چشمی ناگزیر زندگی مرگ بار محنت زده ها و آثار شوم بی عدالتی ها را می دید و هر ذهن آگاه از آن متأثر می شد. با گذری به گودهای جنوب تهران دنیای نکبت زده بیچارگان و واماندگان جامعه به دل و دیده راه می یافت. در آنجا عذاب زنده ماندن در همه چهره ها پیدا بود. مردمی در وادی مرگ به زنده بودن محکوم بودند. جامعه آنها و زندگی نکبت بارشان را به فراموشی سپرده بود. گویی آنها را حق بر این زمین و ثروت های نهفته در آن نبود.... وقتی از زد و بندهای قدرتمندان جامعه و هزار فامیل ها و آنهایی که همدست با دولتمردان به دنبال قدرت و ثروت بودند آگاه می شدی آتشی در دل روشن می شد و تلخی زندگی دوزخی بر کام می نشست. این جامعه مریض بوده و دوا و درمان می خواست.^۲ ذکر چنین خاطره ای طولانی به نظر لازم می آمد این خاطره تصویری روشن و نمای کلی از اوضاع مردم ایران را در آن برهه زمانی به خوبی منعکس می کرد.

براستی کشور به جهنمی برای طبقات محروم و زحمت کش و بهشتی برای شاه و اطرافیان او و امپریالیست ها بدل شده بود. نکته جالب در تفاوت داده های آماری رژیم با اوضاع واقعی مردم مخصوصاً در روستاهاست. رژیم قاطعانه اعلام میداشت که تا فتح دروازه های تمدان چند گامی بیشتر مانده است ولی از سویی فقر و مرگ و میر ناشی از سوء تغذیه و کمبود به داشت در روستاها و شهرها بیداد میکرد و قربانی می گرفت. هزاران کارگر در پشت درهای کارخانه هایی که به علت ساخت صنایع عظیم ورشکست سده بودند ماندند. و نصیبشان از انهمه ثروت تنها بیکاری و گرسنگی و مرگ بود. آنهایی نیز که در پی انقلاب سفید شاه از روستاها رانده شده بودند و از خوش حادثه کاری در کارخانه ها پیدا کرده بودند اوضاع بهتری از بیکاران نداشتند و در حالی که بی رحمانه استثمار می شدند کوچکترین اعتراضی را نداشتند و یا اگر جرأت اعتراض را می یافتند یا سرکوب بی رحمانه رژیم مواجه می شدند و نمونه های این سرکوب و حتی کشتار گارگران را در نمونه های کارخانه های جهان چیت، قرقره زیبا، ایرانا و نساجی شاهی می توان دید. علی رغم تمامی تلاشها ایران کشوری نیمه عقب مانده ماند. اکثریت جمعیت کشور در مناطق روستایی همراه با فقر زندگی می کردند. کمک یک میلیکودی دلاری که امریکا به رژیم در پس از کودتای ۳۲ کرد به علت نبود راهبرد صحیح نتوانست کمک موثری را به اقتصاد ایران نماید.^۳ تعداد اعتصاب های بزرگ که در سال های ۳۴ تا ۳۶ خورشیدی سه مورد بود در سال های ۳۶ تا ۴۰ خورشیدی به ۴۰ مورد افزایش یافت.^۴

علل نارضایتی ها

۱- فقر

برای بیان این موضوع بهتر است این مساله را از نوشته های یکی از اعضای اصلی و از بنیانگذاران سازمان فدائیان نقل کنیم که به نظر می رسد مبنای اندیشه ای این سازمان نیز قرار گرفت. بیژن جزنی از قول پاکثراد در

۱- نجات حسینی محسن برفراز خلیج فارس نشر نی چ ۳ ۱۳۸۲ ص ۱۱

۲- همان ص ۴۲

۳- بهروز مازیار شورشیان آرمانخواه (ناکامی چپ در ایران) ت: مهدی پرتوی نشر: ققنوس چ ۱ ۱۳۸۶ ص ۳۴

این باره می نویسد: «او در دادگاه خود ذکر می کند که من از دو سال قبل از دستگیری بیشتر اوقات خود را در دور افتاده ترین دهات ایران می گذرانیدم. از چابهار بلوچستان و از خرمشهر تا دره سند خراسان همه جا را دیده ام که علی رغم تبلیغات دستگاه فقر و فلاکت از سر روی مردم می بکرد و گرسنگی، بیسوادی، مرض، نداشتن مسکن و محرومیت های مادی و معنوی را دیده ام که در تمام ایران بیداد می کند. انسان اگر بخواهد اوضاع ایران را از روی آمار و ارقام و رپرتاژهای دولتی قضاوت کند تصور خواهد کرد که این کشور بهشت برین است. اما تا خود به میان مردم نرود نخواهد فهمید در چه جهنمی زندگی می کنیم و سپس خود او ادامه میدهد که طی این مدت هر آنچه رفیقمان گفته چندین برابر تشدید شده است. هم فقر و فلاکت و گرسنگی و بیسوادی و مرض و نداشتن مسکن و محرومیت های مادی و معنوی و هم آمار و ارقام و رپرتاژهای دولتی و هم بهشت برین ادعایی رژیم پررونق تر و فریبنده تر گشته و هم جهنم و واقعیت زندگی مردم سوزان تر. طبقه کارگر امروز ایران در فقر و محرومیتی کم نظیر به سر می برد. رژیم انقلاب سفید مدعی است که کارگر ایرانی امروز خود صاحب کار خویش و فراتر از آن صاحب کارخانه شده است و در سایه سیاست های باند پهلوی به رفاه کامل رسیده است. اما واقعیت جامعه ما چه می گوید. دهها هزار کارگر ما بیکارند. صدها هزار کارگر ایرانی در کارخانه های سرمایه داران کمپرادور و امپریالیست استثمار می شوند.... بسیاری از معادن و کارخانه ها به اردوگاه مرگ بیشتر شبیه است تا به محل کار، سالیانه جان صدها کارگر زحمت کش را چنین موسسات استعماری می گیرند. طبقه کارگر ایران بدین ترتیب در محدوده یک مثلث قرار دارد که سه ضلعش را تبلیغات گوش خراش و مزورانه رژیم، پایمال شدن تمامی حقوقش و گرانی و سختی غیر قابل تحمل زندگی تشکیل می دهد. آنچه انقلاب سفید و دیگر توطئه های امپریالیسم و ارتجاع برای طبقه کارگر وطن ما داشته است در یک کلام تشدید استثمار و افزایش فقر و زبونی بوده است. بیکاری و فقری که خود محصول آزاد شدن دهقان ایرانی است. دهقانان وطن ما را برآستی انقلاب سفید به خاک سیاه نشانید و در سال های اولیه انقلاب سفید به اعتراف خود کارگزاران حکومتی بیش از ۴ میلیون دهقان ایرانی روستاها را رها کردند و در پی لقمه نانی روانه شهرها شدند. انقلاب سفید دشمنان ما با این زحمتکشان فقیر کاری کرد که آب و خاک و خانه و زندگی خود را گذاشتند و گریختند. رشته علایق استوار دهقانان و خاک را به ناچار گسستند و روستاها را به اجبار ترک کردند. به دنبال لقمه نانی آواره شهرها گشتند. دهها هزار تن از این آوارگان بی پناه برای یافتن نان بخور و نمیری حتی زن و فرزند و خانواده خود را گذاشتند و راهی شیوخ خلیج فارس شدند و هزار تن طعمه امواج خلیج فارس می شدند آنهایی هم که به آن سوی آب رسیدند مجبور به پذیرش هرگونه ستم و توهین و هر نوع کاری شدند تا باشد که خود را از چنگال مرگ ناشی از گرسنگی برهانند زاغه های اطراف شهرها هم هر روز به برکت انقلاب سفید گسترش یافت و سیل کوچ روستائیان انقلاب سفید زده هر روز به شهرها افزایش یافت.»

در دیگر کشورهایی که در آنها انقلابات کمونیستی به پیروزی رسیده اند همین اوضاع بد اقتصادی و اختلاف شدید طبقاتی را می توان ملاحظه کرد. درکوبا فقر مردم از دلایل اصلی شورش مبارزان به شمار می آمد. چه گوارا در یکی از سخنرانی های خود در پس از پیروزی انقلاب کوبا می گوید: شما باید کودکان را نیز دیده باشید که استخوان بدنی ۷ یا ۸ ساله دارند ولی همه آنها ۱۳ ساله به نظر می رسند. اینها محصولات گرسنگی و فقر و نکبت و قربانیان کم غذایی درکوبا هستند. کاسترو هم می گوید: "من شروع به درک این مطلب کردم جز عیب اخلاقی انسان ها در سرنوشت آنها موثر است. من شروع به درکی از جامعه انسانی مراحل تدریجی تاریخ اختلافات طبقاتی که هر روز دیده می شد کردم. همگی اینها مرا رنج می داد، از یکسو فردی با رنج گرسنگی و از سوی فردی که همه چیز را در اختیار دارد. من در آن دو حالت زندگی کرده بودم. مقایسه اوضاع آن ملاک با آن کسی که زمین ندارد و آن روستایی پابرهنگه همگی در داور است."^۱

چه گوارا نیز در حین گذر از کشورها ی امریکای لاتین فقر و سیه روزی را در همه آن کشورها به عنوان مشخصه بارز آن کشورها میداند. کشورهایی که بعدها بیشتر آنها دچار انقلابات مارکسیستی شدند- "در شهر والپا به دیدن یکی از افراد رفق، ماه ها بود که حمام نکرده بود و آلودگی از در و دیوار اتاقش می بارید. قلبش هم ناراحت بود، متوجه شدم که این پیر زن بیچاره تا همین چند وقت پیش برای نانی بخور و نمیر مجبور بوده است از صبح تا شب کار کند. او حالا از فرط ناتوانی نمی توانست کار کند. هیچکس هم به داد او نمی رسید افرادی شبیه او در دنیا کم

نبودند برای بسیاری از این آدم ها مرگ موهبتی آسمانی است... همواره رنج آنها مرا آزار می داد. ای کاش می توانستم همه دردهای بشری را بردارم و روی دوش خود بگذارم."^۱ و یا در تجربه ای دیگر از زن و مردی فقیر و سیه روز یاد می کند که حتی پتویی برای خود نداشتند تا در سرمای وحشتناک بر خود بیاندازند. چه گوارا این افراد را نماد طبقه رنجبران و زحمت کشان جامعه می داند و آرزوی روزی را می کند که بتواند برای آنها کاری انجام دهد و آنها را از این اسارت رهایی بخشد و در این راه به مبارزه مسلحانه علیه نظام سرمایه داری در این کشورها تصمیم می گیرد .

این فقر و بدبختی ایرانیان زمانی شکل غم انگیز و غیرقابل تحملی به خود می گیرد که بدانیم در همین زمان شاه و درباریان و بستگان و نزدیکان او با جمع آوری میلیکردها تومان پول و ثروت از دارایی همین مردم به خوشگذرانی و عیاشی می پرداختند. شاه همزمان با گسترش ارتش و تأسیسات نظامی و نیز سازمان های امنیتی و پلیسی و رشد دیوانسالاری دولتی به گسترش درآمدهای دربار نیز پرداخت. درآمدهای نفتی زمین هایی که پس از اجرای برنامه اصلاحات ارضی به تملک شاه درآمده بودند و سرمایه گذاری در بخش تجارت و صنعت و بانکداری هم بخشی از منابع ثروت خانواده سلطنتی را تشکیل می داد . "بنیاد پهلوی که به گفته بانکداران غربی سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار کمک مالی دریافت می کرد تقریباً در تمام زوایای اقتصادی کشور نفوذ کرده بود. این بنیاد به ظاهر خیریه در سه مورد مورد استفاده قرار می گرفت : ۱- منبع مالی برای خانواده سلطنتی ، ۲ - وسیله ای برای نفوذ در بخشهای کلیدی اقتصادی و ۳- راهی برای پاداش دادن به حامیان رژیم."^۲

۲- جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی (۱۳۵۰ خورشیدی)

در جریان برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله، شاه خود را در اوج قدرت و سلطانی بلا منازع احساس می کرد. درحالی که این جشنها را می توان نقطه عطفی در تاریخ سلطنت او و آغاز تسلط رژیم سلطنتی ایران دانست. زیرا از یکسو برگزاری این جشنها که با اقدامات دیگری در جهت چندین برابر کردن قیمت نفت و خرید پیشرفته ترین سلاحها برای ارتش ایران و احداث نیروگاه های اتمی دنبال شد نگرانی هایی درباره افکار و اندیشه های شاه در جهان بوجود آورد و "از سویی دیگر تضاد شکوه و عظمت جشن های شاهنشاهی با فقر و بدبختی اکثریت مردم ایران بهترین حربه تبلیغاتی را برای مخالفان رژیم فراهم کرد و تظاهرات و فعالیت های مخالف رژیم از این تاریخ اوج تازه ای گرفت."^۳ برگزاری چنین جشن هایی آن هم در حالیکه بسیاری از مردم از داشتن اولیه ترین وسائل مورد نیاز زندگی به دور بودند کاری بعید می نمود که برخلاف انتظارها انجام گرفت و نارضایتی بسیاری را در بین علما و مردم پایین دست جامعه برانگیخت. مجاهدین خلق نیز بر همین پایه قصد بمب گذاری در این مراسم را داشتند که بر اثر لو رفتن افراد آن در پیش از این حادثه موفق به انجام آن نمی شوند.

۳- اوضاع کارگران

برای روشن شدن بیشتر مواضع سازمان فدائیان خلق در رابطه با کارگران بخشی از بیانیه سازمان را که در سال ۱۳۵۵ و در پی درگیری کارگران با نیروهای رژیم رخ داد را ذکر کرده و در ادامه به این مبحث بیشتر خواهیم پرداخت.

"خلق زحمتکش ایران : سال هاست که در کشور ما خاندان پهلوی حکومت می کند. در تمام این سال ها زندگی خلق زحمت کشان با فقر و تنگدستی همراه بوده است. کارگران شریف ایران این محرومیت را با گوشت و پوست خود درک می کنند. شرایط سخت کار و در مقابل مزد کم، محیط نامناسب کارخانه ، وضع نامناسب بهداشت و درمان و مخصوصاً ناکافی بودن حقوق در برابر خرج رو به افزایش زندگی کارگران ما را همیشه در تنگنا قرار داده است. حق این زحمت کشان در برابر کار سخت آنقدر کم و ناچیز است که اگر هرکدام در روز ساعاتی اضافه کار نکنند هرگز نمی توانند حداقل مایحتاج زندگی اشان را فراهم سازند... در نتیجه این همه مشکلات و و دشواری هاست که کارگران غیور ما سر به اعتراض بر می دارند و فریاد ما اضافه مزد می خواهیم ، وضع بیمه را بهتر

۱- چه گوکار ارنستو خاطرات سفر با موتور سیکلت ص ۷۴ نشر اجتماع ترجمه رضابزرگر چ ۱۳۸۱

۲- اعلامیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در رابطه با درگیری اخیر با مزدوران رژیم شاه - آبان ۱۳۵۵

۳- آبراهامیان پیروان ایران بین دو انقلاب ت: کاظم فیروزمند و دیگران نشر: مرکز چ ۱۰ ۱۳۷۷ ص ۵۳۸

کنید، را سر می دهند. ولی در مقابل کارخانه داران ظالم و در رأس ایشان شاه جبار که روز به روز وضع زندگی شان از ثمره کار کارگران مرفه تر و و سرمایه آنها افزون تر می گردد برای سرکوبی اعتراضات و اعتصابات کارگران از پلیس مزدور و کثیف بهره می گیرند و به وابسته های برحق آنها به زور سرنیزه پاسخ می دهند. کارگران مبارز کارخانجات چیت ری، چیت تهران (بافکار)، چیت ممتاز، بی اف گودویچ، سیمان ری و... که از این همه زورگویی ها و حق کشی ها به جان آمده بودند در ماه های اخیر دست به اعتصاب زدند و فریاد حق طلبانه خود را به گوش مردم و رژیم دژخیم صفت شاه رسانیدند. آنها می گفتند مزدمان کفاف خرچمان را نمی دهد، ما مسکن نداریم، ولی در جواب چه شنیدند؟ کارخانجاتی که کارگران آنها دست به اعتصاب زده بودند به دستور صاحبان آن کارخانه ها و دولت شاه جنایتکار به محاصره پلیس درآمد و این محاصره چندین روز ادامه یافت و در نهایت با حمله وحشیانه و شلیک گلوله و تهدید سرنیزه و ضربات باتوم کارگران را از کارخانه ها بیرون راندند. این کارگران به چشم خود دیدند که پلیس مزدور شاه پشتیبان کارخانه داران است نه کارگران. همچنین کارگران ایران در سال های گذشته دیدند که چگونه جواب خواسته های برحق کارگران کارخانه های چیت جهان کرج، به حمایت از فاتح، جنایتکار صاحب کارخانه های چیت جهان با رگبار مسلسل مزدوران شاه داده شد و چگونه چندین کارگر مبارز شهید راه حق طلبی خود شدند"^۱

این وصفی بود کوتاه از اوضاع نگونبار کارگران کارخانه ها در دوران پهلوی دوم. اینک به توضیح شرایط و علل این اوضاع می پردازیم. کارگران همواره یکی از محروم ترین طبقات جامعه ایران بوده اند. "نوع استثمار کارگران در رژیم پیشین بیش از ۴۱۸ درصد بود است."^۲ وجود ارتش بیکاران امنیت شغلی را تحت مخاطره دائمی قرار می دهد. شرایط بسیار نامساعد کار، فشار سنگین هزینه های زندگی و دستمزد پایین آنها را درمانده کرده است. کارگران در حقیقت از کمترین امکانات رفاهی و حداقل حقوق اجتماعی محروم بودند. عمده مطالبات آنها را در چند بند می توان خلاصه کرد: افزایش دستمزدها، بالا رفتن دستمزد اضافه کاری، دو روز تعطیل در هفته، حق بیمه، حذف مالیات از مزایا و کاهش بیمه و مالیات از حقوق بیمه بیکاری، تصفیه عناصر ضد کاری از کارخانه ها، تأسیس شوراهای و یا سندیکاها واقعی رای، حق مسکن و یا تامین مسکن و... در بسیاری از کارخانه ها کارگران از ابتدائی ترین وسائل و امکانات بهداشتی به دور بودند. بسیاری از کارفرمایان برای کارگران خود وسائل ایاب و ذهاب فراهم نمی ساختند و کارگران به علت شرایط سخت زندگی مجبور به اضافه کاری های طولانی هستند و این باعث تحلیل رفتن تمام قوای فیزیکی و معنوی آنها می شد.

پاره ای از مسائل مهم درباره مسائل کارگران در دوران محمدرضا شاه

۱- باید به این واقعیت توجه داشت که فروپاشی نظام اقتصادی - اجتماعی فئودالی در ایران اساساً با گسترش سلطه امپریالیسم مشخص می گردد. جامعه نیمه فئودالی ایران که در اواخر قرن ۱۹ میلادی تحولات بورژوا - دموکراتیک خود را از سر می گذرانید به تدریج زیر سلطه امپریالیسم قرار گرفتند. و به جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال تبدیل گردید. طی این قرن بر اثر گسترش سلطه امپریالیستی ساختمان اقتصادی - اجتماعی ایران بخصوص پس از اصلاحات ارضی تغییر زیادی کرد و سلطه امپریالیستی از شکل نیمه استعماری به شکل نو استعماری تغییر یافت و جامعه ما چون یک جزء ارگانیک وارد کل سیستم امپریالیستی گردید.^۳

در حقیقت این سلطه امپریالیستی است که تمام تغییرات اقتصادی و مناسبات و مبارزات طبقاتی را تحت الشعاع خود قرار داده است. در نتیجه مبارزه طبقاتی در جامعه ما شکلی ضد امپریالیستی یافته است.

۲- سرمایه داری که در کشور ما گسترش یافت و امروز بر سیستم جامعه ما غلبه دارد محصول طبیعی رشد اقتصادی و مبارزه طبقاتی جامعه فئودالی نبوده بلکه بر اثر گسترش امپریالیسم به وجود آمده است... گرچه چنین گسترشی طبعاً گسترش صنعت را نیز به دنبال داشت اما مشاهده میکنیم که این گسترش بسیار ناهمگون و ناقص شکل گرفت.^۴

۱- اعترافات شاه (مجموعه مقالات) ت: منوچهر مهرجو نشر: هفته چ ۱۳۶۲ ص ۷۲

۲- وظایف تاکتیکی سازمان چ ف خ نشر: سازمان دانشجویی ۱۹ بهمن امریکا ص ۱

۳- اشرف حمید اسناد بایگانی موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - پرونده شماره ۱۰۱۶۷۱

۴- همان

۳- سرمایه داری وابسته و بروکراتیک بسته به نیازهای سرمایه داری جهانی و تقسیم کار جهانی به صورتی ناهمگون و بروکراتیک در میهن ما گسترش یافته است. در این سیستم اقتصادی تکنیک تولید در همان آغاز در سطح عالی قرار دارد. بدیهی است که با قطع سلطه امپریالیسم دیگر نمی تواند در روند تولیدی جامعه نوین نقش قبلی خویش را بازی کند. بسیاری از صنایع در ایران صنایع جانشین واردات است و بیشتر مواد اولیه صنایع ما از کشورهای امپریالیستی وارد می شود. به دلیل سطح بالای تکنیک و ترکیب ارگانیک سرمایه و گسترش ناموزون صنعت و سرمایه واحدهای صنعتی بزرگ با انبوه کارگران محدود است. طبق یک بررسی که در سال ۴۷ خورشیدی انجام گرفت واحدهائی که بیش از ۵۰ کارگر داشتند ۱۱٪ کل شاغلان و واحدهائی که تعداد افراد آن بین ۱۰ تا ۵۰ کارگر بود ۶٪ کارگران را تشکیل می داد. بنابراین ۸۳٪ کل کارگران در واحدهائی که کمتر از ۱۰ کارگر داشتند کار می کردند.^۱

۴- اوضاع دهقان ها

جوامع مختلف آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین با وجود تفاوت های بسیار غالباً در دارای یک نظم سلسله مراتبی هستند. زمینداران از راه خانواده ها یا ارتباطات دیگر به مقامات بالای اداری مربوط اند و رقابت شدیدی برای کسب شغل دیده می شود. ارتباط های خانوادگی به مقیاس وسیع بنیاد اقتصادی و زندگی سیاسی دهکده را در بر می گیرد و از آنجا که بهترین وسیله حفظ آینده ارتباط با خانواده های ثروتمند است. ازدواج بیانگر استراتژی اجتماعی با هدف های خاص می باشد. اما حتی ضعیف ترین خانواده ها نیز برای هر یک از اعضای خود پنکهاگی ارائه می دهد که در مواجهه با مصیبت ها امنیتی را ایجاد می کند که می توان همیشه بر آن تکیه کرد. در بعضی از این جوامع آگاهی از تعلق به یک دهکده بسیار مهم است و مبنای امنیت و تداوم حیات حقیقتی است توأم با وابستگی شدید است و این آگاهی باعث همبستگی افراد دهکده در برابر خارجیان است. هرچند خشونت در زمینه طبقاتی به موقع روی میدهد اما فقط یک برداشت محصول بد قدرت تحمل مردم را در برابر خشونت زمینداران و تقاضاهای طاقت فرسای وام دهنده ربا خوار یا دولت از بین می برد و اگر موقعیت مناسب و به منتهای درجه آمادگی خود رسیده باشد شورش روی میدهد. این شورش ممکن است نفرت و تحقیری را که با شکیبایی از جانب دهقان ها تحمل می شود به انفجار بدل می شود و به یک وحشی گری بی لجام مبدل می سازد. چه در شرق و چه در غرب آسیا مردم در روستاها و در تمام فصول مطابق خواست صاحب زمینهای بزرگ کار می کنند. آنها معمولاً گرفتار بدهکاری به ربا خواران می شوند بدون آنکه قادر باشند نسل اندر نسل زندگی و کیفیت آنرا تغییر دهند. ادامه زندگی محدود به افق زندگی روستایی می گردد. حتی اگر دولت دست به اقدامات مهم عمومی و اجتماعی زده و اقداماتی چون تنظیم و کنترل قیمت ها و کانالهای آبیاری را انجام دهد. اصولاً روستاییان همواره از راه مالیات و سر بازگیری زیر فشار هستند. مرگ و میر در میان کودکان و امید به زندگی بسیار پایین است. دهقان های بی زمین یا زمینداران کوچک فقط در میان خانواده های خود دارای ارزش هستند و نظم و امنیت اجتماعی در روستاها معمولاً تابعی از قوانین نانوشته و در گرو رعایت این قوانین است. خانواده ها همواره به مقررات مذهبی مربوط به خانواده و اصول اخلاقی و اجتماعی احترام می گذارند. نوسازی در روستاها وظیفه بسیار پیچیده ای است. طبق تعریف این وظایف کم و بیش شامل هدف هایی در جهت تغییر اساسی ساختار فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی سنتی است. بافت و ساخت اقتصادی می تواند به طریقی مناسب در مدت زمانی کوتاه با سلب مالکیت توزیع دوباره ثروت، کار دسته جمعی یا اشاعه فنون و طرق جدید سازماندهی کار اصلاح می شود. به شرطی که فرایند کارها درست و تصمیم گیری قاطعانه باشد. اما تغییر تدریجی روستاها (عواملی که در اندیشه مردم درباره حقیقت اجتماعی اثر می گذارند) نیازمند شکیبایی و کوشش شدید و مداوم است. این کوششها نیازمند توانایی ایدئولوژیکی در اشاعه اندیشه ای جدید و عقلانی است و بدون آن نوسازی غیر ممکن است. سازمان اقتصادی و اجتماعی جدید چه کاپیتالیستی و چه سوسیالیستی به یک حد معین از توانایی جهت محاسبه و پیش بینی آینده و برنامه ریزی در راه آن نیازمند است. این امر مستلزم آگاهی از زمان حال و آینده است. در جوامع روستایی بر اساس سنت آینده قابل پیش بینی فقط یک دوره از اصول است. می توان گفت که در جوامع سنتی روستایی رابطه بشر با زمان بسیار کند فهم شده است. در این جوامع رابطه با زمان با تغییر موقتی شب و روز و فصول و همچنین آبدیتی بین تولد و مرگ قابل تبیین است. هیچ جامعه سنتی روستایی

نمی تواند چیزی جز تصور تقدیری از جهان داشته باشد. زیرا تصور ذهنی افراد این جامعه و آنچه که این افراد از حقیقت اشیاء درک می کنند در واقع یکی است و نوسازی در این جوامع به معنای تغییر این نحوه اندیشه و تفکر است.

وضع روستاییان ما هم از کارگران ما بهتر نیست. با نگاهی کوتاه به زندگی فقیرانه و پر رنج و زحمت روستائیان مشاهده خواهیم کرد که در اثر اصلاحات ارضی نه تنها وضعیتشان بهتر نشده بلکه روز به روز بدتر شده است. بطوریکه کمر دهقانان و روستاییان در زیر وامهای شرکتها ی زراعی و بانک های نزول خوار رژیم شکسته است و دولت شاه زمینهای حاصل خیز کارورزان را به بهانه ایجاد شرکتها ی سهامی زراعی و مجتمع های کشاورزی تصاحب کرده در اختیار سرمایه داران داخلی و خارجی قرار داده و به این ترتیب آنها را اواره شهرها نموده است. روستاییان وطن ما در برابر این مظالم به دفترهای مخصوص ادارات دولتی نامه می نویسند و وقتی میبینند همین دستگاهها به وسیله مزدوران شاه به زورگویی به آنها و بی خانمان کردن آنها دامن می زنند به ناچار دست به اعتراض بر می دارند و شورش می کنند .

در جدول زیر بخش کوچکی از اعتراضات و اعتصابات کارگران و دهقانان در دوره حکومت محمد رضا شاه بر گرفته از کتاب " تظاهرات و اعتصابات کارگران ایران ۱۳۴۲-۱۳۵۷" آورده شده است:

نتیجه / پیامد	نوع سرکوب	مکان / کارخانه / منطقه	نوع اعتراض	سال
پایان اعتصاب با عقب نشینی کارگران	سرکوب پلیسی	شرکت ملی نفت ایران — آبادان	اعتصاب کارگری	۱۳۲۵~
اعتصاب شکست خورد	فشار اقتصادی، اخراج	بندر شاهپور	اعتصاب کارگری	۱۳۳۷
مهاجرت روستاییان، نارضایتی	فشار مالکین، محدودیت اجرایی	سراسر ایران	اعتراض کشاورزی	۱۳۴۱ دی ۱۹
کاهش تولید، مهاجرت روستاییان	فشار اقتصادی، محدودیت دسترسی به زمین	خوزستان، فارس و مناطق دیگر	اعتراض کشاورزی	دهه ۱۳۴۰
اعتصاب پایان یافت، سرکوب شد	سرکوب نظامی، ۳ کشته	کارخانه جهان چیت — کرج	اعتصاب کارگری	۱۳۵۰
اعتصابات پراکنده، سرکوب شد	فشار اقتصادی، اخراج	کارخانه های تهران و اصفهان	اعتصاب کارگری	دهه ۱۳۵۰
اعتصاب پایان یافت، مدیریت مجبور به مذاکره شد	فشار اقتصادی	ایران یاسا — تهران	اعتصاب کارگری	۱۳۵۲
افزایش نارضایتی عمومی، زمینه ساز انقلاب	فشار اقتصادی، محدود	آبادان، اهواز، تهران	اعتصاب کارگری / صنعت نفت	۱۳۴۹- ۱۳۵۶
بحران اقتصادی، تشدید نارضایتی عمومی، زمینه انقلاب	سرکوب محدود، فشار اقتصادی	آبادان، اهواز، تهران	اعتصاب کارگری / صنعت نفت	اواخر ۱۳۵۷

هم وطنان عزیز ما با توجه به همین فقر و رنج ها و بدبختی های خلق ستم دیده و ظنمان سازمان چریک های فدایی خلق را به وجود آورده ایم. تا بتوانیم با دستهای کارگران و دهقانان و همه مبارزان ایران رژیم دست نشانده و خائن را واژگون ساخته و حاکمیت خلق را برقرار سازیم. ما با بررسی عمیق و با تحلیل علمی از اوضاع اجتماعی — اقتصادی و سیاسی جامعه ایران و مبارزات نهضت های گذشته کشورمان و با استفاده از مبارزات آزادی بخش در سطح جهانی به این نتیجه رسیدیم که با دست خالی نمی توان به جنگ گلوله رفت. از طرفی اعتقاد داریم که استثمار و بهره کشی سرمایه داران داخلی و خارجی به سرکردگی رژیم بیگانه پست شاه از زحمت کشان و کارگران هیچوقت

با مذاکره و مصالحه از بین نخواهد رفت و تنها راه درست مبارزه با رژیم ضد خلقی شاه همانا پاسخ زور با زور، اسلحه در برابر اسلحه و جنگ با جنگ است. ما با این تحلیل دست به مبارزه مسلحانه به عنوان محور اساسی مبارزه خلق با دشمن طبقاتی اش یعنی رژیم وابسته شاه زده ایم. تا بتوانیم خلقمان را آگاه سازیم و دوش به دوش هم دشمن را نابود سازیم"^۱

رشد اقتصادی

یکی از دلایل نارضایتی عمومی در بین سال های ۳۹ تا ۴۳ خورشیدی جرقه ای بود که در اثر چندین سال بحران اقتصادی و تورم رنج آور که پس از یک دوره رونق اقتصادی که خیلی بیشتر از آنچه به نفع طبقات فقیر و خرده بورژوا باشد به سود طبقات مرفه اجتماع بود بوجود آمده بود. همچنین درست مشابه سال های ۵۶ و ۵۷ خورشیدی در این زمان نیز پاسخ شاه به نارضایتی های گسترده موجود انجام پاره ای اصلاحات بود که بسیار کمتر از آنچه که گروه های مخالف می خواستند بوده و لذا آنها را تشویق نمود که درخواست های اصلاح گرایانه خود را آشکارتر بیان کنند. ولی بحران سال های ۴۲ به اندازه بحران سال ۵۷ جدی نبود و از این رو شاه توانست از راه تقویت نیروهای امنیتی خود تیراندازی و کشتار تظاهر کنندگان و دستگیری تعداد زیادی از مخالفان مذهبی و ناسیونالیست و طرح یک برنامه اصلاحی که تا مدتی به نظر جاذبه داشت اقتدار مستبدانه خود را نگاه دارد. "بعضا به خاطر وجود کنترل های دولتی و سیاست هایی که سرمایه گذاری در بخش صنعت ترغیب می کرد و بعضا به خاطر دلایل اقتصادی دوره ای مسائل فوری اقتصادی تا حدودی حل گردید و ایران وارد مرحله جدیدی از رشد اقتصادی گردید. بطوریکه بسیاری از مردم فراموش کردند که یک سلسله از مشکلات دست نخورده باقی مانده و حتی مسائل جدیدی نیز ظهور کرده است."^۲ این قبیل حرکت ها - صنعتی شدن سریع - بیشتر به منظور ایجاد مسکن و یا سپر بلا در برابر منافع سرشار یک اقلیت، عدم توازن سطح درآمدها، تورم بالا، فساد مالی و بالاخره شکست دولت در وفای به وعده هایی بود که در جهت ایجاد برابری برخی سیاست های دیگر برای خواباندن نارضایتی طبقه ای که همواره نارضایتی خود را ابراز می نمودند - عینی کارگران کارخانه ها- طراحی شده بود. نارضایتی هایی که بصورت اعتصابات مداوم، غیر قانونی و بدون اینکه در مطبوعات و یا جاهای دیگری منعکس شود ابراز می گردید.

نمی توان کتمان کرد که سیاست های اجتماعی و اقتصادی رژیم مستبد و تحکیم یافته ایران در سال های دهه چهل و اوایل تا اواسط سال های دهه پنجاه از دید بسیاری از افراد به خصوص در خارج از کشور ایران داستان یک موفقیت بزرگ بوده است. این افراد در راستای تقویت نقطه نظرات خویش می توانستند به افزایش چشمگیر حجم تولید ناخالص ملی ایران، اجرای پروژه های جالب صنعتی کشاورزی و زیر بنایی مملکتی و بسیاری از فعالیت ها در راستای تامین رفاه اجتماعی استناد جویند. از سوی دیگر بسیاری از مخالفان هم ادعا می کردند که تمام اصلاحات انجام شده همراه با کلاهبرداری و تقلب انجام شده، پیشرفت های مورد اشاره فقط به نفع طبقات پولدار اجتماع بوده و در نهایت اینکه هیچ تغییر ساختار اساسی و زیربنایی صورت نگرفته است. درحقیقت تغییرات اجتماعی و اقتصادی پروژه هایی که رژیم شاه در خلال این دوران انجام داد را می توان اقداماتی غالب کاپیتالیسم حکومتی دید که زیرا با اشکال نیمه فئودالی مالکیت زمین را که بصورت سدی در برابر توسعه و نیز کنترل حکومت مرکزی بر اطراف و اکناف کشور جلوه می نمودند زده و سرمایه داری خصوصی را تقویت و حمایت کرد.

در راه رشد کاپیتالیسم گونه کشاورزی و صنعتی دیدن کارهایی که تاکید ماهوی آنها با توجه به طبیعت استبدادی رژیم، کنترل انحصار گرایانه شان بر درآمد روبه افزایش نفت بر کاپیتالیسم دولتی بود. با یک بررسی کوتاه سال

۱- اعلامیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در رابطه با درگیری اخیر با مزدوران رژیم شاه آبان ۱۳۵۵

۲- کدی نیکی آر ریشه های انقلاب ایران ت: عبدالرحیم گواهی تهران نشر: قلم چ ۱ ۱۳۶۹ ص ۲۴۱

های ۴۱ تا ۵۶ را می توان به عنوان یک واحد از این ساختمان افزایش ناگهانی قیمت نفت که برنامه اقتصادی صحیح و توأم با درون نگری هم برای خرج آن پیش بینی شده بود ظاهراً حرکت گسترده ای به سوی پیشرفت در کشور به وجود آورد ولی تورم و فساد حاصله از آن مشکلات و مسائل پیچیده تازه ای را به دنبال داشت. از یکسو در نتیجه رواج فساد در دستگاه حکومتی و تقسیم ناعادلانه ثروت شکاف و اختلاف طبقاتی روز به روز افزون تر شد و از سوی دیگر برای جوانانی که از دانشگاه های کشور فارغ التحصیل می شدند شغل و موقعیت مطلوبی وجود نداشت. به عبارت دیگر در کنار یک طبقه فقیر که با هجوم روستاییان به شهرها بیش از پیش به

محرومیت های خود پی می بردند طبقه جدیدی نیز در جامعه ایران بوجود آمده بود که هر چند از رفاه نسبی برخوردار بود خود را مغبون احساس می کرد و از امکانات و امتیازی که به ناحق در اختیار عده کمی قرار گرفته بود و اینکه سهمی از ثروت و درآمد مملکت که حق آنهاست نصیبشان نمی شود به شدت ناراضی بود. قدرت و امکانات دولت و مشاغل حساس و کلیدی در انحصار عده معینی قرا گرفته بود و مشاغل مهم کمتر براساس استعداد و لیاقت و بیشتر بر مبنای روابط شخصی به اشخاص واگذار می شد. هرچند گاهی چهره های تازه ای وارد این حلقه می شدند ولی ارجاع مشاغل مهم به آنها بیشتر به توانایی های آنها در ایجاد ارتباط با منتفدین و صاحبان قدرت بستگی داشت تا استعداد و لیاقت هایشان.

بررسی شرایط اقتصادی ایران

فقر روزافزون، ورشکستگی مداوم، تشدید استثمار و سلطه ستمگران سرمایه خارجی، فربه شدن قلیلی از سرمایه داران وابسته و بوروکرات کله گنده، به قیمت ورشکستگی بورژوازی کاسب کار و صنعتگر و استثمار وحشیانه گارگران. در اینجا به علت بسط سرمایه دار وابسته به روستا نزدیکی بیشتری میان پرولتاریا و دهقانان ایجاد می شود. در شهر هم سلطه سرمایه وابسته تضاد پرولتاریا، بورژوازی ملی و منحصر کردن تولید سرمایه داری وابسته و ورشکسته کردن آنها از راه انحصارات امپریالیستی. در ایران بحث سلطه امپریالیسم را باید به طور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه همچون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد.^۱

تحلیل اقتصاد ایران از دید امیر پرویز پویان

((بحران اقتصادی ناشی از اقدامات اخیر رژیم برای حفظ موجودیت پوشالی خود، سبب اوج گیری جنبش های خودی کارگران در سطح وسیعی گشته است، ما در یک سال گذشته با نمونه های بسیاری از اعتصابات خشونت آمیز با کارگران رو به ور بوده ایم که از آن جمله اند: اعتصاب های یکپارچه کارگران شرکت واحد، کارگران کارخانه چیت دی، دخیانیات، گروه صنعتی بهشهر در تهران، کارگران کارخانه اوج، کارخانه BMW، اعتصاب یک ماه و نیمه ۴۰۰۰ کارگر کارخانه جات کفش ملی در تهران و شهرستان های رشت و بندر پهلوی و..))

اعتصابات اخیر به درگیری با ماموران کشیده شد. سرانجام در نتیجه سرسختی و پایداری کارگران موجب عقب نشینی و تسلیم دشمن در برابر خواسته های کارگران شد. دشمن به خوبی آگاه است که گسترش این گونه اعتصابات تحت فشار شدید اقتصادی موجود ناگذیر می باشد و از آنرو که قادر به جلوگیری از گسترش آن نیست به وحشت و هراس افتاده است و هر گونه تلاشی در این زمینه ها نیز به زیان خودش تمام می شود.^۲

جدول پاره ای از اعتصابات و اعتراضات کارگری و کشاورزی در استانهای ایران در دوران پهلوی دوم بر گرفته از تظاهرات و اعتصابات کارگران ایران ۱۳۴۲-۱۳۵۷ نوشته ناصر مهاجر

۱- احمدزاده مسعود مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک ۱۳۴۹ نشر چریکهای فدائی خلق ایران ص ۲۹-۲۴

۲- پویان امیر پرویز ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا ۱۳۵۰ نشر چریکهای فدائی خلق ایران ص ۴-۳

نتیجه / پیامد	نوع واکنش حکومت	مدت اعتصام / اعتراض	تعداد تقریبی شرکت کنندگان	علت اصلی	شهر / منطقه / کارخانه	نوع اعتراض	سال / دهه	استان
فروکش تدریجی	مداخله پلیس، اخراج کارگران	چند روز تا یک هفته	~۱,۰۰۰	تبعیض با کارکنان خارجی، کاهش حقوق	آبادان (نفت)	کارگری	۱۳۳۲ – ۱۳۳۵	خوزستان
شکست اعتصاب	فشار اقتصادی و اخراج	حدود ۵ روز	~۵۰۰	درخواست افزایش حقوق	بندر شاهپور (بندر امام کنونی)	کارگری	۱۳۳۷	هرمزگان / بوشهر
شکل‌گیری حاشیه‌نشینی کارگری	بی‌توجهی دولت، کنترل اداری	چند ماه (پیوست ۵)	ده‌ها هزار	فقر ناشی از اصلاحات ارضی	مهاجران روستایی در تهران	کشاورزی/روستایی	۱۳۳۹ – ۱۳۴۵	تهران
کاهش تولید، مهاجرت	فشار مالکین و اداری	چند ماه	چند هزار	بدهی‌های دهقانان و اجارهبها	اطراف شیراز	کشاورزی	۱۳۴۰	فارس
گسترش نارضایتی روستایی	فشار اداری	چند هفته	~۱۰,۰۰۰	اصلاحات ارضی ناقص	فومن، صومعه‌سر ۱	کشاورزی	۱۳۴۰ – ۱۳۴۲	گیلان
مهاجرت روستاییان	مداخله اداری	چند هفته	~۱۵,۰۰۰	اجرای ناقص اصلاحات ارضی	مزارع برنج	کشاورزی	۱۳۴۰ – ۱۳۴۲	مازندران
نارضایتی گسترده	فشار مالکین	چند هفته	چند هزار	بدهی و اصلاحات ارضی ناقص	روستاهای کرمانشاه	کشاورزی	۱۳۴۰ – ۱۳۴۲	کرمانشاه
اعتراضات محلی	فشار اداری	متناوب	چند هزار	اصلاحات	نواحی روستایی	کشاورزی	اوایل دهه ۱۳۴۰	لرستان

				ارضی و مالیات				
همدان	۱۳۴۱	کشاورزی	ملایر، نهاوند	کمبود منابع و اصلاحات ناقص	~۷,۰۰۰	چند هفته	دخالت مالکین	نارضایتی روستایی
آذربایجان شرقی	۱۳۴۵	کارگری	نساجی تبریز	دستمزد پایین	~۱,۰۰۰	چند روز	کنترل امنیتی	پایان بدون تغییر
اصفهان	۱۳۴۸	کارگری	کارخانه‌های نساجی	شرایط کار و حقوق	~۲,۰۰۰	یک هفته	اخراج و سرکوب	رکود تولید محلی
کرمان	۱۳۴۸ – ۱۳۵۳	کارگری	معادن و صنایع کرمان	شرایط سخت کار	~۱,۰۰۰	چند روز	فشار امنیتی	پراکندگی کارگران
یزد	۱۳۴۸ – ۱۳۵۴	کارگری	کارگاه‌های نساجی	حقوق و مزایا	~۸۰۰	چند روز	اخراج	تضعیف اتحادیه‌ها
تهران (کرج)	۱۳۵۰	کارگری	کارخانه جهان‌چیت	دستمزد پایین	~۳۰۰	۲-۳ روز	سرکوب امنیتی، تیراندازی	چند کشته، اعتصاب شکست خورد
تهران	۱۳۵۰	کارگری	کارخانه‌های فلزی و نساجی	گرانی و دستمزد پایین	چند هزار	چند روز	اخراج و بازداشت	اعتراض پراکنده
خراسان	۱۳۵۰	کشاورزی	نیشابور، تربت	بدهی و اجاره‌بها	چند هزار	چند ماه	بی‌توجهی اداری	مهاجرت به شهرها
مرکزی (اراک)	۱۳۵۰ – ۱۳۵۶	کارگری	صنایع فلزی اراک	حقوق و شرایط کار	~۱,۰۰۰	چند روز	فشار امنیتی	توقف موقت تولید
آذربایجان شرقی	۱۳۵۲	کارگری	ماشین‌سازی تبریز	سرکوب سیاسی و حقوق پایین	~۲,۰۰۰	چند روز	کنترل ساواک	بازداشت تعدادی کارگر
تهران	۱۳۵۲	کارگری	کارخانه ایران یاسا	افزایش دستمزد	~۱,۵۰۰	۵ روز	مذاکره و نظارت ساواک	توافق محدود

پراکندگی اعتراض	اخراج کارگران	متناوب	چند صد	تورم و گرانی	کارگاه‌های محلی	کارگری	۱۳۵۲	زنجان
توقف فعالیت موقت	اخراج	چند روز	۵۰۰~	گرانی و حقوق پایین	صنایع کشاورزی	کارگری	۱۳۵۳	قزوین
نارضایتی ادامه یافت	تهدید اداری	چند روز	۰۰۰,۳~	حقوق و شرایط کاری	صنایع نفت	کارگری	۱۳۵۵	خوزستان
بی‌نتیجه	مداخله امنیتی	پراکنده	چند هزار	اصلاحات ارضی، فقر	نواحی سنندج	کشاورزی	۱۳۵۵	کردستان
پیوند با جنبش سیاسی	بازداشت گسترده	هفته‌ها	هزاران نفر	گرانی و فساد اداری	صنایع شهری و آموزشی	کارگری / خدماتی	۱۳۵۶	تهران
گسترش اعتراضات	برخورد شدید	چند روز	چند هزار	سرکوب سیاسی	ماشین‌ساز ی و نساجی تبریز	کارگری	۱۳۵۶	آذربایجان شرقی
فلج تولید نفت	محدودیت و فشار اقتصادی	چند هفته	۰۰۰,۱۰ - ۰۰۰,۲۰	خواست تعطیلی نفت و اعتراض سیاسی	آبادان، اهواز	کارگری / نفت	۱۳۵۶ - ۱۳۵۷	خوزستان
فلج کشور، سقوط حکومت	سرکوب محدود، کنترل ناموفق	هفته‌ها	ده‌ها هزار	سیاسی و اقتصادی (ضد رژیم)	بانکها، راه‌آهن، پست، نفت	کارگری / خدماتی	۱۳۵۷	سراسری (کشور)
پیوند نهایی کارگران با انقلاب	مداخلات امنیتی	هفته‌ها	ده‌ها هزار	سیاسی و اقتصادی	دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها	کارگری / دانشجویی	۱۳۵۷	تهران

تحلیل اوضاع اقتصادی از دید مسعود احمدزاده

او در کتاب خود - مبارزه مسلحانه، هم استراژی، هم تاکتیک - که در تابستان سال ۱۳۴۹ خورشیدی نگاشته است، در فصل دوم که به بحث اوضاع اقتصادی ایران اختصاص یافته است نظرات اقتصادی خود را بیان می‌دارد که در حقیقت می‌توان این تحلیل و تفسیر را اساس تفاسیر سازمان فدائیان خلق دانست.

او در ابتدا هدف اصلاحات ارضی را بسط سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی سرمایه داری بوروکراتیک و وابسته در روستاها دانسته و هدف آنرا نه درمان کردن درد دهقان‌ها که سرکوب زمینه‌های انقلاب در روستاها از راه

گسترش نفوذ خود در روستاها و گسترش بوروکراسی فاسد می‌داند. او برای این تحلیل خود چند دلیل را بیان می‌کند. دلیل اول او این است که بسیاری از زمینها که به شکل مزدوری و کشت های مکانیزه بودند از تقسیم معاف شدند (زمینهای شاهپورها و شاهدخت ها و بوروکرات های کله گنده و ..) که بخش اعظم زمین ها بودند و فقط نسق کاری ها یا مقاطعه کارها صاحب زمین شدند. دلیل دوم او این است که چون اکثر روستایی ها مزدور بودند و زارع زمین یا نسق کار نبودند صاحب زمین نشدند و طبق آمار دولتی ۴۰٪ روستایی ها زمین را از دست دادند. دلیل سوم این است که مالکان بهترین زمین ها را نگاه داشتند و بدترین زمین ها را واگذار کردند. دلیل آخر نیز این است که در مناطقی نیز اصلا اصل ارباب رعیتی باقی ماند. نتیجه اصلاحات ارضی را نیز این چنین بیان می‌کند: بعد از اصلاحات ارضی سرمایه داری رشد کرد و استثمار به شکلی وحشیانه اعمال شد. ارباب کماکان ارباب ماند و هر وقت خواست کارگر را به کار گرفت و هر وقت خواست او را بیرون کرد. درگیری بین خرده مالک و مالک عمده هم به علت اینکه مالکان عمده به دربار و رژیم وابسته بودند و همین طور با دنیای سرمایه داران که همیشه به نفع مالکان عمده بود، زیرا مالک عمده با وام و سرمایه دولتی توانست چاه عمیق بزند و ابزار مکانیزه را بخرد و خرده مالک مجبور به استفاده از تراکتور او بود و آب او را اجاره میکرد. خرده مالکی که بعد از اصلاحات ارضی رشد کرد یک دشمن اصلی یافت به نام بوروکراسی دولتی، هر چه دست ارباب کوتاه شد دولت جای او را گرفت. بوروکراسی و سرمایه داری در اشکال وزارت اصلاحات، شرکت های تعاونی، بانک ها، شرکت های زراعی، دهقانان خرد را مورد ستم قرار دادند.

هدف انقلاب سفید نفوذ امپریالیسم در شهر و روستا بود و در زمانی بود که جنبش ضد امپریالیستی خلق اوج گرفته بود. وقتی توده های مردم علیه رژیم به پا خاسته بودند اهداف اقتصادی رژیم در پی پیشبرد منافع امپریالیسم بود ... اصلاحات ضمن سرکوب جنبش ضد امپریالیستی می بایست زمینه گسترش نفوذ خود به امپریالیسم را آماده سازد. با بسط قدرت و نفوذ امپریالیسم فئودالیسم بیش از پیش از مواضع قدرت بیرون انداخته شد و هنگامی که اقتصاد فئودالی با منافع امپریالیستی تضاد منافع یافت، رژیم فئودالیسم را اساسا دفن کرد، در حقیقت کودتای رضاخان بدون انقلاب سفید کامل نمی شد. احمد زاده سپس اصلاحات ارضی ایران را با اصلاحات ارضی از دید مارکس مقایسه می کند و عنوان می کند که انقلاب فرانسه با اصلاحات ارگان های نوین استثمار جای فئودال ها را گرفتند، عوارض فئودالی این بار به شکل اقتصادی و اجاره بها خود را نشان داد. سرمایه بورژوازی که از قبل هم در روستا بود خیلی زود جای پای خود را محکم کرد. دهقان به حق بدبختی خود را نه ناشی از خرده مالکی که ناشی از سلطه ستمگرانه بوروکراسی دولتی و ابزار سرکوب آن میداند و اینک دهقانان در یافته اند که عامل اصلی بدبختی آنها همان دولت است که حمایت او را از ظلم و ستم فئودالی مشاهده کرده بود و دهقانانی که بخود جرأت داده اند نیت رژیم را بدانند سر نیزه ژاندارم جلوی او را گرفت. پس انقلاب سفید نه تنها دردی از دردهای اکثریت قاطع روستائیان را دوا نکرد بلکه در مقامی وسیع، تضاد رعیت و ارباب را در تضاد دهقان با بوروکراسی و ماشین سرکوب دولت جمع کرد و با شدت بخشیدن به این تضاد و آشکار کردن آن دهقانان را در شناخت دشمن واقعی و ماهیت آن یاری بخشید.

مقدمه اصلاحات ارضی

در شهرها: اگر انقلابات بورژوازی مقارن با گسستن قید و بندهای فئودالی از دست و پای توده های شهری بود و با لغو عوارض سنگین فئودالی و رقابت آزاد صنایع بوده اند. در ایران انقلاب سفید مقارن سرکوب توده های شهری و تحکیم قدرت دولت مرکزی و در بند کردن توده های شهری بود و در جهت تحکیم سلطه امپریالیستی و منافع انحصارات امپریالیستی و سرکوب صنایع ملی و بورژوازی ملی و خرده بورژوازی صنعتگر و کاسب کار و استثمار پرولتاریا بود. در اینجا توده های شهری قید و بندهای سلطه جابرانه نوین امپریالیسم را فهمیدند و حوادث ۱۵ خرداد ۴۲ پاسخی به ادعاهای رژیم بود و اگر پس از آن اوج مبارزه فرو نشست نه بخاطر باور دروغ های رژیم که به خاطر سرکوب قهرآمیز مبارزه بود.

اهداف برنامه اصلاحات ارضی

با به قدرت رسیدن کندی در سال ۱۹۶۰ میلادی در انتخابات آمریکا، تحرک جدیدی در حوزه سیاست خارجی آمریکا صورت گرفت که براساس آن الگوهای قدیمی مبتنی بر استراتژی انتقام همه جانبه که متکی بر جنگ های هسته ای بود کنار نهاده شد و استراتژی واکنش انعطاف پذیر جانشین آن شد. از همین زمان عصر تشنج زدایی در روابط آمریکا و شوروی نیز آغاز گردید. اگرچه در این دوران آمریکا رفتار همکاری جویانه ای با اتحاد شوروی از خود نمایان ساخت اما در عین حال پیوندهای منطقه ای خود در کشورهای جهان سوم به خصوص کشورهای خاورمیانه و آسیای غربی و آسیای جنوب شرقی را گسترش داد. کندی بر این باور بود که اگر دولت های دوست آمریکا در جهان سوم ساختار حکومتی خود را ترمیم کنند و برنامه توسعه را به گونه ای تدریجی اعمال نمایند اتحاد شوروی قادر به هیچگونه اقدام مخاطره آفرینی برای اهداف و منافع آمریکا نخواهد بود. کندی در پیام خود به کنگره آمریکا به این نکته اشاره کرد که پیمان های نظامی راه حل جلوگیری از خرابکاری و عملیات پارتیزانی نمی باشد بلکه باید به این کشورها جهت اصلاحات اقتصادی و اجتماعی کمک نمود، این در حالی بود که جنبشهای انقلابی و نبردهای پارتیزانی در کوبا و مصر و الجزایر و حرکت های استقلال طلبانه در هند و کودتای عبد الکریم قاسم در عراق که همگی متمایل به شوروی بودند به پیروزی رسیده بودند، به این ترتیب جهت مقابله با کمونیسم اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در کشورهای کم رشد به وقوع پیوست. ایران نیز به اعتبار جایگاه مهم خود و واقع شدن در بین شوروی و خلیج فارس از جایگاه مهمی در سیاست خارجی آمریکا برخوردار بود. این وضعیت با بیرون رفتن عراق از پیمان بغداد در زمان عبدالکریم قاسم نگرانی سیاستمداران آمریکا را از به مخاطره افتادن منافع این کشور در منطقه فراهم ساخت. اولین گام در اجرای اصلاحات مربوط به اصلاحات ارضی بود که افزون بر ایجاد شرایط قابل تحمل در کشورهای عقب مانده که مانعی بر سر راه کمونیسم قلمداد می شد هدف محوری دیگری نیز داشت و آن فشار سرمایه داری جهانی در راه دگرگون کردن روابط ارضی به منظور سلب قدرت یا عقب نشینی مالکان ارضی به سود نیروی قدرتمند صنعتی و تکنوکرات بود. ثمرات این دگرگونی در روستاها در قالب کشت و صنعت، شرکتهای سهامی، زراعی و تعاونی و حضور شرکت های چند ملیتی بود.^۱ با اجرای قانون اصلاحات ارضی در ساخت سیاسی روستا نیز دگرگونی ایجاد شد. تاسیس نهادهای دولتی در روستاها و گسترش نظام دیوانسالاری اداری سبب از هم پاشیدگی قدرت مالکان بزرگ زمین در این مناطق گردید. با فروپاشی نظام ارباب رعیتی حاکمیت و نظارت سیاسی دولت بر روستاها از راه سلسله مراتب اداری و مالی افزایش یافت.^۲ اعضای سازمان چریک ها نیز این فریب را فهمیده و درک کرده بودند. کرامت الله دانشیان نیز با تحمیلی دانستن این اصلاحات از سوی آمریکا دو زمینه این اصلاحات را که زمینه تحمیلی و در راستای منافع آمریکا بودن این اصلاحات را چنین بیان می کند " این اصلاحات نیاز به دو زمینه داشت. نخست اینکه اقتصاد مبتنی بر کشاورزی از فرط کهولت در حال مرگ بود و قادر نبود به منظور کارآمدی دست به اصلاح بزند و اتحاد زمینداران و دربار نیز از سویی اجازه هیچگونه تغییری را نمی داد و دوم اینکه دولت آمریکا مصمم به دفاع از استیلای خود بر متحدانش بود و می خواست از هر گونه حرکت انقلابی که می توانست به نفع اتحاد شوروی تمام بشود جلوگیری بکند. او در ضمن این اقدامات را نیز مقارن سرکوب شدید مردم و آرام ساختن فضای عمومی جامعه ایران میداند."^۳

برنامه اصلاحات ارضی که پس از تقسیم اراضی کشاورزی مصر در سال ۱۳۳۱ خورشیدی که به عنوان سیاست رسمی حکومت ایران به اجرا درآمد نسبت به هر اقدام مشابه دیگری بر بخش وسیع تری از جمعیت روستا نشین تاثیر نهاد. در مقایسه با کشورهای انقلابی و مصممی مانند " مصر و عراق و سوریه که در آنها کمتر از ۱۰٪ روستاییان صاحب زمین شدند"^۴ در ایران قبل از انقلاب تقریباً نیمی از خانواده های روستایی توانستند مالک زمینی شوند که روی آن کار می کردند. این نتایج به ظاهر چشمگیر بوده است و به همین دلیل تعجب آور نیست که از حدود اواسط دهه پنجاه تجربه اصلاحات ارضی در ایران به مثابه یک نوآوری و کوششی موفق در اصلاح ساختار مالکیت زمین شهری جهانی کسب کرد. اما باید پذیرفت که معیارهای سنجش موفقیت این اصلاحات چندان دقیق نبودند. بی شک می توان تقسیم اراضی را به نوبه خود امری مفید دانست اما وقوع آن به منزله پدیده ای آماری از

۱- زهیری علیرضا عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک قم نشر: دفتر نشر و پخش معارف چ ۱۳۷۹ ص ۱۹۹

۲- صالحی انوش راوی بهاران (مبارزات و زندگی کرامت الله دانشیان) نشر : قطره چ ۱۳۸۲ ص ۶۸

۳- هوگلاند اریک زمین و انقلاب در ایران از ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰ ت: فیروزه مهاجر نشر : شیرازه چ ۱۳۸۱ ص ۹۳

تأثیرهای اندک اقتصادی سیاسی و اجتماعی آن بر ساختار جوامع دهقانی حکایت دارد که مشمول این طرح شدند. در سال ۱۳۴۱ خورشیدی حکومت محمدرضا شاه پهلوی به منظور انجام اصلاحات ارضی دست به اجرای برنامه ای زد که هدف آن رسیدن به نتایج اجتماعی-اقتصادی و سیاسی مهم برای روستاییان بود. تقسیم اراضی که در سه مرحله جداگانه و در طول ده سال صورت گرفت نظام کشاورزی ایران را که مشخصه آن وجود مناسبات فئودالی میان مالکان غیابی و زارعان سهم بر بود تغییر داد و تقریباً نیمی از خانواده های روستایی را مالک دست کم قطعه زمینی کوچک کرد. این دگرگونی به حکومت مرکزی این امکان را داد تا در روستاها نفوذ کند و آنها را در مقیاسی که از زمان شکل گیری مجدد ایران به صورت کشوری مستقل در اوایل قرن نوزدهم میلادی سابقه نداشت تحت

تسلط سیاسی خود درآورد. انگیزه های اصلی این برنامه بیش از آنکه اقتصادی باشد یا توسعه ای باشد سیاسی بود. بنا براین از همان آغاز میان سخن پردازی در باب اهداف تعیین شده و نتایج عملی اصلاحات تناقضاتی وجود داشت. جدی ترین این تناقضات به زارعان مربوط میشد که ظاهراً قرار بود بیش از همه از نتایج این اصلاحات منتفع شوند. روش هایی که برای اجرای این اصلاحات در نظر گرفته شد به گونه ای بود که اکثریت قابل توجه روستاییان نه تنها از تقسیم سود مادی قابل ملاحظه ای نبردند بلکه در طول چند سال اوضاع آنها حتی بدتر هم شد.

این وضع آرزوی روستائیان را خواه درباره اصلاحات و خواه درباره دیگر سیاست های کشاورزی رژیم تا حد زیادی ناپود کرد. در پی آن در سال ۵۷ یعنی هنگامی که شاه با جنبش توده ای و جدی مخالف در شهرها روبرو شد نه تنها در جلب حمایت روستاها شکست خورد بلکه بعضاً از افراد روستایی نیز در این تظاهرات ها شرکت داشتند. جوانانی که در پی اهدای زمین از سوی شاه به پدرشان از روستاها دل کنده و راهی شهرها شده بودند.

به نظر شاه اگر اصلاحات محدود و کنترل شده انجام می شد دست کم چهار امتیاز را نصیب او می کرد: "نخست اینکه اگر بزرگ مالکان که به طور سنتی بر نواحی زراعی سلطه داشتند کنار نهاده می شدند حکومت مرکزی می توانست دامنه اقتدار خود را تا روستاها گسترش دهد. برای شاهی که تنها مساله اش به حداکثر رسانیدن کنترل خود بر دستگاه حکومتی بود به حداکثر رسانیدن قدرت آن حکومت حتماً هدف مهمی به شمار می رفت. دوم اینکه از آنجا که شاه از عدم محبوبیت خویش در میان بیشتر طبقات تحصیل کرده میانی شهرها با خبر بود برنامه ای که او را در نقش پادشاهی اصلاح طلب نشان دهد که به رفاه مردم کشورش علاقمند است به کسب وجهه ای برای او در میان همان گروه هایی که حامیان عمده جنبش مخالف بودند کمک می کرد. سوم: کشاورزانی که صاحب زمین می شدند به پایه های تازه حکومت او بدل می شدند و آخر اینکه تقسیم اراضی، مورد پسند دولت تازه به قدرت رسیده کندی بود و از این راه حمایت و فرمانبرداری خود را به او عنوان می کرد." اهداف شاه مبنی بر حفظ دیکتاتوری سلطنتی خود و در عین حال تشویق اصلاحات اجتماعی-اقتصادی با همدیگر متناقض می نمود. زیرا پیشرفت در زمینه اصلاحات لزوماً دیکتاتوری را نفی می کرد. اما او ظاهراً باور داشت که دست کم در مورد روستاها می توان چنان کنترل شده عمل کرد که نتایج آن با اهداف سیاسی او هماهنگ باشد.

چرخش سیاسی در مرحله دوم اصلاحات ارضی به خوبی نمایان شد. زیرا شاه از بی ثباتی سیاسی در نواحی روستایی می ترسید. از یک سو او باور داشت که اصلاحات به تشکیل یک طبقه جدید دهقان های زمیندار منتهی می شد که حامی او خواهند بود. از سوی دیگر تشکیل چنین طبقه ای را تهدیدی دائمی برای خود میدانست چرا که این طبقه بیرون از دایره کنترل قدرت های سنتی در مناطق روستایی (مالکان) قرار می گرفت که با درجات مختلف با انحصار حکومتی موافق بودند. مساله بعد این بود که شاه هیچ شناختی از مسائل اجتماعی-اقتصادی روستاها نداشت و در نتیجه هیچ تعهدی نیز در مورد اجرای انواعی از برنامه های کشاورزی ضروری برای تضمین موفقیت اصلاحات ارضی در دراز مدت احساس نمی کرد و عامل بعد نیز استفاده از فرصتی بود که برای تحکیم کنترل حکومت مرکزی در روستاهایی که دیگر تحت کنترل مالکان نبود پیش آمده بود.

در اواخر دهه چهل، درست وقتی که کاملاً آشکار شد که اصلاحات ارضی کمکی به رشد تولید نکرده است سطح تولید کشاورزی به مشغله ویژه شاه و وزیران او بدل شد. در پی آن شاه به این فکر افتاد که مرحله سومی را تدارک ببیند که بویژه به بهبود تولید یاری رساند اما سندی در دسترس نیست که نشان دهد شاه یا مقامات مسئول برنامه

ریزی سیاست کشاورزی بطور جدی یک برنامه رشد عملی و فکر شده را بررسی کرده باشد و بر عکس گویی سیاست کشاورزی تحت تاثیر نوعی نیروی جاذبه به سمت الگوی رشد سرمایه داری متکی بر مکانیزه کردن وسیع اراضی و سرمایه گذاری های عظیم کشاورزی می شد.

دستاوردهای مثبت

پیشرفت نهضت اصلاحات ارضی و اجرای سریع قوانین آن دگرگونی ژرفی را در زمینه های مختلف ایجاد کرد. به طوریکه سازمان بهره برداری کشاورزی، ساختمان طبقات اجتماعی و بنیان قدرت سیاسی هریک به شکلی دستخوش تحول شدند. گسترش پایه حکومت و بسط دستگاه اداری در سطح روستاها، نشر و اشاعه افکار و شیوه های زندگی در میان روستاییان، بیرون آمدن دهقان ها از اقتصاد بسته و راه یافتن آنها به بازار پول و مصرف همه از آثار این نهضت به شمار میرود. افزایش تحرک اجتماعی و جغرافیایی و بالا رفتن سطح انتظارات و آرزوهای روستا نشینان از آثار و عواقب اصلاحات ارضی به شمار می رود.

دستاوردهای منفی

پیش از اصلاحات ارضی ۶۵٪ جمعیت ایران یعنی ۱۵/۵ میلیون نفر در ۵۵ هزار ده زندگی می کردند. "طبق آمار کشاورزی سال ۳۹ خورشیدی، کل زمین های زراعی کشور ۱۱/۳ میلیون هکتار برآورد شده که توسط ۲/۴ میلیون خانوار زارع کشت می شده است. از این رو به طور متوسط هر خانواده زارع در حدود ۴/۷ هکتار زمین را در اختیار داشته است. بنا بر آمار بانک مرکزی ایران در سال ۱۳۴۱ تقریباً ۴۷ درصد نیروی کار کشور در بخش کشاورزی اشتغال داشته اند در صورتی که ۲۹ درصد تولید ناخالص ملی از این بخش به دست می آمد." ^۱ درحالی که در پس از اصلاحات ارضی انتظاراتی که از این بخش میرفت برآورده نشد. سهم تولید ناخالص ملی نیز از بخش کشاورزی به علت مهاجرت جوانان از روستاها بسیار پایین آمد. یکی دیگر از علل منفی بودن این اصلاحات این بود که این اصلاحات به دنبال خود متلاشی شدن سازمان کار و تولید کشاورزی را به دنبال داشت. این سازمان ها بر همکاری میان کشاورزان یک ده استوار بود و در نواحی مختلف کشور به نام های بنه و صحرا و... معروف بودند. واحدهای تولیدی نیز بعد از اصلاحات به قطعات کوچک و غیر اقتصادی تبدیل شدند. شالوده وحدت و نظم اجتماعی در روستاها تا پیش از اصلاحات بر اساس تشابه موقعیت اجتماعی افراد و تسلط مناسبات ناشی از نظام ارباب رعیتی استوار بود. به بیان دیگر فقدان قشرهای متمایز اجتماعی و هم سطحی خانواده های ده، در برابر نفوذ و قدرت مالکان نوعی واحد اجتماعی به وجود آورده بود. اما بر اثر اصلاحات سازمان اقتصادی و اجتماعی ده، مبانی وحدت و یگانگی اجتماعی آن نیز دچار ضعف و ترلزل گردید. به موازات سست شدن روابط ارباب رعیتی و پیدایش انواع تازه زمینداری قواعد و اصول اقتصادی و اجتماعی جدیدی که مورد توافق و قبول همه طبقات اجتماعی ده باشد نتوانست جایگزین نظم کهن گردد.

شرکت های تعاونی در روستاها نیز مشکلاتی را به بار آورد. این شرکتهای تعاونی پس از مرحله دوم اصلاحات ارضی ایجاد شدند و روستاییان به عضویت آنها درآمدند. این شرکتهای اعتباراتی به صورت وام به کشاورزها اعطاء می کرد و در مدتی کوتاه این مبالغ را به همراه سود آن دریافت می کرد ولی این وامها نیز اکثراً نصیب مالکان سابق روستاها و زمینداران سابق شد که پول آنها را به خرید لوازم و ابزار کشاورزی اختصاص دادند و آنها را با اجاره های زیاد به همان دهقانان خرده پا اجاره می دادند. وامهای عمرانی این شرکتهای نیز به مصرف طرح های زیبایی و چمن کاری در اطراف روستاها رسید و از طرح های عمرانی واقعی و مورد نیاز در روستاها غفلت شد. مشکل دیگر در این طرح به حذفیات نمایندگان در این طرح برمی گردد. لایحه اصلاحات ارضی که اساس آن بر تهدید مالکیت های بزرگ و تعدیل مالکیت ارضی و تغییر رژیم فئودالی استوار بود و برای تصویب به مجلس فرستاده شد، نمایندگان مجلس که بیشتر آنها را مالکان بزرگ و فئودالها تشکیل می دادند به عنوان اصلاح قانون قسمت عمده ای و اساسی مواد آن را تغییر دادند و قانون را به صورتی درآوردند که مفاد آن برخلاف نیات شاه بود و در جهت

۱- هوگلاند اریک زمین و انقلاب در ایران از ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰ ص ۱۵۸

مخالف منافع و مصالح طبقه کشاورز بود.^۱ درحقیقت نمایندگان روح قانون را کشتند و هدف آنرا از میان بردند. قسمتی از اصلاحاتی را که مجلسین به عنوان تکمیل قانون اصلاحات ارضی در لایحه تقدیم شده از طرف دولت به عمل آوردند در این جا نقل می کنیم : ۱ - به همه مالکین اجازه داده می شود که تا دو سال بعد از تاریخ تصویب قانون قسمتی از املاک خود را به وراثت قانونی خود واگذار کنند و این موضوع سبب می شد که اصلاً و عملاً تشخیص مشمولین قانون تا دو سال بعد از تصویب قانون غیر مقدور باشد. همچنین به مالک اجازه داده می شد که هر قدر از اراضی و املاک خویش را که بخواهند به دیگران واگذار کنند و در مقابل فقط مبلغی از عوارض عمرانی به دولت بدهد. ۲ - به مالک اجازه داده شد که پیش از شروع به اجرای قانون و تقسیم اراضی در هر منطقه هر قدر از اراضی خود را که بخواهد شخصا و به میل خود به زارع بفروشد. ۳ - برای تعیین قسمت املاک می بایستی در هر مورد کمیسیون ارزیابی تشکیل شود و اگر هر فراکسیون مورد قبول واقع نشود او حق داشته باشد اعتراض کند. ۴ - نکته مهم در قانون مصوب مجلس دوره بیستم و سنای دوره سوم این بود که اصولاً اگر مالک با اجرای قانون اصلاحات ارضی موافق نبود می توانست از فروش آن صرف نظر کند. "نکته دیگر نیز اوضاع اسف بار مهاجرین روستایی است که پس از اصلاحات به شهرها رفته و قشر خوش نشین و یا حلبی آباد نشین را در شهرها تشکیل دادند که جهت طولانی نشدن بحث از آن می گذریم. نکته آخر که ذکر آن ضروری به نظر می رسد نحوه مواجهه شاه با اعتراضات مردمی ناشی از اجرای این اصلاحات است. نحوه برخورد شاه را از زبان علم بیان می کنیم : «دانشگاه های کشور شلوغ شده است. خاطر شاه از اینکه چرا دانشجویان درک موقعیت ممتاز مملکت را نمی کنند بسیار آزرده است. من به شاه عرض کردم که غرولند کردن حق مردم است. فرمودند صحیح است ولی این غرولند نیست این خیانت به کشور است. در این چند روز که شعارهای عجیب بر علیه انقلاب شاه و مردم می دادند که انقلاب سفید قلابی است انقلاب باید سرخ و خونین باشد. باری شاهنشاه دستور دادند دانشگاه تهران بسته شد و ضمناً تمام بند و بست های خارجی که به وسیله بختیار شده بود و تمام جزئیات عملیات او از رادیو و تلویزیون پخش گردید و ارتباط این حرکات دانشجویان با تحرکات بعثی های عراقی بر ملا گردید.»^۲

فضای جهانی

فضای عمومی در دهه چهل و پنجاه خورشیدی فضای نبردهای رهایی بخش در گوشه و کنار جهان بود. مبارزان مسلح همه جا از جنوب شرق آسیا تا جنوب امریکای لاتین اسلحه به دست گرفته و همصدا تنها راه رهایی از ستم و فساد دولتی و استثمار خارجی را مبارزه مسلحانه دانستند. در ایران نیز چریکها از همین نسل بودند ولی شکست را بر نمی تابیدند. دوران ما دوران پرتلاطم انقلابات در سراسر جهان و رهایی محرومان از سلطه امپریالیسم و ستم استثمار، دوران انقلابات پرولتاری و رهایی بخش خلق های سراسر جهان و دوران فروپاشی و اضمحلال استعمار کهن، دوران فروپاشی جبهه های جهانی امپریالیستی و گسترش و بالندگی سوسیالیسم در سراسر جهان، دوران پیشرفت و گسترش مبارزه دموکراتیک برای صلح است. مضمون اساسی دوران معاصر گذر از نظام سرمایه داری به سوسیالیسم است و تمام دگرگونی های علمی و فنی در این راستا قرار میگیرد. مجموعه تحولات این دوران را مبارزه برای رهایی (استقلال ملی)، دموکراسی و صلح سوسیالیسم تشکیل می دهد. امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و تمام مرتجعین وابسته به آن در مسیری میرنده و زوال یافته قرار دارند و نیروهای جهانی انقلاب در مسیر پیروزی و پیشرفت قرار دارند. طبقه کارگر بین المللی در راس این دوران و نیروی اصلی و تعیین کننده در صف نیروهای انقلاب جهانی قرار دارند ... براین اساس پرولتاریا باید طی یک مبارزه سخت و طولانی، قدرت سیاسی را به دست آورد تا با تسلط بر جامعه و به مثابه قلب و مغز جامعه تمام موانعی را که در راه سوسیالیسم قرار دارد از میان بردارد... طبقه کارگر نیز نمی تواند به قدرت برسد مگر اینکه در این راه به قهر انقلابی متوسل شود زیرا گذر قهرآمیز قانونی عام در انقلاب اجتماعی است.^۳

۱ - شمیم علی اصغر ایران در دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی نشر: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران چ ۱ ۱۳۴۵ ص ۹۸-۹۹

۲ - علم اسدالله یادداشت های علم تهران نشر: مازیار، معین چ ۱ ۱۳۷۷ ص ۱۴۵

۳ - بیانیه اعلام برنامه سازمان چریکهای فدائی خلق-تیر ۶۲

آنها خواهان تغییرات، آزادی، عدالت اجتماعی و زخمی و مایوس از رهبران سنتی و محافظه کاری و در عین حال تحت تاثیر رادیکالیسم دهه شصت میلادی در جهان و به خصوص رادیکالیسمی که توسط سازمان های مبارز در فلسطین و خاورمیانه شکل گرفته بود. استبداد حاکمه مغرور از خاموش کردن شعله های اعتراض، مغرور به دستگاه اختناق و ماشین شکنجه، مغرور از درآمدهای نفتی در اوج قدرت که کوچکترین اعتراض و مخالفتی را تحمل نمی کرد. فساد و ضعف درونی خود را با پول نفت و بریز و بپاش، قدرت نمایی و با فعال مایشاء شدن ساواک در تمامی شئون اجتماعی می پوشانید. استبداد راه حل میانی برای حل تضادهای را از بین برد. شکستهای الگوهای بومی و داخلی شکست راه حل های درون گرا و اصلاح طلب چشم ها را متوجه الگوهای خارجی و راه های رادیکال کرد. الگوهایی که چه بسا قابل تطبیق با شرایط بومی ما نبودند. سیاست که مخالفت و نقد جزئی از آن بود از صحنه اجتماع رخت بربست و به زمزمه های درگوشی، اجتماعات پنهانی و خانه های تیمی و تشکیلات و مناسبات زیرزمینی و مخفی بدل شد. مرغ ماهیخوار در صدد یافتن و کشتن ماهی سیاه کوچولو بود و ماهی سرخ کوچولو نیز جز با کشتن مرغ ماهی خوار به دریا نمی رسید. نبرد تا آخرین نفر و تا آخرین قطره خون رویای خواب و بیداری نسل ما شد.^۱

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و به خصوص پس از استقرار و تحکیم حکومت های کمونیستی در چین و ویتنام مساله نبرد چریکی به اشکال مختلف مورد توجه مبارزان واقع شد. "در این مدل از حرکت انقلابی، انقلاب به لحاظ معنوی و با حمایت قطب کمونیسم و در برخی موارد نیز مساعدت های مادی آنها صورت می گرفت. در این انقلاب ها انقلابیون می کوشیدند به لحاظ نظری از سنت های مارکسیسم - لنینیسم پیروی کنند. در همین زمان نیز جنبش های رهایی بخش ملی جدیدی همانند جنبش کوبا، الجزایر و خاورمیانه و ... در جریان بود." ^۲ تاثیر این انقلابات بویژه انقلاب کوبا بر جوانان پرشور ولی سرخورده عامل بسیار مهمی در آغاز این مبارزات به شمار می رود. پیروزی های چریکهای کوبایی، پیروزیهای جبهه آزادی بخش مردم الجزایر بر نیروهای فرانسوی، مبارزات مردم کنگو به رهبری پاتریس لومومبا، حماسه مردم ویتنام در برابر امریکائی ها، انقلاب بزرگ خلق چین به رهبری مائو، همگی انقلاباتی بودند که پیروزی را در شرایط بسیار سخت و حتی محال در برابر ظلم و استبداد و استعمار به اثبات می رسانید و گوشه نشینی و عزلت را در برابر رژیم هر چند تا دندان مسلح تقبیح می کرد و الگوهای برجسته ای از صبر و ایستادگی و مقاوت را در برابر مبارزان ترسیم می کرد. همه مبارزان در نوشته های خود تاکید داشته اند که در مسیر مبارزات خود تمامی و یا بخشی از آثار این انقلابیون و یا نظریه پردازان این انقلابها را مطالعه و تا حد امکان بدان عمل می کرده اند. آثار انقلابیونی همچون جیاپ در ویتنام، کارلوس ماریگلا در برزیل، چه گوارا و رئیس دبری در آمریکای لاتین و مائو در چین و لنین و استالین در شوروی. نظریه پردازان اصلی مارکسیسم در جهان همانند مارکس و انگلس همواره مورد توجه این مبارزان قرار گرفت و به عنوان کتاب های مقدس در دسترس آنان بود. این مبارزان با مشاهده پیروزی این مبارزات و همچنین جبر تاریخی برآمده از نظریات مارکسیستی به یک نتیجه رسیدند و همگی در برابر پرسش محوری چه باید کرد یکسره فریاد برآوردند "مبارزه مسلحانه". به عنوان نمونه صفایی فراهانی که یکی از موثرترین افراد چریک های فدایی خلق به شمار می آمد در همین رابطه می نویسد "آیا تجارب اخیر جنبش های آزادی بخش جهان کافی نیست تا جنبش ما طرز تفکر انقلابی را برگزیند و بدون هیچ تردید و تأملی به راه تدارک انقلاب توده ای گام بگذارد؟ آیا هند و اندونزی، عراق، سوریه، مصر و الجزایر، را نمی بینیم که با چه مشکلاتی دست به گریبانند. مشکلاتی که در کوبا زیر پنجه امپریالیسم مقتدر امریکا و در چین با آن مشکلات عظیم پیش از انقلابش و در کره شمالی و ویتنام شمالی بود هم اکنون از آن اثری نیست." ^۳ خود سازمان چریک های فدایی خلق در ایران نیز با بهره گیری از تئوری انقلابی مبارزان آمریکای لاتین متأثر از گفتمان غالب مائویستی - کاستروئیستی آن روزها تاکتیک جنگ چریک شهری را برگزیدند. بنیانگذاران سازمان با تحلیل بازتاب شکست فعالیت های سیاسی پس از مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی وارد عرصه سیاسی ایران شدند. اغلب توجیهات آنها برای تبیین چرایی مبارزات با تکیه بر تجربیات پیروزمندانه ملت های الجزایر و کوبا، مبارزات خلق های ویتنام و فلسطین علیه امپریالیسم و صهیونیسم و لزوم حرفه ای شدن مبارزات و ضرورت وجود یک سازمان منضبط با تشکیلات آهنین. "مسلح شدن به ایدئولوژی مترقی مبارزان و زحمتکشان جهان (مارکسیسم) بود."

۱- تحلیلی از ماهیت قدرت دولتی پس از قیام بهمن سازمان چ ف خ ۱۳۵۸ بی جا

۲- حمیدیان تقی؛ بخشی از تاریخچه سازمان فداییان خلق؛ مجله ارش؛ ۱۰ بهمن ۸۴؛ ص ۳

در دهه ۱۹۶۰ اتفاقات مهمی در تاریخ جنبشهای مبارزاتی و سیاسی در جهان و اروپا رخ داد که در نوع خود قابل تعمق و تأمل و بررسی است.

در خاور میانه با جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل و پیروزی ارتش اسرائیل مسئله فلسطین وارد دور تازه ای از حیات خود شد. سرکار آمدن احزاب شبه سوسیالیستی هوادار مسکو در سوریه و عراق، مسئله اعراب را پیچیده تر کرد و به یک پایگاه جدی تنشهای غرب و شرق تبدیل شد. انقلاب فرهنگی در چین به رهبری مائو (که تاثیر مستقیمی بر روند مبارزاتی در ایران داشت و آن زمان کتاب سرخ مائو جزو آثار مهم سیاسی برای بعضی از مبارزان ایرانی بود) و حوادث میدان تین آن مین چین، مسئله دوبچک و حوادث مهم اروپای شرقی که عده ای آزادیخواه تلاش می کردند آنها را از زیر یوغ شوروی سابق بدر آورند. معمر قذافی که سرکار آمد، خود پایگاهی شد در آفریقا برای کرمین در آن زمان. مسئله ویتنام و جنگ های چریکها در جنوب شرقی آسیا، دخالت ارتش آمریکا و گرفتن جای فرانسوی ها در جنوب شرقی آسیا دنیا را دچار تحولات عظیم و جدی کرد. همین دوران مصادف است با اعتراضات دانشجویی در اروپا که به یک جنبش عظیم اجتماعی در کل اروپا تبدیل شد. یعنی اگر اینها را کنار هم بگذاریم دنیا دچار یک تحولات بزرگ سیاسی اجتماعی می گردید. جنبش دانشجویی و اعتراضات اجتماعی در اروپا. مسئله آزادی های فردی و اجتماعی در اروپا، مسئله آزادی زنان و آزادی های جنسی در جامعه اروپا سر منشاء تحولات آتی شد که کل دنیا را به سمت و سوی دیگری هدایت کرد. دهه ۱۹۶۰ بعد از سرخوردگی طرفداران شوروی در سیاست خاورمیانه و نیز ایجاد گروه های روشنفکری که مخالف سیاست های مسکو بودند جنب و جوش جدیدی را در بین روشنفکران خاورمیانه ایجاد کرد. در همان حال اختلاف چین و شوروی در مورد مارکسیسم و سوسیال امپریالیسم خواندن شوروی از طرف چین. جو تازه ای از تفکر سیاسی در خاورمیانه بوجود آورد. چین در سیاست خاورمیانه خود را فعال کرد و طرفداران مائو که خود را مائوئیسم می خواندند در خاورمیانه گسترش یافتند. در همین اوان سران سازمان های سیاسی در خاورمیانه خود را به چین نزدیک کردند و کسانی مثل کورش لاشایی و پرویز نیکخواه از ایران، جلال طائبانی و نایف حواتمه با عکس گرفتن با مائو خود را مائوئیست و رهبر مائوئیست ها نامیدند. دلیل این مسئله اولاً انتقاد به شوروی و نقشش در سیاست جهانی، معامله شوروی با غرب و آمریکا بر سر مسئله فلسطینی ها همه و همه باعث پشت کردن به شوروی شد. در نتیجه از آنجا که متفکرین و روشنفکران خاورمیانه تصویری روشن و مارکسیستی از مارکسیسم و اندیشه های مارکس نداشتند و از نظر علم مارکسیسم فقیر و بی بضاعت بودند، هر دوره خود را به قطبی آویزان میکردند. وقتی از شوروی سرخورده شدند و مسکو معادلات سیاسی و منفعت خود را بر منافع آنها تفوق می داد، روشنفکران بدنبال الگویی دیگر گشتند و مائوئیسم جای شورویسم را گرفت. تفکر دهقانی مائو از مارکسیسم و کم سواد بودن روشنفکران به اصطلاح مارکسیست در خاورمیانه، آنها را بدامن تفکرات مائو انداخت و در آنزمان کتاب سرخ مائو، مانیفست روشنفکران جهان سومی شده بود. در همان حال احزاب و سازمان های طرفدار شوروی مثل حزب توده ایران امکانات بیشتری از شوروی گرفتند و قدرت مانور سیاسی شان بیشتر و بیشتر شد. عده ای دیگر از روشنفکران خاورمیانه در دهه ۱۹۶۰ بخصوص سال های بعد از جنبش دانشجویی اروپا بدنبال مشی جنگ مسلحانه رفتند و در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوئل ۱۹۷۰ مشی چریکی حاکم بر سیاست و سازمان های سیاسی معترض در خاورمیانه و ایران شد. نوشته های غیر مارکسیستی رژه دبری شد مانیفست گروه های چریکی. آنچه در تغییر و تحولات سیاسی که خاورمیانه از قبل از اعتراضات اروپا در دهه ۱۹۶۰ گرفت، ایجاد گروه های مختلف سیاسی و سازمان های معترض به وضع موجود و سازمان های انتحاری و چریکی بود. همچنانکه فضای بعد از جنگ جهانی دوم در اروپا، تقریباً یک دهه و نیم، جامعه اروپا مشغول باز سازی خود بعد از ویرانی های جنگ بود. دهه ۱۹۶۰ میلادی نسلی در اروپا بوجود آمد که معترض به رشد سرمایه و فرهنگ فاسد و منحط سرمایه داری شد. جنگ ویتنام و دخالت آمریکا در جنوب شرقی آسیا همچنین رشد سریع سرمایه در کل اروپا و آمریکا فضا را بر خواست ها و تمایلات فردی تنگ کرده بود.^۱ سرمایه با شعار بازسازی اقتصادی فشار عظیمی را بر مردم اروپا آورده بود. نسل جوان و روشنفکر اروپا تسلیم این جو نشدند و در مقابل خواستار حقوق انسانی خود و آزادی های فردی و اجتماعی شدند.

دانشجویان فرانسه به مقرارات اداری و بوروکراسی دانشگاه معترض شدند اما کار بدان جا ختم نشد بلکه اساس

۱- http://www.pezhvakeiran.com/print_Maghaleh.php?id=۴۲۷۰

سرمایه، فرهنگ و نظام اداری را مورد حمله قرار دادند. در خاور میانه بدلیل وجود اختناق بیش از حد سیاسی و نیز کمبود آزادی مطبوعات و رسانه ها و ایجاد تشکل های آزاد، خشونت سیاسی فضای سیاسی را رقم زد. بدلیل اختناق بیش از حد سیاسی در خاور میانه، ساختار عقب افتاده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و کمبود اطلاعات در مورد وقایع سیاسی اروپا. نبودن تماس سیاسی مستقیم با تحولات اروپا، روشنفکران خاور میانه نتوانستند خواسته های آزادیخواهانه ای که در جنبش دانشجویان اروپا بود را بگیرند. آنچه که در این فضا بوجود آمد و دستاورد جنبش دانشجویی اروپا در خاور میانه بود این بود که روشنفکران خاور میانه را به سیاست جذب کرد. همان زمان کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان که نقش جدی در اعتراضات دانشجویی در آلمان داشت تلاش نمود مسائل و اتفاقات را به ایران منتقل کند. اما شاه و دم و دستگاه ساواک به کمک دولت های آلمان و فرانسه سرکوب وحشتناکی را بر جنبش روشنفکری ایران وارد آوردند. به همان اندازه در دیگر کشورهای خاور میانه هم دولت ها به کمک دستگاه مخوف امنیتی خود هر صدای اعتراضی را سرکوب می کردند. اعتراضات سیاسی دانشجویان در بیروت و مصر مورد خشونت پلیس قرار گرفت و بشدت سرکوب شد. جنبش ناسیونالیستی عربی فضای هر آزادیخواهی را خفه می کرد. ناصریسم، حزب بعث های سوریه و عراق که خود را ناسیونال سوسیالیست می خواندند، عصای دست سیاست های شوروی در خاور میانه شدند. مسئله ناسیونالیستی و فضای پان عربیسم در خاور میانه به سلاح گاه دانشجویان و روشنفکران آزادیخواه عرب تبدیل شد. فضای سیاسی اروپا بر اوضاع سیاسی خاور میانه تاثیر سیاسی جدی داشت اما به یک جریان آزادیخواه و مارکسیست تبدیل نشد. زیرا وجود شوروی و چین و انواع و اقسام تفکرات رویونیستی درک نادرست از مارکسیسم و کمونیسم به روشنفکران خاور میانه داد. در این دوران کارگران و جنبش کارگری به حاشیه رانده شد. در همین دوران حتی اگر به ادبیات سیاسی خاور میانه نگاه کنید جای صحبت از مبارزات مستقل کارگری و تشکل مستقل کارگری بشدت خالیست، در صورتیکه مبارزات کارگری وجود داشت اتفاقات سیاسی دهه ۱۹۶۰ در ایران ما به ازای وقایع و تحرک سیاسی است که در سطح جهان و خاور میانه بوجود آمد.^۱

علل دیگر

نکته دیگر در علل آغاز مبارزان را باید در حضور افراد نالایق در درون دربار و در بدنه قدرت دانست. در اینکه دربار پهلوی دارای افراد و اشخاص سیاستمدار و مدیر و لایق و درستکار بود که این افراد از هیچ گونه کاری در راه اعتلای ایران و ایرانی فروگذاری نکردند جای هیچ گونه بحث و گفتگویی نیست و تاریخ نیز از آنان همواره به نیکی یاد خواهد کرد و در پیشگاه تاریخ این ملت همواره سرافراز و سربلند خواهند بود ولی توجه این خطوط به افراد نالایق و ناشایسته ای بود که عمدتاً نیز از راه بانددبازی حاکم در دربار و یا از راه چاپلوسی های معمول در قدرت و نشان دادن خدمات صادقانه به شخص شاه - اغلب از راه انجام کودتا و یا سرکوب شدید مردم و یا کشتار و شکنجه آزادی خواهان داخل و بیرون کشور - به مناسب مهم و کلیدی در دربار و دستگاه قدرت راه یافته بودند. در دربار شاه امثال زاهدی ها و بختیارها (تیمور) و علم ها کم نبودند. این افراد از دو جنبه به حال مردم ایران مضر بودند، از سویی خود عامل سرکوب و خرابکاری برای مردم محسوب می شدند و از سویی شاه از انجام کارهای خیر خواهانه به نفع مردم باز می داشتند. این افراد برای هر چه مقرب تر شدن به دربار و شاه از او قدیسی تمام عیار و یا دانای کلی ساخته بودند که حتی خود شاه نیز آن را باور کرده بود. او از صبح که از خواب برمی خاست تا شب که باز به بستر باز می گشت در حلقه افراد متملق و چاپلوسی بود که او را اعلیحضرت شاهنشاه می خواندند و از سویی اجازه نشر و پخش اخبار حقیقی و واقعی ایران را از سلب می کردند. اردشیر زاهدی خود از کسانی است که سابقه و عملکرد او برای اهل تاریخ و مطالعه آشکار و واضح است. او در واقع یکی از طراحان و عاملان اصلی کودتای ننگین بیست و هشت مرداد سال ۳۲ است که بعد از کودتا نیز در مقام رئیس دولت قرار می گیرد. شخص او در کتاب خاطرات خود بهتر این افراد را معرفی می کند " من اگر می کشیدم در کنار اعلیحضرت و نزدیک به ایشان باشم فقط برای این بود که اطراف ایشان را عده ای بی شرف احاطه کرده اند. اگر چه اعلیحضرت عاقل و فهمیده بوده اند اما تجربه نداشتند و یقیناً گول این افراد بی شرف را می خوردند ... خوب متأسفانه شاهنشاه علی رغم همه امتیازات روحی که داشتند یک ضعف بزرگ هم داشتند که تحت تاثیر حرف ها قرار می گرفتند و

۱- مولودی اسماعیل مقاله جایگاه جنبشهای اجتماعی و اعتراضی

از اشخاص می ترسیدند... متأسفانه شاه قادر به تصمیم گیری نبود و به کسی هم اعتماد نداشت"^۱

شاهی که از سویی تحت تاثیر اطرافیان خود قرار دارد و از سویی اطراف او را افرادی گرفته اند که زاهدی آنها را این چنین خطاب می کند می تواند در راه بهبود اوضاع و کوتاه کردن دست چپاول گران اموال مردم که تمامی آنها از نزدیکان و وابستگان خود او هستند انجام دهد؟

این وضع درونی دربار همزمان می گردد با بوروکراسی شدید دولتی که در شخصی ترین مسائل افراد نیز دخالت می کرد. در نبود و یا کم کاری و یا در حقیقت بیکاری نهادها و سازمان های سیاسی مهمی نظیر مجلس، احزاب کارآمد، منتقدان بیرون از نهاد دولت، روزنامه های منتقد و آزاد و... نوعی بی سامانی سیاسی هم در کشور ایجاد شده بود. دولت در غیاب این نهادها توانسته بود در تمام امور مردم دخالت کند و به طور دائم کنترل خود را بر فعالیت های مردم سراسر ایران شدیدتر سازد.

نوع تصمیم گیریها نیز روندی دموکراتیک را طی نمی کرد. در خود این سیستم شخص شاه در رأس امور قرار داشت و روابط خانوادگی و محافل وابسته به شاه آنرا اداره می کرد. "به دلیل نبود نهاد سیاسی قدرتمند زمانی که روابط دستخوش دیگری می گردید این تغییرات در ساختار دولت و سازمان های اداری بدون آنکه دلیل قانع کننده ای در میان باشد اعتماد مردم را نسبت به تدبیر و تعقل دستگاه رهبری کاهش می داد."^۲

درباره مجلس نیز اوضاع آشکاراست و شاید بجز دوران ابتدایی مشروطه و مجالس اولیه ای که در همان دوران شکل گرفتند ایران مجلسی آزاد و بدور از دخالت های سیاسی را دیگر به خود ندید. تا جایی که در دوران رضاشاه مجلس عملاً به نمادی تشریفاتی تنها برای حفظ موجودیت این نظام بدل شده بود. تا جاییکه نام افراد را شخص رضاشاه و تیم فکری او تهیه و به استناداری ها اعلام و از صندوق های رای نیز همان نام ها بیرون می آمد. مجالس در دوران پهلوی اول به مجالسی بله قربان گو مطیع اوامر ملوکانه تبدیل شد و نمایندگان به تصویب کنندگان پیشنهادات رضاشاه مبدل شده بودند. در واقع بنا بر مثالی مشهور در مجلس اگر رضاشاه با طرحی موافق بود آن طرح به سرعت تصویب می شد و اگر شاه با آن طرح مخالف بود به سرعت رد می شد و اگر شخص شاه در باره طرحی نظر خاصی نداشت بحث ها و گفتگوهای بیشماری در باب آن در مجلس در می گرفت. از پس از گذشت چند دوره اولیه مجلسهای عهد مشروطه دیکتاتوری های حاکمه هر گز اجازه ندادند انتخاب این مجالس آزاد باشد و منتقدان هیچ گاه نتوانستند دیگر به مجلس راه یابند. این اوضاع در دوران پهلوی دوم نیز بارها و با شدت و ضعف ادامه یافت و همواره اکثریت مطلق مجلس در اختیار هواداران وضع موجود و متملقان شاه قرار گرفت. در واقع ظهور شاه به عنوان شخصیت اصلی سیاسی کشور باعث تضعیف روزافزون نهادهای قدرت کشور گردیده بود و بعد از کودتای ۲۸ مرداد عملاً اجازه هیچگونه انتخابات آزادی به مردم داده نشد و کاندیداها با همان روش های عهد رضاشاه به نمایندگی برگزیده می شدند و در واقع "متصدیان این نوع مقامها در تشکیل و اجرای سیاستهای ملی هیچ نوع استقلالی نداشتند."^۳

این اشتباه همیشگی دیکتاتورهای تاریخ است که می کوشند با بستن فضای سیاسی کشور و با هرچه نظامی تر کردن اوضاع شرایط را به نفع خود حفظ می کنند. آنها فکر می کنند با حذف نمایندگان و منتقدان خود از بدنه سیاسی جامعه، نارضایتی ها نیز از بین خواهد رفت. اینکه نشنیدن اعتراض را دلیلی بر نبود اعتراض می دانند اولین خطری است که آنها را به ورطه سقوط رهنمون می سازد. در دوران شاه نیز مالکان و اربابان اراضی وسیع زراعی و خانه ها و فنودالها و سران عشایر و ایلات تا پیش از انجام اصلاحات ارضی و سرمایه داران و متنفذین و متمولین - که همان خانهای سابق بودند که اینک با فروش املاک خود کارخانه دار و سرمایه دار شده بودند- در پس از اصلاحات ارضی که اینک دیگر نام خود را به اعیان و اشراف تغییر داده بودند و اقلیتی بسیار محدود را در جامعه

۱- زاهدی اردشیر ۲۵ سال در کنار شاه تهران نشر عطایی چ ۱۳۸۱ ص ۱۳۶-۱۳۷

۲- زهیری علیرضا عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک ص ۲۷۶

۳- آپتون جوزف نگرشی بر تاریخ نوین ایران ت: یعقوب آژند نشر: نیلوفر چ ۱ بهار ۱۳۵۹ ص ۱۷۰

ایران تشکیل می دادند بر خلاف واقع و همیشه به عنوان نماینده برای مجالس ایران انتخاب می شدند. این افراد با استفاده از مصونیت پارلمانی از طرح و تصویب هر قانونی که ممکن بود احیاناً قانونی به نفع اکثریت محروم جامعه از تصویب پارلمان می گذشت با نفوذ و قدرتی که داشتند اجرای آنرا متوقف می ساختند و این دست کم اجرای قانون را با اعمال نفوذ به صورتی در می آوردند که اجرای آن کمترین لطمه ای به منافع و مصالح خصوصی آنان وارد نیاورد تا جایی که حتی اجرایی آن قانون عملاً به زیان اکثریت جامعه می انجامید.^۱ خاصه که در دستگاه اجرایی کشور نیز دست نشاندگان و سرسپردگان همین طبقه مورد پشتیبانی این اقلیت بودند و مداخله و اعمال نفوذ قوه مقننه در دستگاه های اجرایی و قضایی کشور گاهی به پایه ای می رسید که در حقیقت دو قوه اخیر تحت فرمان و اراده عناصر و عوامل با نفوذ قوه مقننه قرار می گرفتند.^۱

حضور محدود افراد دلسوزی که در لابلای مطالب خود می کوشیدند اندکی فجایع کشور را نیز به گوش شاه برسکنند در روند کلی تصمیم گیری و اعمال قدرت شاه اثری نداشت.

یکی از مسائل مهم در زمان شاه مساله ظلم به اقلیت های بومی بود که در سراسر دوران پهلوی و با شدت های کمتر و بیشتر ادامه یافت. اشرف دهقانی در این باره می گوید: « خلق های ایران زیر یوغ محمدرضا شاه ستم های زیادی دیده اند. رژیم شاه برای تامین منافع امپریالیست ها لازم می دید که خلق های ما را در عقب ماندگی اقتصادی نگاه دارد و آنها را سرکوب اقتصادی نماید و این سرکوب اقتصادی به دنبال خود سرکوب فرهنگ و سرکوب سنت های مرد و حقیر شمردن زبان آنها را در پی داشت، چرا که خلقها می باید برای رهایی از ستم با استفاده از فرهنگ و سنت های مبارزاتی خود به مبارزه برخیزند و با زبانهای مختلف خود دردها و آلام زندگی خود را بیان کرده و راه رهایی از آن را بیان کنند. درست به همین دلیل بود که رژیم در مدارس و در ادارات و در همه جا می کوشید فقط به زبان فارسی صحبت شود... مثلاً خلق کرد را در نظر بگیریم. این خلق از نقاط بسیاری زیر ستم قرار داشته و دارد. به آنها اجازه داده نمی شود زبان مادری خود را مورد استفاده قرار دهند. تحت ستم ملی نه می توانند آزادانه از لباس خود استفاده کنند. نه امکان آنرا می یابند که از فرهنگ مبارزاتی خود بهره ببرند. حتی تبلیغات ضد ملی زورگویان این خلق را از لحاظ داشتن مذهب تسنن هم حقیر می شمرد. یا خلق آذربایجان، این خلق نیز با وجود آن فرهنگ غنی مبارزاتیش زیر ستم ملی است. ولی ما همه ایرانی هستیم و می خواهیم کنار هم زندگی کنیم بنابراین همه ملت ها با هم برابرند و فرق نمی کند کرد با فارس، ترک با عرب، عرب با بلوچ، بلوچ با ترکمن، لر با دیگران و به طور کلی هیچ خلقی با خلق دیگر تفاوت نمی کند... اگر خلق های ایران دست به دست هم دهند و دیگر سرمایه داران مرتجع و وابسته نباشند همه ما می توانیم برادروار در کنار هم زندگی کنیم. ولی عوامل امپریالیسم و مرتجعان ترک و فارس و عرب و غیره می کوشند طبقات محروم خود را زیر ستم ملی نگاه دارند و حقوق طبیعی و حقه آنها را پایمال کنند.»^۲

به طور کلی اینها فجایعی است که یک رژیم دیکتاتوری می تواند مسبب آن باشد. آنها از زمان کسب قدرت تا لحظه مرگشان جز دهشت و مرگ ارمغان خاصی برای مردم خود به ارمغان نخواستند آورد. در واقع قربانیان دیکتاتورها و از جمله محمدرضا شاه محدود به مخالفان و منتقدین آنها نبودند بلکه مریدان با جیره و بی جیره آنها نیز در شمار قربانیان آنها محسوب می شوند. ترسو کردن افراد، سانسور و خود سانسوری، دورویی، تملق، پذیرفتن سلطه، سلسله مراتب فاسد و در نهایت تمام پدیده ها را سیاه و سفید دیدن از عواقب حکمرانی یک دیکتاتور بر یک کشور است. اینکه تا چه حد این پدیده ها در دوران سلطنت شاه می توان مشاهده کرد امری است که اینک با گذشت سال ها از آن دوران می توان تا حدودی راحت تر قضاوت نمود.

۱- شمیم علی اصغر-پیشین- ص ۱۳

۲- سخنرانی اشرف دهقانی در مهآباد ۱۹ بهمن ۵۹

فصل دوم:

مبارزه مسلحانه از دیدگاه سازمان چریکهای فدایی خلق

برخی نظریه پردازان علوم سیاسی واژه چریک را یک واژه اسپانیایی می دانند و تاریخ پیدایش آنرا به دوران مقاومت ضد ناپلئونی بر می گردکنند و خصلت اساسی این جنگ را بیداری و گسترش ابتکار محلی و منطقه ای می دانند که دارای صحنه های عملیات پخش و پراکنده بود بطوریکه این عوامل ارتش فرانسه را گیج و آشفته می کرد و آنرا وادار میکرد در آن واحد بدون اینکه خط جبهه ای مشخص باشد در همه جا بجنگد، بر همین اساس مشی چریکی نیز شیوه خاصی از انواع مبارزه تلقی می شود که در آن یک اقلیت درچارچوب یک جنبش (مقاومت، رهایی بخش، انقلابی، توده ای) علیه دولت محلی و یا نیروهای اشغالگر به طور مسلح و احتمالاً خشونت آمیز فعالیت می کنند به این شیوه در قاموس اصطلاحات نظامی « مبارزه چریکی» می گویند.^۱

قیام مسلحانه (insurrection)، جنگ چریکی (guerrilla warfare)، قیام مسلحانه یا جنگ چریکی به معنی جنگ پراکنده به دست واحدهای خود فرمان و همچنین عناصری که برای عملیات پنهان و زیرزمینی شکل گرفتند و مبتنی بر زمینه های نارضایتی اقتصادی - سیاسی، اجتماعی و مذهبی بوده اند و متناسب با آرمانها و ماهیت خود دست به فعالیت های مخفی مانند: جاسوسی، انتشار تبلیغات، و شایعات، ترور و خرابکاری و جعل اسناد و تهدید میزنند است. به طور کلی در راه مبارزه مارکسیستی برای رهایی خلق دو راه عمده و اصلی پیش روی مبارزان راه آزادی قرار میگیرد راه نخست مرحله ایجاد رهبری و برتری پرولتاریا در جنبش و تدارک سازمانی مبارزه مسلحانه است و مدت این مرحله به اوضاع و شرایط اقتصادی، اجتماعی در داخل و خارج از کشور و شیوه کار نیروهای انقلابی بستگی دارد در این مرحله وظایف انقلابیون تلفیق مارکسیسم - لنینیسم با جنبش کارگری و ایجاد حزب کمونیست و گسترش و تقویت قدرت سیاسی طبقه پرولتاریا در رهبری توده های خلق و مبارزات آنان و سپس بسیج و سازماندهی آنها برای مبارزات مسلحانه است در این مرحله انقلابیون با ترویج آگاهی های سوسیالیستی در این طبقه و سازماندهی و رهبری و سمت دهی مبارزات آنها از راه شرکت در مبارزات و زندگی آنها و مطابق با شرایط و نیازمندیها و مسائل زندگی و اجتماعی آنها در هر موقع و زمان می پردازد و شرط اصلی این کار نیز ایجاد ارتباط و پیوند سیاسی - تشکیلاتی و تحکیم بخشیدن به این ارتباطات با طبقه کارگر است و سپس از راه تدارک مبارزه مسلحانه و ایجاد مناسبات سازمانی و ابزار تشکیلاتی ضروری در میان آنها و گسترش آگاهی در بین کارگران در جهت ضرورت کاربرد قهر انقلابی و مسلحانه در برابر رژیم به سرنگونی این سیستم می پردازند این وظایف اساسی در این مرحله که بوسیله کار صحیح سیاسی تشکیلاتی در میان طبقه ی کارگر، دهقان ها و سایر زحمتکشان و سایر اقشار انجام می گیرد محور همه ی فعالیتهای انقلابی از جمله عملیات های مسلحانه ای که ممکن است در این جا لازم است ولی در دیدگاه دوم مبارزات خود مبارزات مسلحانه هدف اصلی برای نابودی رژیم استبدادی می شود و نفوذ و کار تشکیلاتی وسیله ای جهت انجام بهتر مبارزات مسلحانه میشد و در واقع مبارزات مسلحانه محوری میشود و سایر ابزارها حول این محور متشکل میگردد.

نگرش اولی توده را نیازمند رشد آگاهی طبقاتی و تشکل سیاسی و نیازمند رشد مبارزه سیاسی می داند و این رشد آگاهی سیاسی توده ای را مبنای اصلی و هدف اصلی قرار می دهد و فعالیت پیشاهنگ (حزب یا فرد) را وسیله تحقق این هدف میداند ولی نگرش دوم توده و مبارزات و آگاهی آنها را راه رسیدن به مبارزه مسلحانه میداند و گویی مبارزه مسلحانه خود هدف اصلی می شود در نتیجه مناسبات و اشکال سازمانی مبتنی بر این دو نگرش اساساً با یکدیگر متفاوتند و در نتیجه عمل هرآدم نیز متفاوت است در نگرش اول همه فعالیت های نیروهای انقلابی در جهت فراهم ساختن واقعی زمینه و شرایط ذهنی مبارزه در راه بسیج توده ها برای مبارزه مسلحانه هدایت می شود و عمل میکند ولی در روش دوم بر حسب درجه تسلط این نوع نگرش نیروهای انقلابی کاملاً یا تا حد زیادی در جهت منفردانه جنگیدن با دولت و ضربه زدن به آن فعالیت می کند و غالباً تا حد زیادی نیز به هدر میرود اگر روش دوم را مبنا قرار دهیم دیگر آگاهی بخشی در بین طبقات و از جمله طبقه کارگر نقشی نخواهد داشت و به تبع طبقه کارگر نیز به طبقه ای آگاه و متشکل انقلابی نخواهد رسید و در نتیجه جنبش خلق هیچ گاه به سطح مبارزه مسلحانه توده ای و پیروز شونده نخواهد رسید و جنبش کارگری نیز هیچگاه به سطح یک جنبش آگاه و متشکل انقلابی نمیرسد.

گروه های چریک ایرانی باورمند بودند که مبارزه مسلحانه آنها به همراه پخش اعلامیه های توضیحی پیرامون این عملیات ها مردم را به مبارزه، کارگران را به اعتصاب و دهقان ها را به جنبش و دانشجویان را به تظاهرات خواهد کشانید و این مبارزات راه نهائی مبارزه را به مردم نشان خواهد داد و مبارزاتشان را متشکل خواهد کرد یعنی آنها بر این باور بودند که شرایط و مناسبات جامعه ایران چنان دگرگون شده است که توده ها نه به واسطه شرایط عینی زندگی و ظلم و ستم طبقه حاکمه و امپریالیسم که تحت تاثیر عملیات های چریکی به جنبش درخواهند درآمد. آنها باور داشتند کار سیاسی- تشکیلاتی درست و مبتنی بر شرایط عینی جامعه نمی تواند به آنها آگاهی بخشید و آنها را به مبارزه ترغیب کند و مبارزات را مسلحانه نماید بلکه این ترتیب به وسیله کشتن فلان مزدور و یا منفجر کردن بمب در بانک ها به دست می آید حال آیا باید مبارزات مسلحانه گروه های چریک را انحرافی از اصول مارکسیسم – لنینیسم دانست؟ و اذعان داشت که آنها توده ها و شرایط آنها و شرایط جامعه را درک نکرده اند، از موضع طبقاتی طبقه کارگر و نیازمندی های توده های اصلی حرکت نکرده اند و خواست خود را معیار عمل قرار داده اند و توقع داشتند سایرین نیز این خواست را مبنا قرار دهند و بر طبق اصول آنها حرکت نمایند و به آنها پاسخ مثبت دهند. به نظر میرسد پاسخ تمامی این سوالات مثبت است گروه های چریک تمامی مبانی و پایه های تئوری های مبارزه مسلحانه خود را بر اساس همین خواست و تمایل خود استوار کردند به جای اینکه نیازمندی های سیاسی و مبارزاتی توده های طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را مبنا و محور و اساس فعالیتهای خود قرار دهند.

باید دانست که در هر شرایطی مبارزات توده ها اساسا از شرایط عینی جامعه و تضادهای طبقاتی آنها ناشی می شود و با رشد و یا کاهش این تضادها مبارزات توده ها نیز رشد و یا کاهش می یابد و وظایف انقلابیون تشخیص نیازمندیها و خواست های طبقه کارگر و سایر زحمتکشان و توده های خلق و در هر موقع و مکان و تعیین و تنظیم مشی و کار خود بر اساس این نیازمندی هاست به عبارت دیگر محرک و انگیزکننده اصلی توده ها به مبارزه تضادهایشان با طبقات ستمگر حاکم است و رهبری و هدایت آنها تا سرنگونی قطعی طبقات حاکم از وظایف اصلی پیشاهنگ در راه مبارزه است بر طبق آموزه های مارکسیستی هرگاه عمل پیشاهنگ جدا از عمل و یا ورای عمل توده ها باشد عمل مارکسیستی - لنینیستی نیست. پیشاهنگی که بخواهد توده ها را به مبارزه معینی برانگیزد در حالی که آنها برای این مبارزه آماده نیستند حتی اگر شرایط عینی مهیا باشد عملی بیهوده را مرتکب شده است.

مبانی مبارزه مسلحانه از دید فدائیان خلق

جنبش مسلحانه عنوانی است که به مبارزه سازمان یافته ای اطلاق می شود که مشی قهر آمیز را در شرایط جامعه ما در راه وصول به حاکمیت خلق برگزیده و مبارزه سیاسی – نظامی را جانشین تمام مبارزات ناکام سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد ساخته است جنبش انقلابی مسلحانه که از سازمان ها و گروه های سیاسی – نظامی نیروی مادی یافته است مدعی بود که وارث تمام مبارزات جنبش کارگری در راه حاکمیت طبقه کارگر و پرچم دار مبارزات ضد امپریالیستی خلق بوده است. ایدئولوژی انقلابی کلید شناخت جامعه و راهنمای تعیین استراتژی و تاکتیکهای جنبش انقلابی است در عین حال جنبش انقلابی مسلحانه حزب طبقه کارگر ایران نیست وصول به یک چنین حزبی از جمله هدف های عملی و نظری جریان های مارکسیست – لنینیست جنبش انقلابی است جنبش مسلحانه ادامه جنبش ضد امپریالیستی میهن ما و نمود حاضر جنبش رهایی بخش خلق های ماست جریان های مارکسیست – لنینیست درون این جریان عمده ترین نمود پیشاهنگ طبقه کارگر به شمار می روند این جریان ها که بارزترین آنها چریکهای فدایی خلق است در راه وحدت جنبش کارگری و دست یافتن به پیشاهنگ واحد و انقلابی طبقه کارگر در راه وحدت تمام نیروهای انقلابی و سرانجام در راه تحقق رسالت پیشاهنگ طبقه کارگر در رهبری جنبش ضد امپریالیستی گام برمی دارد حزب طبقه کارگر که واجد خصوصیات انقلابی طراز نوین باشد فقط در جریان مبارزه و در مرحله معینی از رشد و تکامل جنبش انقلابی به وجود می آید به عبارت دیگر حزب طبقه کارگر نه بوجود آورنده جنبش انقلابی در مرحله رکود بلکه خود نتیجه رشد و تکامل جنبش انقلابی در مرحله معینی است تمام تاریخ جنبشهای انقلابی در جهان تجربه ای به جز این را به ما نمی بخشد مثلا در روسیه حزب سوسیال دموکراسی کارگری یک حزب طراز نوین انقلابی نبود ولی از دهه آخر قرن گذشته به مثابه پیشاهنگ طبقه کارگر و توده ها به شمار می رفت درچین جنبش انقلابی قبل از سال ۱۹۲۱ آغاز شده بود و عناصر مارکسیست به تدارک نیروهای خود پرداخته بودند و تازه پس از تشکیل رسمی حزب در یک مبارزه طولانی بخصوص در یک پروسه مبارزه

سیاسی - نظامی حزب توانست خصوصیات انقلابی لازم را به دست آورد درکوبا جنبش انقلابی مسلحانه توانست جدا از سازمانی که مدعی نقش پیشاهنگی طبقه کارگر بود (یعنی حزب سوسیالیست خلق کوبا) رسالت پیشاهنگی راستین خود را اعراز کرده و با موفقیت رهبری توده ها را در مبارزه دموکراتیک بدست گیرد. در شروع با تکیه بر تجارب مبارزات اخیر و بخصوص با تحلیل خلاق جامعه در سال های پس از شکست جنبش ترقی خواهانه سازمان ها و گروه های پیشرو مبارزه مسلحانه را به عنوان استراتژی و تاکتیک خود برگزیده و در راه ایجاد پیشاهنگ طبقه کارگر ،پیشاهنگ تمامی خلق به مبارزه ای آگاهانه و سازمان یافته دست زده اند.

هدف از مبارزه مسلحانه - (چرا عملیات باید مسلحانه باشد)

در پاسخ به این پرسش باید اشاره کرد که چون دشمن برای بقای خود در قدرت مبارزه سختی را انجام خواهد داد و به هیچ وجهی حاضر به کنار کشیدن از قدرت با شیوه های دموکراتیک نیست پس لازم است در ابتدا ارتش سرکوبگر او نابود شود برای انجام این کار باید با ارتش خلقی (ارتش برآمده از خلقهای تحت ستم دستگاه حاکمیت) حمله را آغاز کرد چنین ارتش خلقی خلق الساعه به وجود نمی آید باید از مهمات دشمن اسلحه را بتوان فراهم کرد همین امر نیز مستلزم مبارزه ای سخت و طولانی خواهد بود که رهبران ارتش خلق را در معرض دید دشمن قرار می دهد که براحتی آنها را می یابند و با برتری نظامی وارداتی که در اختیار دارند مورد حمله قرار می گیرند بی آنکه فرصت دفاع داشته باشند و بتوانند مانور دهند به عبارت دیگر هسته چریکی در مناطقی تشکیل می شود که مستعد مبارزه است و امنیت و تداوم فرماندهی انقلاب را تضمین می کند. نیروهای شهری تحت امر ستاد فرماندهی ارتش خلق میتوانند عملیات بسیار مهمی را انجام دهند اما سرکوب این گروه ها بی تردید اندیشه انقلاب و رهبری آنرا خاموش نمی کند ادامه آن جرقه هائی است که در سنگرهای روستائی روح انقلابی توده ها را شعله ور می کند و نیروی تازه نفس را برای درگیری آماده می کند بعلاوه ساختار دولت آینده در همین هسته ها شکل می گیرد دستگاه دولت با دیکتاتوری طبقاتی که در طول دوره انتقال قدرت در راس امور قرار می گیرد علت دیگر این است که شرایط عمومی دهقانان و ویژگی تهاجمی آنها در مبارزه با ساختار فئودالی در چارچوب اتحاد استثمارگران داخلی و خارجی است. در دومین اعلامیه هاوانا آمده است : در اواخر قرن ۱۹ میلادی مردم امریکای لاتین خود را از بند استعمار اسپانیا رها کردند اما نتوانستند بر استثمار غلبه کنند. مالکان و زمینداران به قدرت سیاسی استعمارگران اسپانیایی دست یافتند در نتیجه امریکای لاتین در بردگی خود ماند و کمترین امید مردم زیر قدرت چکمه پوشها و ستم سرمایه های خارجی فرو مرد. این سرنوشت کشورهای امریکای لاتین بود که با تغییراتی در ظاهر ادامه می یافت امریکای لاتین امروزه تحت ستم قدرتی به مراتب درنده خوتر و قویتر و بی رحم تر از استعمار اسپانیایی است رویکرد امپریالیسم با توجه به واقعیت های تاریخی انقلاب سرکش امریکای لاتین چه می توانست باشد آماده سازی جنگی تمام عیار، ایجاد دستگاه سرکوب ، زمینه چینی سیاسی ، تهیه ابزار سرکوب شبه قانونی که نمایندگان الیگارش های ارتجاعی و واپسگرا در آن همپیمان شده اند تا انقلاب مردم امریکای لاتین را با داغ و درفش خفه کنند.^۱ حال پرسش دیگری که مطرح می شود این است که آن نیروئی که می تواند و باید در برابر این استعمار و استبداد بایستند کدامند و کدام نیرو است که میتواند به پیروزی دست یابد، مطمئنا این نیرو نمی تواند بورژوازی بزرگ ملاکان ، کارخانه داران باشد. آنها اساسا طالب پیروزی قطعی نیستند چون مالکیت خصوصی سرمایه و زمین همچون بار گرانی بر گردن آنها سنگینی می کند و اجازه نمی دهد در راه مبارزه قدم نهند نیروی پیروز در این مسیر تنها میتواند مردم یعنی پرولتاریا و دهقان ها باشند"^۲

در صورتی که نیروی اساسی در نظر گرفته شود و خرده بورژوازی ده و شهر بین آنها تقسیم شود پیروزی واقعی عبارت است از استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقان ها، جز این نیرو نیرویی نیست که بتواند به پیروزی قطعی نایل شود این پیروزی همان دیکتاتوری خواهد بود یعنی ناگذیر باید با نیروی جنگی به مسلح نمودن و قیام اتکاء شود نه اینکه به ارگان های مختلفی که از راه علنی و مسالمت آمیز ایجاد شده اند مبارزه تنها از راه قهر انقلابی خواهد بود زیرا اگر روزی دستگاه قدرت نیز تن به انجام اصلاحاتی بدهد ملاکین و بورژواهای

۱- هسن جوزف اسطوره عصیان،چه گوارا سخن میگوید ت:اسدالله امرایی تهران نشر:گل اذین چ ۲ ۱۳۸۴ ص ۱۱۶

۲- لنین ولادیمیر ایلچ دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک ص ۳

بزرگ تن به آن نخواهند داد و بدون قهر انقلابی در هم شکستن آن مقاومت و دفع تلاشهای ضد انقلاب غیر ممکن است. در ایران نیز مجاهدان در دادگاه همین نظر را ارائه می دادند " هدف اصلی ما جنگ چریک شهری بود و به عنوان سرآغاز نبرد مسلحانه این نقطه را آغاز نبرد می شناسیم ما جنگ عادلانه آزادی بخش را تا زمانی که دشمن وجود دارد و تجاوزش از بین نرفته عادلانه می دانیم جز از راه مبارزه مسلحانه تضاد بین حق و باطل حل نخواهد شد هدف همگی ما محو استعمار است" ^۱ از سوئی می توان مبارزه مسلحانه را به مثابه آغازگر راه انقلاب دانست این آغاز به معنای فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب نیست، بلکه مبارزه مسلحانه زمینه های انقلاب را تدارک می بیند و توده ها را از نظر روحی و روانی و نظامی آماده انقلاب می کند. پس از نظر معتقدان مشی چریکی برای رسیدن به انقلاب ناگزیر باید از راه مبارزه مسلحانه عبور کرد جزئی معتقد است که " مبارزه مسلحانه شکلی از مبارزه است که اساساً متکی بر اعمال قهر انقلابی بر ضد دشمن خلق است" ^۲ به عبارت دیگر مبارزه مسلحانه یا مشی چریکی توسل به استراتژی قدرت مدارانه در جهت دگرگونی های ساختاری است و در دیدگاه مارکسیستی توسل به قهر انقلابی پیش درآمد انقلاب توده ای است زیرا جوامع طبقاتی دارای تضادهای آشتی ناپذیری هستند که در جریان خشونت انقلابی حل می شود خشونت چریکها واکنشی در برابر شدت عمل نهادینه شده رژیم شاه بود این روش معتقد است باید حرکت و مبارزه را آغاز کرد چرا که ادامه فرایند انقلاب خود به خود نیروهای انقلاب را جذب کرده و قوام خواهد بخشید و کار سیاسی - اخلاقی بعد از برپایی انقلاب مسلحانه به کار می آید "در این راه اندیشه ها و آثار چه گوارا، رژیس دبره، فرانس فانون، ماریگلا و دیگران برای گسترش نظری جنبشهای فوق کارآمد بودند" ^۳

در همین رابطه امیر پرویز پویان معتقد است که مبارزه مسلحانه برای آزادی پرولتاریا از چنگ فرهنگ اختناق، پیراستن مغزهای آنان از اندیشه های بورژوایی و تجهیز آنان به سلاح ایدئولوژی، از بین بردن توهم بی قدرتی مردم ضروری است. ^۴ او معتقد است با آغاز مبارزه مسلحانه از یک سو شکست ناپذیری سلطه دشمن در ذهن خلق خدشه دار می شود و از سوی دیگر قاطعیت دلاوری و جانبازی های پیشگامان رزمنده اعتماد به پیشاهنگ را به آنان باز میگرداند. ^۵ او در جای دیگری نیز اشاره میکند که خدشه دار شدن قدرت مطلق رژیم در ذهن توده ها را در عکس العمل های خشونت آمیز و پراکنده و گاه متشکل آنان در برابر زورگویی های مزدوران رژیم مشاهده می گردد اینگونه مقاومت ها هر چند نطفه ای و ابتدایی اند ولی نشانه بارزی از رشد و شکوفایی را در درون خود دارند. ^۶ به تعبیر حمید اشرف نیز "هدف جنبش چریکی ایران این بود که به توده ها ثابت کنند « مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی است»" ^۷

پویان راه کشاندن توده ها را به عرصه مبارزه مسلحانه و در راستای حمایت از اهداف فدائیان اینگونه توضیح می دهد " ما به خوبی آگاهیم که برای گسترش مبارزه مسلحانه در میان توده ها و شرکت مستقیم آنها در مبارزه رهایی بخش هنوز راه درازی در پیش داریم ما در این گذرگاه سرخ و پرشکوه شهدای بسیاری را خواهیم داد که همواره جای آنها را رزمندگان راستین دیگری خواهند گرفت جنبش از فراز و فرودهای بسیاری خواهد گذشت و باز همچون سیلی خروشان پیش خواهد رفت و در این رهگذر است که توده به مبارزه روی می آورد و با شرکت فعالانه خود در میدان مبارزه مسلحانه شرایط ایجاد حزب سراسری طبقه کارگر را فراهم می سازد و بدین گونه است که حزب طبقه کارگر نه در حرف بلکه در عمل تشکیل خواهد شد حزبی که از درون پیکارهای طولانی برخاسته و از این روی نیرومند و واقعا انقلابی است حزبی که تمام مردم ایران را بر علیه دشمنان طبقاتی شان متشکل خواهد ساخت

۱- سازمان مجاهدین خلق (پیدایی تا فرجام) جمعی از نویسندگان نشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی چ ۱۳۸۴ ص ۲۰۶

۲- جزئی بیژن اسناد بایگانی موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - پرونده شماره ۷۱۳۴

۳- علوی محمد صادق بررسی مشی چریکی در ایران نشر: مرکز اسناد انقلاب چ ۱۳۷۹ ص ۱۸

۴- پویان امیر پرویز ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا نشر: چریکهای فدایی خلق ایران ۱۳۵۰ ص ۱

۵- همان ص ۱۴

۶- پویان امیر پرویز اسناد بایگانی موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - پرونده شماره ۸۳۹۹۶

۷- اشرف حمید جمعبندی سه ساله ص ۲۱

حزبی که با روحیه انترناسیونالیستی خود همراه با دیگر جنبش های آزادی بخش خاورمیانه خواهد جنگید و سرانجام نقش خود را در راه نابودی نهایی امپریالیسم و تحقق جامعه بی طبقه در جهان ایفا خواهد کرد.^۱

سازمان فدائیان معتقد بود که نهراسیدن از عمل، نهراسیدن از ارتکاب به خطاهای احتمالی و با جسارت درصدد دگرگون ساختن شرایط حاضر برآمدن کافی است تا امکان دست یافتن به مشی کاملاً صحیح را برای ما مهیا سازد در حقیقت تنها در عمل است که تئوریهای ما کامل و تصحیح می گردد باید یادآور شد که درجا زدن در مرحله شناخت، هراس از عمل و غرق شدن در مسائل استراتژیک صرف سازمان را به اپورتونیسم که از مختصات محافظه کاری است می رساند. هنگامی که هنوز جنبش مسلحانه به مرحله درگیری علنی با رژیم نرسیده است و در سطح جامعه انعکاس نیافته است تمام کوشش های تئوریک گروه های سیاسی نظامی صرف این می شد که موانع ذهنی را از سر راه جنبش بردارند و آمادگی تحرک لازم را برای گذار از مرحله تدارک را به اعضای این گروهها ببخشند. این کوشش ها به طور عمده متوجه تحلیل از شرایط مبارزه، بررسی جریان ها و تاکتیک های گذشته و کمک گرفتن از تجارب انقلابی جنبش های دیگر خلق ها پیشنهاد راه تازه ای بود که در آن دوره می بایست اثر منفی مبارزات صرفاً سیاسی - نظامی زوده شود، می بایست از همه تجارب تئوریک و پراتیک (عملی) برای غلبه بر ضعف ها استفاده می شد و راهی که واقعیت انکارناپذیر در پیش گرفتن آنرا ضروری ساخته بود جامعه عمل می پوشید. این مبرم ترین وظیفه مبارزانی بود که مسئولیت تدارک مشی مسلحانه را بر عهده داشتند و با شهید شدن اکثر آنها مشی مسلحانه به واقعیتی اجتماعی بدل شد. رساله ها و مقالات انقلابی که تا پایان سال ۱۳۴۹ منتشر می شد چنین وظیفه ای را ادا می کرد درجا زدن در شناخت جستجوی مصرانه پاسخ های مسائل امروز در رساله های دیروز، دُکم ساختن طرح ها و پیشنهادهایی که برای طراحان آنها دائم در حال تصحیح و تکامل بوده است می تواند مبارزه ما را به بن بست بکشانند. نباید اجازه دهیم که شهادت خلاق ترین رفقای ما به حربه ای برای نابود ساختن محتوای واقعی افکار آنها و ناکام ساختن آرمان های آنها بدل شود.

لنین در توصیف حالت خمودی توده ها در مقاله ای با نام "جلادان زمستو و هانیبال های لیبرال" در سال ۱۹۰۱ می نویسد: "همانگونه که دهقانان به فقر مصیبت بار خود و به زندگی کردن بدون اندیشیدن به علل بدبختی خود یا به امکان از میان بردن آن خو گرفته اند به همان حال تبعه عادی روس به قدرت مطلق حکومت و به زندگی کردن بدون تفکر درباره این که آیا حکومت می تواند قدرت استبدادی خود را باز هم حفظ کند و آیا در جوار آن نیروهایی وجود ندارند که ارکان این نظام کهنه سیاسی را متزلزل سازند عادت کرده است"^۲ اینجاست که لنین از مارکسیست - لنینیست ها می خواهد که بر این روحیه منفی توده ها غلبه کرده و جنبش انقلابی درست به همین خاطر مبارزه سیاسی - نظامی را به مثابه تاکتیک اساسی خود در برابر دشمن و در بسیج توده ها بر می انگیزد جنبش انقلابی در حقیقت می خواست با عملیات چریکی خود غول دستگاه حاکمه را در نزد توده ها که بر اثر شکست به حالت افسردگی و خمودی افتاده اند بشکند و آنها را به مبارزه با آن فرا بخواند هدف از به کار بستن تاکتیک های چریکی سرنگون ساختن دستگاه حاکمه نیست هدف این است که اولاً نیروهایی انقلابی یعنی پیشاهنگ به وجود آمده و به حیات خود ادامه دهند دوماً با مبارزه خود نیروهای توده را برانگیخته و بسیج کنند این جنبش می دانست که اگر تبلیغات آن درمیان تود ها با پاسخ مساعد روبرو نشود انرژی جرقه افکن آن با پاسخ و پشتیبانی انرژی توده های انقلابی روبرو نشود قادر به انجام وظیفه و نقش خود نخواهد بود به همین دلیل بود که این جنبش از هر گونه جنبش اعتراضی، اعتصاب و هر حرکت جمعی توده ها استقبال می کرد و آنرا کوششی آگاهانه در برانگیختن توده ها می داند و به همین دلیل در حالیکه جنگ چریکی را راه خود ساخته به خود حق می داد تا از هر وسیله دیگری نیز سود ببرد. مهم این بود که آنها این پیام را برسکنند که اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه فقط بر اساس اشکال نظامی آن سودمند واقع می گردد توجه نکردن به این اصل یعنی تعیین مبارزه مسلحانه به عنوان محور و شکل عمده افراد را در سردرگمی در تاکتیک و فقدان استراتژی می کشاند جنبش انقلابی در تدارک مبارزه و انقلاب ناگزیر بود تا از بالفعل ترین نیروها برای برانگیختن و بسیج دیگر نیروها مدد بگیرد در حالیکه توده در رکود و خموشی به سر می برند قشرهایی از جامع به طور نسبی حالت اعتراض و مطالبه حقوق خود را دارا باشند. وظیفه پیشاهنگ در راه

۱- پویان امیر پرویز پیشین ص ۲۶

۲- جزئی بیژن مشی سیاسی و کار توده ای ۱۳۵۲ بی جا ص ۱۵

مبارزه این است که تمامی نیروها را وحدت بخشیده و در راه سرنگون ساختن رژیم این نیروها را رهبری نماید این جنبش در این راه خود را پرچمدار مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استبدادی می دانست و آگاهانه در راه وحدت بخشیدن نیروهای خلق در یک جبهه متحد حرکت می کرد. جبهه ای که می بایست خلاء رهبری را در جامعه پر می کرد درچنین شرایطی غرق شدن در امور صرفا کارگری و آموزش دادن تعداد اندکی کارگر و محدود کردن مبارزه به فعالیتهای جمعی - صنفی نمی توانست جز فریب و شانه خالی کردن از وظایف اساسی پیشاهنگ مفهوم دیگری بیابد. فعالیت های صنفی و جمعی زمانی می تواند دارای نتایج مفید باشد که جنبش انقلابی دارای توان و امکان ادامه مبارزه سیاسی - نظامی را دارا باشد و در شرایط دیکتاتوری پرممانه ترین مبارزات صنفی حاصلی جز شکست و سرکوبی را در بر نخواهد داشت در حقیقت پیش از پیروزی آموزش سیاسی توده ها به مثابه فریب کارگران از جانب احزاب است.

در راه مبارزه پیشاهنگ قادر نیست بدون اینکه خود مظهر فداکاری باشد توده ها را در راه انقلاب بسیج کند شور انقلابی پیشاهنگ متکی بر مصالح مادی تولید است و در نهایت نیز باید همین انرژی ذخیره توده ها را به مبارزه بکشد لنین می نویسد "تصمیم طبقه کارگر و اعتقاد خلل ناپذیر آن به شعار "مردن به از بندگی است" نه تنها یک عامل تاریخی بلکه عاملی تعیین کننده و برنده است" این اعتقادی است که پرولتاریا را به مبارزه مسلحانه و پیروزی نهایی می رساند لنین باز هم در همین مورد می نویسد: طبقه استثمار زده ای که برای به چنگ آوردن اسلحه و دانستن طرز استفاده از آن و تسلط بر فنون نظامی نکوشد طبقه چاکران است.^۱

رابطه مبارزه مسلحانه و طبقه کارگر

جنبش انقلابی مسلحانه از توده ها و طبقه کارگر غافل نیست، جنبش مسلحانه در شرایطی که هیچ نیرویی قادر به ادامه مبارزه در زیر اختناق و ترور رژیم نیست با دشمن طبقه کارگر و خلق درگیر شد. در پرتو ضربات نظامی به دشمن حالت خمودی توده ها جای خود را به حالت اعتراض و حق طلبی داد. چریک به جای کار توضیحی فردی با کارگر توده ها و در رأس آن طبقه کارگر را از راه عملیات خود و کار توضیحی و تبلیغات عمومی همراه این عملیات به اعتراض بر ضد رژیم و مطالبه حقوق خود فرا می خواند چریک در پراتیک انقلابی خود با اهرمی قوی که قابل مقایسه با اهرم های سکتاریستی کار درون گروهی و کار توضیحی فردی با عناصر معدود طبقه کارگر نیست این طبقه و متحدان آنرا به مبارزه فرا می خواند لنین در این زمینه می گوید: «جنبش باید در برنامه های خود صریحا جامعه دموکراتیک و حاکمیت توده ها را نوید دهد و با تعیین شعارهای زنده به زندگی زحمتکشان توجه مخصوص مبذول دارد ولی فراموش نکنیم که طرح برنامه ها و شعارها نمی تواند موجب برانگیختن جنبش زحمت کشان گردد باید با درگیری با دستگاه حاکمه امکان احیای جنبش های سیاسی و صنفی کارگران و دیگر زحمتکشان فراهم گردد»^۲

چرا نباید مبارزه را از دهقانان آغاز کرد

۱- شناخت از جامعه ایران شناختی ذهنی و اشتباه است. آنها نظام حاکمه در ایران را نظامی "نیمه فئودال - نیمه مستعمره" می دانند و در نتیجه تضاد خلق و فئودالیسم، بخصوص تضاد دهقانان و فئودالها را نیمی از تضاد اصلی می دانند نتیجه این شناخت استراتژی و تاکتیک خاصی را منجر می شود به این ترتیب دهقانان نیرویی آماده برای انقلاب به شمار می روند و مبرم ترین کار این افراد کار دهقانی و برانگیختن دهقان ها بر ضد فئودالیسم است متاسفانه اغلب اصلاح این دید ذهنی در شرایط نامساعدی تحقق می یابد در شرایطی که دید ذهنی به شکست منجر شده است.

۲- جریان های مدافع کار دهقانی در این اشتباه اساسی هستند که درک نمی کنند تماس با دهقانان حتی در شرایط نیمه دموکراتیک به طریق صرفا سیاسی مقدور نیست هنگامی که جنبش ها و زمینه های مساعد دهقانی پیدا می شود این

۱- لنین ولادیمیر ایلیچ آنچه باید یک انقلابی بداند ص ۲۵

۲- لنین پیشین ص ۲۶

جنبش ها به صورت طغیان نافرمانی و اعمال نوعی حاکمیت محدود در منطقه از جانب دهقانان به خود می گیرد دهقانان امکان نمایش سیاسی، اعتصاب و مانند آنرا ندارند.^۱

۳- این افراد توجه ندارند که تماس وسیع دهقانی در شرایط نیمه دوکراتیک عمدتاً از راه زحمتکشان شهری میسر است. زحمتکشان شهر که از میان دهقانان برخاسته اند و با روستا ارتباط و وابستگی دارند به راحتی می توانند از درون بر دهقانان اثر بگذارند و افکار خود را به آنها منتقل کنند. دهقانان به کارگران و ستمکشان شهری در هر حال اعتماد دارند ولی روشنفکران فقط در یک پروسه نظامی است که می تواند با دهقانان همکاری کنند و حمایت آنها را به تدریج جلب نمایند در این زمان هرگونه تماس با دهقانان حتی از جانب کارگران دقیقاً سوء ظن رژیم را بر می انگیزد و مراجعه روشنفکر به روستا از راه قانونی امری غیر ممکن است هیچ راه غیر واقعی تر از این راه وجود ندارد. تجارب انقلابی چین و کوبا و ویتنام نشان می دهد که جنبش انقلابی نه از راه نفوذ منفرد روشنفکران و خرید مزارع و مانند آنها به دهقان ها نزدیک شده بلکه جنبش با چهره سیاسی - نظامی خود با دهقانان ارتباط پیدا کرده است به عنوان نمونه در چین حزب کمونیست پس از رشد ابتدایی در شهرها و هنگامی که در نبرد ضد فئودالی با "توچون ها" شرکت کرده بود به جنبش های خود انگیزه هونها توجه کرد. مائو در برخورد با این جنبش های خود انگیزه بود که توجه حزب را به مساله دهقانان جلب کرد مع ذلک پس از کودتای چیان کایچک و در پروسه نبرد داخلی بود که حزب به دهقانان روی آورد و سپس در نبرد ضد ژاپنی توانست میلیونها دهقان را جمع آوری و متحد گرداند.

جنبش انقلابی مسلحانه در کشور ما باور دارد که در کشور ایران در این مقطع زمانی جنبش های خود انگیزه دهقانی وجود ندارد علی رغم اصلاحات ارضی و الغای فئودالیسم و برنامه های رژیم برای روستاها دهقانان بخش های محرومی از کشور را تشکیل می دهند این قشرها دارای هیچگونه آگاهی سیاسی نبودند و فقر و محرومیت را همچون زحمتکشان شهری تحمل می کنند جنبش نیز امیدوار است تا از راه ایجاد جو سیاسی در شهرها از راه جنبش زحمتکشان شهری، روستاها از خمود و رکود به در آیند با رشد مبارزات در شهر و با آشکار شدن اعتراض های توده ای زحمتکشان روستایی در شهر و با ادامه حیات مبارزه چریکی در منطقه روستایی امکان سربازگیری از روستاییان در مناطق محروم و جلب حمایت دهقانان فراهم می شود. نیروی بسیج شده در شهر که نمی تواند از ابعاد محدودی در مبارزه چریک شهری بگذرد به روستا و واحدهای چریک روستایی اعزام می شود و مبارزه مسلحانه در روستا آغاز می شود در این مبارزه ادامه حیات چریک و جنگ و گریز او به منزله شکست نا پذیری او بوده و شرط تکامل مبارزه مسلحانه در روستا به شمار می رود. با روی آوردن دهقانان به مبارزه مسلحانه مبارزه در روستا نقش عمده یافته و جنبش مسلحانه را به مرحله نهایی خود که همان توده ای کردن مبارزه است رهنمون می سازد.

۱- جزئی بیژن وحدت و نقش استراتژیک چریکهای فدایی خلق تابستان ۱۳۵۲ بی جا ص ۱۴

فصل سوم

سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران

کودتای ۲۸ مرداد و شکست حکومت دکتر مصدق، منجر به سرخوردگی بسیاری از کنشگران سیاسی جوان ایران شد. دخالت مستقیم آمریکا و انگلستان در این کودتا واکنش های منفی بسیاری از این جوانان را در مقابل این دو کشور برانگیخت و تقابل با این دولت ها و محمدرضاشاه (در مقام نماینده این دولت ها) را در نگاه آنها به عنوان اساس مبارزات سیاسی تثبیت کرد. از طرف دیگر بی عملی حزب توده در ماجرای ۲۸ مرداد و وابستگی به اتحاد جماهیر شوروی، دلسردی آنها نسبت به حزب را به دنبال داشت. در ادامه شکست جبهه ملی دوم، رخدادهای خرداد ۱۳۴۲، توسعه همکاری ایران با جهان غرب و تثبیت هرچه بیشتر قدرت دولت در مقابل مخالفین، بسیاری از این جوانان را به این نتیجه رساند که راهی جز مبارزه مسلحانه برای تغییر سیستم موجود، وجود ندارد. علاوه بر آن پیروزی جنبش های مسلحانه در آمریکای جنوبی و الجزایر و همچنین ایجاد قدرت کمونیستی در چین، بر انتخاب مشی مسلحانه از طرف آنها بسیار اثرگذار بود. دو گروه تشکیل دهنده چریکهای فدایی خلق نیز در این دوره رشد کرده و تجربیات مبارزات گذشته آنها را هر چه بیشتر به اتخاذ خط مشی مسلحانه سوق داد. در فروردین ماه ۱۳۵۰ مذاکرات دو گروه جزئی-ظریفی معروف به گروه جنگل و گروه پویان-احمدزاده-مفتاحی که فعالیت هر کدامشان مدت ها بود که آغاز شده بود و بطور جداگانه و مستقل - از یکدیگر فعالیت می کردند، حرکت خود به تدریج به سمت فعالیت مشترک با یکدیگر را آوردند و سرانجام در فروردین ماه ۱۳۵۰ به وحدت کامل دست یافته و به فرجام رسیدند و «سازمان چریکهای فدایی خلق» را در سپهر سیاسی ایران را ایجاد کردند؛ این سازمان با انتخاب مشی انقلابی و مسلحانه، تفاوت خود با دیگر سازمان های مارکسیستی آن زمان را نشان داده و رویکرد جدیدی را نسبت به مبارزات سیاسی در ایران ارائه کرد. در فاصله پنج ساله پس از تاسیس به یکی از مهمترین مخالفان حکومت پهلوی ایران تبدیل شد و نقش پررنگی در تلاش برای ایجاد شرایط انقلابی در ایران داشت. اگرچه این سازمان بحران های مهمی چون اختلافات درون گروهی، مرگ رهبران اصلی و انشعاب را از سر گذراند اما به عنوان پیشگام سازمان های کمونیستی در مبارزات چریکی نقش مهمی را در تحولات دهه ۱۳۵۰ ایران بازی کرد. این سازمان که اندیشه مارکسیسم-لنینیسم را سرمشق رویکرد خود به جامعه قرار داده بود تلاش کرد تا شرایط سیاسی و مناسبات جامعه ایران را نیز با این اندیشه بررسی کند. مشی انقلابی این سازمان مهمترین عامل در پرداختن به مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و ... جامعه ایران بود. در آغاز به تاربخچه و چگونگی آغاز به کار و روند فعالیت هر یک از این دو گروه پرداخته و سپس به فعالیت های سازمان چریکهای فدایی خلق را توضیح خواهیم داد.

۱- الف - قسمت اول : گروه ظریفی - جزئی

بیژن جزئی در سال ۱۲۱۶ در خانواده ای که بسیاری از اعضای آن عضو حزب توده بودند بدنیا آمد. پدر جزئی ستوان یکم حسین جزئی بود که در سال ۱۳۲۵ در دوران حکومت فرقه دموکرات بر آذربایجان به آنان پیوسته و در پی شکست فرقه به شوروی گریخته بود. مادر او از اعضای سازمان زنان حزب توده بود و عموها و دایی های او نیز از اعضای برجسته و فعال حزب بشمار می رفتند.^۱ بیژن جزئی از سن ده سالگی به عضویت سازمان جوانان حزب توده درآمد که البته چون شرایط عضویت در آن حزب حداقل سیزده سال تمام بود، مسئولین حزب حوزه مخصوصی برای او و چند تن دیگر ایجاد کردند. جزئی طی این سال ها تا سال ۱۳۳۲ به فعالیت های علنی و مخفی که از طرف حزب به او واگذار می شد می پرداخت. در جریان کودتای ۲۸ مرداد از آنجا که خانه جزئی و دایی هایش محل تمرکز فعالیت های حزب بود و مورد حمله پلیس قرار گرفت وی ناچار به زندگی مخفی روی آورد، در این دوره گرچه جزئی همکاری فعالانه ای با حزب توده داشت اما بتدریج به مخالفت با خط مشی حزب برخاست و حتی با چند تن از دوستانش در داخل حزب در این مورد تماس هایی برقرار نموده و تشکلی ایجاد کرد. وی چند ماه پس از کودتا دستگیر شد ولی چند هفته بعد بواسطه نفوذ افسران توده ای آزاد گردید و به فعالیت های خود ادامه داد ولی مجددا در اردیبهشت ۱۳۳۳ دستگیر شد که این بار نیز پس از مدت کوتاهی آزاد شد. در پائیز سال ۱۳۳۳ که ششصد تن از افسران سازمان نظامی حزب توده نفوذی در ارتش لو رفته و بازداشت شدند جزئی نیز به دادگاه احضار شد ولی به علت اینکه قبلا یکی از افسران توده ای که در دادرسی ارتش نفوذ داشت پرونده وی را از مدارک جرم را پاک نموده بود او فقط به شش ماه زندان محکوم گردید.^۲

آزادی وی در بهار ۳۴ با سیل اعترافات و تنفرنامه های مسئولین رده بالای حزب توده نظیر دکتر محمد بهرامی دبیر کل حزب دکتر مرتضی یزدی شرمینی و... مصادف بود، کشف شبکه سازمان اطلاعات حزب توده نیز ضربه دیگری بود که بر پیکر فرتوت حزب وارد آمد، این مسائل به اضافه همکاری عده کثیری از دستگیر شدگان با رژیم که برخی از آنها پستهای نیز گرفتند موجب شد که اکثر اعضای باقیمانده حزب از فعالیت های سیاسی دست شسته

۱- سید حمید روحانی شهنشاه امام خمینی، ج ۳، تهران مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۲۸۵

۲- برای مطالعه کامل زندگینامه جزئی رجوع کنید به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران تاریخچه مبارزات چریکی ایران (بی جا، بی نا، بی تا) ۱۲۴-۱۲۸

و کنار بروند، در این میان عده ای نیز به مخالفت با خط مشی حزب برخاسته و ضمن به زیر سؤال بردن رهبری آن تشکل های جدیدی بوجود آوردند، جزئی نیز که از کودکی در جریانات چپ گر وارد شده و عقاید مارکسیستی در وجودش ریشه پیدا کرده بود و به راحتی قادر به درک شکست ایدئولوژی مارکسیسم در جامعه اسلامی ایران، نبود با متلاشی شدن حزب توده به اتفاق چند تن از دوستانش که در زندان با آنها آشنا شده بود، دوره جدیدی از فعالیت سیاسی را آغاز نمود. در این دوره که از سال ۱۳۳۴ آغاز می شود افرادی با معیارهای جدید به عضویت گروه درآمدند و تحت تعلیم آموزش های عقیدتی و سیاسی مورد نظر آن قرار گرفتند فعالیت گروه در این زمان به دلیل جو ضد مارکسیستی بوجود آمده بر علیه حزب توده و همچنین خفقان و دیکتاتوری رژیم، به همین فعالیت های آموزشی و مطالعاتی محدود می شد، در سال ۱۳۳۸ گروه تصمیم گرفت نشریه ای به صورت پلی کپی در سطح محدودی منتشر نماید اینکار با یک دستگاه پلی کپی که با دست ساخته شده بود آغاز شد، عمده بحث های نشریه بر روی ایجاد یک جبهه واحد از مخالفین حکومت به منظور مقابله با آن دور می زد که آنهم بواسطه شرایط موجود هیچگاه از حد شعار فراتر نمی رفت. در پائیز همان سال یکی از اعضای گروه مورد شناسایی ساواک واقع شده و دستگیر شد و اطلاعات که وی در اختیار پلیس قرار داد باعث شد که انتشار نشریه متوقف شد. در بهار ۱۳۳۹ از آنجا که جزئی و دوستانش، امکانی برای فعالیت های مستقل نداشتند، تصمیم گرفتند با حفظ اصول عقیدتی و نظرات سازمانی خود وارد تشکیلات جبهه ملی دوم که بتازگی فعالیت خود را شروع کرده بود شده و در فعالیت های آن شرکت نمایند، بدیهی است که با توجه به خط مشی ضد کمونیستی جبهه ملی این عده ناچار بودند به هنگام همکاری با آن عقاید خود را مخفی نگهدارند. هدف جزئی و همفکرانش از این اقدام نفوذ در جبهه ملی و القاء عقاید و نظرات مارکسیستی خودشان برای جذب نیرو و گسترش تشکیلات گروهشان بود، در ضمن از این طریق می توانستند با استفاده از امکانات جبهه ملی فعالیت های خود را در سطح وسیع تری گسترش دهند، اما باید توجه داشت که با همه این احوال آنها هیچگاه مرام و عقاید سران جبهه ملی را تأیید نمی نمودند و آنها را افرادی محافظه کار فرصت طلب (اپورتونیست) و سرمایه دار (بورژوا) می دانستند و اصولاً به آنها با دیده تحقیر می نگریستند. از همین زمان و در همین رابطه بود که گروه تصمیم گرفت نیروها و فعالیت های خود را به دو دسته (کادرهای علنی و کادرهای مخفی) تقسیم نماید.^۱ در فروردین ماه ۱۳۴۲ اعضای گروه بخاطر آنکه رهبران جبهه ملی متوجه فعالیت ها و عقاید مارکسیستی آنها شده بودند از آن جبهه اخراج شدند و بدین ترتیب گروه با توجه به تجربیات گذشته خود و پیوستن برخی گروه های کوچک دیگر اقدام به سازماندهی جدیدی نمود که بر اساس آن گروه به عنوان یک سازمان سیاسی - نظامی مستقل فعالیت خود را ادامه می داد. از جمله محافل و گروه های کوچکی که به گروه جزئی-ظریف پیوستند و تشکیلات آن را وسعت بخشیدند می توان از گروه های زیر نام برد :

۱- گروه کوهنوردی "کاوه"

این گروه توسط مشعوف (سعید) کلانتری هنگامیکه وی در دبیرستان صنعت تهران دوره تحصیلات متوسطه را میگذراند تشکیل شد پدر کلانتری از اعضای حزب توده بود و به همین جهت عقاید مارکسیستی در سعید کلانتری نیز از همان ابتدا وجود داشت، در همین دوران و با علی اکبر صفائی فراهانی که بعدها فرماندهی حرکت سیاهکل را به عهده گرفت، آشنا شد و این دو توانستند گروه کاوه را به یک گروه فعال تبدیل کنند و تعدادی عضو بگیرند هدف گروه جذب جوانان و اشاعه افکار مارکسیستی در میان آنان بود. از اوایل سال ۱۳۳۸ تماس مستقیم و منظم این گروه با گروه جزئی برقرار می شود و سرانجام پس از مدتی منجر به همکاری دائمی آنها می گردد.^۲

۲- گروه کوهنوردی "ابرمد"

عزیز سرمدی از موسسین گروه کوهنوردی ابرمد بود که با انگیزه های سیاسی و به منظور جذب افراد به عقاید مارکسیستی و مطالعه مارکسیسم تاسیس شده بود، این گروه از همان ابتدا با جزئی آشنا شده و بوسیله وی تحت آموزش مارکسیسم قرار گرفتند و بتدریج در گروه جزئی ادغام شد.^۳

۳- رزم آوران حزب توده

این گروه توسط عباس سورکی در سال ۱۳۳۹ و پس از متلاشی شدن تشکیلات حزب توده بوجود آمد، اما وی پس از مدت اندکی بخاطر سابقه فعالیتش در حزب توده مورد تعقیب قرار گرفته و دستگیر شد. پس از آزادی از زندان مجدداً دوستان خود را جمع آوری نمود و این بار به فعالیت و تدارکات جهت آغاز مبارزه مسلحانه مشغول شد که این امر می تواند بازتاب جو مبارزه مسلحانه بوجود آمده پس از قیام پانزده خرداد و کنار گذاشتن فعالیت های اصلاح طلبانه باشد، به هرحال سورکی در راستای فعالیت های خود با ظریفی آشنا شد و این آشنائی مقدمه ادغام دوگروه در یکدیگر گردید.^۴

۱- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران تاریخچه سازمان های چریکی در ایران (بیجا، بینا، بیتا) ص ۱۹

۲- پیام انقلاب، همان منبع، ص ۴۴

۳- همان منبع، ص ۴۵

۴- همانجا

ب- سازماندهی و تشکیلات گروه

هسته مرکزی گروه از همان نخستین فعالیت های خود را با تفکیک فعالیت های علنی و نیمه علنی از فعالیت های مخفی آغاز کرد و سازماندهی گروه بر اساس سه بخش قرار داده شد:

قسمت اول: این قسمت مسئولیت اداره و سازماندهی فعالیت های عمومی و علنی از جمله همکاری در فعالیت های جبهه ملی را به عهده داشت، گروه علی رغم آنکه خط مشی عقیدتی و سیاسی جبهه ملی را قبول نداشت و حتی در جهت عکس آن حرکت میکرد اما فعالیت پوششی خود را در سازمان دانشجویان جبهه ملی به منظور جلب و جذب افراد جدید و گسترش آموزش های مارکسیستی ادامه داد. ولی با خاتمه فعالیت های این سازمان پس از پانزده خرداد ۴۲، گروه به فعالیت های صنفی - سیاسی مستقل در محیطه ای دانشگاهی روی آورد. این قسمت توسط بیژن جزنی سرپرستی می شد و بدینوسیله با گروه در ارتباط بود، در این قسمت نحوه ارتباط افراد بر اساس محل کار یا تحصیل آنها بود. در حقیقت وجود قسمت اول گروه مرهون عناصر چپ گرای دانشگاه ها و بخصوص سازمان دانشجویان جبهه ملی بود و از این طریق گروه توانست افراد سرخورده ای را از جبهه ملی و حزب توده و قشرهایی را که خواهان مبارزه با رژیم بودند و تشکیلات سالمی جهت فعالیت سیاسی سراغ نداشتند به خود جلب نماید.

قسمت دوم: این قسمت از افرادی تشکیل می شد که امکان فعالیت علنی و عمومی را به علل مختلف نداشتند و از سوی دیگر فاقد صلاحیت های لازم برای عضویت در قسمت سوم گروه بودند این افراد نقش ذخیره را در گروه داشتند و از آنها در پاره ای موارد تدارکاتی استفاده می شد در این قسمت ارتباط افراد به صورت زنجیره ای و تماس انفرادی بود.^۱

قسمت سوم: این قسمت یک شبکه برای فعالیت نظامی بود و بطور اخص تدارک مبارزه مسلحانه را بر عهده داشت اساس تشکیلات این قسمت "تیم" بود، تا سال ۱۳۴۶ و قبل از دستگیری سران اولیه گروه تنها دو تیم مشخص با فعالیت معین در این قسمت بوجود آمده بود که این دو تیم نیز پیش از آنکه بتوانند کاری انجام دهند، بوسیله پلیس شناسائی شده و از بین رفتند این دو تیم عبارت بودند از:

الف - تیم شهر: وظایف این تیم به شرح ذیل بود :

۱ - آموزش نظامی شامل اسلحه شناسی و کاربرد سلاح آشنائی با مواد منفجره و اصول جنگ چریکی ۲- آموزش شناسایی، تعقیب و ضد تعقیب ۳- ورزش مانند کوهنوردی، بوکس ، کاراته و... ۴- آموزش نظری شامل آموزش عقاید مارکس، لنین، چه گوارا، مائو و ... ۵- عملیات شناسائی بانک ها و دیگر مراکز مالی جهت سرقت آنها و تعیین هدفهائی برای ضربات شهری و همکاری در زمینه کسب اطلاعات .^۲

ج - فعالیت و عملکرد گروه

همانطور که قبلاً " اشاره شد هسته مرکزی گروه در نوروز ۱۳۴۲ تشکیل گردید . بیژن جزنی که از فعالین سابق و باتجربه حزب توده بود و در دانشگاه تهران به تحصیل فلسفه مشغول بود و عده ای دیگر در هسته مرکزی گروه فعالیت داشتند. بیژن جزنی بواسطه سابقه طولانی فعالیت سیاسی خود در مسئولیت قسمت اول گروه یعنی قسمت که وظایف مربوط به فعالیت های علنی و نیمه علنی گروه را به اجرا میگذاشت، قرار داشت. این قسمت گروه در رابطه با جبهه ملی و سازمان دانشجویی وابسته به آن نشریه "پیام دانشجو" ارگان سازمان دانشجویان جبهه ملی را بنیان گذارد و از این طریق و همچنین بوسیله انتشار مقاله در سایر نشریات دانشجویی فعالیت خود را آغاز کرد.^۳

از کسانی که از ابتدا در قسمت سوم فعالیت می کردند می توان از محمد صفاری آشتیانی، احمد جلیلی افشار، عزیز سרمدی، محمد چوپانزاد، مشعوف (سعید) کلانتری و علی اکبر صفایی فراهانی نام برد علاوه بر این افراد، اعضای مرکزیت گروه نیز در ارتباط مستقیم و فعال با این قسمت قرار داشتند.^۴

۱- سازمان چریکهای فدائی خلق همان منبع ، ص ۱۹

۲- پیام انقلاب شماره ۱۰۲، ۱۳۶۲/۱۱/۱، ص ۲۷

۳- سازمان چریکهای فدائی خلق همان منبع ، ص ۲۱

۴- همانجا

در این دوران رشد گروه و تدارک برای آغاز مبارزه مسلحانه و پیوستن اعضای جدید به کندی صورت می گرفت. دلایل این امر هر چه بود باعث ایجاد تضادهایی در درون گروه می شد، جزئی از یک طرف ضرورت توجه جدی به آموزشهای ایدئولوژیک اعضای گروه را مطرح می کرد و معتقد بود که هنوز زمان آغاز مبارزه مسلحانه فرا نرسیده است، اما در مقابل برخی از افراد گروه معتقد بودند که رسالت ادامه مبارزه برعهده گروه نیست، گروه باید با استفاده از امکانات موجود و فداکردن خود راه را برای مبارزین بعدی باز کند و در این مسیر اگر تمامی افراد گروه از بین رفتند اشکالی ندارد، زیرا آنها بدینوسیله راه را به انقلابیون نشان داده اند، در برابر آن ها جزئی اینگونه حرکات را ماجراجویانه می دانست و معتقد بود که در زیر شعار " فدا شدن دسته جمعی در حرکات اول " هیچ نیروئی بسیج نخواهد شد. افراد اگر چه باید آماده نابودی خود باشند ولی باید اطمینان داشته باشند که نابودی آنها پیروزی را به جلو خواهد انداخت.^۱

در اواخر سال ۱۳۴۴ حسن ضیاء ظریفی وارد کادر مرکزی شد و بدنبال آشنائی هائی که با عباس سورکی داشت با او ارتباط برقرار کرد در طی همین ارتباطها بود که وی متوجه شد سورکی عضو یک گروه مخفی معتقد به مشی قهرآمیز است، در مذاکراتی که بین دو طرف انجام گرفت صحبت از صد و بیست نفر عضو آماده و مقادیر زیادی مواد منفجره و سلاح به میان آمد، این امر موجب شد که طرفین برای گسترش فعالیت های خود به ادغام دو گروه در یکدیگر تمایل نشان دهند ولی تماس های اولیه بعدی مشخص کرد که صد و بیست نفر آماده، عناصر پراکنده و سازمان نیافته ای بیش نبوده و مواد منفجره و سلاح ها نیز امکانات بالقوه (عدم دسترسی در حال حاضر) از کار درآمد، با اینحال سورکی و یکنفر دیگر از گروه او به قسمت سوم گروه و شخصی بنام ناصر آقایان از اهالی شاهرود به قسمت دوم گروه راه یافتند و بدین ترتیب در پی یک دوره بحث و گفتگو سرانجام دوگروه در یکدیگر ادغام شدند.^۲

گروه در سال ۱۳۴۵ بدنبال بحث هایی که در درون آن انجام گرفت نظرات خود را درمورد برخی زمینه ها به ترتیب زیر اصلاح نمود:

۱- در تحلیل دوباره شرایط جامعه، گروه به اشتباه اولیه خود در تحلیل اصلاحات ارضی اعتراف کرد. گروه در تحلیل جدید، غلبه سرمایه داری وابسته را بر فئودالیسم پذیرفت. این شناخت در مشی گروه اثر می گذاشت و از اهمیت تاکتیکی مبارزه در کوه و مناطق روستایی می کاست؛ زیرا با از بین رفتن یا تضعیف فئودالیسم که هدف گروه از مبارزه روستایی را تشکیل می داد، دیگر مبارزه در روستاها توجیهی نداشت. بنابراین، براساس نظریات مارکسیستی جامعه وارد شرایط انقلاب دمکراتیک نوین می شد که در آن اهمیت و ضرورت مبارزه در روستاها از بین می رفت.

۲- با کاهش اهمیت مبارزه در کوه، اهمیت تاکتیکی مبارزه در شهر افزایش یافت.

۳- اصل تدارک قهرآمیز مبارزه مورد پذیرش قرار گرفت و بنابراین هر جا که تدارک مسالمت آمیز مبارزه مسلحانه موجب طولانی شدن آماده سازی می شد، گروه می بایست از طریق قهرآمیز نیازهای خود را برطرف کند و بدین شکل زمینه دستبرد به بانک ها فراهم می شد.

۴- زندگی حرفه ای مورد توجه بیشتری قرار گرفت و تربیت نیروهای مبارز در این جهت اهمیت یافت؛ نیروهایی که تنها شغل آنها مبارزه باشد و کار دیگری انجام ندهند. در سال ۱۳۴۶، گروه برای تأمین نیازهای مالی خود آماده دستبرد و سرقت مسلحانه بانک تعاونی توزیع شد، که مورد هجوم ساواک قرار گرفت.^۳

شرح ماجرا بدین قرار است که سورکی دو قبضه سلاح کمری گروه را به ناصر آقایان سپرده بود تا موقتاً برایش نگهداری کنند. دو هفته قبل از انجام عملیات سرقت بانک که این دو سلاح مورد نیاز بودند، سورکی برای بازپس گیری آنها به آقایان مراجعه کرد، ولی آقایان که از چندی قبل به استخدام ساواک درآمده بودند، از تحویل سلاح ها خودداری نمودند تا بدین وسیله فرصت رد گم کردن را از گروه سلب نموده و موجب شناسایی کامل آنها شد. اصرار سورکی و عجله وی در این زمینه، ساواک را به هراس انداخت؛ بخصوص از این جهت که در آن ایام قرار بود امیر کویت از ایران دیدار کند. به هر حال ناصر آقایان در ۱۹ دی ماه سلاح ها را به سورکی تحویل نمود و سورکی نیز از آنجا مستقیماً به سر قرار با جزئی رفت. پلیس که از مدت ها قبل او را تحت نظر داشت، از فرصت استفاده کرده و هر دورا در اتومبیل سورکی دستگیر نمود.^۴

۱- پیام انقلاب، همان منبع، ص ۴۸

۲- بیژن جزنی طرح جامعه شناسی و مبانی جنبش انقلابی ایران بی جا، سازمان چریکهای فدائی خلق، ۱۳۵۷، ص ص ۱۹۹-۲۰۰

۳- سازمان چریکهای فدائی خلق، همان منبع، ص. ۳۲

۴- پیام انقلاب، همان منبع، ص. ۴۹

با دستگیری سورکی و جزنی، گروه به حالت آماده‌باش درآمد. اعضای گروه که تا این زمان عده معدودی بیش نبودند، کار و زندگی خود را از ترس تعقیب پلیس ترک کرده و به زندگی مخفی روی آوردند. اما ساواک نه تنها اعضای گروه بلکه اشخاصی را نیز که قبلاً کنار رفته بودند تحت نظر داشت. با دستگیری یکی از این افراد به نام حشمت‌الله شهرزاد و اطلاعات مهم و فراوانی که وی در اختیار پلیس گذارد، تعداد زیادی از اعضای گروه مانند ظریفی، زاهدیان، کلانتری، عزیز سرمدی، صفائی فراهانی، نگهدار، صفاری آشتیانی، مجید احسن، قاسم رشیدی و... و حتی کیومرث ایزدی که در سال ۴۲ از فعالیت گروه کنار گذاشته شده بود شناخته شدند. همگی، بجز پنج نفر از اعضای باقیمانده، دستگیر گردیدند و بدین ترتیب گروه قبل از آنکه حتی برای انجام مبارزه مسلحانه آماده شود، از هم پاشید.^۱

در مرحله بعد این پنج تن شامل کلانتری، کیانزاد، چوپان زاد، صفاری آشتیانی و صفائی فراهانی که ماندن در ایران را به صلاح خود نمی‌دانستند، برای فرار از تعقیب پلیس و یا احتمالاً برای تشکیل مجدد سازمان قصد خروج از کشور نمودند. در این رابطه آنها ابتدا با سفارت چین در کابل تماس گرفتند، اما هنگامی که با برخورد سرد این سفارت مواجه شدند، جهت را عوض کرده و قصد فرار به عراق را گرفتند، به این منظور اعضای گروه با عباس شهریاری مسئول فعالیت های حزب توده در ایران و عضو ساواک تماس گرفتند و خواستار کمک وی شدند.^۲ شهریاری نیز راهی جهت خروج از کشور در اختیار این عده گذاشت که این راه قبلاً توسط ساواک شناسایی شده بود. به محال اعضای باقیمانده گروه تصمیم گرفتند برای احتیاط و کسب اطمینان از سالم بودن مسیر، در دو گروه دو و سه نفری از کشور خارج شوند. گروه اول شامل صفاری آشتیانی و صفائی فراهانی بودند که بدون مزاحمت ساواک از این راه به عراق رفتند؛ زیرا ساواک قصد داشت بدون ایجاد مزاحمت به آنها اجازه خروج از کشور را بدهد و بدین وسیله گروه دوم را که مهم تر و بیشتر بودند، دستگیر نماید. با وصول علامت سلامت راه به گروه دوم، سه تن اعضای باقیمانده شامل کیانزاد، چوپان زاد و کلانتری نیز عازم عراق شدند که در بندر خرمشهر دستگیر شدند.

در جریان بازداشت اعضای گروه، از ابتدا تا آخر، سه قبضه سلاح کمری و چند خانه تیمی لو رفت و علاوه بر آن، تعداد زیادی از دوستان و اطرافیان اعضای گروه که به آنها کمک می‌کردند، لو رفته و دستگیر شدند. کیومرث ایزدی در دادگاه بدوی به شش سال زندان محکوم شد، ولی در دادگاه تجدی دنظر با اعلام پشیمانی از فعالیت های قبلی خود تبرئه گردید. محمد کیانزاد بعدها در زندان تقاضای عفو نوشت و در چهارم آبان ۴۹ آزاد شد. فرخ نگهدار، مجید احسن و قاسم رشیدی پس از سه سال زندان آزاد شدند و بقیه اعضای گروه به زندان های از ۱۰ تا ۱۵ سال محکوم گردیدند، ولی در ۳۰ فروردین سال ۱۳۵۴ تعداد ۷ نفر از آن ها^۳ توسط ساواک در تپه های اوین تیرباران گشتند.^۴

با کشف شبکه و اعترافاتی که چریک‌ها نمودند، پلیس به سیستم کار، نحوه ارتباطات شبکه، خانه‌های تیمی، روش های ضدت عقیب و رابطه کار علنی و کار مخفی گروه پی برد و تجربیات زیادی آموخت که بعدها در مورد دستگیری گروه های چریکی دیگر مورد استفاده قرار گرفت. بدین ترتیب گروه جزنی - ظریف بدون کوچک‌ترین فعالیت عملی در مرحله اول، به وسیله برخی از اعضای خود لو رفت و اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن دستگیر، زندانی و اعدام گردیدند؛ حال آنکه هیچ تأثیر مثبتی بر روند قیام نداشت و فقط برخی موارد منفی و تجربیاتی برای ساواک بر جای گذاشت.

تشکیل گروه جنگل

در جریان دستگیری اعضای گروه در سال ۱۳۴۶، همان‌طور که قبلاً گفته شد، دو نفر از آنها به نام‌های صفائی فراهانی و صفاری آشتیانی موفق به فرار به عراق شدند. پس از ورود به عراق با جلال طالبانی تماس گرفتند و از طریق او برای دیدن دوره آموزش‌های چریکی به فلسطین اعزام گشتند. در سال ۱۳۴۸، صفائی فراهانی به ایران

۱- بیژن جزنی، تاریخ سی‌ساله (بیجا بینا بیتا)، ص. ۱۳۱

۲- بدین ترتیب معلوم می‌شود علی رغم اختلاف ظاهری گروه با حزب توده و ناسزاهایی که به حزب توده می‌گفت، در عمل با این حزب در ارتباط بوده و از آن کمک می‌گرفته است؛ چنانکه پنجهیان نیز که از اعضای کا.گ.ب شوروی بود، به این گروه متمایل به چین کمک تسلیحاتی کرد، که این امر می تواند نشان‌دهنده بند و بست درونی گروه با حزب توده و شوروی باشد.

۳- این عده عبارت بودند از عزیز سرمدی، احمد جلیل افشار محمد چوپانزاد، بیژن جزنی مشعوف، کلانتری عباس سورکی و حسن ضیاء ظریفی.

۴- پیام انقلاب، شماره ۱۰۲، ۱۳۶۲/۱/۱۱، ص. ۴۹

بازگشت و ضمن ارتباط با برخی هواداران سابق گروه، سعی در بازسازی آن نمود. اما از آنجا که کمبود نیرو کاملاً محسوس بود، وی در تجدید سازمان ناگزیر شد از قسمت اول و دوم صرف‌نظر نموده و به یک هسته مرکزی تیم‌ها اکتفا نماید. پس از احیای مجدد، گروه سوم در صدد تأمین و تکمیل تجهیزات خود از خارج درآمد و بدین منظور صفائی فراهانی در اوایل سال ۱۳۴۹ عازم عراق شد و ضمن تماس با پناهیان، نماینده سازمان جاسوسی شوروی در عراق، تعدادی سلاح از وی تحویل گرفت و به همراه صفاری آشتیانی به ایران بازگشت.^۱

از این پس، یعنی با بازگشت صفائی و صفاری، این دو نقش برجسته‌ای را در گروه برعهده گرفتند و همراه حمید اشرف، اسکندر صادقی‌نژاد، هادی فاضلی، اسماعیل معینی‌عراقی، غفور حسن‌پور و سیف دلیل صفائی، فعالیت‌های گروه را رهبری نمودند. در این زمان هسته مرکزی گروه، سازماندهی را بر مبنای تقسیم وظایف طرح‌ریزی کرده و برای اجرای هر وظیفه تیم‌هایی پدید آورد که بدانها اشاره می‌کنیم:

الف - تیم کوه: علی‌اکبر صفائی فراهانی مسئولیت این تیم و آماده‌کردن آن را برای برپاکردن مبارزه مسلحانه در جنگل برعهده داشت. این تیم می‌بایست منطقه عملیات را شناسایی نموده، لوازم جنگی را در منطقه ذخیره کند، اعضای هسته چریکی در کوه را با دقت انتخاب نماید و از چند ماه قبل از عملیات برای شناسایی منطقه عازم گردد.

ب - تیم شهر: هادی فاضلی و اسماعیل معینی‌عراقی مسئولیت مشترک این تیم را برعهده داشتند؛

ج - تیم تدارکات: این تیم به مسئولیت صفاری آشتیانی و صادقی‌نژاد موظف بود نیازهای گروه به تجهیزات جنگی و نظامی را از داخل و خارج کشور تهیه کرده و در اختیار تیم‌های مربوطه قرار دهد.

د - تیم ارتباطات: مسئول این تیم حمید اشرف بود و وظیفه‌اش برقرار ساختن رابطه بین تیم‌ها و شبکه‌های گروه و تهیه افراد ارتباطی (پیکی) در شهر و کوه بود.

ه - تیم فنی یا علمی: ناصر سیف‌دلیل، صفائی، غفور حسن‌پور و خرم‌آبادی مسئول این تیم بوده و وظیفه کار روی مواد منفجره برای ساختن بمب و دیگر تجهیزات جنگی مورد نیاز گروه را برعهده داشتند.^۲

با توجه به سازماندهی فوق، گروه کارهای ابتدایی برای اجرای برنامه کوهستان را آغاز کرد.

بر اساس استراتژی و تاکتیک خود را آغاز کرد، به منظور حل مسائل مالی گروه، بانک ملی شعبه وزراء مورد دستبرد واقع شده و موجودی آن به سرقت رفت. از سوی دیگر توسط هواداران گروه در شمال یک سیستم آذوقه رسانی و ارتباطی سازمان داده شد و در شهریور ماه ۱۳۴۹ برنامه حرکت دسته کوهستان آماده گردید. در همین دوران بود که گروه برای تقویت و افزایش تعداد اعضای خود که این زمان حداکثر به ۲۲ نفر می‌رسیدند تصمیم به برقراری ارتباط با گروه‌های مبارز دیگر گرفت^۳ که نمونه‌ای از این ارتباطات عبارت است از:

الف - تماس با جناح چپ سازمان انقلابیون کمونیست ایران (ساکا) در اصفهان، در این ارتباط اسماعیل معینی عراقی و غفور حسن‌پور نقش رابط را بازی می‌کردند، ولی غیر از گفتگوهای مقدماتی نتیجه‌ی دیگری عایدشان نشد. اما گروه دوم، گروه پویان - احمدزاده، توانسته بود با ساکای مشهد ارتباط برقرار نماید و حتی بعضی از اعضای آن را به جمع خود بیافزاید.

ب - تماس با یک شبکه سیاسی در شیراز، رحیم سماعی از اعضای گروه با مهدی اسحاقی نسبت خانوادگی داشت. اسحاقی از اعضای موثر محفل‌های شیراز بود که با محفل‌های دیگر ارتباط داشت و بعدها این محافل بنیان‌گذار گروهی بنام «ستاره سرخ» شدند. با گزارش‌های کلی سماعی، صفائی فراهانی موظف می‌شود تا با اسحاقی تماس بگیرد؛ نتیجه این تماس تنها به عضویت اسحاقی در گروه منجر می‌شود و نتیجه دیگری عاید گروه نمی‌کند.

ج - تماس با گروه «طوفان»: طوفان از دیگر گروه‌های سیاسی بود که گروه جنگل با آن تماس گرفت تا شاید بتواند با آن همکاری نماید. این ارتباط از طریق مهدی سامع برقرار شد، ولی ظاهراً به‌خاطر اختلاف خط‌مشی دو گروه، از آنجا که طوفان طرفدار روش مسالمت‌آمیز بود، روابط آنها بزودی قطع گردید بدون آنکه هیچ نتیجه‌ای در بر داشته باشد. لازم به ذکر است که تمامی این تماس‌ها بر اساس تاکتیک تشکیل جبهه متحد که از تاکتیک‌های مشخص

۱- سید حمید روحانی، همان منبع، ص. ۲۸۸

۲- پیام انقلاب، شماره ۱۰۲، ۱/۱۱/۱۳۶۲، ص. ۴۸

۳- سازمان چریک‌های فدائی خلق، همان منبع، ص. ۳۷.

کمونیزستی است، انجام می‌شد و هدف گروه این بود که بدین وسیله از ضعف توان خود که بیشتر از جوّ مذهبی حاکم بر کشور ناشی می‌شد، بکاهد.^۱

د - تماس با گروه "فلسطین": گروه فلسطین از به هم پیوستن سه جریان صنفی دانشجویی تشکیل شده بود که به هیچ وجه از وحدت نظر و یکپارچگی برخوردار نبودند و هر کدام دارای تمایلات خاص خود بودند. تماس گروه جنگل و گروه فلسطین از طریق غفور حسن‌پور و نواب بوشهری (از اعضای گروه فلسطین) برقرار شد. این تماس‌ها نه تنها برای گروه مفید فایده نبود، بلکه نواب بوشهری پس از دستگیری در سال ۱۳۴۹، حسن‌پور را لو داد و همین امر باعث دستگیری وی و لو رفتن گروه جنگل شد، پیش از آنکه کاری انجام داده باشند.^۲

هـ - تماس با گروه دوم (گروه پویان - احمدزاده): صفایی فراهانی از هنگامی که در هنرستان صنعتی ساری دانش‌آموز بود، با شخصی بنام عباس مفتاحی آشنا بود. در سال ۱۳۴۲ در دانشکده فنی دانشگاه تهران قبول شد و پس از ورود به دانشگاه از طریق سیف دلیل صفایی با عده‌ای از مارکسیست‌های فعال دانشکده پلی‌تکنیک تهران روابط دوستانه‌ای برقرار نمود و از طریق آنها در جریان فعالیت‌های سازمان دانشجویان جبهه ملی و قسمت اول گروه ظریفی - جزنی قرار می‌گرفت؛ تا این‌که در سال ۱۳۴۴ با مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان آشنا گشت و به اتفاق آنها گروهی را به وجود آورد که به نام گروه احمدزاده - پویان مشهور گشت.^۳

سیف دلیل صفائی در سال ۱۳۴۹ کم و بیش در جریان فعالیت‌های مفتاحی قرار داشت لذا پس از بازگشت صفائی فراهانی از عراق، رابطه خود با مفتاحی را در اختیار وی قرار داد، بدین ترتیب صفائی فراهانی با مفتاحی ملاقات نموده و از وی دعوت می‌کند تا به اتفاق دوستانش به تیم جنگل (کوه) بپیوندند. این ملاقات نتیجه‌ای نداد تا اینکه چند ماه بعد گروه دوم در صدد تجدید تماس و مذاکره با صفائی برآمد ولی چون صفائی فراهانی به جنگل رفته بود حمید اشرف که مسئول ارتباطات بود به جای وی انتخاب شد، از طرف گروه دوم نیز احمدزاده جای مفتاحی را گرفت. در این مذاکرات نخست اختلاف نظرهایی وجود داشت زیرا گروه اول به جنگ چریکی خارج از شهر اهمیت می‌داد ولی گروه دوم برای جنگ چریکی شهری اولویت قائل بود، اما بالاخره گروه دوم با دست کشیدن از مواضع خود قبول کرد که جنگ چریکی ابتدا از خارج شهر شروع و سپس به داخل شهر کشانده شود و به این ترتیب قرار شد گروه دوم ده نفر از نیروهای خود را در اواخر سال ۴۹ به جنگل اعزام نمایند. همچنین گروه اول پذیرفت که برای کار در شهر اهمیت بیشتری قائل شود. از این پس تماس‌های منظمی بین دوگروه برقرار شد که سرانجام در ۱ هـ - عملیات گروه تا قبل از واقعه سیاهکل:

گروه به منظور آمادگی برای اقدام نهایی و شروع مبارزه مسلحانه از جنگل، دست به اقداماتی زد که پاره‌ای از آنها به شرح زیر است.

الف - منطقه‌شناسی:

گروه در طول چند سال منطقه وسیعی را شناسایی نموده و نقشه‌های نسبتاً دقیقی از این مناطق تهیه کرده بود. این شناسایی از طریق اعزام مرتب تیم‌های کوهنوردی به دست می‌آمد.

ب - تهیه سلاح و مهمات جنگی: مقداری از سلاح مورد نیاز گروه‌ها از طریق منابع قاچاق داخلی تهیه شده بود که اکثراً "مستعمل و ناقص بود ولی در سال ۴۹ صفائی فراهانی و صفاری توانسته بودند سلاح‌های جدیدی از خارج وارد کرده و در اختیار گروه قرار دهند.

ج - تهیه اوراق شناسایی و لوازم پزشکی: علاوه بر سلاح، گروه توانسته بود از طریق تیم مرتبط در شمال مقدیری لوازم پزشکی و اوراق شناسایی تهیه نموده و همراه مواد غذایی و تجهیزات کوهنوردی و ... در برخی انبارهای مخفی در شمال ذخیره نماید.

اوایل سال ۱۳۵۰ منجر به ادغام دوگروه و تشکیل سازمان چریک‌های فدائی خلق گردید.^۴

۱- پیام انقلاب، شماره ۱۰۴، ۲۹/۱۱/۱۳۶۲، صص. ۴۸-۴۹

۲- پیام انقلاب، شماره ۱۰۵، ۱۳/۱۲/۱۳۶۲، صص. ۵۰-۵۱ و ۵۶.

۳- پیام انقلاب، شماره ۱۰۴، ۲۹/۱۱/۱۳۶۲، صص. ۴۸-۴۹.

۴- همان منبع، ص. ۴۹

د - تهیه اتومبیل و پول: گروه، چنانکه قبلاً توضیح داده شد، برای تهیه اتومبیل و اسلحه و ایجاد خانه‌های تیمی احتیاج زیادی به پول داشت که آن را مجبور به سرقت بانک ها می‌کرد. در همین راستا گروه در مهر ماه ۱۳۴۹ بانک ایران و انگلیس، شعبه فرصت، را سرقت کرد و در بهمن همان سال نیز به بانک ملی، شعبه وزرا، دستبرد زد و در مجموع مبلغی معادل ۴۲۰ هزار تومان را به سرقت برد.^۱

۲- الف - قسمت دوم گروه احمدزاده - پویان

گروه مذکور در اواخر سال ۱۳۴۶ توسط مسعود احمدزاده، امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی که هر سه دارای سابقه مبارزات مذهبی و سیاسی بودند، تشکیل شد. علت ترک عقاید مذهبی از سوی این عده و روی‌آوری به مارکسیسم را می‌توان در موارد متعددی که بعدها نیز در مورد سازمان مجاهدین خلق توضات اتفاق افتاد، جستجو کرد. ضعف عقاید مذهبی که از نهضت آزادی گرفته شده بود و عناصری از برخورد علمی با مذهب را به همراه داشت، مبارزه رژیم شاه با مذهب و مظاهر آن، و گسترش جو روشنفکری در دانشگاه‌ها و محافل دانشجویی که با مطالعه آثار مارکسیستی همراه بود، از جمله عواملی هستند که می‌توان در مورد مارکسیست شدن بنیان‌گذاران گروه به آنها استناد کرد. احمدزاده در سال های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ هنگامیکه دوره متوسطه را در مشهد می‌گذراند به فعالیت در جبهه ملی روی آورد و پس از شکست جبهه ملی دوم رابطه فکری خود را با نهضت آزادی ادامه داد.

امیرپرویز پویان در سال ۱۳۲۵ در مشهد به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در این شهر گذراند. در سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ در فعالیت های جبهه ملی در مشهد شرکت داشت و به اتفاق عده‌ای از دوستانش در کنار این فعالیت ها، جریان مستقلی را بنام نهضت امام علی (ع) پایه‌گذاری کرد که دارای روابط نیمه‌علنی بود. این محفل اندکی پس از تأسیس مورد تعقیب پلیس قرار گرفت و پویان و چند تن از همکارانش بازداشت شدند که یک هفته بعد به قید وثیقه آزاد شدند. در پائیز ۱۳۴۴ پویان به تهران آمد و وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد. در همین سال، مسعود احمدزاده نیز به تهران آمده بود و در رشته ریاضی دانشکده علوم مشغول تحصیل شده بود.^۲

عباس مفتاحی در ساری بزرگ شد و در همانجا تحصیلات دوره متوسطه خود را به پایان رسانید. او در سال های ۴۱ و ۴۲ با صفائی فراهانی که معلم وی در هنرستان صنعتی ساری بود، آشنا شد و بین آن دو روابط دوستانه ای برقرار گردید. مفتاحی در پائیز سال ۴۲ به دانشکده فنی دانشگاه تهران وارد شد و طی سال های ۴۲ تا ۴۶ با عده‌ای از فعالین پلی‌تکنیک رابطه داشت و از همین طریق نشریات گروه جزئی به دست او می‌رسید. او علاوه بر صفائی فراهانی، با سیف‌الدین صفائی، کیانزاد و حسن‌پور ارتباط دوستانه و تبادل فکری داشت.^۳

در سال ۱۳۴۴ عباس مفتاحی توسط علی طلوع هاشمی با پویان و احمدزاده آشنا شد. علی هاشمی از دوستان دوران تحصیل پویان و احمدزاده در مشهد بود و در جریان های سیاسی و مذهبی با آنها همکاری داشت. او در سال ۴۲ وارد دانشکده فنی شده بود. در فاصله سال های ۴۲ تا ۴۴ هاشمی نیز مارکسیست شد؛ پویان در سال ۴۵ مارکسیست شد و احمدزاده در اواخر سال ۴۶ به مارکسیسم روی آورد. گرایش آنها به مارکسیسم بیشتر در اثر رابطه با جریان های سیاسی دانشجویی و چپ‌گرا و از راه مطالعه آثار مارکس، انگلس، لنین، مائو و ... به وجود آمده بود. در سال ۱۳۴۶ که رادیو پکن آثار مائو را پخش می‌کرد، این آثار نوشته و مطالعه می‌شد.

در اواخر سال ۱۳۴۶ پویان، احمدزاده و مفتاحی تصمیم گرفتند هسته مرکزی یک گروه مخفی را به وجود آورند که از همان ابتدا چند تن از دوستانشان نیز بدان پیوستند؛ از جمله این افراد کاظم سلاهی، جواد سلاهی و مجید احمدزاده بودند. در آغاز سال ۴۷ پویان و مسعود احمدزاده از میان دوستان نزدیک خود در مشهد هسته مرکزی گروه را در این شهر ایجاد کردند. حمید توکلی، بهمن آژنگ و مهدی سوالونی اعضای هسته مرکزی مشهد بودند. این هسته در سال های بعد رشد یافت و اعضای جدیدی گرفت و در دوره دوم حیات گروه فعالیت های چندی انجام داد.^۴

در اوایل سال ۴۷ پویان با صمد بهرنگی در جریان فعالیت های ادبی آشنا شد. بهرنگی در تبریز دوستان زیادی داشت که چند تن از آنها را به پویان معرفی کرد؛ از جمله آنها بهروز دهقانی بود. در اواخر تابستان ۴۷ پویان، به

۱- حمید اشرف، تحلیل یکسال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر بیجا، بی‌تا، صص. ۱-۳

۲- سازمان چریک‌های فدائی خلق، تاریخچه سازمان های چریکی در ایران، همان منبع، ص ۲۸.

۳- سازمان چریک‌های فدائی خلق، تکوین و تکامل (بی‌جا، بی‌تا)، ص ۶

۴- همان منبع، ص. ۸ و ۱۴

همراه یکی از دوستانش، برای تشکیل شاخه گروه در تبریز به آنجا رفت و هسته مرکزی گروه را در تبریز تشکیل داد. اعضای این هسته عبارت بودند از: بهروز دهقانی، علیرضا نابدل و مناف ملکی.

در سال های ۴۸-۴۹ این هسته رشد کرد و اشرف دهقانی، اصغر عرب، عباد احمدزاده، محمدتقی زاده و جعفر اردبیلچی با آن ارتباط پیدا کردند. در سال ۱۳۴۸ به وسیله اسدالله مفتاحی شاخه دیگری نیز در تبریز به وجود آمد که هشت نفر عضو داشت. در همان سال عباس مفتاحی شاخه گروه در مازندران را نیز ایجاد کرد که اعضای اولیه آن عبارت بودند از: احمد فرهودی، چنگیز قبادی، بهرام قبادی، فاطمه ابراهیمی، حمیدیان و کریمیان. گسترش سازمانی گروه در دوره اول حیات آن یعنی تا سال ۱۳۴۸ به مقداری که ذکر شد محدود بود، خصوصیت عمده این دوره از حیات گروه اعتقاد آن به فعالیت سیاسی مسالمت آمیز بود که در دوره دوم - از سال ۱۳۴۸ به بعد - به مبارزه قهرآمیز گرایش یافت که این دوره را در ادامه توضیح خواهیم داد.^۱

الف - فعالیت و عملکرد گروه

در دوره اول از حیات گروه، فعالیت آن به مطالعه و بحث در مورد کتب مارکسیستی محدود می شد و آموزشهایی در این زمینه صورت می گرفت اما پس از پذیرفتن مثنی مسلحانه، گروه در صدد تدارک عملی مبارزه چریکی در شهر درآمد. البته گروه در این زمان دارای سازمان سیاسی - نظامی نبود و با همان سازماندهی سیاسی قبلی خود دست به تدارک مبارزه مسلحانه زد، اولین نیازهای گروه تهیه اوراق هویت و پول بود که به این منظور احمد فرهودی که پدرش در اداره آمار ساری کار می کرد چند شناسنامه در اختیار گروه قرار داد همچنین گروه توانست از طریق قاچاق مقداری اسلحه و مواد منفجره تهیه کند، با این مقدمات گروه برای رفع نیازهای مالی خود تصمیم به سرقت از بانک ها گرفت. در این زمان گروه فاقد تیم عملیاتی و کادرهای حرفه ای سیاسی - نظامی بود.^۲

الف - سرقت بانک ونک: این بانک قبلاً " توسط چند تن از اعضای گروه شناسائی شده بود برای سرقت بانک حمید توکلی و احمد فرهودی به تهران آمدند و بدین منظور یک اتومبیل با یکی از شناسنامه های جعلی گروه خریداری شد. در آبان ماه ۱۳۴۹ چهار نفر تحت فرماندهی کاظم سلاخی بانک را سرقت کرده و موجودی آنرا در اختیار گروه گذاشتند. پس از پایان عملیات هنگامیکه افراد بوسیله اتومبیل خود از محل دور می شدند بر اثر عدم تسلط و شتاب زدگی کاظم سلاخی، گلوله ای از اسلحه اش خارج شده و از سقف اتومبیل می گذرد. ناچار اتومبیل در کنار خیابان رها می شود و پلیس پس از ردگیری به هویت صاحب اتومبیل یعنی شناسنامه ربوده شده از ساری پی میبرد و از این طریق به اداره آمار ساری و پدر فرهودی میرسد و بدین ترتیب احمد فرهودی لو رفته و فراری می گردد و پس از مدتی به گروه جنگل می پیوندد.

ب - حمله به کلانتری پنج تبریز: هدف از این حمله که هسته مرکزی گروه در تبریز تصمیم به اجرای آن داشت ربودن اسلحه نگهبان درب ورودی کلانتری بود. فرماندهی عملیات بر عهده مناف ملکی بود. در نتیجه این عملیات یک پاسبان کشته یکی دیگر مجروح میشود و یک عدد اسلحه در اختیار گروه قرار میگیرد. (تاریخ عملیات ۴۹/۱۱/۱۴)

ج - حمله به کلانتری قلهک (فروردین ۱۳۵۰): پس از عملیات سیاهکل و شکست آن، گروه تصمیم گرفت برای بالا بردن روحیه افراد خود و حمایت از گروه جنگل عملیاتی را انجام دهد و بدین ترتیب حمله به کلانتری قلهک در اسفند ماه ۱۳۴۹ در دستور کار گروه قرار گرفت برای عملیات یک تیم پنج نفره انتخاب شد که فرماندهی آن بر عهده مسعود احمدزاده بود در صبح ۱۴ فروردین ۵۰ این طرح به اجرا گذاشته شد و در جریان آن یک پلیس کشته شد و یکی از اعضای گروه نیز بر اثر شتابزدگی و ترس یکی دیگر از اعضا که ناخودآگاه تیراندازی کرده بود زخمی گشت و مسلسل نگهبان کلانتری نیز بدست گروه افتاد.^۳ این آخرین عملیات گروه قبل از تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق بود. بنابراین گروه در طول این دوران به جز دو مرحله حمله به کلانتری ها که به هدف دستیابی به سلاح صورت گرفت و در یک مورد نیز سرقت یک بانک، فعالیت بیرونی دیگری از خود نشان نداد که این اعمال نیز جنبه تدارکاتی برای گروه داشت و هیچ اثر خارجی مثبت در جامعه بر جای نگذاشت.

۱- سازمان چریکهای فدائی خلق تکوین و تکامل همان منبع، ص ص ۱۴-۱۵

۲- همان منبع، ص ۳۳

۳- برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع شود به سازمان چریکهای فدائی خلق تجارب جنگ چریک شهری (بیجا، بینا، بیتا)

ب - شناسایی گروه توسط پلیس

اعضای گروه در دوره اول حیات آن هیچ برخوردی با پلیس نداشتند و این امر بیشتر از عدم فعالیت خارجی نشئت می گرفت. اما در پی آغاز عملیات های گروه تعدادی از اعضای آن لو رفته و دستگیر می شوند. اولین برخورد گروه با پلیس پس از سرقت بانک ونک، جریان لو رفتن احمد فرهودی بود اما وی مخفی شد و به گروه جنگل پیوست و بدین ترتیب از بازداشت پلیس گریخت. در دی ماه ۱۳۴۹ جلال نقاش از سمپات های گروه توسط فردی بنام احمد الهیاری لو رفته و دستگیر می شود. جلال نقاش در بازداشت اطلاعات خود را فاش می سازد و بدین ترتیب اسامی کاظم سلاحی، حسین خوشنویس، بیژن هیرمندپور، حسن نوروزی، عبدالحسین براتی و حاجیان سه پله برای پلیس مشخص می شود و پس از مدتی تعقیب بالاخره کاظم سلاحی، حسین خوشنویس، هیرمند پور، دل افسرده و براتی دستگیر می شوند اما از آنجا که ساواک با فعالیت های گروه آشنا نبود و عملیات های آنها را به گروه جنگل نسبت می داد همگی این افراد را به زندان های کوتاه مدت محکوم کرد و بدین ترتیب گروه قبل از آنکه فعالیت از خود نشان دهد بوسیله اعضای خود لو رفته و تعداد بالنسبه زیادی از اعضایش را از دست داد،^۱ بدون آنکه پای خود را از اعمال آموزشی و تدارکاتی فراتر نهد.

ج - تماس با گروهها و جریانات چپگرای دیگر

طی سال های ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ اعضای گروه از آن جهت که از لحاظ تعداد نیرو در مضیقه بودند و از سوی دیگر نحوه فعالیت مخفیانه گروه و از آن مهمتر ایدئولوژی مارکسیستی آن دامنه جذب نیروهای جدید را بسیار محدود می کرد گروه برای جبران این نقیصه به تماس با جریانات چپ گرای دیگر دست زد از جمله این تماسها رابطه پویان با سازمان رهایی بخش ایران در سال ۱۳۴۸ بود. در این زمان گروه دارای مشی مسالمت آمیز و تمایلات پروچینی بود و این دو وجه به اضافه مارکسیست بودن هر دو گروه، وجوه مشترکی را بین آنها بوجود میآورد اما این ارتباط ثمری نداشت و بدون نتیجه قطع شد.

تماس دیگر رابطه ایست که بین همایون کتیرایی از آرمان خلق با شاخه تبریز توسط اسدالله مفتاحی برقرار می شود، در این تماس ها تبادل نظرهایی در زمینه مشی قهرآمیز بعمل آمد ولی این رابطه نیز منجر به همکاری دو گروه نشد و فقط در یک مورد کتیرایی اعلامیه های گروه را در سطح شهر پخش کرد. همچنین شاخه مشهد گروه نیز ارتباطی با اعضای ساکا برقرار کرده بود که منجر به درگیری و اختلاف طرفین و کنار گذاشتن مذاکرات شد.^۲ بنابراین چنین گروه هایی که هر کدام برداشت خاصی از مارکسیسم داشته و تمایلات خارجی هر یک را به طرفی می کشاند، با وجود نقاط اشتراک بسیار نمی توانستند با هم متحد شده و جبهه واحدی را علیه رژیم تشکیل دهند، چون که هر کدام می خواستند رهبری خلق را برعهده گرفته و انقلابی سرتاسری را آنهم در میان مردمی که خود را در تضاد با مارکسیسم می دیدند برپا نمایند.

د - رابطه با گروه یک (گروه جزنی - ظریف) :

همانطور که قبلا ذکر شد در بهار سال ۱۳۴۹ صفائی فراهانی پس از بازگشت از خارج با عباس مفتاحی ملاقات می کند. در این موقع پویان مقاله ی "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" را نوشته و بحث پیرامون ضرورت و نحوه تغییر مشی گروه به مشی چریکی ادامه داشت. ارتباطات دو گروه در این مرحله ثمری نداشت اما پس از مدتی گروه دو در این زمینه پیشگام شد و پیشنهاد ادامه مذاکرات را مطرح ساخت و از آنجا که صفائی فراهانی به جنگل رفته بود این تماس توسط مسعود احمدزاده و حمید اشرف برقرار شد و پس از مذاکرات بسیار دو گروه در زمینه اصول استراتژی و تاکتیکهای جنگ چریکی به وحدت رسیدند. در کتاب تحلیل یکسال مبارزه چریکی در شهر و کوه آمده است:^۳

۱- سازمان چریکهای فدائی خلق تکوین و تکامل، ص ص ۲۴-۲۶

۲- همان منبع، صص ۲۶-۲۷

۳- بهمن تئوریک، شماره ۴، ص ۲۸ تکوین

"گروه رفیق احمدزاده متکی بر تجارب و تئوری انقلاب برزیل پیشنهاد سازماندهی جنگ چریکی شهری را می داد و معتقد بود که جنبش باید اول در شهر دور بگیرد و سپس در روستا متکی به مبارزه دور گرفته در شهر آغاز گردد و در این مرحله مبارزه بطور عمده از شهر به روستا منتقل شود، اما گروه جنگل پیشنهاد آغاز مبارزه مسلحانه همزمان در شهر و روستا را می نمود که دلیل این عمل خصلت تبلیغی مبارزه مسلحانه در آغاز کار بود ما معتقد بودیم که کار در شهر و روستا در صورت امکان باید همراه شروع شود البته به تقدم عملیات در شهر معتقد بودیم اما این تقدم از نظر ما فقط جنبه تاکتیکی داشت و به منظور آماده کردن افکار عمومی و برای جذب و تاثیر پذیری بیشتر از عمل کوه بود در حالی که تقدم زمانی از نظرگاه اعضای گروه احمدزاده جنبه استراتژیک داشت."^۱

بهر حال تماس دو گروه در سراسر پائیز ۴۹ به بحث های تئوریک و مذاکره گذاشت ، تیم کوه از گروه اول تحت نظر صفائی فراهانی همچنان به شناسائی خود در مناطق جنگلی شمال ادامه می داد و در ضمن برای تکمیل نیروهای خود بر توافق هر چه سریعتر دو گروه تاکید داشت ولی در شهر هنوز دو گروه به توافق نرسیده بودند، گروه احمدزاده سازماندهی کار کوه را تنها با انرژی ذخیره شده ناشی از جنگ شهری عملی می دانست و معتقد بود که امکانات دو گروه در مرحله فعلی اجازه انجام عملیات در کوه را نمی دهد ولی گروه جنگل به همزمانی معتقد بود بالاخره در اوایل زمستان ۴۹ توافقی در زمینه نحوه مبارزه بین دوگروه حاصل شد که اصول این توافق به شرح زیر بود:

۱ - مبارزه مسلحانه در شهر و کوه ضروری است .

۲- در مرحله اول شهر نقش مهمتری دارد ولی در مراحل بعدی کوه اهمیت استراتژیک پیدا کرده و سرانجام شهر تابع کوه خواهد شد.

۳- به عنوان یک اصل تاکتیکی و در شرایط موجود باید مبارزه همزمان با هم در شهر و کوه آغاز گردد.^۲

اولین همکاری دو گروه اعزام احمد فرهودی به جنگل و الحاق او به تیم کوه بود که در دی ماه انجام شد همچنین قرار شد که یک تیم ده نفری از سوی گروه احمدزاده به جنگل اعزام شود این اعزام به اوایل سال ۱۳۵۰ موکول شد و قرار شد با پیوستن این گروه عملیات جنگل آغاز گردد، اما با حمله پلیس به تشکیلات گروه یک روز سیزدهم بهمن ماه ۱۳۴۹ و دستگیری سه نفر در گیلان و ۷ نفر در تهران تمامی طرح های گروه به هم ریخت بطوری که از کل کادرهای شهری گروه جنگل فقط پنج نفر باقی ماندند که این عده نیز برای پنهان ماندن از دید پلیس و ساواک ناچار به خانه نشینی شدند.^۳

۴- عملیات سیاهکل

روز پانزدهم شهریور ۱۳۴۹ گروه شش نفری چریک ها به فرماندهی علی اکبر صفائی فراهانی از دره مکار در نزدیکی چالوس برای شناسائی منطقه از سمت غرب به شرق و گیلان به حرکت درآمدند، انتخاب گیلان به خاطر موقعیت طبیعی آن و نیز سهولت و استتار در کوهستان و جنگل، همچنین اشکال استفاده از سلاح های سنگین نوع هواپیما علیه مواضع چریک ها بود، قرار بود پس از تکمیل شناسائی ابتدائی که امکان تحرک لازم را به گروه کوهستان می داد عملیات نظامی آغاز شود. تاکتیک عملیات به صورت حمله به یک پاسگاه نظامی و خلع سلاح آن و ترک فوری منطقه بود تا از عکس العمل احتمالی دشمن مصون بمانند و در مکان دیگری ضربات بعدی را بر رژیم وارد سازند.

این نکته واضح بود که بلافاصله پس از اولین عملیات چریکی روستائیان منطقه که هنوز درک روشنی از مقاصد چریک ها نداشتند و اکنش مساعدی نسبت به آن نشان نمی دادند ولی گروه مصرانه امید داشت با تداوم عملیات نظامی در نقاط مختل روستائیان منطقه بتدریج تحت تاثیر عملیات گروه قرار گرفته و به حمایت معنوی و پس از آن به حمایت مادی از آنها برخیزند در حقیقت هدف از عملیات ، تبلیغ مسلحانه و تغییر جو سیاسی کشور از این طریق بود، اعضای گروه خوش باورانه امیدوار بودند کشاورزان شمال با سنت رادیکالی خود همچنانکه در دهه آخر قرن سیزدهم شمسی از جنبش میرزا کوچک خان پشتیبانی کرده بودند به حرکت آنها روی خوش نشان دهند، غافل از

۱- حمید اشرف تحلیل یکسال مبارزه چریکی در کوه ، و شهر ، همان منبع ، ص ۱۰۶

۲- سازمان چریکهای فدائی خلق تاریخچه گروه های چریکی در ایران ، صص ۳۷-۳۸

۳- حمید اشرف، تحلیل یکسال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر همان منبع ، ص ص ۸-۹

اینکه نه شرایط نه زمانی و نه مشخصات گروه با آنچه در جریان نهضت میرزا اتفاق افتاده بود مطابقت نمی کرد. طرح چریک ها ظاهراً با طرح عملیاتی فیدل کاسترو در قیام علیه باتیستا در کوبا شباهت داشت و گروه به یک الگوبرداری ناشیانه از طرح کاسترو دست زده بود بدون آنکه شرایط متفاوت ایران و کوبا را در این مورد لحاظ کرده باشد و بنابراین از ابتدا شکست گروه تا حد زیادی مشخص بود.

در اوایل بهمن ۱۳۴۹ عملیات شناسائی توسط گروه کوه در منطقه شمال مازندران پایان یافت، گروه در دو برنامه دوماهه و دوماه ونیمه از منطقه چالوس تا خلخال و از دره چالوس تا منطقه شرق مازندران را شناسائی کرده بود و طی این مدت تعداد افراد گروه به نه تن افزایش یافته بود، در این زمان بود که فرمانده تیم کوه آمادگی خود را برای انجام عملیات اظهار داشت. اما در همین حین یعنی در اوایل بهمن یکی از کادرهای گروه جنگل به نام غفور حسن پور که افسر وظیفه بود به علی غیر از ارتباط با گروه دستگیر شد و اطلاعاتی در اختیار ساواک گذاشت که موجب شناسائی گروه گردید و بدین ترتیب ۱۰ تن از اعضای تیم شهر طی مدت کوتاهی دستگیر شدند.^۱

در این موقع تیم نه نفری جنگل از ناحیه شرقی مازندران به ارتفاعات منطقه جنوبی سیاهکل (کوهستان های دیلم) رسیده بود روز ۱۶ بهمن خبر دستگیری ها در تهران به تیم کوه اطلاع داده شد. در همین اوان یکی از افراد گروه به نام ایرج نیری که در کوهپایه های سیاهکل معلم بود و محل انبار کوچک آذوقه گروه را در آن منطقه می دانست دستگیر شد. فرمانده تیم کوه (علی اکبر صفائی فراهانی) بی خبر از دستگیری نیری تصمیم گرفت یکی از افراد خود را برای آگاه ساختن او از جریانات واقعه شهر و فراری دادن وی به محل بفرستد. روز ۱۹ بهمن، هادی بنده خدا لنگرودی برای انجام این مأموریت از کوه پائین آمد تا به روستای شاغوزلات نزد نیری برود و او را از خطری که تهدیدش می کرد آگاه سازد غافل از اینکه ژاندارمری خانه نیری را تحت نظر گرفته بود و بنابراین پس از ورود به روستا و مراجعه به محل سکونت نیری در محاصره نیروهای ژاندارمری قرار می گیرد و پس از یک درگیری کوتاه دستگیر می گردد.

اعضای تیم جنگل که در ارتفاعات بودند با شنیدن صدای تیراندازی از واقعه مطلع میشوند و تصمیم می گیرند حمله خود را به پاسگاه سیاهکل آغاز کنند و ضمناً " از این طریق موجبات رهائی هادی بنده خدا را که گمان می کردند در پاسگاه سیاهکل زندانی باشد فراهم سازند . بدین ترتیب آنها شامگاه روز ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ از مواضع خود خارج شده و پس از تصاحب یک مینی بوس که در مسیر جاده سیاهکل - لونک مسافرکشی می کرد و گروگان گرفتن سرنشینان آن به سوی سیاهکل حرکت کردند.^۲ هدف اصلی این حمله ابتدا پاسگاه سیاهکل و پس از آن پست جنگلبانی بود. اعضای تیم به هنگام حمله عبارت بودند از: صفائی فراهانی، فرهودی، محمد نیری دانش، بهزادی، جلیل انفرادی، محمدعلی محدث قندچی، رحیم سماعتی و مهدی اسحاقی که دو نفر آخر برای حمله به پست جنگلبانی تعیین شده بودند و محدث قندچی نیز مسئول نگاهداری گروگان ها بود.

در جریان حمله به پاسگاه سیاهکل دو تن از مسئولین پاسگاه کشته شده و محمد نیری نیز بر اثر سراسیمگی صفائی فراهانی و اصابت گلوله به دست وی زخمی می گردد، در ضمن گروه توانست نه قبضه اسلحه موجود در پاسگاه را به غنیمت ببرد اما از دستپاچگی فراموش کردند فشنگ های آنها را با خود بردارند. همچنین گروه فراموش کرد از مواد منفجره ای که به منظور انفجار پاسگاه با خود برداشته بود استفاده کند حمله به پست جنگلبانی نیز به سبب آشفته گی روحی و زخمی شدن یکی از افراد متوقف ماند.

پس از عملیات ، گروه برای استراحت به سمت قله کاکوه که قبلاً در آن انباری احداث شده بود حرکت کرد در مسیر اعضای گروه به محلی به نام "ترین" رسیدند و در این محل به ارزیابی عملیات خود در پاسگاه نشستند و سلاحهایی را که از پاسگاه ربوده بودند چون بدون فشنگ بود و بنیه نظامی تیم را بالا نمی برد در یکی از انبارها پنهان کردند، عباس دانش بهزادی در بازجویی خود چنین آورده است :

"ما در این ایام به ارزیابی کار خود پرداختیم معلوم شد که موفق نبوده ایم بدون فشنگ نمی توان از این تفنگ ها استفاده کرد."^۳

۱- حمید اشرف ، تحلیل یکساله تجربه مبارزه چریکی درکوه و شهر همان منبع ، ص ص ۱۰-۹

۲- سیدحمید روحانی همان منبع، ص ۲۹۳

۳- همان منبع ، ص ۲۹۶

به هر حال گروه پس از رسیدن به قله کاکوه به دو دسته تقسیم شد و دو نفر از اعضای آن به همراهی محمد نیری عازم شهر شدند و قرار شد دیگر افراد تیم تا بازگشت آنها در بلندی های کاکوه بمانند. اما این دو تن هنگامیکه در مسیر خود به یکی از روستاها وارد شده و به اصرار از اهالی تقاضای غذا کردند، مورد سوء ظن آنها واقع شده بدست آنان اسیر گشته و تحویل ژاندارمری شدند. از سوی دیگر باقیمانده افراد تیم در بواسطه همکاری ایرج نیری با ساواک، مورد محاصره قرار گرفتند و طی درگیریهای پراکنده دو تن از آنها کشته شده و بقیه نیز دستگیر شدند و بدین ترتیب گروه در اولین عملیات خود بدون آنکه بتواند اثر مثبتی بر روی اهالی منطقه بگذارد از هم پاشید و اعضای آن کشته یا دستگیر شدند ضمن آنکه اهالی منطقه نیز در دستگیری آنها با پلیس همکاری کردند.^۱

از اعضای دستگیر شده گروه که در مجموع هفده نفر از دو تیم شهر و کوه بودند سیزده تن به حکم دادگاه نظامی در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۴۹ تیرباران شدند.^۲ چهار نفر باقیمانده بر اثر همکاری با ساواک و اظهار ندامت و پشیمانی از عملکرد خود و معذرت خواهی از شاه با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم گشتند، بنابراین از مجموع ۲۴ نفر اعضای گروه تنها پنج تن باقی ماندند که این عده به همراهی گروه ضربه خورده پویان احمدزاده- در فروردین ۱۳۵۰ سازمان چریک های فدایی خلق را تشکیل دادند.

الف - علت شکست عملیات سیاهکل

حمید اشرف رهبر سازمان چریکهای فدائی خلق تا سال ۱۳۵۵ در جزوه ی "تحلیل یکساله مبارزه چریکی در شهر و کوه" در مورد علل شکست گروه چنین می نویسد :

علل تاکتیکی شکست دسته کوهستان عبارت بود از:

۱- تاخیر در شروع عملیات

۲- عدم وجود یک سازمان زیرزمینی محکم با کادرهای مخفی در شهر

۳- عدم وجود یک سیستم ضداطلاعاتی دقیق و حساب شده

۴- عدم هماهنگی گروه های دیگر از لحاظ عمل و نظر با گروه جنگل

۵- عدم قاطعیت افراد کوه در برخورد با حوادث ، بطوری که چهار نفرشان توسط روستائیان نا آگاه دستگیر شدند.

اما علت اصلی شکست دسته کوهستان چیز دیگری بود، افراد دسته در هفته های آخر برنامه شناسائی خود در مباحثات خود به این نتیجه میرسند که "عملیات باید طوری تنظیم گردد که بر منطقه تحت عمل تاثیر بگذارد، بدین ترتیب تئوری منطقه ای تاثیرات عملیات بود" جای "تئوری تاثیرات سراسری عملیات" را می گیرد، تاثیر این تغییر استراتژیک بر حرکات تاکتیکی این بود که رفقای کوه پس از اولین ضربه دیگر نمی بایست به سرعت منطقه را ترک کنند بلکه می بایست در منطقه می ماندند و به شناسائی دقیق تاکتیکی می پرداختند تا بتوانند ضربات بعدی را در همان منطقه وارد سازند و این علت اصلی شکست و دستگیری آنان شد.^۳

اگر ما موارد بر شمرده شده از سوی حمید اشرف را صحیح بپنداریم باید چند نکته دیگر را که از دید او مخفی مانده و باعث ادامه همان شیوه حرکت از سوی سازمان چریک های فدائی خلق گشته است را مد نظر قرار بدهیم:

۱- تفاوت های عمیق بین دو ایدئولوژی مارکسیسم و اسلام که هیچگاه به اعضای گروه اجازه نمی داد هیچگونه جایی در میان قلوب مردم مسلمان پیدا کنند و این یکی از نکات اساسی در مورد حرکت چریکی است که چریک باید پایگاه توده ای باشد تا در موارد لزوم بتواند از حمایت توده ها برخوردار گشته و از دست پلیس فرار کند اما این عده نه تنها از پایگاه توده ای برخوردار نبودند بلکه از آنها جدا بوده و به وسیله همان مردم دستگیر شدند اگر کاسترو یا مائو در کوبا و چین توانستند با موفقیت بر علیه نظام موجود قیام کنند و به پیروزی برسند علتش آن بود که مردم آنها را از خودشان می دانستند و از آنها حمایت می کردند.

۱- همان منبع ، صص ۲۹۷-۳۰۰

۲- این عده عبارت بودند از : فرهودی مشیدی صفائی، فراهانی، بنده خدا ، دانش بهزادی انفرادی ، سماعی، اسحاقی، هوشنگیری ، قندچی ، فاضلی حسن پور معینی عراقی، سیف دلیل صفائی، رحیمی غلامرضا نجاتی، تاریخ، بیست و پنج ساله سیاسی ایران (تهران، رسا ، ۱۳۷۱)(ص ۳۸۹)

۳-حمید اشرف تحلیل یکساله تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر همان منبع ، صص ۱۱-۱۲

۲- عدم وجود شرایط مناسب جهت عملیات چریکی در ایران زیرا از یکسو رژیم وقت از چنان امکانات نظامی وسیعی برخوردار بود و از سوی دیگر دارای چنان اهمیت فوق العاده و حمایت گسترده از سوی جهان سرمایه داری بود که براحتی هرگونه ندای مخالفی را خصوصاً اگر به نحوه مبارزه چریکی انجام می شد به اسم یاغیگری و دزد مسلح آنها را سرکوب می کرد و اینگونه مبارزه نمی توانست هیچگونه اثر مثبتی برآگاهی مردم و جلب حمایت آنها داشته باشد چنانکه روستائیان منطقه نیز اعضای گروه را به اسم دزد مسلح دستگیر نمودند.^۱ ولی شیوه مسالمت آمیز درگیری امام خمینی با رژیم و افشای جنایات آن بود که باعث بیداری مردم و خیزش آنها جهت انقلاب می شد و از همین جا می شد شکست سازمان بوجود آمده پس از واقعه سیاهکل را دریافت چنانکه رهبران آن پس از چند سال به این نتیجه رسیدند.

ب - پیامدهای جریان سیاهکل

ادامه دهندگان راه گروه جنگل که پس از آن در قالب سازمان چریک های فدایی خلق فعالیت می کردند در یک تحلیل یک جانبه سعی کردند این عملیات را به عنوان نقطه عطف مبارزات مردم ایران قلمداد نموده و آنرا نقطه آغازین قیام توده ای عنوان کنند. در نشریات و کتب منتشره از سوی سازمان همواره از جریان سیاهکل به این عنوان یاد شده و بدین طریق سعی گشته است که محلی برای سازمان چریک های فدائی خلق در میان نهضت مردمی باز شود، در مقدمه کتاب " آنچه باید یک فدائی بداند" آمده است:

"هر چند نبرد سیاهکل از نظر تاکتیکی با شکست روبرو شد ولی از نظر استراتژیکی و تاریخی نقطه عطفی برای جنبش آزادیبخش خلق به حساب می آید."^۲

و یا حمید اشرف سعی میکند جریان سیاهکل را به عنوان نقطه آغاز مبارزات چریکی در ایران اعلام کند:

" بیش از یکسال از آغاز مبارزات چریکی در ایران می گذرد. "^۳

حال آنکه نکته برای هر فردی روشن است که مبارزات چریکی و مسلحانه ایران بین از جنبش جنگل و حتی قبل از آن و توسط گروه های مسلمان آغاز شده است و نه با جریان سیاهکل که بدون هیچ نتیجه مثبتی با شکست مواجه شد. حقیقت این است که عملیات سیاهکل نه تنها دستاوردی حداقل برای نهضت مردمی به همراه نداشت بلکه زیانهای نیز به بار آورد که می توان برخی از آنها را بطور خلاصه اینگونه عنوان کرد :

۱- این عملیات بواسطه اشتباهات گروه به گونه ای سرکوب شد که دیگر هیچکس حتی خود گروه در ادامه حیات خودش، اندیشه خیزش مسلحانه از کوه و روستا را به خود راه نداد و بنابراین سازمان نیز از آن پس استراتژی خود را به حرکت چریکی در شهر تغییر داد.

۲- رژیم شاه با تبلیغات فراوان در پی رویداد سیاهکل شکست ناپذیری خود را به توده ها نشان داد.

۳- سیاهکل برای برخی از جوانان بویژه مارکسیست ها باعث نومیدی و خودباختگی شد. تا آنجا که برخی از آنان در پی شکست گروه سیاهکل به پوچی رسیدند، برخی به خدمت رژیم درآمدند و عده ای نیز به طور کلی مبارزه را رها کرده و کنار رفتند.

۴- مقدار زیادی از سرمایه های کشور و عده ای از جوانان مبارز را به هدر داد بدون آنکه نتیجه ای داشته باشد.

۵ - باعث شد رژیم به همراه نیروهای گروه برخی نیروهای مبارز دیگر را نیز به اسم مارکسیست و ملحد نابود نماید و با مقاومت منفی مردم روبرو نگردد.

۶- هوشیاری و بیداری و تجربیاتی برای رژیم در زمینه مقابله با جنگ های چریکی فراهم آورد.

۷- شکست سیاهکل همچنین باعث شتابزدگی در عمل و یا عمل زدگی گروه برای واکنش در مقابل شد آموزش های تئوریک قطع گردید و تمامی توان گروه در جهت عمل متمرکز گردید که این امر علاوه بر پائین آوردن کیفیت کار موجبات شناسائی بیشتر گروه توسط رژیم را فراهم می آورد.

۱- سید حمید روحانی، همان منبع ، ص ۳۰۷

۲- علی اکبر صفائی فراهانی ، آنچه یک انقلابی باید بداند (بیجا، بینا، بیتا) ص ۶-۳

۳- حمید اشرف، تحلیل یکساله تجربه مبارزه چریکی درکوه و شهر ص ۱

۴- تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

به دنبال اعدام اعضای گروه، جنگل پنج تن عضو باقیمانده از این گروه سرتیپ فرسیو، رئیس اداره دادرسی ارتش را در تاریخ هجدهم فروردین ماه ۱۳۵۰ ترور کردند و بدنبال یک سلسله فعالیت های سیاسی - نظامی مانند ترور فرسیو، حمله به کلانتری قلهک و سرقت بانک آیزنهاور - که بیشتر واکنشی نسبت به اعدام اعضای گروه بود و هدف دیگری را دنبال نمی کرد اعضای دو گروه جنگل و احمدزاده با پخش تعدادی اعلامیه ی توضیحی به وحدت کامل رسیدند و از ادغام دو گروه که هر کدام ضربه های اساسی خورده بودن سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در اواخر فروردین ماه ۱۳۵۰ پا به عرصه وجود گذاشتند.^۱ در یکی از اعلامیه های پخش شده از سوی سازمان جدیدالتاسیس آمده بود:

"هر جا ظلم هست مقاومت و مبارزه هم هست، ما فرزندان انبوه زحمتکشانی هستیم که در طول صدها سال با افشاندن خونشان به ما یاد دادند که چگونه می توان به آزادی و زندگی شرافتمندانه یافت... یورش قهرمانانه چریک های از جان گذشته به پاسگاه سیاهکل در گیلان بار دیگر به روشنی تمام نشان می دهد که مبارزه مسلحانه تنها راه آزادی مردم ایران است. ما چریک های فدائی خلق با حمله به پاسگاه کلانتری قلهک و اعدام فرسیو جنایتکار نشان دادیم که راه قهرمانانه سیاهکل را ادامه خواهیم داد..."^۲

در پی شکست و نابودی گروه سیاهکل و از دست رفتن بیشتر سلاح و مهمات این گروه در درگیری با پلیس محمد صفاری آشتیانی به همراه دو تن دیگر به نام های محمد علی سالمی و حسین نوزادی که از افسران وظیفه بودند به عراق رفت و با پناهیان و برخی از مقامات حزب بعث عراق دیدار و گفتگو کرد و با دریافت مقدار زیادی اسلحه و مهمات به ایران بازگشت. این کمک و همکاری شوروی که علی رغم موضع مخالف گروه نسبت به آن کشور صورت می گرفت می تواند تا حد زیادی نسبت به مواضع اصلی این سازمان شک برانگیز باشد، چنانکه در ادامه کار این همکاری با همکاریهای دوجانبه و جاسوسی سازمان برای شوروی نیز گسترش یافت.

سازمان چریکهای فدائی خلق که پس از ضربه سیاهکل، بدون هیچگونه سازماندهی و تشکیلاتی با سردرگمی در پی نشان دادن قدرت خود به رژیم بود در اولین سال تشکیل خود به علت عدم نظم و انسجام در سازمان ضربات زیادی را متحمل گشت و عده کثیری از اعضای خود را طی درگیری ها و تعقیب و گریز با پلیس از دست داد، به طوری که فعالیت های آن از این پس تا حد بسیار زیادی کاهش یافت و به مطالعات درون گروهی و آموزش های تئوریک همراه با جذب و سازماندهی افراد جدید محدود شد. البته سازمان کوشش هایی را در جهت شروع مجدد کار در روستاها - مخصوصاً روستاهای اطراف شاهرود آغاز کرد و واحدی را نیز به نام "واحد بررسی فعالیت مجدد در نواحی روستائی شمال" ایجاد کرد اما این واحد با کشته شدن اعضایش در همان سال ۱۳۵۰ تعطیل شد و ادامه دهندگان بعدی راه آن به مطالعه نظری وضعیت روستاها از لحاظ وجود یا عدم وجود شرایط انقلابی بسنده کردند و چند مقاله در این زمینه منتشر ساختند.

حمید اشرف در مورد کار این واحد می گوید :

«"من قویا" با آغاز فعالیت مجدد در روستاها در آن شرایط مسئله مخالفت می کردم، بحث های زیادی بر سر این صورت گرفت، رفیق مسعود معتقد بود که ما برای اتمام این برنامه رفقای کافی داریم فقط کافیست که حرکات خود را در این جهت سمت دهیم من این نظریه را رد می کردم و معتقد بودم که ما نه تنها امکانات سازمانی مان برای این عملیات کافی نیست بلکه افراد آماده برای شرکت در چنین برنامه ای نیز بطوری که بتوانیم در عرض چندماه یک واحد ورزیده ای ایجاد نمائیم، وجود ندارد»

وی در رابطه با عملیات سیاهکل میگوید :

"اجرای این طرح سازمان را بکلی متلاشی کرد و نه تنها این طرح به نتیجه نرسید بلکه اقدام روی آن غیر مستقیم سبب شد که واحدهای شهری هنگام بروز آسیب نتوانند از حمایت کافی برخوردار باشند."^۳

۱- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران تاریخچه گروه های چریکی ایران همان منبع، ص ۴۱

۲- سازمان چریکهای فدائی خلق تاریخ مبارزات مردم ایران حقایق درباره جنبش جنگل و حماسه سیاهکل (بیجا بینا بیتا) ص ص ۲۳-۲۵

۳- کار، شماره ۱۷، سال اول ۱۳۵۸/۷/۴، ص ۷ و ۱

۴- همانجا

بنابر این اشرف با زیر سؤال بردن عملیات، سیاهکل پایه ضعف و سردرگمی ایجاد شده در سازمان را نشان می دهد این امر همچنین می تواند مبین تضادهائی باشد که از ابتدا میان دوگروه تشکیل دهنده سازمان که هر یک با نظریات خاص خود وارد آن شده بودند، بوجود آمده بود، چنانکه این تعارض ها و اختلاف نظر ها تا زمان حیات پویان و احمدزاده ادامه یافت و بیشتر وقت سازمان را به خود اختصاص داد و انشعاب بعدی در سازمان را پایه گذاری کرد.

در این دوره با وجود ضربات زیاد و پی در پی رژیم بر پیکر سازمان چریک های فدائی خلق آن سازمان توانست مرکزیتی را در تابستان ۱۳۵۰ تشکیل دهد و دست به تجدید سازمان خود بزند، در این مدت تا سال ۱۳۵۵ عمده هدف سازمان حفظ خود از دسترس نیروهای پلیس بود و در عین حال کما بیش با پخش اعلامیه هائی و انجام برخی عملیات های ترور یا سرقت اعلام موجودیت می کرد^۱ که این شیوه فعالیت به هیچ نحو نمی توانست نقش زیادی در آگاه سازی توده های مردمی و بسیج آنها برای انقلاب ایفا کند.

با وجود این و علی رغم حفاظت شدید و اختفای کامل تشکیلات و اعضای سازمان، سال ۱۳۵۰ سالی بود که تعداد زیادی از اعضای آن سازمان در درگیری هائی مختلف با رژیم دستگیر و یا کشته گشتند. در ۲۶ فروردین ۱۳۵۰ جواد سلاحی و علیرضا نابدل در خانه تیمی در پامنار در محاصره قرار گرفتند و طی درگیری کوتاهی جواد سلاحی کشته و علیرضا نابدل دستگیر شد. نابدل در بازجویی های خود اطلاعات مهم و ارزشمندی به ساواک داد و دو تن از اعضای سازمان به نام های بهروز دهقانی و مناف ملکی را نام برد در اول خرداد ۱۳۵۰ بهروز دهقانی بازداشت گردید و قرار خود را با حمید توکلی در زیر شکنجه بازگفت و بدین ترتیب توکلی نیز در روز دوم خرداد به چنگ پلیس افتاد، حمید توکلی نیز در بازجویی های خود نشانی دو خانه تیمی را به ساواک داد و ساواک در چهارم خرداد به آن خانه ها حمله برد و در یکی از آنها طی درگیری مسلحانه امیر پرویز پویان و پیروز نظیری را به قتل رساند، سازمان که از این دستگیری های سلسله وار سردرگم شده بود در پی ایجاد خانه های تیمی جدید بود که اسکندر صادقی نژاد نیز کشته شد و دو تن دیگر از اعضای آن به نام های شهین توکلی و سعید آریان نژاد دستگیر شدند.

در پی اعتراف مناف ملکی در زیر شکنجه مسعود و مجید احمدزاده شناخته شدند و از سوی ساواک تحت تعقیب قرار گرفتند و سرانجام مسعود احمدزاده در تاریخ ۱۳۵۰/۵/۴ بر سر قرار می که با مناف ملکی داشت، بازداشت گردید و در بازجویی های خود کلیه اطلاعاتش را در اختیار ساواک قرار داد.^۲ پس از این ضربات، مرکزیت جدیدی از عباس مفتاحی، مجید احمدزاده و حمید اشرف تشکیل شد اما این مرکزیت بیشتر از سه بار تشکیل جلسه نداد زیرا چند روز پس از اولین جلسه مجید احمدزاده در سر قرار می که با ابراهیم سرو آزاد داشت در تاریخ ۱۳۵۰/۵/۱۴ دستگیر شد و ۲۴ ساعت بعد نیز عباس مفتاحی در سر یک قرار لو رفته مربوط به شاخه تبریز بازداشت گردید و بدین ترتیب مرکزیت سازمان بار دیگر متلاشی شد. عباس مفتاحی در بازجویی های ساواک اطلاعات گسترده ای در اختیار ساواک قرار داد و بیش از صد و پنجاه تن از اعضا، دوستان و آشنایان خود را در سازمان نام برد.^۳

در این شرایط سازمان کاملاً در هم ریخته بود و تمامی تیم ها و شاخه های آن از بین رفته بودند پس از مدتی مرکزیت جدیدی از حسن نوروزی اسداله مفتاحی و حمید اشرف تشکیل گردید و این عده سعی کردند بقایای اعضای باقیمانده سازمان را گردآورده و دست به تجدید حیات آن بزنند. در این شرایط در مرکزیت جدید چنگیز قبادی جای اسدالله مفتاحی را گرفت و این مرکزیت در دهه اول شهریور ماه تشکیل جلسه داد و به بررسی اوضاع پرداخت و این درست زمانی بود که سازمان تقریباً تمام امکانات علنی و مخفی خود را بر اثر سهل انگاری های فردی از دست داده بود بدون آنکه بتواند اثر مثبتی بر جای بگذارد.

این ضعف تشکیلاتی و عدم وجود نظم و برنامه مشخص و معین سبب ادامه ضربات ساواک شد. در یازدهم مهر ماه همان سال ۱۳۵۰ پنج نفر از اعضای گروه در برخورد با پلیس کشته شدند و هشت نفر دیگر نیز در درگیری های پراکنده دیگر از پای درآمدند، همچنین از اعضای گرفتار شده گروه، هیجده نفر آنان اعدام شده و بقیه که حدود بیست و پنج نفر بودند به زندان های طویل المدت محکوم گشتند. در سال ۱۳۵۱ نیز شماری از اعضا و رهبران سازمان کشته یا بازداشت شدند در میان کشته شدگان نام دوتن از اعضای مرکزی و کادر بالای سازمان به نام صفاری آشتیانی و احمد زیبرم دیده میشد. در پی کشته شدن این عده عملیات سازمان طی سال های ۵۲ و ۵۳ به حداقل تقلیل

۱- سازمان چریکهای فدائی خلق تاریخچه گروه های چریکی در ایران همان منبع، ص ۴۲

۲- سید حمید روحانی همان منبع، ص ۳۳۲

۳- حمید اشرف، جمع بندی سه ساله تهران، نگاه، ۱۳۵۷ (ص ۷۶)

یافت و تقریباً خاموش شد. طی این سالها اعضای پراکنده گروه هیچ سازماندهی نداشتند و تنها از اواخر سال ۱۳۵۳ بود که به فعالیت های محدودی دست زدند.^۱ در فروردین ۱۳۵۳ با انتشار خارج از تشکیلات اولین شماره نبرد خلق ارگان سازمان چریک های فدائی خلق ایران مرحله جدیدی در حیات سازمان اعلام شد. بدین صورت که بن بست عملیات چریکی برای سازمان آشکار شده و سازمان ضمن بحث های مفصل روی ضرورت و یا عدم ضرورت درگیری مسلحانه به کار تبلیغی - سیاسی روی می آورد که البته این کار نیز پس از مدت کوتاهی بدنبال کشته شدن اعضای تیم انتشارات پس از چاپ شماره دوم "نبرد خلق" متوقف میشود. در شماره دوم این نشریه است:

" انتشار نبرد خلق نشان دهنده آغاز مرحله نوینی در تاریخ جنبش چریکی ایران است، مرحله ای که مسائل عملی نوینی در رابطه با جنبش در دستور کار مبارزین مسلح قرار می گیرد، در این رابطه ما می بایست کار توضیحی را در رابطه با عملیات مسلحانه هر چه بیشتر گسترش دهیم ... این امر خود نشانه پایان مرحله اول جنبش "مرحله جلب حمایت آگاهترین عناصر و تثبیت سازمان پیشاهنگ در جامعه می باشد این امر یک پیروزی نسبی در روند طولانی مبارزات خلق ما می باشد و ما بدین وسیله کار توضیحی و آماده سازی سیاسی را در سطح عناصر خلق آغاز می کنیم و بتدریج آنرا در سطح وسیعتری گسترش خواهیم داد و خواهیم توانست خطوط مشخص تری را برای ادامه این برنامه ترسیم نمائیم."^۲

سازمان بدینوسیله میخواست ضمن توجیه بی عملی، خود بر بن بست که در مبارزه چریکی پیش آمده بود سرپوش بگذارد و با استدلال به کتب مارکسیستی تلاش می کرد نشان دهد که وظیفه سازمان در مرحله فعلی از حرکت انقلابی توده های مردم انجام تبلیغ سیاسی و جذب توده ها از این طریق است سازمان این گونه فکر می کرد که بدنبال مبارزات دهه چهل و اوایل دهه پنجاه و بخصوص پس از اصلاحات ارضی آگاهی سیاسی توده های مردم به حدی رسیده است که دیگر نیازی به عملیات مسلحانه نیست و در پیش گرفتن خط مشی مبارزه سیاسی می تواند موجب جذب توده ها به سازمان بشود. این نقطه نظر عده ای از اعضای سازمان بود که تحت تاثیر تبلیغات وسیع حزب توده به سوی مواضع سیاسی آن حزب گرایش پیدا کرده بودند. در مقابل حمید اشرف و عده دیگری از اعضای سازمان بر روی مواضع قبلی خود تکیه می کردند و خواهان ادامه فعالیت مسلحانه بودند. حزب توده چریک های فدائی خلق را یک نیروی مارکسیست ولی چپ گرا و ناپخته و احساساتی قلمداد می کرد و برای جذب آنها به سوی حزب که هیچگونه نیروی در ایران نداشت فعالیت های زیادی را انجام داد. در سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ حزب توده مقالات سیاسی متعددی را در این رابطه منتشر کرد و مواضع چریکهای فدائی خلق را با بهره گیری از آموزش های مارکس انگلس و لنین به نقد کشید، این مقالات که بطور عمده توسط کیانوری، جوانشیر و بهزادی نوشته می شدند از طریق رادیو پیک ایران پخش می گشتند. این سیاست حزب توده عملاً ثمر داد و بدلیل پایگاه فکری مشترک دو گروه، آگاهی مارکسیستی سران حزب توده، تکیه آنها به ابرقدرت شوروی - که کعبه آمال چریکها محسوب می شد- و از همه مهمتر اثبات نادرستی مشی چریکی برای اعضای سازمان که نوعی بن بست فکری و پوچگرایی را به دنبال داشت، روند نزدیکی مواضع سیاسی حزب توده و چریکها تشدید شد بطوریکه در نهایت باعث ایجاد انشعاب در سازمان چریکهای فدائی خلق گردید و عده ای از اعضای آنرا به رهبری حسین قلمبر (سیامک) به سوی خود جلب کرد. گروه جدید در سال ۱۳۵۴ تحت نام گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق وابسته به حزب توده اعلام موجودیت نمود و از آن پس مشخصاً تحت نظر حزب توده در آمد.^۳

در داخل زندان نیز این روند جریان داشت و گروه زیادی از چریکهای که در زندان بسر می بردند تحت تاثیر سیر حوادث و کمبود آگاهی و تجربه سیاسی به بقایای سازمان افسری حزب توده در زندان (حجری عموی، شلتوکی و ...) روی آوردند و جذب حزب توده شدند و برخی از آنان مانند (محمد حقیقت مراد خورشیدی، علی دلیل صفائی و ...) پس از آزادی از زندان در جریان انقلاب به عنوان عامل نفوذی حزب توده به فعالیت در سازمان چریکهای فدائی خلق که در این دوره مجدداً احیاء شده بود پرداختند و سیاست جذب آنان به حزب توده را عملی ساختند.^۴ به هر حال پس از مدت کوتاهی که از انشعاب در سازمان چریک های فدائی خلق می گذشت و در روز هشتم تیرماه ۱۳۵۵ یازده نفر از اعضای مرکزیت سازمان که در خانه ای در مهرآباد جنوبی گرد هم آمده بودند مورد هجوم پلیس قرار گرفتند و همگی آنها از پای درآمدند. یکی از این افراد رهبر اصلی و دیرپای سازمان، **حمید اشرف** بود. این ضربه همراه سلسله ضرباتی که پس از آن بر سازمان وارد شد بار دیگر آنرا تا مرز از هم پاشیدگی پیش برد، نزدیک ۹۰٪ کادرها کشته شدند، ارتباط افراد با یکدیگر قطع گردید رهبری سازمان و تشکیلات آن به طور کامل از بین رفت و معدود اعضای باقیمانده سازمان نتوانستند تا پیروزی انقلاب اسلامی رهبری جدیدی به وجود آورند و یا به صورت های دیگر به فعالیت ادامه دهند.

۱- حمید اشرف، جمع بندی سه ساله، صص ۲۶-۳۱

۲- سازمان چریکهای فدائی خلق نبرد خلق، شماره ۲، ص ۱

۳- موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی سیاست و سازمان حزب توده (تهران آن موسسه، ۱۳۷۰) ص ۳۵۸

۴- همان منبع، صص ۳۵۸-۳۵۹

الف - تشکیلات سازمان چریکهای فدائی خلق

بدنبال اتحاد دو گروه جنگل و احمدزاده در فروردین ۱۳۵۰، تشکیلات این دو گروه در هم ادغام شد و شش تیم در سازمان جدید بوجود آمد که همان شکل سابق خود قبل از ادغام را داشتند این تیم ها عبارت بودند از:

۱- تیم شماره یک گروه جنگل حمید اشرف، صفاری آشتیانی، منوچهر بهائی پور، چنگیز قبادی، بهرام مهرنوش

۲- تیم شماره دو گروه جنگل : حمید اشرف، شیرین معاضد، محمد علی پرتوی .

۳- تیم مسعود احمدزاده : مسعود احمدزاده، مجید احمدزاده، حسن نوروزی، مناف ملکی، سلمان نژاد.

۴- تیم اسکندر صادقی نژاد: اسکندر صادقی نژاد، شهین توکلی، حمید توکلی، سعید آریان نژاد، صمد کوچکی، پیروز نذیری

۵ - تیم امور فنی که از چند تن از اعضای شاخه تبریز گروه دو که در تهران مخفی شده بودند تشکیل می شد .

۶- تیم انتشارات: پویان، اشرف دهقانی ، علیرضا نابدل، جواد سلاحی^۱

بنابراین در دهه اول اردیبهشت ۱۳۵۰ بنا به گفته حمید اشرف تعداد اعضای سازمان حدود ۲۵ نفر بود که از این عده پنجاه درصد آنها در سازماندهی جدید دارای موقعیت تشکیلاتی بودند و بقیه اعضا بدون سازماندهی بسر می بردند. در سازماندهی جدید کلاً گروه احمدزاده از سه شاخه تشکیل می شد که به نظر می رسد همان شاخه های سابق گروه احمدزاده باشند: شاخه تهران، شاخه تبریز و شاخه مشهد. عناصر هر شهرستان در شهرهای مربوطه اقامت داشتند مسئول شاخه تهران احمدزاده بود، مسئول شاخه مشهد پویان و مسئول شاخه تبریز نابدل بود. اما باید توجه داشت که در این دوره به علت ضعف سازمان و درگیری با پلیس که منجر به کشته شدن عده زیادی از اعضای تیم ها می گردید این تیم ها هیچگاه از لحاظ اعضا وضعیت ثابتی نداشتند و حتی فعالیت مشخصی انجام نمی دادند که این امر بیشتر از سردرگمی سازمان در پی حمله متوالی ساواک حکایت می کرد. در مرحله اول تیم انتشارات در ۲۶ فروردین ۱۳۵۰ ضربه خورد و نابدل و سلاحی دستگیر و کشته شدند پس از آن این تیم تشکیل می شد از : بهروز دهقانی، اشرف دهقانی، عباس جمشیدی و امیر پرویز پویان که قبلاً در تیم انتشارات فعالیت می کرد. وی به عنوان مسئول سیاسی وارد تیم اسکندر صادقی نژاد شد و پس از چندی احمد زیبرم نیز به این تیم پیوست.

آنچه که در سازماندهی تیم ها جلب توجه می کند تقلید سازمان از نظریات کارلوس ماریگلا در این کار می باشد. حمید اشرف در این مورد میگوید :

از لحاظ برخورد با امر سازماندهی تجربه برزیل و الگوهای رفیق ماریگلا دقیقاً مورد توجه بوده بنابر اظهارات رفیق کارلوس ماریگلا سازمان چریکی شهری تشکیل می شود، از گروه های آتش که بطور مجزا از هم فعالیت می کنند و از لحاظ انتخاب هدف و تاکتیک آزادی عمل دارند و تنها از لحاظ استراتژی توسط یک مرکزیت استراتژیک هدایت می گردند. با توجه به این موضوع رفقا قصد داشتند تمام تیم های مثلث - گروه احمدزاده - را در واحدهایی چریک شهری در تهران سازمان دهند.^۲

همچنین به پیشنهاد مفتاحی تیم شماره دو از گروه یک به واحد بررسی و فعالیت مجدد در نواحی روستائی شمال تبدیل شد و مفتاحی مسئولیت آنرا برعهده گرفت هدف این تیم ادامه کار گروه جنگل و عملیات سیاهکل بود اما این تیم در اولین گام مورد شناسائی قرار گرفته و با دستگیری دو تن از اعضای آن متلاشی شد.

مرکزیت سازمان در این دوره تشکیل می شد از حمید اشرف، امیر پرویز پویان، اسکندر صادقی نژاد و مسعود احمدزاده، این مرکزیت قبل از انجام هرکاری با کشته شدن پویان و صادقی نژاد در روز چهارم خرداد از بین رفت. مرکزیت تشکیل شده بعدی شامل مفتاحی، احمدزاده و اشرف نیز نتوانست موفقیتی در سازماندهی مجدد تیم های از هم پاشیده داشته باشد و قبل از هر کاری با دستگیر شدن احمدزاده و مفتاحی از هم پاشید. در این شرایط سازمان کاملاً در هم ریخته بود و هیچ یک از اعضای سازمان ارتباط منظمی با یکدیگر نداشتند. در شهریور ماه همان سال مرکزیت جدیدی از حسن نوروزی، چنگیز قبادی و حمید اشرف تشکیل شد و سعی کرد بدون هیچگونه فعالیت علنی

۱- حمید اشرف جمع بندی سه ساله، ص ص ۱۴-۱۶

۲- همان منبع ، ص ۲۳

و خارجی، اعضاء متفرق سازمان را مجدداً " سازماندهی کند و تشکیلات سازمان را احیاء سازد.^۱

هدف مرکزیت سازمان در این دوره کاملاً مغشوش و مبهم بود، گاهی بر روی انجام عملیات مسلحانه و چریکی در جریان جشن های ۲۵۰۰ ساله تکیه می کرد و معتقد شد که به هر نحو ممکن باید در جریان این جشن ها عملیاتی انجام گیرد، زیرا بدینوسیله جنبش مردمی خواهد توانست در سطح بین المللی مطرح شود اما هنگامیکه متوجه ضعف نیروی انسانی و پراکندگی تشکیلات خود می شد بر روی عملیات در روستاها تاکید می نمود و گروههایی را برای بررسی امکان فعالیت در شمال ترتیب می داد. آنچه مسلم است اینکه سازمان با چنین وضعی که نمی توانست تشکیلات از هم پاشیده خود را سروسامان دهد و حتی توان انجام برخی عملیات های موثر شهری را نداشت تنها از روی خیالبافی و آرزو پردازی به بحث بر روی این موارد می پرداخته است که به هیچ وجه نمی توان برای آن اثری قائل بود. این وضع تا مدت زیادی بر سازمان حاکم بود و پس از آنکه سازمان توانست تاحدی تشکیلات خود را جمع آوری کرده و سازماندهی کند این بار از ترس هجوم مجدد پلیس تنها به کار درون گروهی و آموزش های نظری پرداخت. ترورهای فردی نیز حداکثر کاری بود که سازمان طی این سال ها صورت داد که مسلماً تاثیر چندانی بر روی ایجاد و یا هدایت جنبش های مردمی نداشتند.

در سال ۱۳۵۴ بدنبال یک سلسله مباحث تئوریک که بیشتر حزب توده برای جذب قسمت اعضای سازمان به سوی خود بدان دامن می زد، سازمان چریکهای فدائی خلق به دو تقسیم تقسیم شد، گروه منشعب به رهبری حسین قلمبر (سیامک) معتقد به کار سیاسی و تبلیغی بود و حرکت مسلحانه سازمان را نفی می کرد و آنرا باعث نابود ساختن نیروهای جنبش می دانست، در قسمتی از اعلامیه انشعاب این عده آمده است :

" حل تضادهای جریان مسلحانه در سیر منطقی حرکتش به صورت انشعاب در یکی از دو سازمان عمده اش صورت پذیرفت و اکنون انشعاب کنندگان از جریانی که در طول قریب هفت سال مبارزه طولانی اش برای خلق جز نابود ساختن جمعی از بهترین و پرشورترین سازمان دهندگان، مبلغان و مروجان بالقوه وی کاری صورت نداده است، نمی توانند انجام وظایف انقلابی خود را جز انتقادی بی رحمانه از خویش آغاز کنند."^۲

ساواک در گزارشی در مورد مواضع سیاسی این عده نوشته است :

"با بررسی مواضع ایدئولوژیک و اهداف و برنامه های گروه فوق الذکر روشن می شود که گروه جدید با قبول مشی کمونیزم ارتدوکس به وجود آمده و مشغول فعالیت شده است. نکته در خور توجه این است که مشی این گروه مشابهت کامل با برنامه حزب توده ایران داشته و در مورد نحوه فعالیت، اتخاذ تاکتیکها، روش مبارزه و استفاده از نیروهای مخالف ایده های حزب موصوف را در حقیقت تکرار کرده است .. انجام کارهای تبلیغی - ترویجی و سازمانی از برنامه های اصلی گروه جدید بوده که حزب توده نیز در شرایط حاضر از همین روش استفاده می نماید در ضمن تاکنون عکس العملی از جانب گروه چریک های به اصطلاح فدائی خلق نسبت به ایجاد گروه منشعب ابراز نشده است"^۳

مهمترین عللی را که این گروه به عنوان نارسائی ها و عیوب کار سازمان برشمرده اند و در نتیجه آنها منشعب شده اند را می توان به طور مختصر اینگونه عنوان کرد:

الف : برداشت نادرست سازمان از مفاهیم مبارزه و تبلیغ مسلحانه و نارس دانستن عقاید نظریه پردازان سابق گروه از جمله پویان، احمدزاده و جزئی.

ب: : تحمیل عقاید فردی در گروه نسبت به اقدامات و فعالیت سازمان و منحرف شدن از قانونمندی خاص و تغییر ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم.

ج : سهل انگاری در ایجاد وضع انقلابی در جامعه و اقدام به فعالیت هایی از جمله ترور فردی و ...

د: از دست دادن ایمان نسبت به پیوند با توده ها و لاجرم در پیش گرفتن مشی نادرست در به ثمر رساندن انقلاب .

ه: اتخاذ مشی غیر منطقی مبارزه که نتیجه آن از دست دادن تعداد زیادی از چریک ها در برخورد با نیروهای

۱- همان منبع، ص ۷۶

۲- سید حمید، روحانی همان منبع، ص ۳۳۵

۳- همان منبع، ص ۳۳۵

انتظامی بوده است.

و: عدم تطابق تجربه "جنبش مسلحانه" با کار در میان توده ها و تبدیل تئوری سازمان به تئوری های آنارشیستی و مائوئیستی.

ز: برداشت نادرست سازمان از تجربیات انقلابی ویتنام چین و کوبا .

ح : وجود نداشتن هیچگونه وجه اشتراک مابین شیوه های مبارزه تروریست سازمان با مبارزه مسلحانه به مفهوم لنینی آن.^۱

گروه جدا شده همچنین کتابی به نام "تئوری تبلیغ مسلحانه ، انحراف از مارکسیسم - لنینیسم" منتشر ساختند که در آن سعی می شد این نکته اثبات گردد که کار سیاسی توده ای مقدم بر کار مسلحانه است و فقط وقتی می توان اقدام به تشکیل نیروهای انقلابی و برپا کردن مبارزه مسلحانه نمود که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم شده باشد.

البته نکته ای را که هیچگاه این گروه در انشعاب خود بدان اشاره نکردند، بن بست عام و مضمونی بود که بر سر راه مارکسیسم و خصوصاً مارکسیسم چریکی در ایران ایجاد شده بود. مارکسیسم - لنینیسم، در جامعه ایران نمی توانست به هیچ وجه جایگاه وسیعی در میان توده ها برای خود پیدا کند ولی کسانی که چشم خود را بر روی این حقیقت می بستند همواره سعی می کردند علل این بن بست را در خارج از جامعه جستجو کنند، حال آنکه عامل اصلی شکست فعالیت های مارکسیستی در ایران جدائی مارکسیست ها از مردم و تقابل موجود میان ایدئولوژی اسلام و مارکسیسم بود که اجازه نمی داد مارکسیستها فعالیت چندانی از خود نشان دهند.

بهر حال بدنبال انشعاب این گروه و پس از مدت کوتاهی تشکیلات اصلی سازمان چریکهای فدائی خلق ضربات متعددی از سوی پلیس خورد و رهبر سازمان و عده زیادی از کادرهای اصلی و اعضای آن کشته و یا دستگیر شدند و از آن پس بود که از هیچ یک از دو گروه اصلی و منشعب فعالیتی صورت نگرفت و هنگامیکه جنبش مردمی طی سال های ۵۵ و ۵۶ و رو به اوج می رفت از سازمان چریک های فدائی خلق جز معدود افراد پراکنده و بدون سازماندهی کسی باقی نمانده بود و تنها در سال ۵۷ و پس از آزاد شدن زندانیان سیاسی بود که اعضای متشتت و بدون رهبری سازمان دست به تجدید سازماندهی آن زده و در حالی که انقلاب اسلامی رو به پیروزی می رفت این عده در صدد سازمان دادن به تشکیلات از هم پاشیده خود بودند و کمابیش اطلاعیه هایی چاپ و منتشر می کردند که بواسطه جدایی آنها از مسیر جنبش، نقشی در هدایت مردم نداشتند.

ب - کارکرد نظامی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

- ۱ - حمله ناموفق جهت سرقت بانک وزرا (۱۳۵۰/۷/۲)
- ۲ - انفجار دکل های انتقال برق در کن که این عملیات نیز ناموفق بود (۱۳۵۰/۷/۲۴)
- ۳ - سرقت موجودی اتومبیل حامل پول بانک بازرگانی (۱۳۵۰/۱۱/۱۴)^۲
- ۴ - انفجار بمب در نمایشگاه بین المللی تهران - اردیبهشت ۱۳۵۱
- ۵ - انفجار بمب به هنگام ورود نیکسون به ایران در فرودگاه مهرآباد (خرداد ۱۳۵۱)
- ۶ - انفجار نارنجک در انجمن ایران و آمریکا در شیراز (مرداد ۱۳۵۱)^۳
- ۷ - ترور فاتح یزدی یکی از سرمایه داران بزرگ (۱۳۵۳/۵/۲۰)
- ۸ - ترور سروان نوروزی گکرد دانشگاه تهران (۱۳۵۳/۱۲/۱۴)
- ۹ - ترور سروان نیک طبع از فعالین ساواک (۱۳۵۳/۱۰/۹)
- ۱۰ - انفجار در اداره کار مشهد (اردیبهشت ۵۵)

۱- همان منبع ، ص ۳۳۴

۲- استخراج شده از: سازمان چریکهای فدائی خلق، پاره ای تجربیات جنگ چریکی شهری در ایران، همان منبع

۳- سید حمید روحانی، همان منبع، ص ۳۳۲

- ۱۱- انفجار فرمانداری رودسر (بهمن ۵۴)
- ۱۲- انفجار شهرداری شهر ری (آذر ۵۶)
- ۱۳- انفجار انجمن ایران و آمریکا در اعتراض به سفرکارتر به ایران (دی ۵۶)
- ۱۴- انفجار همزمان در کلانتری چهار و مقر حزب رستاخیز قم (۱۳۵۶/۱۱/۱۹)
- ۱۵- حمله به کلانتری سه تبریز (۱۳۵۶/۱۲/۲۶)
- ۱۶- انفجار واحد گشتی پلیس مشهد (۱۳۵۷/۱/۱۲)^۱
- ۱۷- حمله به شهربانی زنجان (۱۳۵۷/۹/۴)
- ۱۸- حمله به شهربانی در خیابان رضاشاه تهران (۱۳۵۷/۹/۱۳)
- ۱۹- انفجار بمب در مقابل کلانتری ۷ اصفهان (۱۳۵۷/۹/۱۴)
- ۲۰- ترور سرگرد مجیدی رئیس کلانتری یک تبریز (۱۳۵۷/۱۰/۱۵)^۲

این لیست که از منابع گوناگون استخراج شده است احتمالاً " تمامی عملکرد نظامی سازمان را در برنمی گیرد و از سوی دیگر ممکن است مواردی را نیز که توسط سازمان چریک های فدائی خلق انجام نشده باشد، در بر گرفته باشد که به علت عدم دسترسی به منابع جامع تر امکان تحقیق در این زمینه میسر نبود.

همچنین تا آنجا که مشخص است برخی ترورهای درون سازمانی نیز توسط تشکیلات سازمان صورت داده شده است که به علت مخفی ماندن عملکرد سازمان طی سال های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ از علت و میزان آنها اطلاع دقیقی در دسترس نیست ولی یکی از نامه های حمید اشرف که به خارج از کشور فرستاده شده است می تواند سرنخی در این مورد باشد. وی می نویسد:

" پاسخ به انتقادات و ایرادات شما در مورد اعلامیه ها و کیفیت فعالیت دو عضو جدید و... را مفصلاً در نامه بعدی خواهیم داد ولی لازم دانستیم پاسخ شدیدترین انتقاد شما را در مورد محاکمه و اعدام سه نفر که وضعیت آنها در حضور رفقای تیم شماره ۳ بررسی و منجر به صدور حکم اعدام آنها شد زودتر و در همین نامه بدهیم در مورد تعیین حکم و مجازات این افراد باید بگوئیم که هر کس که در وجودش ضعف و فتور و تمایل به تسلیم ظاهر شود و بخواهد کناره گیری و از دستورات مسئول خود سرپیچی کند محکوم به اعدام است ... ما با دسته گل از ترسوها و آنهایی که می خواهند بنابر خصلت های خرده بورژوازی شان ما را تنها بگذارند استقبال نخواهیم کرد. اینها با یک تصور ذهنی از مبارزه ما را متهم به بی برنامگی و بی هدفی می کردند."^۳

به نظر می رسد غیر از این سه مورد سازمان در موارد دیگری نیز دست به ترور کسانی زده باشد که با تصمیمات آن به مخالفت برمی خاستند، چنانکه حمید اشرف خود به یکی دیگر از این مورد در کتاب جمع بندی سه ساله اشاره کرده است.^۴ اینگونه ترورها که از ضعف درونی سازمان ناشی می شد بیشتر از آنکه باعث جذب افراد جدید و یا ایجاد استحکام در تشکیلات سازمان بشود باعث ایجاد تفرقه، بدبینی و کناره گیری افراد و اعضای سازمان می شد. چنانکه گروه انشعابیون سازمان یکی از علل انشعاب خود را همین مطلب ذکر کرده بودند و یا بواسطه این اعدام ها بود که برخی از اعضای سازمان به طور کلی فعالیت را رها کرده و عده ای به پوچگرایی رسیدند و مبارزه را از اصل و اساس نفی کردند و عده ای دیگر به تبلیغات بر علیه سازمان پرداختند، حمید اشرف در نامه ای به هواداران سازمان در خارج از کشور در این مورد می نویسد:

" رفقاء این موج بدبینی و بی اعتمادی به سازمان از کجا پیدا شده است؟ آیا حرکات بی رویه غیر تشکیلاتی و افکار ماجراجویانه چنگیز باعث آن شده است؟ آیا شما تا این حد تحت تاثیر گفته های چنگیز قرار گرفته اید؟ به هر حال

۱- سازمان چریکهای فدائی خلق تاریخچه سازمان های چریکی ایران ، ص ص ۱۱۰-۱۱۱

۲- مستخرج از: سازمان چریکهای فدائی خلق، اعلامیه های سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۵۷ بیجا بینا، بیتا (ص ص ۸۵-۹۳)

۳- سید حمید روحانی، همان منبع ، ص ص ۳۲۶-۳۲۷

۴- حمید اشرف جمع بندی سه ساله، همان منبع ، ص ۶۹

عصیان چنگیز به خاطر اعدام اسد یک عمل غیر تشکیلاتی می باشد. به نظر من در رابطه با برخورد غیر تشکیلاتی چنگیز ... ارزش های سازمان ما در خارج از کشور مورد تهدید قرار گرفته است ... در مورد داداشی^۱ - رفیق بسیار شریف و خوبان - نیز چنگیز عامل اصلی نابسامانی روحی او بوده است و او را نسبت به سازمان بدبین کرده است و ..."^۲

حمید اشرف در این نامه ها کوشیده است از بیان علل اصلی نابسامانی بوجود آمده در تشکیلات سازمان طفره رفته و عوامل اصلی بحران بوجود آمده در سازمان، که در موجب درگیری های درونی آن شده را پوشیده نگهدارد. وی در پاسخ به این سؤال که چرا سازمان تا این اندازه ضربه پذیر شده است و علل بحران درون سازمان چیست؟ می گوید:

" سؤال پنجم چرا ما ضربه می خوریم آیا ضعف سیاسی و تشکیلات علت آن نیست؟ در مورد ضربه هائی که می خوریم و علل سیاسی تشکیلاتی آن می توان به جنبه هائی اشاره کرد که ذیلاً آنها را تشریح می کنیم:

" ۱- بی تجربگی ۲- کمبود امکانات - روحیه عجول و چپ روانه و دید دراز مدت نداشتن ۴- در عمل مبارزه شرکت کردن ... رفقای ما معمولاً تازه کار و بی تجربه اند و لذا در حرکتشان رعایت اصول را کمتر می کنند و حتی علی رغم تعلیماتی هم که داده می شود در این زمینه ضعف وجود دارد. یکی دیگر از عوامل بروز ضربات کمبود وسایل و امکانات و کمبود پشت جبهه مناسب برای عقب نشینی در هنگام بروز ضربات است..."^۳

در این بیان گرچه حمید اشرف می کوشد علل ضربات وارده به سازمان را بی تجربگی و وضع امکانات مادی آن مرتبط سازد - اگر چه این عوامل پس از حدود هفت سال فعالیت و دریافت کمک از شوروی قابل توجیه نیستند - اما در پایان ناخودآگاه به نکته ای اشاره می کند که شاید بتوان تمام علل سردرگمی و بن بست بوجود آمده در سازمان را در آن جستجو کرد. کمبود پشت جبهه مناسب، نشانه جدائی سازمان از توده های مردمی است و براین مبنا سازمان نمی تواند به هنگام خطر برای فرار از جنگ پلیس به مردم پناه ببرد. حقیقت اینست که سازمان در پی مدت زمان نسبتاً زیاد فعالیت خود نتوانسته بود جایگاه خاصی برای خود در میان جامعه ایران پیدا کند. اعضاء و افراد سازمان می دانستند که داشتن پایگاه مردمی از الفبای جنگ چریکی است و زمانی که فعالیت خود را شروع می کردند بر این باور بودند که در سایه مبارزات چریکی خواهند توانست جایگاهی در میان توده ها برای خود ایجاد کنند، اما هرگز باور نمی کردند که ایدئولوژی مارکسیستی آنها باعث عدم گرایش بلکه دوری مردم از آنها بشود و زمانی به این حقیقت رسیدند که سازمان شان ضربات زیادی متحمل شده بود و در آستانه ورشکستگی قرار داشت. این بحران به حدی گسترده بود که سازمان را در دوران پیروزی انقلاب به دسته های مختلف تقسیم کرد که البته هیچکدام از آنها نتوانستند فعالیت زیادی در جریان پیروزی انقلاب اسلامی از خود نشان بدهند.

ج - مواضع سیاسی و ایدئولوژیک سازمان چریک های فدائی خلق

برای شناخت کامل تر مواضع سیاسی استراتژیک و ایدئولوژی سازمان چریک های فدائی خلق به نظر می رسد بهتر باشد ابتدا به بحث و بررسی مواضع هر یک از دو گروه تشکیل دهنده سازمان بپردازیم و بدین شکل خواهد بود که ما دید روشن تری نسبت به موضع گیری های مختلف سازمانی که از اتحاد این دو گروه ایجاد شده است پیدا خواهیم کرد. بنابراین در اینجا ما در سه قسمت به بررسی مواضع سیاسی - ایدئولوژیک گروه جزئی، سپس گروه احمدزاده و پس از آن سازمان چریک های فدائی خلق دست خواهیم زد.

۱- مواضع گروه جزئی - ظریفی و گروه جنگل

این گروه مارکسیسم - لنینیسم را به عنوان ایدئولوژی خود مورد پذیرش قرار داده بود و تربیت کادرها و اعضای جدید در آن بر اساس آشنائی آنها با این ایدئولوژی و مطالعه و بحث و بررسی در آن صورت می گرفت. سابقه فعالیت چند ساله اعضای گروه در حزب توده و جریانات مارکسیست - لنینیست دیگر باعث شده بود که تمامی آنها بدون بحث و گفتگو و به مثابه امری بدیهی مارکسیسم - لنینیسم را به عنوان ایدئولوژی رهگشای مبارزه و تئوری موفق انقلاب اجتماعی قبول داشته باشند اما به جهت خیانت ها و اشکالات زیادی که در حزب توده مشاهده می

۱- داداشی نام یکی از افراد سازمان در خارج از کشور بود بر اثر ناراحتی از درگیریهای درونی سازمان دست به خودکشی زد.

۲- سید حمید روحانی همان منبع، ص ۳۲۸

۳- همان منبع، ص ص ۳۲۹ - ۳۳۰

کردند و از آنجا که این حزب دیگر قدرت و نفوذ خود را در میان مردم از دست داده بود و کسانی که خواهان فعالیت های مارکسیستی بودند می بایست در پی تشکیلات جدیدی باشند که قابلیت فعالیت زیاد داشته باشد، به این علت گروه تمایلی به همکاری با حزب توده از خود نشان نمی داد و حتی از طریق قسمت اول خود (قسمت فعالیت های علنی) خط مشی مسالمت آمیز آن را که بعضاً به طرف همکاری با رژیم نیز کشیده می شد مورد انتقاد قرار می داد. گروه همچنین سعی می کرد موضع مستقلی نسبت به شوروی گرفته و هیچگونه وابستگی نسبت به آن از خود نشان ندهد تا جائیکه عده ای از اعضای آن به سوی مارکسیسم چینی و مائوئیسم گرایش پیدا کردند.^۱

گروه معتقد بود از آنجا که مبارزات قبلی به علت خصلت پارلمان تاراست اصلاح طلبانه بودن آنها با شکست مواجه شده اند، بنابراین تنها راه مبارزه استفاده از شیوه های قهرآمیز و مسلحانه است و با آنکه سعی می کرد نشان دهد خود به این نتایج رسیده است و عوامل خارجی نقشی در تعیین خط مشی آن نداشته اند، اما شدیداً تحت تاثیر جنبش های مارکسیستی خارج از ایران مخصوصاً جنبش مسلحانه در آمریکای لاتین به رهبری "چه گوارا" و "فیدل کاسترو" بود. در واقع می توان گفت جنبش مسلحانه مارکسیستی در ایران که بعدها سازمان چریک های فدایی خلق ایران مدعی ابتکار آن شد تقلید خامی بود از مبارزات مارکسیستی در سراسر جهان که پیروزی هائی را نیز نصیب خود ساخته بود و بدین ترتیب جوانان کشورهای توسعه نیافته را به خود جذب می کرد، بدون آنکه توجه داشته باشند که مارکسیسم هیچ نقشی در پیروزی انقلاب کوبا نداشته و پس از پیروزی انقلاب و در مواجهه با حمله آمریکا بوده است که کاسترو خود را طرفدار قطب مارکسیسم معرفی کرده است تا از این طریق حمایت شوروی را کسب کند. در یکی از جزوات منتشر شده از سوی سازمان آمده است :

"... تجربه انقلاب کوبا از این حیث که راه تازه و پیش بینی نشده ای در وصول به حاکمیت خلق نشان داده بود، برای گروه به مثابه نمونه امید بخشی در جنبش جهانی طبقه کارگر و جنبش رهائی بخش بشمار می رفت."^۲

بیژن جزنی نیز در تائید این مطلب می گوید :

آثار مارکسیستی و ادبیات انقلابی آمریکای لاتین مورد توجه گروه بود، کتاب جنگ گریلانی چه گوارا و مقالات چه گوارا و کاسترو مورد توجه بود، در اواخر کتاب دبره مورد بحث قرار گرفته بود.^۳

در سال ۱۳۴۲ که شاه طرح اصلاحات ارضی و انقلاب سفید را به اجرا در آورد ، گروه فکر می کرد این امر تضاد عمیق و بزرگی بین دهقانان و زمینداران بزرگ به وجود خواهد آورد و بدین ترتیب گروه خواهد توانست با برپا کردن جنگ چریکی در منطقه روستایی دهقانان را به سوی یک انقلاب توده ای بسیج نماید. هدف مرحله ای این اقدامات کانالیزه کردن جنبش در جهت مشی چریکی و تثبیت مبارزه مسلحانه بود، در مرحله بعدی می بایست واحدهای چریکی در مناطق روستائی بتوانند از پشتیبانی دهقانان برخوردار شوند و نیروهای شهری به این واحدها کمک رسانند، در نتیجه این درگیری در روستاها، توده های شهری نیز بیدار شده و نسبت به عملکرد رژیم اعتراض خواهند کرد و بدین ترتیب انقلاب توده ای و همگانی خواهد شد.^۴

تقلید گروه از استراتژی انقلاب کوبا از همین جا آشکار می شود و گروه بدون توجه و مطالعه دقیق وضعیت سیاسی و اجتماعی و اختلافات اساسی موجود بین دو جامعه ایران و کوبا سعی بیهوده ای می کرد تا تز انقلاب کوبا را در ایران پیاده نماید. آنان معتقد بودند:

«شیوه قهرآمیز مبارزه موجب خواهد شد که توده های ستمکش شهری و روستائی ایران امید و پناهگاهی برای مبارزه خود پیدا کنند و موجب خواهد شد که محیط سیاسی برای رشد مبارزات طبقاتی آماده گردد و مبارزه دوباره شکل توده ای و عمومی به خود بگیرد و سرپوش خفقان نتواند تضادهای موجود در جامعه را در زیر بار سنگین خود خفه کند و موجب خواهد شد که هر جنبش کوچک و بزرگ و هر حرکت صنفی و سیاسی تظاهر و انعکاسی

در سطح جامعه پیدا کند، حرکت قهرآمیز نیروی بالفعلی ایجاد می کند که مبارزات اجتماعی با تکیه بر این نیرو امکانات بزرگی برای اوج و شدت پیدا خواهند کرد... این شیوه مبارزه می توان بسته به سرعت رشد و وسعت خود

۱- بیژن جزنی طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران، همان منبع ، ص ۱۳۱

۲- بهمن تنوریک، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق، ص ۱۵

۳- بیژن جزنی تاریخ سی ساله، ج ۲، همان منبع ، ص ۱۳۱

۴- همانجا

شعارهای استراتژیک نهضت را تکامل بخشید، زمینه های عمومی جامعه را برای قبول استراتژی انقلاب سوسیالیستی آماده کند و نهضت رهایی بخش خلق های ایران را در جریان عمل و نبرد به این مرحله نزدیک سازد.^۱

وی هدف های عمده هسته چریکی را در مرحله اول عبارت می داند از: الف - درگیری نظامی با دشمن و کشاندن بخشی از نیروی دشمن را به منطقه روستائی که نتایج زیر را در بر دارد: ۱- فشار دشمن به شهر را کاهش می دهد ۲- به تثبیت مبارزه مسلحانه در شهر و هدایت نیروهای پیشرو به جنبش مسلحانه کمک می کند ۳- در منطقه مشکلات اجتماعی و اقتصادی ایجاد می کند ۴- در روستا جو نظامی بوجود می ود می آورد .

ب - قدرت رژیم را در منطقه تضعیف می کند و به جاودانگی رژیم در روستا آسیب می رساند .

ج - با بکار گرفتن مبارزه مسلحانه در صدد دفاع از حقوق و خواسته های روستائیان بر می آید. ادامه مبارزه چریکی در منطقه سرانجام به بی طرفی دهقانان خاتمه داده و با توجه به آنچه که در شهر و در سطح جامعه می گذرد - یعنی حاکمیت جو سیاسی و اوج گیری مبارزات توده ای - چریک را از حمایت دهقانان برخوردار می سازد، این نهائی ترین هدف مرحله اول جنگ چریکی در کوه از طریق ایجاد هسته چریکی است.^۲

جزئی معتقد است که مبارزه مسلحانه در مرحله اول استراتژیک نمی تواند توده ای بشود، در این مرحله کارگران و دیگر زحمتکشان شهری نمی توانند به مبارزه مسلحانه بپیوندند، حتی در مرحله دوم که نیروی چریک در شهر و کوه افزایش می یابد هنوز مبارزه مسلحانه توده ای نشده است، ولی افزایش تدریجی نیروی چریک در این مرحله به منزله تکامل پیشاهنگ و موفقیت آن در بدست گرفتن رهبری توده هاست، در این مرحله توده های شهری به حرکات اعتراضی بر ضد رژیم دست می زنند و چریک از طریق عملیات مسلحانه رهبری توده ها را در دست دارد و جنبش توده ای می شود.

هدف نهائی حرکت مسلحانه از نقطه نظر گروه ایجاد حرکت در کارگران عنوان می شود و این اصل لنینی بدون هیچ قید و شرط از جانب جنبش مسلحانه پذیرفته می شود که : " بدون کارگران تمام بمب ها آشکارا بی قدرند. به همین دلیل گروه هدف خود از مبارزه نظامی را بسیج کارگران برای انقلاب می داند و معتقد است که ارزش نهائی این است که بتواند توده ها را به مبارزه بر ضد دستگاه حاکمه هدایت کند."^۳

بنابراین جزئی خود معتقد است، در صورتیکه جنبش مسلحانه نتواند توده ای شود یعنی در میان مردم برای خود جای پائی ایجاد کند خواه ناخواه شکست خواهد خورد. وی در مورد عدم توانائی حرکت مسلحانه در نابود ساختن رژیم می گوید :

" در این مبارزه - مبارزه مسلحانه - وارد ساختن هر ضربه نظامی بر رژیم نه بخاطر نابود ساختن گوشه ای از نیروی بزرگ دشمن، بلکه بخاطر نشان دادن ضربه پذیری و شکستن سدی است که بر اثر قدرت نمائی طولانی دستگاه حاکمه و شکست های پیایی جنبش ایجاد شده و توده را به نومیدی از پیروزی بر دشمن کشانده است."^۴

با این بیان جزئی اعتراف می کند که حرکت مسلحانه اگر جدا از توده ها باشد، خواه ناخواه شکست خواهد خورد اما با بررسی و مطالعه تاریخچه حرکت سازمان چریک های فدائی خلق و سایر گروه های مارکسیست طرفدار این خط مشی مشخص می شود که این نحوه و شیوه حرکت که از لحاظ نظری تقلیدی نیخته و برداشت نادرستی از شیوه مبارزات کشورهای آمریکای لاتین بود. پس از مدت ها فعالیت مسلحانه است که بیشتر به عملیات تروریستی شباهت داشت- نه تنها نتوانست توده ها را با خود همراه سازد و رهبری یک جنبش مردمی را در دست گیرد - بلکه بنا به علل مختلفی - خود نیز بر اثر تباین این شیوه با شرایط موجود جامعه ایران و تضاد ایدئولوژیک آن با عقاید مردم بزودی از هم پاشید و سران و اعضای آن دستگیر شدند بدون آنکه بتوانند تاثیر چندانی در حرکت مردمی و ایجاد جنبش انقلابی داشته باشند.

۱- سازمان چریکهای فدائی خلق مسائل جنبش ضداستعماری و آزادیبخش ایران و عمده ترین وظایف کمونیستهای ایران در شرایط فعلی بیجا بینا ، بیتا (ص ۳۸)

۲- بیژن جزئی، پیشاهنگو توده بی جا بینا ، تیرماه ۱۳۵۵ (ص ص ۳۱-۳۶)

۳- همان منبع ، ص ص ۳۴-۳۸

۴- همانجا

۲- مواضع سیاسی - ایدئولوژیک گروه احمدزاده - پویان

صحبت های مسعود احمدزاده در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی - هم تاکتیک، درباره مسائل دینی و اعتقادی ایدئوژیک گروه می گوید:

" گروه ما با هدف عاجل آموزش مارکسیسم - لنینیسم و تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی میهن ما تشکیل شده بود."^۱

از سوی دیگر گروه در این دوره پیروی از مارکسیسم چینی را مد نظر داشت. جاذبه تزه های حزب کمونیست چین برای کشورهای نیمه فئودال - نیمه مستعمره زمینه های جدی واکنش منفی نسبت به سیاست های شوروی در ایران و ... گروه را تحت تاثیر چین قرار می داد. در این دوره رسیدن به حزب طبقه کارگر هدف نهائی فعالیت گروه را تشکیل می داد. بسیج توده ها تجهیز نیروهای انقلابی و بالاخره رهبری طبقه کارگر در انقلاب از وظایف این چنین حزبی بشمار می آمد، کوشش گروه در جهت رسیدن به حزب در این دوره ناچار به کار درون گروهی، آموزش تئوریک مارکسیسم و کار سازمانی محدود می شد، تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور نیز بخشی از وظایف آموزشی و کادرسازی گروه بود که همه اینها می بایست در خدمت حزب قرار گیرد.^۲ از این جهت گروه در این دوره به هیچ وجه به مبارزه قهرآمیز توجهی نداشت و بدنبال ایجاد انقلاب از طریق مسالمت آمیز و کار روی طبقه کارگر بود. این مطلب که نشانه گرایش گروه به مارکسیسم سنتی نوع شوروی بود باعث می شد گروه برای نقش سایر طبقات اجتماعی در انقلاب اهمیتی قائل نشود و از این لحاظ گروه ناخودآگاه شیوه ای را توصیه می کرد که هیچ سنخیتی با شرایط و محیط جامعه ایران نداشت و راهی را می پیمود که حزب توده برای مدت زیادی آنرا آزمایش کرده و با شکست مواجه شده بود.

بهر حال فعالیت گروه در این دوره چنانکه قبلاً گفته شد به پاره ای فعالیت های درون گروهی محدود می گشت و در خارج، گروه تنها به انتشار محدود چند مقاله علنی و نیمه علنی دست می زد که این مقالات توسط امیر پرویز پویان نوشته شده بود از جمله این مقالات باید از مقاله "خشمناک از امپریالیسم و ترسان از انقلاب" ، "بازگشت به ناکجا آباد" و "بازگردیم" نام برد. هدف این مقاله ها مقابله با گروهی از روشنفکران لیبرال و نحوه تفکر و عکس العمل آنها نسبت به مبارزه و مقابله با امپریالیسم بود و مشخصاً مضمون مارکسیستی داشت.^۳

در سال ۱۳۴۸ در گروه کوشش هائی جهت تحلیل و شناخت عینی تر مسائل اقتصادی و اجتماعی ایران آغاز شد، در جزوه شرح مختصری از زندگی حسن نوروزی آمده است :

"در این ایام فعالیت گروه احمدزاده - پویان شکل مشخص تری به خود گرفت و دو برنامه مشخص در دستور کار قرار گرفت، اول تشکیل هسته های سه نفری مطالعه و کار تئوریک ، دوم انجام حرکاتی در جهت رسوخ در توده های کارگری و ایجاد زمینه ای مناسب برای تشکیل حزب بر اساس این برنامه. از طرف گروه مقرر شد که نوروزی دست به یک نوع فعالیت سیاسی در کارخانجات راه آهن بزند و به ایجاد ارتباط با کارگران بپردازد و آنها را به طرف مبارزه جلب نماید. اما وی پس از مدتی فعالیت به این نتیجه رسید که خفقان شدید پلیسی و تهدیدهای دائم پلیس سیاسی کارگران را از فعالیت مخفی و مبارزه باز می دارد. وی ضمن گزارشی اوضاع کارخانجات را برای گروه تشریح کرده و صریحاً اظهار داشت که هر نوع کار تبلیغی سیاسی با توده ها بدون یک اقدام عملی و بدون یک نیروی متمرکز که بتواند به دشمن قربانی وارد سازد و هیولای دشمن را از ذهن مردم فرو ریزد و ایشان را به آسیب پذیری دشمن و امکان نابودی وی مطمئن سازد، بی ثمر است."^۴

مصادف با همین زمان افراد دیگری از گروه که در چارچوب فعالیت گروه در میان کارگران و روستائیان به مطالعه پرداخته بودند نظرات مشابهی را مطرح ساختند در آثار برخی از رهبران گروه با این نظرات به مخالفت

۱- مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک (بی جا بی نا بی تا) ص ۲

۲- سازمان چریکهای فدائی خلق، تکوین و تکامل، همان منبع، ص ۱۰

۳- همان منبع ، صص ۱۱-۱۰

۴- سازمان چریکهای فدائی خلق، تاریخچه سازمانهای چریکی در ایران، ص ۳۱

برخاستند ولی بزودی از نظرات خود دست کشیده و بدین ترتیب اولین نطفه های مبارزه مسلحانه بوسیله اعضای کارگر گروه مطرح شد و بعنوان خط مشی گروه مورد نظر قرار گرفت و گروه به پیروی از آن پرداخت.^۱ برخی دیگر از علل تغییر ملی مبارزه گروه را می توان اینگونه بیان کرد:

الف - گروه طی سالهای ۴۷ و ۴۸ شناخت بیشتری از جامعه ایران پیدا کرد. این شناخت اگر چه به هیچ وجه کامل نبود اما نتیجه آن شد که گروه فرمول چینی جوامع نیمه فئودال - نیمه مستعمره را به عنوان فرمولی غیر مطابق با شرایط ایران رد کند. به این ترتیب که در تحلیل های جدید گروه به این نتیجه رسید که در پی انجام اصلاحات ارضی شیوه فئودالی در تولید از بین رفته و به جای آن سرمایه داری وابسته گسترش پیدا کرده است. این تحلیل تفاوت های چشمگیر شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران را نسبت به چین قبل از انقلاب آشکار می ساخت و بنابراین در چنین شرایطی امکان نداشت خط مشی انقلاب چین بعنوان خط مشی مبارزاتی گروه قرار گیرد.

ب - در طی همین سالها گروه با جریانات سیاسی و مبارزاتی دیگر که شیوه مبارزه مسلحانه را اتخاذ کرده بودند تماس داشت و این گروهها تاثیر زیادی در جلب گروه به سوی مبارزه مسلحانه داشت.

ج - از سوی دیگر گسترش موج خیزش های چریکی در کشورهای مختلف نیز تاثیر قابل توجهی بر اتخاذ خط مشی جدید از سوی گروه داشت، ادبیات انقلابی آمریکای لاتین مورد توجه گروه قرار گرفته بود و همه این عوامل باعث شدند گرایش های پروچینی گروه در این مرحله جای خود را به گرایش به مبارزه مسلحانه مطابق آنچه در کوبا، الجزائر، فلسطین، ویتنام و ... اتفاق می افتاد، بدهد.^۲ مسعود احمد زاده در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" می نویسد:

« گروه در طی رشد خود به این دو راهی رسید که آیا باید در پی ایجاد حزب پرولتاریا بود و یا در پی تشکیل هسته مسلحانه در روستا و آغاز جنگ چریکی؟ ... خوب است در مورد این دوراهی بیشتر صحبت کنیم و عمق مسئله را بشکافیم سابقاً این دوراهی طبیعی به نظر می رسید زیرا درک ما از حزب و ضرورت حزب سطحی بود و محتوا و صورت حزب را از یکدیگر باز نمیشناختیم، اما این دو راهی اینک برای ما وجود ندارد، امروز ما با این ظاهراً دو راهی چگونه برخورد می کنیم؟ ما می گوئیم نباید منتظر حزب شد باید دست به مبارزه مسلحانه زد ... ما یقین داریم که برای تامین هژمونی پرولتاریا اتحاد گروه ها و سازمان های پرولتاری در یک حزب واحد ضروری است ... ما به موقع در پروسه اتحاد خلق به دور این سازمان ها، حزب واحد طبقه کارگر را تشکیل خواهیم داد اما اینک بگذار مبارزه مسلحانه آغاز شود.»^۳

به این ترتیب گروه در ادامه حرکت خود به ضرورت مبارزه مسلحانه رسید، نوشته منتشر شده امیر پرویز پویان به نام "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" نیز نشان دهنده این مرحله از حرکت گروه می باشد. پویان در این اثر به رد تئوریک مشی باصطلاح اپورتونیستی می پردازد که معتقد است برای اجتناب از نابودی باید در محدوده ای به مبارزه پرداخت که دیکتاتوری نظامی را به مقابله برنیانگیزد - تئوری بقاء - و بدین ترتیب تئوریسین های بی عمل حزب توده را که این تئوری را پوششی برای عدم تحرک خود قرار داده بودند مورد انتقاد قرار می دهد. وی مبارزه مسلحانه را در خدمت شکستن قدرت مطلق دستگاه حاکمه و فرو ریختن طلسم ضعف توده ها جهت بسیج سیاسی طبقه کارگر و ایجاد حزب به عنوان تنها وسیله ممکن می داند.^۴ اثر پویان از اولین مقاله های گروه است که مطالبی را در جهت اثبات مشی مسلحانه ارائه می دهد. پس از انتشار این مقاله بحث در داخل گروه درباره مشی مسلحانه شکل مشخص تری به خود می گیرد و سرانجام مسعود احمدزاده در تابستان ۱۳۴۹ این بخش ها را جمع آوری نموده و در کتابی تحت عنوان "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" منتشر می کنند. در این مقاله احمدزاده سعی می کند ضمن تحلیل وضع اقتصادی و اجتماعی ایران، با استفاده از تجربیات جنبش های مارکسیستی جهان و تاریخ حرکت های سیاسی ایران صحت و درستی مش مسلحانه را نشان دهد.^۵ پس از این کار است که گروه در صدد تدارک برای آغاز مبارزه مسلحانه بر می آید.

۱- همان منبع، ص ۳۲

۲- سازمان چریکهای فدائی خلق، تکوین و تکامل، همان منبع، صص ۱۲-۱۳

۳- مسعود احمدزاده، همان منبع، صص ۲۲-۲۳

۴- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: امیر پرویز پویان ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء (بی جا، بی نا، بی تا)

۵- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: مسعود احمدزاده، همان منبع

پس از پذیرفتن مشی مسلحانه، در برابر مسأله آغاز مبارزه مسلحانه در شهر یا کوه و روستا گروه روی مبارزه چریکی در شهر تأکید کرد، در این رابطه اثر "کارلوس ماریگلا" بنام "چریک شهری" تأثیر زیادی بر تعیین خط مشی گروه داشت و بدین ترتیب در دوره دوم در گروه تغییرات زیر بوجود آمد:

الف - مشی مسلحانه جای مشی سیاسی را گرفت و نظرات حزب کمونیست چین اثر خود را در تعیین مشی گروه و تحلیل آن از جامعه از دست داد، ولی گروه در این دوره نیز گرایش های پروچینی خود را در مورد قطب بندی های جهانی سوسیالیسم حفظ کرد.

ب - به دنبال پذیرش مبارزه مسلحانه در راه تدارک این نحوه مبارزه ضوابط جدیدی برای سازماندهی افراد در نظر گرفته شده عضویت در گروه سه مرحله پیدا کرد، سمپاتیزان، سمپاتیزان پیشرفته و عضو. در دو مرحله اول فرد برای فعالیت در درون گروه آماده می شود و قبل از عضویت در آن، در یک رشته فعالیت های ابتدائی تدارکاتی شرکت می جست.

ج - به آموزشهای عملی، تقویت جسمی و فن مبارزه با پلیس اهمیت بیشتری داده شد و آموزشهایی نیز در مورد شناسائی و تعقیب، اسلحه شناسی، آشنائی با مواد منفجره کوکتل مولوتف و ... جزو برنامه کار گروه قرار گرفت.

د - در این دوره اسامی مستعار برای همه اعضا و حتی سمپاتیزان های پیشرفته تعیین می شد، این اسامی تحت تأثیر شدید گروه از جنبش های مارکسیستی در آمریکای لاتین، غالباً اسامی شخصیت های این مبارزات بود بعنوان مثال اسم پویان "کامیلو" احمدزاده "فراریک" و مفتاحی "امانوئل" بود.^۱ برگزیدن این اسامی صرف نظر از مغایرت آنها با اصول مخفی کاری نشان دهنده بی توجهی گروه نسبت به فرهنگ و مبارزات مردم ایران و تأثیر شدید آن از جنبش های مارکسیستی بود که این امر خود باعث شکاف و جدائی بیشتر گروه از مردم می شد که غالباً به مارکسیسم و مظاهر آن به دیده دشمن می نگریستند.

د - مواضع سیاسی و استراتژی سازمان چریک های فدائی خلق

بنابر آنچه تا اینجا مورد بحث قرار گرفت ایدئولوژی دو گروه تشکیل دهنده سازمان چریک های فدائی خلق مارکسیسم - لنینیسم با گرایش خاص به سوی مبارزه مسلحانه به تقلید از مشی توده ای طولانی مورد نظر مائو و یا ایجاد کانون شورشی - مشی انقلاب کوبا - بود. چیزی که در این دوره زمانی - پس از شکست سیاهکل - بیشتر به چشم می خورد توجه زیادتر سازمان به نظریات مائو در مورد شیوه های انقلاب است که به تدریج و در طول حیات سازمان تا سال ۱۳۵۵ رنگ می بازد و سازمان علی رغم اعلام اختلاف با شوروی به سوی این کشور کشیده می شود. برخی معتقدند که سازمان از ابتدا توسط شوروی و تحت تأثیر آن بوجود آمده است، منتهی از آنجا که شوروی از وجهه خوبی در میان مردم ایران برخوردار نبود گروه کوشیده است تا از طریق دوری گزینی از شوروی و نشان دادن تمایلات مائوئیستی راهی برای نفوذ در میان جوانان پیدا کند و به همین علت است که پس از مدتی فعالیت گرایشات آن به شوروی آشکار می شود.^۲

این نظریه اگر چه تا حد زیادی قابل بحث است اما با توجه به کمبود امکانات مالی سازمان که آنرا مجبور به دستبرد به بانک ها در مراحل اولیه تشکیل آن می کرد، می توان به این نتیجه رسید که گرایش به سوی شوروی پس از مدتی فعالیت و در پی بن بست ایجاد شده در مارکسیسم چریکی ایجاد شده است و از این زمان است که سازمان فعالیت های مسلحانه خود را محدود می سازد و بر اثر کمک مالی شوروی دیگر احتیاجی به سرقت از بانک ها پیدا نمی کنند.

سازمان در تحلیل از شرایط جامعه ایران پس از اصلاحات ارضی ضمن رد نظریات سایر گروه های مارکسیستی در این مورد معتقد بود که:

"اگر چه بواسته اصلاحات ارضی در روابط درونی جامعه ما تضادی تغییر یافته است ولی تضاد اصلی جامعه ما که نضاد خلق با امپریالیسم بود همچنان به قوت خود باقی است و نه تنها با انقلاب سفید کاهش نیافته، بلکه شدید هم شده است. تغییر کیفی در بسط امپریالیسم و بهره کشی سرمایه جهانی از نیروی کار خلق ما، تضاد بین کار و سرمایه

۱- سازمان چریکهای فدائی خلق، تکوین و تکامل، همان منبع، ص ۱۶-۱۷

۲- سید حمید روحانی، همان منبع من می ۳۳۶-۲۳۷

را در جامعه‌ی ما رشد داده و این امر نقش عناصر پرولتاریا را در انقلاب ضد امپریالیستی خلق ما بارزتر نموده است و بدین ترتیب عناصر سوسیالیستی انقلاب را هر چه بیشتر افزایش داده و این نه یک سیر معکوس بلکه یک سیر صعودی در رشد شرایط عملی انقلاب ماست و دقیقاً همین جاست که می‌توان نتیجه گرفت امپریالیسم از نظر استراتژیک بیر کاذبی است و در هر قدمی که بر می‌دارد در واقع گور خویش را می‌کند"^۱

به اعتقاد سازمان جامعه ایران قبل از اصلاحات ارضی نوعی جامعه نیمه مستعمره نیمه فئودال در دست ماندجامعه پیش از انقلاب چین بود، اما اجرای قوانین انقلاب سفید دگرگونی‌های اساسی در شهر و روستای ایران بوجود آورد و در روستا اساساً روابط تولیدی فئودالی را از بین برد و در شهرها بر ساخت اقتصادی و اجتماعی اثر بسیار زیادی گذاشت. در این سیر فئودال‌های قدیم تبدیل به خرده بورژواهای جدید شدند که وابسته به امپریالیسم بودند، بنابراین توده دهقانان روزبه روز پرولتاریزه می‌شوند و خسته و گرسنه دربردارنده دنیال کار می‌گردند و هنگامیکه از این وضع خسته شدند آماده انجام انقلاب و تغییر وضع موجود خواهند شد. به نظر سازمان این مرحله، مرحله انقلاب دموکراتیک نوین است که در آن همه اقشار خلق شرکت دارند و رهبری آن در دست قشر خرده بورژواست. اما پس از انقلاب، خرده بورژوازی که به منافع خود دست یافته است خواهان حفظ وضع موجود می‌شود و در اینجا است که طبقه کارگر به عنوان پیشروترین طبقه، رهبری انقلاب را به دست می‌گیرد و آنرا تا پیروزی نهایی هدایت می‌کنند.^۲

به نظر جزئی نقش قشر پیشرو مسلح در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، آگاه ساختن توده‌ها از ظلم و ستمی است که بر آنها می‌رود و از این طریق - مبارزه مسلحانه - است که چریک می‌توانند سد یاس و ترس و افسانه قدرت رژیم را بشکنند و انقلاب را توده‌ای کنند. وی می‌گوید، در این مرحله از انقلاب تضاد اساسی جامعه، تضاد خلق با امپریالیسم و رژیم دیکتاتوری نماینده آنست و مبارزه مسلحانه می‌تواند این تضاد را تشدید نماید. جزئی حتی پا را فراتر نهاده و عملیات چریکی را باعث افزایش تضاد میان رژیم و امپریالیسم معرفی می‌کنند و می‌گوید:

"مقابله رژیم با جنبش فقط در چارچوب سازمان‌های پلیس محدود نماند، جناح‌های امپریالیستی بر سر مشی رژیم و پیش‌بینی آینده آن اختلاف نظر پیدا کردند. تضاد دستگاه حاکمه با جریان‌های ضد امپریالیست منطقه نیز در رابطه با جنبش مسلحانه تشدید شده است. رژیم که خود از گسترش مبارزه چریکی در داخل احساس خطر می‌کند ناچار به دسته‌بندی امپریالیستی برای خفه کردن کانونهای انقلابی منطقه در ظفار و فلسطین داخل شده و از هم اکنون نیروهای آن عملاً به مبارزه نظامی در منطقه کشیده شده‌اند."^۳

در اینجا بهتر است رد این نظرات را از نوشته تورج حیدری بی‌گونه (از منشعبین سازمان چریک‌های فدائی خلق در سال ۱۳۵۴) بخوانیم. وی می‌گوید:

"کشاندن پیشاهنگ یک‌ه و تنها به میدان پیکار قطعی، هنگامیکه تمام طبقات و توده‌های انبوه به پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ برخاسته و یا دست کم موضع بی‌طرفی نیکخواهانه در قبال آن اتخاذ نکرده‌اند و از پشتیبانی از دشمن به کلی دست نکشیده‌اند اقدامی است نه تنها نابخردانه بلکه حتی تبهکارانه .. تازه آن پیشاهنگ مورد نظر لنین حزب کارگر و گردان‌های پیشرو این طبقه است و پیشاهنگ مورد نظر رفیق جزئی عده‌ای انگشت شمار از روشنفکران انقلابی، اگر گسیل آن پیشاهنگ به پیکار رودروی در شرایط نامطلوب سفاهت است، گسیل این پیشاهنگ سفاهتی است به مراتب وحشتناک‌تر و هلاکت‌بارتر و برای امر پرولتاریا زیان‌بارتر"^۴

۱- مسعود احمد زاده، همان مناره من ص ۱۰-۱۱

۲- سازمان چریکهای فدائی خلق اصلاحات ارضی در ایران، بی‌جا بی‌نا بی‌تا، صص ۱۳-۷

۳- بیژن جزئی، پیشاهنگ و توده همان منبع، صص ۶۳-۶۲

۴- تورج حیدری بی‌گونه تئوری تبلیغ مسلحانه انحراف از مارکسیسم - لنینیسم (بیجا، بی‌نا، بی‌تا) ص ۹۴

حیدری در رد نظریه جزئی در مورد نقش مبارزه مسلحانه در تشدید تضاد میان خلق و امپریالیسم از یک سو و رژیم و امپریالیسم از سوی دیگر می گوید :

" واضح است که جناح های امپریالیستی به علت عملیات چند ده نفر تضادشان تشدید نخواهد شد و علت افزایش این تناقضات را باید در اوضاع اقتصادی جناح های مختلف و تضاد منافعی با یکدیگر و .. جستجو کرد... در مورد تضاد دستگاه حاکمه با جریان های ضد امپریالیست منطقه آیا اساساً مبارزه مسلحانه می تواند نقشی در تشدید این تضادها داشته باشد؟ آیا این حکم می تواند درست باشد که دخالت نظامی رژیم ایران در سرکوب خلق عمان به علت شروع مبارزه مسلحانه در ... داخل کشور بوده است ؟ این دو اصلاً چه ربطی به هم دارند؟ "^۱

بنابراین مشخص می شود جزئی بر اساس یک تحلیل نادرست از شرایط جامعه ایران که نشانگر دوری و عدم درک صحیح از جامعه است، می کوشد راهی را پیشنهاد کند که با شرایط جامعه ایران تطابق ندارد. استراتژی سه مرحله ای مبارزه چریکی که جزئی پیشنهاد می کرد طی مدت فعالیت سازمان چریک های فدائی خلق نه تنها نتوانست جنبش را توده ای کند بلکه به علت آنکه در همان مرحله اول نیز با بن بست روبرو بود باعث اختلاف و درگیری در سطح سازمان شد و در نهایت موجب انشعاب در آن در آستانه خیزش موج انقلاب اسلامی گشت. تضاد خلق با رژیم اگر هم تضادی بود که می توانست موجب انقلاب شود، اما مبارزه مسلحانه قادر به تشدید یا ظاهر ساختن این تضاد و در نتیجه برانگیختن مردم برای مبارزه نبود. بنابراین می بینیم که سازمان پس از آنکه مدتی بر اساس این استراتژی به پیش می رود دچار سردرگمی گشته و بخاطر ضربات متعددی که بر آن وارد می شود، در نهایت در آستانه انقلاب اسلامی از هم می پاشد و تقریباً بطور کامل از بین می رود.

مطلب دیگری که در مورد مواضع سیاسی سازمان چریک های فدائی خلق لازم است ذکر شود وابستگی آن به شوروی، دریافت کمک از آن کشور و جاسوسی برای آن است، حمید اشرف در نامه ای به اعضای سازمان در خارج از کشور از شوروی با نام مستعار کشتی یاد کرده و می گوید:

" در رابطه با کشتی آنطور که نوشته اید روابط در حال پیشرفت است، به آنها در مورد تحویل وسایل در داخل و یا استفاده از مرز فشار نیاورید، بلکه بیشتر روی موضوع بلندگو و تحویل وسایل در خارج مسائل را مطرح سازید. آن ها مانعی در رابطه با رژیم دارند که به آسانی آنها را به خطر نخواهند انداخت... "^۲

آنگاه آمادگی سازمان خویش را برای جاسوسی و گردآوری اطلاعات نظامی برای شوروی اعلام می دارد و اینگونه پیشنهاد می کند:

"همچنین می تواند به آنها پیشنهاد مبادله اطلاعات بدهید زیرا آنها اطلاعات بسیار سودمندی می توانند در اختیار ما بگذارند و ما نیز اطلاعات سودمندی در مورد حرکات نظامی دشمن می توانیم به آنها بدهیم، در مورد افسران نیروی هوایی امکانی نداریم ولی در نیروی هوایی کسانی داریم که آنها که نیازمندی هایشان را مشخص کنند، ما می توانیم با این افراد کار کنیم. البته این افراد به عشق مبارزه و سازمان حاضر به دادن اطلاعات هستند و هر نوع ارتباط مستقیم به احتمال قوی به خاطر آنکه جاسوسی تلقی می کنند ممکن است رد نمایند، ولی در رابطه با احتیاجات سازمان با طیب خاطر هر کاری خواهد کرد حتی خرابکاری، البته اگر سازمان موافق باشد." "^۳

گذشته از اینکه سازمان در ابتدا به شدت به مخالفت با شوروی پرداخته ولی اکنون برای جاسوسی برای آن کشور اعلام آمادگی می کرد و این تغییر موضعی بود که نمی توان به سادگی از کنار آن گذشت این امر می تواند مبین چند نکته دیگر نیز باشد:

الف : بن بست مبارزه چریکی در ایران که سازمان و به سوی کار سیاسی - استفاده از رادیوی شوروی - می کشاند.

ب - وابستگی سازمان به شوروی و جاسوسی برای آن کشور موجب می شد که سازمان به سوی مارکسیسم سنتی گرایش پیدا کرده چنانکه تشدید این گرایش باعث ایجاد انشعاب در سازمان و پیوستن علنی عده ای از اعضای آن به مارکسیسم نوع شوروی گرا شد.

ج - وابستگی به شوروی همچنین باعث می شد که سازمان در خط مشی و موضعگیری های سیاسی خود، منافع و سیاست های شوروی را لحاظ کرده و خط مشی مستقلی نداشته باشد که این امر به همراه همکاری شوروی با رژیم شاه باعث کم رنگ شدن مبارزه با رژیم در سازمان و گرایش آن به کار سیاسی و رعایت نظرات شوروی می شد.

۱- همان منبع ، ص ص ۱۰۸-۱۰۹

۲- سید حمید روحانی، ، همان منبع، ص ۲۲۳

۳- همان منبع، ص ۳۲۴

آمریکای لاتین ولی بطور مستقل اتخاذ کرده بود - که این استراتژی به شکست انجامید - اما در نهایت استقلال خود را از دست و تبدیل به گروهی وابسته به شوروی شد که ضمن رد سابقه فعالیت و استراتژی خود عمل تابع سیاست های آن کشور گشت. در رابطه با موضع سازمان نسبت به سایر گروه های سیاسی و مبارز در سطح جامعه می توان گفت که این سازمان نیز مانند سایر گروه های مارکسیست - لنینیست ، هیچ نیروی سیاسی بجز گروه های مارکسیست را قبول نداشت و معتقد بود که این گروه های مارکسیست هستند که در نهایت رهبری انقلاب را بدست خواهند گرفت و آنرا به پیروزی خواهند رساند، بیژن جزنی در این مورد می گوید :

" خرده بورژوازی این قشر بزرگ و متنوع که اکثریت جوامعه شهرنشین ایران را تشکیل می دهد به چند دسته تقسیم می شود، از این میان قشرهایی از خرده بورژوازی زوال یابنده هستند، قشرهای زوال یابنده که مقدم بر همه آنها بورژوازی ملی، خرده بورژوازی و روحانیت بخش مهمی از آنها به حساب می آیند. با رشد بورژوازی کمپرادور (وابسته) و استقرار سیستم سرمایه داری وابسته، فشارهای اقتصادی زیادی را که توأم با فشار سیاسی است تحمل می کنند. برای اینکه این قشرها بطور جدی خطر را لمس کنند لازم نیست سیستم داخلی دچار بحران های دوره ای خود شود ،استقرار رشد و شکوفائی این سیستم به معنی آغاز زوال و تشدید و تسریع این پروسه است، به این ترتیب در شرایطی که این قشرها دارند موقعیت اقتصادی خود را از دست می دهند صدای اعتراض خود را بر ضد رژیم و مجموع سیستم بلند می کنند. بورژوازی ملی که در دو دهه قبل چنین فشاری را تحمل کرد آخرین اعتراض جدی خود را در پروسه جبهه ملی دوم به گوش ها رساند و از آن پس نقش فعال و تسلط خود را از دست داد، در دهه گذشته تا به امروز نوبت روحانیت و دیگر قشرهای زیر فشار خرده بورژوازی رسیده است. این اعتراض ها همراه با گرایش تند قشر روشنفکر بر ضد رژیم توأم شده، چهره اصلی جنبش فعلی تشکیل می دهد، جنبش که هنوز به نیروی زحمتکشان یعنی کارگران و دهقانان و قشرهایی که در پیرامون آنها قرار دارد دست نیافته است و بنابراین نمی تواند پیروز شود."^۱

بر این اساس سازمان چریک های فدائی خلق در طول دوران فعالیت خود هیچگاه توجهی به نیروهای اسلامی و یا ملی نداشت و از میان نیروهای فعال در جامعه، نقش نیروهای مارکسیست را مطلق می کرد و بنابراین تاکتیک تشکیل جبهه متحد را متوجه این گروه ها می نمود چنانکه در دوران آخر حیات خود کوشید با گروه مارکسیست - لنینیست سازمان مجاهدین خلق دست به تشکیل جبهه متحد بزند. قابل توجه است که از آنجا که این نیروها نیز هر یک دارای گرایش خاص و نظرات مخصوص به خود بودند هیچگاه نمی توانستند تحت یک جبهه متحد جمع شوند و هر یک از آنها خواهان در دست داشتن رهبری این چنین جبهه ای بودند که در نهایت این اختلافات مانع از هرگونه اتحادی می شد. بهر حال سازمان چریک های فدائی خلق بدون آنکه بتواند جبهه متحدی از نیروهای مارکسیست که تعداد آنها بسیار اندک بود بوجود آورد و بدون آنکه فعالیت بسیار مفید و موثری در طول دوران فعالیت خود انجام داده باشد. در تابستان ۱۳۵۵ با کشته شدن تعداد زیادی از اعضا و رهبران آن - خصوصاً رهبری به نام حمید اشرف - تقریباً به طور کامل از هم پاشید و تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی هیچ گونه حضور مستقیم و مؤثری در جامعه ایران نداشت و تنها در آستانه پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ بود که با آزادی برخی اعضای آن از زندان مجدداً دست به فعالیت زد که آنهم نمی توانست تکتیری در جنبش عظیم مردمی داشته باشد.

حمید اشرف

با توجه به جایگاه استوره ای که این شخص چه در میان سازمان چریک های فدایی خلق و هوادارانش که شامل تمامی گروه های چپی و مارکسیستی بود و همین طور در میان دشمنانش که شامل حتی شخص شاه نیز می شد و به نوعی تبدیل به یک اسطوره در میان نسل جوان مبارز و مخالف حکومت پهلوی شده بود و شایعات و داستان های حماسی در مورد او گفته شده بود، در اینجا زندگی نامه این شخص آورده شده است.^۲

حمید اشرف در ۱۰ دی ۱۳۲۵ در تهران، محله امیریه کوچه خادم آزاد (نزدیک چهارراه گمرک) در خانواده ای متجدد و مرفه متولد شد. فرزند چهارم خانواده ۵ فرزند. **احمد اشرف**، برادر بزرگ او و نیز دارای دو خواهر به نام های پری و مینا داشت. برادر کوچکش هم بعد از وقایع سی تیر ۱۳۳۱ و روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق

۱- بیژن جزنی تحلیلی از موقعیت نیروهای انقلابی در ایران بی جا، بینا، بیتا (ص ص ۲۷-۲۸)

۲- ف. نادری پور : حمید اشرف؛ شرحی از سرگذشت چه گوارای ایران!

متولد شد و به همین مناسبت نامش را "پیروز" گذاشتند. پدر حمید، اسماعیل اشرف فرزند یک تاجر اصفهانی و جزو سی دانش آموخته ی دیپلمه ای بود که توسط رضاشاه به آلمان اعزام شده و در رشته بهره برداری راه آهن تخصص گرفته بود و مادرش اشرف تقدیسی از خاندان روحانیون تبریز بود که اصالتاً از مهاجرین قفقازی بودند و نیز جزو دختران تحصیل کرده در زمان خود بود و دارای مدرک سیکل بود که در آن زمان بالاترین درجه تحصیلی برای دختران محسوب می شد.

احمد اشرف برادر حمید اشرف می گوید خانواده اشرف به رضاشاه علاقمند بودند و خدماتش را ارج می نهادند. وی در اینباره می گوید:

"علاقه ما به رضاشاه هم خانوادگی بود و هم شخصی، بدین معنی که من رضاشاه را یک بار از نزدیک و دوبار از دور دیده بودم. از نزدیک، هنگامی بود که من به عنوان مستمع آزاد در شش سالگی شاگرد کلاس اول بودم و رضاشاه را، که روی پله قطار سلطنتی نشسته بودند، تقریباً از دو متر فاصله دیدم و همراه شاگردان مدارس یک نهال مرکبات به قدوم ایشان انداختم. خیلی خوب یادم هست که معنی این کار را خوب می فهمیدم که این نهال تا چند سال دیگر یک درخت پر میوه می شود و از همان لحظه به ایشان علاقهمند شدم. همچنین، رضاشاه سالی دو بار برای بازدید مسابقه اسب دوانی در ترکمن صحرا به مازندران و بندر شاه می رفتند و هر دفعه هم پدرم، که از رؤسای راه آهن مازندران بودند، برای استقبال به آنجا می رفتند و مرا هم با خودشان می بردند...."

پدر حمید وقتی او هفت سال داشت، حکم ریاست ناحیه راه آهن و کشتی رانی آذربایجان را گرفت و با همسر و پنج فرزند راهی تبریز شد. حمید کلاس های اول تا ششم دبستان را در تبریز گذراند. همین شد که او با زبان آذری و لهجه تبریزی آشنا شد و می توانست به ترکی سلیسی صحبت کند. در این سالها حمید دوستی نزدیک با فرزندان کارگران راه آهن و بیشتر از همه با پسر سوزنبان ایستگاه و بچه های یتیم زن کارگری که همسایه شان بود پیدا کرد و همین ارتباط با کارگران روی روحیه او تاثیر اولیه را گذاشت. سال ۱۳۳۸ خانواده به تهران بازگشت و پدر به ریاست اداره کل بهره برداری راه آهن منصوب شد و در خانه سازمانی نزدیک پل جوادیه ساکن شد.

برادر بزرگ، احمد، از ناسیونالیست های طرفدار دکتر مصدق بود که ابتدا در حزب پان ایرانیست فعال بود و سپس به حزب زحمتکشان پیوست و از هواداران خلیل ملکی، موسوم به نیروی سوم بود و حمید را هم تحت تاثیر همین تفکرات پرورش می داد.

احمد اشرف می گوید که متفقین در دوره اشغال ایران، پدرش (اسماعیل اشرف) را بمدت دو سال زندانی کرده بودند:

"متفقین پدرم را همراه مهندسین راه آهن که در آلمان تحصیل کرده بودند و عده ای از افسران ارتش و رجال کشور را در بازداشتگاه اراک - که کمپ انگلیسی ها بود - به مدت دو سال زندانی کردند. البته ایشان را چند ماهی هم تحویل روس ها در زندان رشت داده بودند. علتش هم این بود که روسها از انگلیس ها تقاضا کرده بودند که عده ای از بازداشتی هایی را که از طبقه عمده مالکان گیلان بودند یا مورد نظر آنها بودند تحویل آنها بدهند. رئیس بازداشتگاه هم نام آنها را اعلام کرده بود. سایر زندانیان هم به این کار معترض بودند و تظاهراتی راه انداخته بودند که پدر من هم از سر دسته ها بودند و نطق آتشی بر علیه اشغالگران انگلیسی و روسی ایراد و به این کار شدیداً اعتراض می کنند..."

از این روایت ها می توان نتیجه گرفت "روحیه ی اعتراضی" در وجود پدر و برادر بزرگتر حمید نیز وجود داشت.

حمید در مقطع دبیرستان به سفارش برادرش احمد، به دبیرستان البرز رفت. در سال ۳۹ دکتر مجتهدی رئیس دبیرستان البرز تنها بعد از "مذاکره «با اولیای حمید و گرفتن ضمانت از آنان از حمید ثبت نام کرد. او گزارش داشت که حمید سردهستگی تظاهرات علیه پلیس را عهده دار بوده. اما علی رغم این تعهد، روزی بین حمید و پسر یکی از امرای ارتش (به روایتی فرزند تیمسار اویسی) بحث در می گیرد و آن پسر در اثبات گفته خود می گوید "اعلی حضرت خودشان فرمودند" و حمید در پاسخ می گوید "اعلی حضرت غلط فرمودند!" موضوع به گوش "مقامات" می رسد و حمید از البرز اخراج می شود. حمید به اجبار در مدرسه نوبنیاد "رخشان" از گروه فرهنگی خوارزمی ثبت نام کرد. در کلاسی بسیار کوچک با حدود پانزده دانش آموز.

روز اول مهر ماه ۱۳۴۰ بود در نیمکت آخر کلاس با فرخ نگهدار همکلاس شد! مدرسه رخشان در خیابان سزاوار تهران و در چند قدمی دانشگاه بود. دولت امینی بر سر کار بود و دانشگاه پر جنب و جوش ترین سال پس از کودتا

را می گذارند. روز اول بهمن ۱۳۴۰، که دانشگاه مورد هجوم کماندوها قرار گرفت، حمید و دوستانش، با خاکستر و نمک فلفل در جیب، در جنگ و گریز با کماندوها در اطراف دانشگاه درگیر شدند. اما حمید از دست آنها گریخت. حمید سخت به ورزش، بخصوص بکس و شنا، علاقه مند بود. اما او در محیط تازه علاقه به کوهنوردی را وافر یافت و خیلی زود پایش به برنامه های کوهنوردی، کلاس های سنگ نوردی عزیز سرمدی، و کمی دیرتر به گروه کوهنوردی **کاوه**، گشوده شد. شوق او چنان بود که در خانه از بام تا حیاط طناب کشیده بود که روزی از تمرین باز نماند. محیط مدرسه رخشان برای حمید محیطی بی تحرک بود و برای همین او به مدرسه **هدف** رفت و پس از اتمام سال تحصیلی چون آنجا را نیز محیط مطلوب نیافت به مدرسه **دارالفنون** رفت. در اکیپ های کوهنوردی که او و فرخ نگهدار در آن عضو بودند، باعث آشنایی حمید با گروه **بیژن جزنی** که عضو تیم کوهنوردی بودند می شود.

سال ۱۳۴۴ سال کنکور بود و او در رشته فیزیک دانشکده علوم دانشگاه تهران پذیرفته شد. اما چون محیط دانشکده فنی را ترجیح می داد، یکسال صبر کرد تا برای کنکور بعدی شرکت کند. در طی این یکسال حمید در کلاسهای موسوم به طرح "پیکار با بیسوادی"، به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۴۵ در رشته مکانیک دانشکده فنی پذیرفته شد.

ویژگی های حمید خیلی زود مورد توجه **بیژن جزنی** قرار گرفت. دقت و هشیاری فوق العاده، شجاعت و اعتماد به نفس شگفت انگیز در تصمیم گیری و اجرا، حد استقامت در برابر سختی ها و آمادگی جسمی غیرمعمول، با وفاداری مطلق به گروه، همراه با نداشتن هر گونه ردپای سیاسی در محیط خانواده و تحصیل و حساسیت صفر پلیس سیاسی نسبت به او ویژگی هایی بود که عزم **بیژن جزنی** را در انتقال حمید به بخش سیاسی-نظامی جزم می کرد. در بهار ۴۶ وقتی اعتراضات به تظاهرات کشیده شد و عده ای از دانشجویان به زندان افتادند، حمید حتی به عنوان نماینده دانشجویان هم قدم پیش گذاشت. اما وقتی خبر این سطح از فعالیت علنی به مرکزیت رسید به او گفتند زیاد جلو رفته است و یکی از صدها باشد و نه یکی از چند نفر. از آن پس دیگر هیچ کس حمید را در متن ندید. او همیشه در حاشیه بود. شهرت اش به این شد که مسئول تیم شنای دانشکده فنی است. او در میان طیف بزرگی از جوانانی که بعداً به جنبش فدایی پیوستند می چرخید و در اکثر برنامه های کوه دانشکده شرکت داشت و علی رغم حس احترامی که در محیط داشت، احدی نبود که او ببرد که او کیست و چه می کند.

روز ۱۹ دی ماه ۱۳۴۶ **بیژن جزنی** و **عباس سورکی** توسط ساواک دستگیر می شوند و در ادامه ی ردگیری های ساواک توسط نفوذی ها و ردیابی هاو... به دستگیری ۱۴ نفر از اعضای گروه منجر می شود. ۵ نفر از این ۱۴ نفر، یعنی **بیژن جزنی**، **احمد جلیل افشار**، فرخ نگهدار، **مجید کیانزاد** و **عزیز سرمدی**، حمید اشرف را به نام می شناختند و از عضویت او در بخش نظامی اطلاع مشخص داشتند. اما ساواک علی رغم فشارها و پیگیری ها، و علی رغم دسترسی به نام مستعار حمید، یعنی **اصفهانی**، موفق به شناسایی او نشد و راز بزرگ گروه مخفی ماند. البته تلاش جزنی در بازجویی ها برای فاش نشدن نام حمید اشرف نیز بسیار تاثیرگذار بود. بعد از دستگیری جزنی نقش حمید جدیت بیشتری پیدا می کند و در تدارکات و سازماندهی که در سال ۴۹ منجر به واقعه **سیاهکل** شد و او خود با جزییات در جزوه حماسه سیاهکل به شرح کامل این واقعه پرداخته، او نقش بسزایی داشت. همچنین او برای ظاهر سازی زندگی عادی و عدم شناسایی توسط ساواک با توجه به فرار تعدادی از دانشجویان، در سال چهارم دانشکده فنی نیز برای ترم جدید ثبت نام می کند اما از مهر ۱۳۴۹ دیگر وارد زندگی مخفی می شود.

واقعه **سیاهکل** که پس از ماجرای **کشته شدن حسنعلی منصور** آغاز مجدد جنبش مسلحانه در ایران بود و بسیار در سطح جامعه ایران سروصدا کرد، با هدف تصرف پاسگاه سیاهکل و گروگانگیری جهت مبادله با رفقای زندانی شان صورت گرفت که البته تعدادی کشته، تعدادی دستگیر و تعدادی هم فرار کردند. همین واقعه باعث شد سازمان مسلحانه مخفی به نام "**چریکهای فدایی خلق**" ایران نام گذاری شود.

حمید اشرف در این باره در جزوه **جمع بندی سه ساله** ضمن بیان اشتباهات و انتقاد از خطاهایی که داشتند، می نویسد: "ولی باید همیشه به یاد داشته باشیم که رفقای ما علاوه بر بی تجربگی هایشان، همیشه روحیه جانبازی و فداکاری خود را حفظ کرده اند و هر جا که کمبودی وجود داشت از جان خود مایه گذاشتند و راه انقلاب را هموار ساختند. ارزش های انقلابی سازمان نتیجه فداکاری ها و جانبازی های رفقای قهرمان است. این پیشگامان بسیاری از چیزهایی را که مثلاً وجود نداشت بوجود آورده اند و ارزش های نوینی خلق کرده اند و مکتبی از آموزش های انقلابی برپا داشتند. رفقای ما نمونه کامل صداقت انقلابی بودند و بخاطر اعتقاداتشان بی محابا هر خطری را تقبل می کردند و معمولاً به تنها چیزی که بها نمی دادند جانشان بود و همین بود که مفهوم «فدایی» در مورد آنها نه بعنوان یک شعار بلکه بعنوان یک واقعیت مصداق پیدا می کرد. چنانکه هنوز هم هست. شاید هم پاکبازی تمام عیار

رفقای ما یکی از اشکالات کار ما بوده باشد. در حقیقت پاکبازی انقلابی به تنهایی کافی نیست و باید احتیاط انقلابی نیز داشت و در هر مرحله بر اساس واقعیات موجود حرکت کرد. البته باید توجه داشته باشیم بسیاری از مسائلی که امروز روشن و واضح به نظر می‌رسند، "معماهای حل شده‌ای" هستند که آسان شده‌اند و این مسائل هنگام وقوع آنچنان واضح و روشن نبود و باز هم تجربه لازم بود که اشکالات را نمایان کند.»

حمید اشرف از واقعه سیاهکل جان بدر برد و برای اولین بار نامش و عکسش به‌مراه ۸ چریک دیگر که در واقعه سیاهکل شرکت داشتند در روزنامه منتشر شد و ساواک برای یافتن و لو دادن هریک از آنان جمعاً ۹۰۰ تومان مزدگانی تعیین کرد! از همان مقطع تا زمان کشته شدنش توسط ساواک او بیشترین نقش و مسئولیت را در سازماندهی و حفظ سازمان داشت. معروف است که عمر چریک شهری ۶ ماه است درحالی‌که حمید اشرف بیش از ۵ سال چریک شهری را حفظ کرد. او بیش از ده بار از حلقه محاصره ساواک گریخت در حالی‌که مبتلا به "آسم" بود (درست مثل چه گوارا) و در دو درگیری از ناحیه پا مجروح شده، ولی با اینحال موفق به فرار شده بود!

در طول جشن های ۲۵۰۰ ساله، ساواک مدتی مادر و پدر حمید را به گروگان می‌گیرد! احمد اشرف در اینبار می‌گوید:

" در شهریور و مهر ۱۳۵۰، یعنی قبل و در طول جشن های ۲۵۰۰ ساله، پدر و مادر ما را به عنوان گروگان به زندان قزلقلعه بردند تا به گوش حمید برسد و در طول جشن ها کاری نکنند. یکبار دیگر هم پدر و مادرم را به کمیته مشترک ضد خرابکاری بردند. تا موقعی که حمید کشته شد، فکر می‌کردند اقلأً مادرم می‌داند که حمید کجاست، اما برای اینکه مطمئن بشوند که آیا مادرم میداند یا نه، یک شب ساعت هشت و نه شب می‌آیند دم منزل و می‌گویند که "مسئله ای هست و لطفاً تشریف بیاورید کمیته مشترک ضد خرابکاری. " خلاصه، پدر و مادرم را آنجا می‌برند و بعد، موقعی که می‌خواستند پیاده شوند، یکی می‌گوید: "میخواستم به شما بگویم که متأسفانه حمید در یک درگیری کشته شده و می‌خواهیم شما بیایید و جنازه را شناسایی کنید. " پدرم خیلی ناراحت می‌شوند و می‌زنند توی سرشان. مادر من خانم خیلی متشخصی بودند و نمی‌خواستند جلوی اینها، یعنی دشمنان پسرشان، وا بدهند. این جور فکر می‌کردند که پسرشان دارد در یک جناحی، در یک لشکری، با دشمن می‌جنگد و بنابراین نمی‌خواستند جلوی آنها کوتاه بیایند. خیلی به حفظ آبرو معتقد بودند. این شد که مادر من گفتند: "شرف خان، چرا این طوری میکنی؟ آدم یک دفعه به دنیا می‌آید، یک دفعه هم از دنیا می‌رود. این کارها را ندارد!" این را که مادرم می‌گویند، مأمورها می‌گویند که "کمی صبر کنید" و بعد می‌گویند: "نه، موضوع منتقی شد. " این صحنه سازی را کردند و فقط می‌خواستند عکس العمل آنها را ببینند. از همان موقع معتقد شدند که پدرم نمی‌داند، ولی مادرم می‌داند."

حمید اشرف در جزوه جمع بندی سه ساله، نقاط ضعف اپوزیسیون ها را اینگونه بیان می‌کند:

" بسیاری از فعالین گروههای سیاسی صرف و بی عمل هستند، فکر می‌کنند با ارائه طرح های بسیار خوب و جالب، کار تمام است. اینها چون هیچگاه به طرح هایی که می‌دهند عمل نمی‌کنند، متوجه نمی‌شوند که ارائه ی طرح، بخش کوچکی از تحقق یک برنامه است و این یکی از بیماری های روشنفکران است. وقتی طرحی می‌دهند تحقق آنرا حتمی فرض کرده و بلافاصله بفکر طراحی مرحله بعد می‌افتند و این کار را همچنان ادامه می‌دهند و در آخر، پیروزی را در رویاهای رومانتیک خود در آغوش میکشند!"

طی روایات متعددی حمید اشرف در مواقع بروز و مواجهه با خطر نیز همواره پیشگام بود و در بسیاری از موارد سر قرارهای لو رفته می‌رفت تا رفقاییش را از خطر محاصره توسط ساواک آگاه کند و نجاتشان دهد.

حیدر تبریزی در اینبار می‌نویسد: "با آن که عکس هایش منتشر شده بود و ساواک نیروهایش را برای ضربه زدن به وی متمرکز نموده بود، کسی نبود که در گوشه خانه های تیمی بنشیند. مدام در حال حرکت بود و هر کجا مشکلی وجود داشت برای حل مشکل شخصا قدم پیش می‌گذاشت. برای او کار خرد و کلان معنی نداشت. برای آموزش رفقا به خانه های تیمی می‌رفت. اگر ماشینی لازم بود برای تهیه آن اقدام می‌کرد. گاه اگر خانه لازم بود با تبحری که در برخورد داشت با رفقا همراه می‌شد تا خانه ای اجاره کنند. اگر رفیقی در معرض خطر قرار می‌گرفت، برای نجات وی شخصا دخالت می‌کرد. به همین دلیل نیز او در بسیاری موارد نه در یک قدمی خطر بلکه در دایره درونی خطر قرار می‌گرفت و البته با هشیاری، خونسردی و قاطعیت اش بارها از مهلکه ها نیز جان سالم به در برده بود. یک بار حمید برای من تعریف کرد که "ماشین اش در منطقه ای شلوغ خاموش می‌شود، حمید از عابرین تقاضا می‌کند که به وی کمک کنند و ماشین را هل دهند، خودش هم در طرف راننده در را باز می‌گذارد و هول می‌دهد. در

این میان اسلحه اش روی زمین می افتد، او بدون اینکه خم به ابرو بیاورد به یکی از عابریں می گوید: آقا اون اسلحه رو بده به من! و چنین وانمود می کند که ساواکی است و مسأله فیصله پیدا می کند.

عباس هاشمی در این باره می نویسد:

" از طریق **نسترن آل آقا** به رفیق حمید اشرف انتقاد کردم که رفیق حمید نباید سر قرارهای علنی، خودش بیاید، و او برایم جواب فرستاده بود: " به رفیق بگو من بخاطر همین کارها، حمید اشرف ام! " انتقاد دیگری هم کرده بودم که رفیق حمید باید به خارج از کشور برود و باز هم پیام داد که: " **من تا در ایران هستم، حمید اشرف ام!** " البته من بعدها طی تجربه متوجه شدم که در آن زمان هنوز تشکیلاتی شکل نگرفته بود که توان تفکیک «رهبری» را از "بدنه"ی خود داشته باشد و سیمای «رهبری» هم در جنبش چپ هنوز با رهبران "خائن"، "ترسو" و "گریخته از وطن" (منظور رهبران حزب توده) شناخته می شد و لب کلام حمید اشرف این بود که حضور در صحنه ی عمل به رهبری معنا می بخشد."

حمید اشرف بعد از اعدام بیژن جزنی گفت: "این ضربه بزرگی به جنبش بود و اگر مجازات(ترور) **عباسعلی شهریاری** (نفوذی ساواک)، عاملی برای ربودن و ترور جزنی و یارانش (۲۹ فروردین ۵۴) باشد، ما اشتباه کرده ایم."

حمید در اسفند ۵۴ در دیدار با **تقی شهرام** (در کنار **بهروز ارمغانی** و **جواد قانلی** که نوار این گفتگو نیز بطور کامل منتشر شده) از تغییر ایدئولوژی مجاهدین به مارکسیست به آن شکلی که انجام شد انتقاد می کند و می گوید: "ما معتقدیم شما که تغییر موضع داده بودید از مجاهدین جدا می شدید و سازمان خودتان را تشکیل می دادید" که با جواب تند تقی شهرام مواجه می شود: "رفیق، شما هم که مثل خرده بورژواها حرف می زنید! کسانی که تصفیه شدند خیانت کرده بودند"

و حمید در پاسخ می گوید: "اینها خیانت نکردند بلکه تنها به آرمان های سازمان مجاهدین وفادار مانده بودند و اپورتونیست محسوب نمی شوند...."

البته واقعیت این بود که متأسفانه در سازمان چریکهای فدایی نیز تصفیه صورت گرفت. سه تن از کسانی که قصد جدایی از سازمان و یا طبق روایاتی با ساواک همکاری کرده بودند و یا اعترافاتی کرده بودند و ... تصفیه شده و متأسفانه کادر رهبری برای حفظ سازمان از ضربه ساواک این کار را انجام دادند!

حمید اشرف، رهبر دموکرات چریکها!!!

با این وجود روایت هایی از کسانی که با حمید اشرف بوده و زندگی کرده اند وجود دارد که نحوه برخورد با رفقاییش را نشان می دهد که می گویند رفتار حمید به نسبت دیگر مسئولان سازمان، بهتر و دموکرات تر بود! و حتی پیش می آمد گاهی مسئولان دیگر از او رادیکال تر باشند! به چند روایت میپردازیم:

شمسی شفیع : حمید را از نزدیک می شناختم. برخوردش را با رفقای دیگر دیده بودم. برخوردش با خودم را هم دیده بودم. زمانی که موضوعی را تعریف می کردم، سراپا گوش می شد. آنزمان من بسیار جوان و کم تجربه بودم. ولی می دیدم که او با چه حوصله ای به حرف های همه ما گوش می داد. معتقد بود که از هر کسی هر چقدر هم جوان و بی تجربه باشد می توان چیزی آموخت. همین خصلت آزادمنشی و تواضع او باعث شده بود که احترام خاصی نزد همه رفقا داشته باشد.

سال ۵۴ بود و یکسال از مخفی شدنم می گذشت. از شهرستان به تهران آمده بودم و در خانه تیمی مستقر شدم. در این خانه تیمی مجموعاً سه رفیق با هم زندگی می کردیم. یک شب رفیق یثربی بما گفت فردا شب یکی از رفقای مسئول سازمان می خواهد نزد ما بیاید و در برنامه نویسی ما شرکت کند. فردا شب حدود ۷ بعداز ظهر رفیق **یثربی** با رفیقی به خانه آمد. ما رفیقی را دیدیم با قد متوسط، کت و شلوار و کلاه شاپو به سر و ته ریشی گذاشته و تسبیحی در دست داشت که شباهت به حاجی بازاری های جوان داشت. لبخند محبت آمیزی داشت و صمیمی و گرم با ما دست داد و از اوضاع و احوال ما پرسید که آیا از تیم و مکان جدید و زندگی با هم راضی هستیم؟

ما از همان برخورد اول فهمیدیم او حمید اشرف است. ما او را رفیق **محمود** صدا میکردیم. آن شب ورزش کردیم،

شام خوردیم، کمی از اوضاع مملکت حرف زدیم و رفیق در برنامه نویسی ما شرکت کرد. ما هر شب به نوبت نگهداری می دادیم و رفیق محمود (حمید اشرف) هم جزو نگهدارها بود. وقتی رفیق حمید نگهداری می داد ضمن آگاه بودن به امر نگهداری و رعایت سروصدا، کفش رفقا را هم واکس می زد، صبحانه را آماده می کرد و بعد به آرامی همه را از خواب بیدار می کرد و ما خود را برای ورزش آماده می کردیم.

حمید با حوصله و دقت به حرف های رفقا گوش می کرد و به نظرات رفقا احترام می گذاشت. با حمید اشرف خیلی راحت می شد بحث کرد. همین خصائلش باعث شده بود هم خوب رشد کند و هم مورد علاقه و احترام قرار گیرد. معتقد بود که از هر کسی هر چقدر هم جوان و بی تجربه باشد می توان چیزی آموخت. وقتی کاری به او محول می شد از جان و دل مایه می گذاشت و آنقدر غرق کارش می شد که از اطرافش بی خبر می شد. خودش می گفت یکی از ضعف های من اینست که وقتی کاری را شروع می کنم آنقدر غرق کار می شوم که هیچ چیز دیگر را نمی بینم و نمی شنوم و این برای یک چریک خوب نیست. یک چریک باید همیشه هوشیار باشد.

حمید رفقاییش را دوست داشت و به سلامتی آن ها بها می داد. یادم هست در سن ۲۰ سالگی در اثر خرابی دندان و فاسد شدن ریشه دندان های بالا، مجبور به از دست دادن ۴ عدد از دندان هایم شدم. وقتی حمید دید گفت رفیق چرا دندانهایت افتاده. تعریف کردم که در اثر خرابی و درد شدید مجبور شدم بکشم. گفت چرا دندان نمی گذاری. من خندیدم. رفیق مسئول ما گفت رفیق محمود، شمسی که بیش از ۶ ماه زنده نمی ماند. ما که قرار نیست بیش از ۶ ماه زنده بمانیم دندان گذاشتن به چه درد می خورد، ما همه خندیدیم حمید خیلی جدی به رفیق مسئول ما گفت نه رفیق این درست نیست برو وقت بگیر همراه رفیق شمسی به دندانپزشک بروید تا برایش دندان بگذارد ما هم همین کار را کردیم بعد که به موضوع فکر کردم دیدم که او چه مسئولانه با رفقاییش برخورد می کرد.

یک خاطره دیگر از رفیق بگویم، روزی رفیق حمید نزد ما آمده بود و ما با همدیگر مطالعه می کردیم. صحبت از کتاب و فیلم و موسیقی شد. یکی از رفقا خطاب به حمید اشرف مطرح کرد که: رفیق محمود! یکی از سینماها فیلم **تنگسیر** را آورده، گویا فیلم خیلی خوبی است. حمید هم در جواب گفت من هم شنیده ام این فیلم خوب است. شماها با همدیگر برنامه ریزی کنید و دوتا دوتا به دیدن این فیلم بروید! ناگهان ما به همدیگر نگاه کردیم که عجب! مگر چریک هم به سینما می رود؟! این کار برای ما عملی غیرمجاز بود اما حمید گفت که نه خیلی هم خوبست! باهمدیگر این فیلم را ببینید و درباره اش با هم صحبت کنید. من در آنجا متوجه شدم که حمید چه انسان روشن بین و پرفریتی است و دیدی باز دارد. او انسانی دگم و خشک مغز نبود و تلاش می کرد از هر امکانی برای رشد سازمان استفاده کند. رفیق حمید انسانی صبور و خوش فکر بود و مشخص بود از خانواده ای با فرهنگ می آید.

او احساس مسئولیت عمیقی نسبت به سازمان و جنبش داشت. وقتی حس می کرد که در پاسخگویی نسبت به برخی نظرات و مسائل ضعف دارد، برنامه فشرده مطالعاتی با دو تن از رفقا حمید مومنی و رفیق پاشایی گذاشت و ساعات متوالی به کار تئوریک پرداختند.

روایت ناهید قاجار (مهرنوش):

حمید اشرف مردی متوسط اندام با موهایی نسبتاً بلند که به پشت سر شانه می کرد با تغییراتی لازم در چهره اش. از نظر شخصیتی صبور و باتحمل، سازماندهنده، چالاک و همه جانبه نگر و عاشق انسان های زحمتکش و با احساس مسئولیت بالا نسبت به رفقاییش و سازمان بود. اواخر زمستان سال ۵۴ در خانه تیمی در مشهد بودیم و مسئول

تشکیلات در مشهد **محمد حسینی حق نواز** بود.

هفته ای دوبار رفیقی بنام محمود از تهران با او تماس می گرفت و گفتگوی کوتاهی می کرد. ما می دانستیم که رفیق محمود همان حمید اشرف است. در خانه ما دختر جوانی بنام **ویدا** (لیلا) **گلی آبکناری** بود که از پرکاری تیروئید رنج می برد ولی حاضر نبود به دکتر مراجعه کند. در یکی از تماسهای تلفنی رفیق محمود (حمید اشرف)، من راجع به بیماری لیلا توضیح دادم. او گفت در اسرع وقت بلیط اتوبوس بگیرد و به تهران بیاید تا خودم او را نزد متخصص ببرم! لیلا به تهران رفت و بعد از دو هفته اقامت در تهران به مشهد بازگشت و شرح سفر و معالجه اش را اینگونه توضیح داد: "در ترمینال خود حمید اشرف به دیدارم آمد. من را به خانه تیمی برد که خودش با **حمید مومنی** و مادر **عزت غروی** و **ارژنگ** و **ناصر شایگان** شام **اسبی** فرزندان کوچک **فاطمه سعیدی** هم بودند. درباره رفتن به دکتر به حمید اشرف اعتراض کردم که چرا وقت پرارزش سازمان را صرف دکتر بردن من می کند؟! حمید گفت وقت

گذاشتن برای سلامتی رفقا بخشی از کارهای سازمان است!

برای من جالب بود که حمید با ارژنگ شایگان شام اسبی شطرنج بازی می کند و با ناصر که کوچکتر بود اسب سواری بازی می کرد! حمید می گفت: کاش بچه ها می توانستند مادرشان را ببینند. مادرشان فاطمه سعیدی در زندان بود. (بچه ها مدرسه نمی رفتند و حمید مومنی معلم آنها شده بود.) همان زمان صحبت از تلاش هایی بود که رفقا برای فرستادن بچه ها به خارج کشور انجام داده بودند (که ضربات اردیبهشت ۵۵ مهلت نداد.) لایلا با در دست داشتن دارو و دستورالعمل غذایی که حمید اشرف برحسب توصیه دکتر نوشته بود به مشهد برگشت. همان شب حمید به خانه تیمی ما زنگ زد و موكداً به من توصیه کرد که: "مهرنوش! مواظب سلامتی این دختر جوان ما باش! او باید تا دو ماه دیگر مجدداً به دکتر مراجعه کند." لایلا در مدت اقامت دوهفته ایش در تهران شیفته ی خصوصیات انسانی و صمیمانه ی حمید اشرف شده بود و می گفت این رفیق با دیگر رفقای مسئول خیلی متفاوت است. به گفته لایلا، حمید اشرف مخالف این اعتقاد رایج بود که عمر چریک شش ماه است، بر حسب این نظر، رفقا به سلامتی خود اهمیت چندانی نمی دادند. او معتقد بود که برای حفظ سازمان و خدمت به جنبش باید چریک ها سالم و تندرست باشند. حمید اشرف با اینکه شخصیت شناخته شده بود و سبیل چریکها بود و همه ما دوستش داشتیم و به او افتخار میکردیم، اما در سازمان از هیچ حقوق متمایزی نسبت به دیگران برخوردار نبود. در اجرای قرارهای خطرناک اغلب خودش شرکت می کرد. در حفظ حمید مومنی هم مستقیماً نظارت داشت. تنها تمایز او آنهم برحسب تصمیم مرکزیت، این بود که او یک مسلسل یوزی در کمر بند نظامی خود داشت. سیاست گذاری ها بر حسب تصمیم مرکزیت صورت می گرفت اما واحدهای مختلف سازمان در مناطق مختلف از استقلال نسبی برخوردار بودند. حمید اشرف مانند دیگر اعضای مرکزیت از حق رأی مساوی برخوردار بود. برای مثال به ترور **ناهیدی** سربازجوی شکنجه گر ساواک مشهد که **هاشم باباعلی** و افراد دیگری را بقتل رسانده بود می توان اشاره کرد. حق نواز پیشنهاد این ترور را به مرکزیت داد. حمید اشرف مخالف این ترور بود. یکبار با تماس تلفنی با حق نواز در نادرستی این عمل گفتگو کرد و من که گوشی را برداشتم حمید بمن گفت: به منصور (حق نواز) بگو که این کار را نکند و با تاکید گفت که مخالف است. این اولین باری بود که من نوعی تندی در صحبت حمید می شنیدم. پس از طرح این مسئله حق نواز گفت من و رفیق دیگر موافق این ترور هستیم و برخلاف اینکه من بی نهایت به رفیق محمود (حمید) احترام می گذارم و دوستش دارم، من این عمل را انجام می دهم و بعد از خود انتقاد می کنم و به سازمان پاسخ می دهم. نمونه دیگر انفجار بمب در اداره کار مشهد بود (بخاطر اجحاف در حق کارگران) در اردیبهشت ۵۵ انجام شد که رفیق حمید بسیار با این عملیات مخالف بود و آنرا غیرضروری می دانست. اما رفقا با اصرار آنرا انجام دادند! «

از حمید اشرف نقل قول بود: "چریک وقتی مخفی شد، از زندگی گذشته و علایقش جدا می شود، در محل این جدایی زخمی عمیق باقی می ماند، وظیفه ی مسئول است که در التیام این زخم چریک را یاری دهد و نگذارد زخم چرکین گردد!"

روایت عباس هاشمی:

حمید اشرف به شهادت بسیاری که او را دیده اند و با او زندگی کرده اند از جمله **بهزاد امیری دوان** و رفیق **حسین حق نواز**، رفیقی بود هوشمند، باز و به انتقاد از خود و حقوق برابر باور داشت.

به عنوان نمونه تغییرات متناوبی که بر اثر تجربه کسب و یا به لحاظ تئوریک نقد می شدند مثل جمع بندی ها و لغو و تغییر برخی تنبیهات و مقررات در اوایل فعالیت چریکی از قبیل نقد سوزاندن بدن خود با آتش سیگار برای جلوگیری از فراموشکاری! و یا پیشنهاد اختصاص میز و صندلی برای صرف غذا و جلسات جمعی در پایگاه ها و یا لباس مخصوص برای رفقای دختر به نگام ورزش روزانه و... عموماً از طرف رفیق حمید مطرح شده و یا به اجرا در آمده.

همچنین یکی از جذابیت های او برای بهزاد امیری دوان، روحیه ی انتقاد پذیری و نگاه او به انتقاد بوده است.

حمید اشرف دارای اتوریتة معنوی و صاحب محبوبیت شخصی بود. اتفاقاً او بخاطر وجود شرایط خاص دیکتاتوری حاکم و در نتیجه ناممکن بودن وجود دموکراسی در تشکیلات، موقعیت ویژه ای در سازمان داشت که عملاً به او اجازه می داد براحتی کیش شخصیت بسازد و صاحب رأی نهایی در تصمیمات سازمانی باشد، اما تا آنجا که میسر بوده و امکان نظر خواهی وجود داشته او تابع نظر اکثریت رهبری بوده و به اختیارات و استقلال شاخه ها عملاً احترام می گذاشته. دو نمونه از عملیات سازمان، یکی انفجار بمب در اداره بیمه های اجتماعی کار در مشهد، که

بخاطر اجحاف در حق کارگران و... انتخاب شده بود و دیگری ترور ناهیدی، معاون و سربازجوی ساواک مشهد، که مستقیمادر چندین سرکوب دانشجویی دخالت و شخصا به سوی دانشجویان تیر اندازی کرده بود. این طرح ها در دو سال متفاوت پیشنهاد رفقای شاخه ی مشهد بوده و مشخصا رفیق حقنواز مترصد اجرای آن، رفیق حمید اشرف اما مخالف هر دو عمل بوده است. برغم مخالفت و توضیحاتش در نقد و غیر ضروری بودن این عملیات، در هر دو مورد رفیق به تصمیم و استقلال نظرشاخه و لاجرم اجرای آن گردن نهاده است!

یک خاطره از حمید، زمانی که علنی بودم و هنوز مخفی نشده بودم، باید با اتومبیلی علنی محموله ای از کتاب و پوسته ی نارنجک را به تهران می رساندم. در کوچه ای از خیابان های شرق تهران اتومبیل را پارک می کنم. دو کوچه آن طرف تر بر تیری علامت سلامتی میزنم و ساعاتی بعد سر قرار حاضر می شوم. سوچ ماشین را به رفیق می دهم. ساعتی بعد ماشین خالی را بازپس می گیرم! اولین بار است همدیگر را می بینیم. با خنده بغلم می کند. خیلی زود او را می شناسم. نمی دانم چرا به او نمی گویم تو را شناختم؟! شاید باورم نمیشد؟! بعد از قرار، به رفیق حسین حق نواز می گویم خیلی خوشحالم که رفیق "حمید" را دیدم، اما کار اشتباهیست که او سرقرار یک علنی می آید! چند روز بعد حمید در جواب انتقاد من، پیامش را از طریق یکی از رفقا بمن رساند: «به رفیق بگو به خاطر همین کارها حمید اشرف ام!»

بد نیست در اینجا به برگه بازجویی **جمشیدی رودباری** در زندان ساواک و تک نویسی اش درباره حمید اشرف پردازیم که در کتاب **"چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۵۷"** منتشر شده:

"حمید اشرف رفیق بسیار صبوری است. هیچگاه در تصمیمات دچار شتابزدگی نشده و تابع احساسات قرار نمی گیرد. این خصوصیت به بقایش کمک زیادی کرده است. حمید اشرف از نظر تئوریک و استراتژیک فاقد ارزش و شایستگی است! لیکن تجربه اش در سازماندهی زیاد است و از نظر تاکتیکی و تکنیکی خوب است. از هوش متوسط بالا برخوردار است گاهی مغرور به نظر می آید. بسیار حواس پرت است! بارها اتفاق افتاده که قرار را از یاد برده و یا مکان و زمان قرار را اشتباه کرده است! بارها اتفاق افتاده که توی خودش فرو می رود، به نحوی که به حرف های رفقای بی توجه می ماند، این خصوصیتش بارها از سوی رفقا مورد اعتراض قرار گرفته، ولی او می گفت نمی داند این خصوصیتش از کجا آب می خورد! وی شخصا رابط مسئولین سازمان در شهرستان ها و شخصا رابط سازمان (فدایی) با مجاهدین خلق است."

و سرانجام، مرگ سرخ چریک افسانه ای

سال ۵۵ سال ضربه های سهمگین به سازمان بود. سازمان چریک های فدایی خلق در اردیبهشت ۵۵ ضربات بسیار سهمگینی خورد و چندین خانه تیمی مورد ضربه و بسیاری از چریک ها کشته شدند. حمید اشرف توانست چندین حلقه محاصره را شکسته و از چند خانه تیمی فرار کند.

پرویز ثابتی در کتاب **در دامگاه حادثه** می گوید: "هر وقت عواملی از این سازمان دستگیر و یا در درگیری کشته می شدند، شاه از ساواک می پرسید: "با حمید اشرف چه کردید؟!"

ساواک که برای به دام انداختن حمید اشرف از سوی شاه تحت فشار بود تمامی قوایش را به کار گرفت و در نهایت از آغاز سال ۵۵ چندین واحد ساواک مناطقی را که رد حمید اشرف زده شده بود(توسط بازجوییها و شنود تلفنی ساواک)تحت کنترل قرار دادند.

مریم سطوت در کتاب **"مادی نمره بیست"**، در نقل قول از **صبا بیژن زاده (سیمین)**، درگیری سهمگینی که در ۲۶ اردیبهشت ۵۵ رخ داده بود را اینگونه شرح میدهد.

"مشغول خوردن ناهار بودیم که صدای انفجار نارنجک را توی حیاط شنیدیم. حمید صبح همان روز از سه درگیری دیگر جان سالم به در برده و یک ساعتی می شد که به خانه تیمی ما آمده بود. با وجود اینکه پایش تیرخورده و زخمی بود، با شنیدن صدای انفجار به سرعت بلند شد و مسیر فرار را پرسید. برای فرار می بایستی از حیاط خلوت به پشت بام خانه پشتی رفته و از پشت بام چند خانه می گذشتیم. از همه طرف به سمت خانه شلیک می شد. شیشه ها بر سر و رویمان می ریخت که خود را به حیاط پشتی رساندیم. در فکر بودم که چگونه می خواهیم از این باران گلوله رد شویم، اگر ما نتوانیم فرار کنیم حداقل حمید بتواند فرار کند. حمید اما بدون توجه به همه اینها جلو می رفت و ما را به دنبال خود می کشید.

قبل از اینکه کاملاً به پشت بام برسیم، صدای شلیک مسلسل حمید آمد. او به جای سنگر گرفتن، مستقیم به سمت مامورانی که روی بام های دیگر کمین کرده بودند، رفت و آتش گشود. ماموران که انتظار این حرکت را نداشتند از ترس سرهای خود را دزدیده، پشت دیوار پناه گرفتند. آن قدر جا خورده بودند که تا به خیابان رسیدیم صدای شلیکی از جانب آنها نیامد. تازه وارد خیابان شده بودیم که حمید باز هم بسوی ماموران آتش گشود. دیدم که دو مامور افتادند. با اشاره حمید رفیقی دوید و مسلسل یکی از ماموران را برداشت. کمی جلوتر ماشینی را گرفتیم و هر چهار نفر توانستیم از منطقه خارج شویم. حمید معتقد بود در مواقع محاصره، بهترین دفاع، حمله است، دفاع صرف یعنی صد در صد مرگ!"

آنروز سهمگین هم چریک افسانه ای از نبردی سخت، جان سالم بدر برد.

در نهایت در ۸ تیر ۵۵ در شبی که حمید اشرف با نه تن دیگر از رفقاییش در جلسه ای که درباره علل ضربه ها و راه حل شرکت داشتند ضربه نهایی وارد می شود. این خانه در خیابان مهرآباد جنوبی، بیست متری ولیعهد (شمشیری)، خیابان پارس، کوچه رضاشاه، قرار داشت و فاقد تلفن بود. پس از ۴ ساعت درگیری، و حتی اعزام بالگرد به محل درگیری برای گیر انداختن چریک افسانه ای به هر طریق ممکن، حمید اشرف در پشت بام در حال گریز با تیری بین دو ابرویش کشته شد.

عباس هاشمی درباره روز آخر حمید می نویسد: "عصر روز ۷ تیر ۵۵ یعنی تنها چند ساعت پیش از این واقعه، بهزاد امیری دوان سر قرار حمید اشرف رفته است و برای آخرین بار رفیق اش را با گت جین بلند آبی می بیند. در ازدحام چهار راهی در کنار پارک شهر تهران احساس می کند ماشینی مشکوک و محیطی مشکوک را! رفیق حمید اما اینبار خونسردی و آرامش همیشگی اش را ندارد! بسته ای پول را به بهزاد می دهد: "اوضاع خوب نیست" و قرار تمام میشود!"

با مرگ حمید اشرف تشکیلات سازمان چریک های فدایی خلق نیز تقریباً از هم پاشید، آنچنان که بیژن جزنی پیشتر پیش بینی کرده بود...

حمید اشرف در دوره ای می زیست که تفکر رادیکال مارکسیستی در اغلب کشورهای جهان پیشرو بود و بسیاری از جوانان راه رهایی از بن بست های اجتماعی را از میان همین روش ها جستجو می کردند. حمید اشرف به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقاد داشت باوجود اینکه جنبشی که برایش مبارزه می کرد را آزادیخواهانه می دانست و این همان نقطه تضاد ایدئولوژی چریک های آرمانخواه بود!

فصل چهارم

علل شکست مبارزات مسلحانه در ایران

عملیات های کلی همه جنگهای چریکی را می توان این گونه توصیف کرد: عده ای از شهر و یا از کردوی کوهستانی می آیند و در نقطه معینی یکدیگر را ملاقات می کنند و با توجه به اخبار رسیده از نقل و انتقالات دشمن طرح یک حمله را می ریزند. عملیات با پیروزی به انتها می رسد. یک واحد از گکرد ملی و یا ارتش دشمن نابود می شود و موجی از احساسات ملی بر می انگیزد. آنوقت چه اتفاقی می افتد. هیچ چیز، روزنامه ها و تیتراها و عنوان هایشان که معلوم است. حکومت تهدیدهای تلافی جویانه می کند و جنبش هم اعلامیه های پیروزی می دهد. شایعات گوناگونی در باره ماجرا درمی گیرد. اما واقعیت در این است که پیشرفت نظامی بیشتری در کار نیست. دلیلش ساده است: رزمندگان یا فوراً پراکنده می شوند و یا به شهرها برگشته و یا دست به راه پیمایی اجباری در کوهها می زنند. این سبک عقب نشینی خسته کننده است، فشاری است زیادی و بدون هیچ هدف معین و آشکار. بعد از آن چریکها باید منتظر شوند تا فرصتی ایجاد شود، با شبکه شهری برای تامین تدارکات و تجهیزات تماس بگیرند، زخمی ها را پایین بیاورند، عضوگیری دوباره کنند، خبرها را رد و بدل کنند. دو سه ماه بعد باز همین روند تکرار می شود. دوباره حمله بعدی را تدارک می بینند. اما رابطه ای بین این دو حمله نیست. دو واقعه هستند که پشت سر هم اتفاق افتاده اند. اما دارای هیچگونه اثر فزاینده ای چه سیاسی و چه نظامی نیستند. مردم نمی توانند حلقه رابطی بین ایندو حمله ببینند. زیرا دومی هنگامی رخ می دهد که اولی فراموش شده است. سرانجام این گونه وقایع بی ارتباط که پیاپی اتفاق می افتند اثرش بر افکار عمومی سست می شود. دیگر در این وقایع چیزی نیست که توده ها را به حرکت وادارد و از آنجا که هیچ سازمان ملی نیست که با آنها برخورد نماید و هیچ توضیحی پیش و پس از این وقایع نیست و هیچ ارتباط مردمی بین این وقایع و مبارزه مردم در شهرها و کارخانه ها نیست بازتاب های گزری آنها همچون جرقه ای درخشیدن گرفته و خاموش می شود. در واقع آنچه اتفاق می افتد عکس جریان است... تکرار پیاپی وقایع نه تنها هیچ تغییر مهمی را در موقعیت سیاسی ایجاد نکرده و هیچ بازتابی را در زندگی روزمره اجماعی ندارد، افکار عمومی را به تدریج بی تفاوت می کند و حالت سمپاتی را از آنها می گیرد و انقلاب دیگر به عنوان چاره کار مطرح نمی شود. جنبش انقلابی مسلح توانا در زنده کردن نیرو و زنده کردن تجربه ها و ایجاد یک مخاطب توده ای نیست. حتی دردناکتر اینکه دشمن همواره سرگرم ذخیره نیرو است ولی نیروهای انقلابی مدام درحال از دست دادن نیرو هستند. دشمن توانسته تکنیک سرکوبی و سیستم جاسوسی و اطلاعاتی را به موازات هم ایجاد کند و می کوشد نیروهای خود را هر چه بیشتر متمرکز و متمرکز کند. از این راه او پراتیک را به سود خود می کند: نیروهای را گسترش بده، میانه روها را جذب کن و افراطی ها را ایزوله کن. در اندیشه جیاب جنگ به عنوان عاملی برای گسترش و تکامل نیروهای خودی و گسترش نیروهای خودی برای جنگی قدرتمندانه و پیروزی های بزرگتر و گسترش تدریجی نیروهای خودی و همراه با آن آمادگی برای به دست آوردن امکان خیزی به جلو و کسب پیروزی در جنگ بود. که به نظر می رسد در ایران وارونه عمل شد. در اینجا مارپیچ بالا رونده و صعودی جنگ به مارپیچی قهقراپی بدل شد. در ایران چریک ها تقریباً چنین سیاستی را دنبال کردند: جنگ برای ویرانی نیروهای خودی، ویرانی نیروهای خودی برای جنگ، خیز برداشتن برای قطع دگرگونی تدریجی نیروهای خودی و نتیجه نیز آن شد که از پیش انتظار آن میرفت. همه جنبشهای چریکی تا کنون یک ویژگی بارز داشته اند و آن اینکه نتوانسته اند ابتکار عمل را به مدت طولانی به دست گیرند.

این ویژگی به هر صورت که بروز کند اصل مساله و مشکل باز یکی است. این جنبش ها نمی توانند دو هدف حیاتی هر جنگ را که عبارت است از ضربه زدن به دشمن و حفظ نیروهای خودی را برآورده سازند. وقتی آنها از جایگاه دفاعی در جایگاه تهاجمی قرار می گیرند تلفات قابل توجهی به دشمن وارد می کنند اما نیروهای خودشان هم آسیب جدی می بینند و وقتی در موضع دفاعی قرار می گیرند چون نیروهای خود را دور از برخورد نگاه می دارند به دشمن آسیب کمی وارد می کنند و در نتیجه تهدیدی برای هیأت حاکمه نیستند. در حالت اول یک تهاجم سریع، نیروی پارتیزان ها را فرسوده می سازد و در حالت دوم جنگ چریکی دچار رکود می شود و نیروها ممکن است عملیاتی پراکنده و کم تاثیر را انجام دهند که در این صورت نه ارتش می تواند کانون را خراب کند و نه کانون ارتش را. به نظر می رسد پیدا کردن یک حد وسط مطلوب بین شجاعت خیلی زیاد و احتیاط خیلی زیاد، بین جسارتی که میتواند به خود کشی منجر شود و احتیاطی که به هیچ کس ضربه نمی زند ناممکن است. در شروع مبارزه مسلحانه از دو عاملی که به رشد و تعمیق مبارزه کمک می کند و ذهنیت را آماده می کند یکی آگاهی نسبت به ضرورت تغییر است و دیگری اطمینان از وجود شرایط تحقق این تغییر انقلابی. این دو عامل در جمع با شرایط عینی در همه کشورهایی که انقلابات مارکسیستی در آنها رخ داده است موجود بوده است. با توجه به شرایط و روابط بین المللی

شکل عمل انقلابی را معین می کنند. هر چند دوری از کشورهای سوسیالیستی تاثیر مطلوبی را در کار آنها نگذارد. کاسترو در سال ۱۹۶۳ میلادی اعلام کرده بود: "وظیفه نیروهای انقلابی به خصوص در این لحظه تشخیص آرایش نیروها و صف بندی های جهانی در عرصه بین المللی است و درک اینکه چنین تغییراتی مبارزه مردم را آسان می کند. وظیفه انقلابیون امریکای لاتین انتظار برای معجزه روابط بین الملل و تحقق انقلاب سوسیالیستی در امریکای لاتین نیست بلکه باید از هر فرصتی بهره گیرند و از آن به نفع انقلاب بهره گیرند و جنبش انقلابی را به پیش برند و انقلاب کنند."۱ در مبارزه مسلحانه دشواری دست یافتن به اصول، مدت و روش کار (مبارزه مسلحانه به ویژه جنگ چریکی) باید به صورت برنامه درآید و تکنیک تبدیل به هدف شود.

جمله امری "باید مبارزه کرد" باید جانشین جمله اخباری "چگونه مبارزه کرد" شود و زبان حس و تهییج به جای زبان سرد تحلیل بنشیند. به اصطلاح زبان شناسان جمله های امری باید به بهای نادیده گرفتن جمله های اخباری که ناقل شناخت هستند مورد تاکید قرار گیرند. برای آنها که این خواسته ها را شنیدند یا تحت تاثیر آن قرار می گرفتند همه آن چیزی که مبارزه مسلحانه به طور روانشناسانه بر آن دلالت می کرد با بستن راه بر چیزهای مورد نیاز از نظر علمی پایان می یافت. ولی مشکل اصلی در دادن شعار نیست و نبوده است. مشکل اصلی در آنچه شاید بتوان آنرا تفاوت در تئوری و عمل نامید، بوده و هست. **مائو معتقد بود که باید جنگ را در طی جریان جنگ فرا گرفت.** کتاب و تئوری همیشه ضروری بوده و خواهد بود اما آنچه در عمل اتفاق می افتد بسیار متفاوت با آنچه در کتابها خوانده ای و یا نقشه آنرا در سر داری است. بنا به قول نویسنده کتاب نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، "شیخونی که تمرین می کنی و شیخونی که در زیر آتش گلوله دشمن باشی زمین تا آسمان با یکدیگر فرق می کند."۲

بررسی نبردهای خلقی مخصوصاً در کشورهای کوچک که زیر تجاوز مستقیم قدرت های امپریالیستی قرار دارند آشکارا نشان می دهد که اهمیت یک کشور همسایه و دوست یابی چقدر زیاد است. تمرکز گسترده قدرت موتوریزه دشمن و ظرفیت تخریب گسترده او این ضرورت را ایجاب می کند که پارتیزان ها بهترین استفاده را از مناطق مرزی ببرند. برخلاف اوهام امپریالیسم هیچ انقلاب ملی نیروهایش را از یک کشور دیگر اخذ نمی کند، بلکه تنها چیزی که یک کشور همسایه می توانند ارائه کند یک پشت جبهه است.

دشوار است بتوان یک گروه چریکی را یافت (حتی گروهی با پشتوانه ای از حمایت مادی، نژادی، قومی و ملی) که توانسته باشد بدون داشتن یک منطقه امن برای عقب نشینی از یک مهلکه مرگبار بگریزد. اگر نیاز به یک پشت جبهه محکم و نیرومند قانون عمومی همه جنگ هاست در این صورت یک کشور دوست و همسایه که نقش پشت جبهه را بازی می کند تجسم آن قانون خواهد بود. مثلاً ارتش ویت مینه در ویتنام با آنهمه خصلت مردمی و ملی و با آنهمه نفوذ در میان مردم آن کشور اولین مناطق آزاد شده یا اولین پایگاه ثابت آن در در ویت بک در نزدیکی مرز چین قرار داشت. در ویتنام جنوبی هم مناطق آزاد شده بوسیله دولت موقت انقلابی بیشتر نزدیک مرزهای کامبوج و لائوس بود. عدم تناسب نفرات و تجهیزات که با کنترل هوایی دشمن شدید تر هم می شود.

موانع نظامی شورشیان به قدری زیاد است که داشتن مکانی برای عقب نشینی از ضرورت های مطلق است. اهمیت پایگاه بیشتر از این نظر استراتژیک است که شورشیان را قادر می سازد هرگونه ارزیابی مکانیکی و ریاضی را در باب موازنه اقتصادی و نظامی نیروها برطرف کنند. پایگاه حمایتی باید شکار را برای خود به شکارگاه آورد. فضائی خالی ایجاد کند تا دشمن نیرویش را در جنگ برای هیچ به هدر دهد. عمل دفاع با اتکاء به جبهه ممکن می شود. چنانچه شورشیان می توانند ابتکار عمل تاکتیکی خود را حفظ کرده و در صورت از دست دادن آنرا دوباره بازیابند. تنها با استقرار یک پایگاه حمایت محلی یا دسترسی به یک پشت جبهه بین المللی است که میتوان از مرحله ناپایدار بقای یک گروه متحرک به مرحله تثبیت و کنترل به منطقه رسید. به عبارت دیگر تنها در چنین شرایطی است که میتوان گروه چریکی را تبدیل به وجود سیاسی کرد یا این تغییر باید صورت گیرد و یا جنگ چریکی از بین می رود. جنگ چریکی نیز به عنوان یک سازمان سیاسی یا در بین مردم ریشه می دواند و یا نابود می شود

۱- هنس جوزف اسطوره عصیان، چه گوارا سخن میگوید ت: اسدالله امرایی تهران نشر: گل اذین چ ۲ ۱۳۸۴ ص ۱۱۱

۲- شوکت حمید نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با ایرج کشکولی) نشر: اختران چ ۱ ۱۳۸۰ ص ۳۷

یا رشد یا مرگ و یا پیشرفت یا پسرفت برای ایجاد جنگ چریکی و گسترش آنها از مرحله اولیه هیچ شرایطی مناسب تر از مداخله خارجی ها نیست ، چه مداخله خارجی ها و چه پیاده کردن نیروی اعزامی . هر چند این شرط کافی نیست ولی شرط لازم است زیرا تنها در این صورت است که پیشاهنگ تبدیل به پیشاهنگ تمام مردم می شود . با نشان دادن اینکه دشمنان داخل کشور عروسکهای دست نشاندۀ ای بیش نیستند میتوانند حمایت همه میهن پرستان را به خود جلب کند. اگر طرح ها و برنامه های عملیاتی تعدادی از سازمان های مسلح مطالعه شود مشخص می شود که همه آنها یک وجه مشترک داشته اند و آن اینکه : مداخله مستقیم و گسترده امپریالیستی را به عنوان یک پیش فرض در نظر بگیرند و به سبب اهمیت فوری دادن به چنین پیش فرضهایی است که از مشکلات عملی موجود در اولین مرحله مبارزه مسلحانه یعنی شکل گیری و رشد و بقای سازمان سرتاسر زیرزمینی به طور سریع رد میشود.

اگر پایگاه حمایتی برای پشتیبانی از مبارزان ایجاد نشود احتمال وقوع مشکلات زیر وجود خواهد داشت:

۱- جنگ در خدمت بقا به جای بقا در خدمت جنگ یا دور باطل نیازهای لجستیکی در میاید وقتی پیشاهنگ پشت جبهه محلی ندارد یا نتواند شماری زیاد از منطقه را سازمان دهد مجبور است کارها و وظایف عادی پشت جبهه را خود به عهده گیرد(تامین زندگی،سلاح ،کفش ،لباس ،حبس زندانیان احتمالی ،حمل و نقل ،مهمات و سوخت و ارتباطات).

کار و انرژی و نیروی انسانی و وقتی که پیشاهنگ باید صرف این وظایف کند ، گه گاهی اینها از اولویت درجه یک برخوردارند و او را از پرداختن به کار اصلی منحرف می کند. پیشاهنگ بودن توده ،نیروی چریکی بدون پایگاه حمایتی،سرداران بدون سپاه ،افسران بدون سرباز، معنای این واقعیت در عمل و عملیات آشکار خواهد بود. یعنی افسران باید وقت خود را صرف این قبیل کارها بکنند و وقتی برای انجام کارهای خاص نمی ماند. با کدام وقت باید نشست و طرح جنگ با دشمن را ریخت ؟ در حالیکه گروه حمله باید مشکل حمل و نقل مواد غذایی و مهمات و تامین ارتباطات و غیره را خود حل کند. بدین گونه چه وقتی و چه نیروئی برای جنگیدن باقی می ماند؟ وقتی پیشاهنگ مجبور است هم وظیفه نظامی و هم وظیفه لجستیکی را خود انجام دهد طبیعی است که ظرفیت عملیاتی آن تضعیف میشود و در نتیجه پیشاهنگ سیاسی بقای خود را هدف اصلی میداند یعنی بقای خود را هدف اصلی هر عملیاتی میداند و در نهایت جان سالم به در بردن از یک کشتار را پیروزی میداند یعنی اصل حفظ نیروهای خودی ،اصل نابودی نیروهای دشمن را تحت تاثیر قرار می دهد. ضرورت معاش (تدارکات) بر ضرورت جنگ پیشی می گیرد و مبارزه مسلحانه به مبارزه ای برای بقا تبدیل می شود.

از سوئی دشمن هیچ مشکل لجستیکی ندارد و همیشه به سرعت نیروهای تازه نفس خود را وارد میدان نبرد می کند. در چنین شرایطی قانون عدم تقارن حمله و دفاع به ضرر نیروهای چریکی و به سود نیروهای دشمن است. پیشاهنگی که فاقد یک پایگاه حمایتی است دچار فرسایش جبران ناپذیر نیروها می شوند که از همه برتر تلفات انسانی است. مرگ یک چریک نه تنها از نظر فکری و معنوی که از نظر مادی هم جبران ناپذیر است و به دنبال تلفات انسانی، روحیه و آمادگی جنگی هم پائین می آید و انگیزه ابتدائی علی رغم همه کوشش ها و نیات عالی افت می کند. تازه علاوه بر همه اینها باید خستگی مزمن و سوء تغذیه را هم افزود.

۱ - عدم وجود پایگاه حمایتی : شوروی و سیاست خائنانه این کشور در قبال چریک های ایران

هر چند از دید اندیشمندان و بنیان گذاران مارکسیسم پیروزی واقعی برای مارکسیسم هنگامی حاصل می شد که پرولتاریای جهانی به رهبری احزاب مارکسیست به پیروزی عمومی دست یابد و انقلابات مارکسیستی توسط کارگران تمامی جهان را دربر گیرد اما در عمل این حرف در حد شعار بیش نماند و کارگران و مبارزان و چریکهای مارکسیست ایرانی در عمل هیچ گونه حمایت و پشتیبانی را از سوی شوروی مشاهده نکردند. در اندیشه مارکسیسم پیروزی اندیشه سوسیالیسم و به دنبال آن مارکسیسم زمانی تحقق عینی می یافت که پرچم سرخ بر فراز تمامی کشورهای جهان مشاهده می گردید. در واقع شاید بتوان انترناسونالیسم مارکسیستی را یکی از اصول اولیه و بسیار مهم در تفکرات بنیان گذاران اولیه مارکسیسم دانست. به عنوان نمونه این فراگیری اندیشه مارکسیسم و عدم ایستائی و محدود کردن این اندیشه را در آثار و گفته های لنین نیز میتوان یافت. او در کتاب بیماری چپ روی در کمونیسم خاطر نشان می کند که " در رشته مناسبات داخلی کشور سیاست ملی کمینترن نمی تواند به تصدیق خشک و خالی

و صرفاً دکلارته و تساوی حقوق ملل که متضمن هیچ گونه تعهد عملی نیست اکتفاء کرد. دموکرات های بورژوا فقط به چنین تصدیقی اکتفاء می کنند. احزاب کمونیست نه تنها باید در تمام فعالیت های تدریجی و تبلیغی خود نقض دائمی حقوق ملل و تضمینات حقوق اقلیت های ملی در کلیه کشورهای سرمایه داری - یعنی عملی را که علی رغم قوانین اساسی دموکراتیک آنها انجام می پذیرد پیوسته افشا سازند بلکه هم چنین باید اولاً به طور دائم توضیح دهند که فقط نظام شوروی قادر است تساوی حقوق ملل را عملاً تضمین کند و برای این کار باید ابتدا پرولتارها و سپس تمام توده زحمت کش را در مبارزه علیه بورژوازی متحد کند. دوماً تمام احزاب کمونیست باید به جنبش انقلابی ملل وابسته یا غیر کامل الحقوق و مستعمرات مستقیماً کمک کنند بدون این شرط بویژه مبارزه علیه ستمگری بر ملل وابسته و مستعمرات و نیز تصدیق حق آنها به جدا شدن و تشکیل کشور مستقل، دروغی باقی خواهد ماند. قبول انترناسیونالیسم در گفتار و جابه جایی آن در کردار تمامی کوشش های ترویجی و تبلیغی و کار عملی با ناسونالیسم خرده بورژوازی و اکنش پذیری گرائی عادی ترین پدیده ایست که نه تنها در احزاب انترناسیونال دوم بلکه در بین احزابی هم که از این انترناسیونال خارج شده مشاهده می شود.^۱

شاید اگر لنین چند سالی بیشتر زنده می ماند و عملکرد استالین را در قبال مبارزان دموکرات آذربایجان آن هم در قبال دریافت پیشنهاد دریافت چاه های نفت شمال در دوران قوام السلطنه مشاهده می کرد پی می برد که در عرصه سیاست آنچه بیشترین گیرائی را برای سیاستمداران بی اخلاق و منفعت طلب داراست کسب سود به نفع خود و در برخی موارد نادر منافع مردم خود در روابط بین المللی است نه عمل به اخلاقیات و پرنسیب های رفتاری. علت توقع چریک های ایرانی در حمایت شوروی شاید به حضور قدرتمند این کشور در عرصه حکومت های مارکسیستی بر می گشت. هر چند آنها سالهای پیش به خوبی و درستی دریافته بودند که دولت شوروی دولتی اپورتونیست و فرصت طلب است و نباید از این کشور زیاده از حد انتظار داشت. در بین سال های ۱۹۴۵ و ۱۹۵۳ میلادی کشورهای مارکسیست -لنینیست یک اردوگاه منسجم را تشکیل دادند. در این اردوگاه شوروی از نظر اهمیت تولیدات و تعداد جمعیت و وسعت و اهمیت منابع طبیعی بیش از سایرین مقتدر بود. از آنجا که این کشور رهبری ایدئولوژیک و برتری غیر قابل انکار نظامی نیز بر سایرین داشت این کشور را در راس این اتحادیه قرار می داد. در آن سالها شوروی می کوشید هر گونه اقدام ضد تمرکزی را خنثی سازد.^۲ هر کجا سران دول کمونیستی تمرد کردند و یا قیام خلقی آغاز می شد با سرکوب اتحادیه شوروی مواجه میشد.^۳

در واقع یکپارچگی اردوگاه سوسیالیسم در حقیقت نوعی صف بندی به سود شوروی بود تا اینکه این اتحادیه با تشکیل سازمان ورشو شکل رسمی به خود یافت و شوروی شروع به اشغال نظامی کشورها کرد و شوروی شرایط لازم برای استقرار نیروهای خود را در این کشورها آماده کرد. فرماندهی نظامی این کشورها در حقیقت تابع شوروی ها بود و اغلب به یک افسر روس واگذار میشد. حتی تسلیحات نظامی این کشورها به مرور بر مبنای مدل شوروی استاندارد شد. مهمترین و مدرن ترین تسلیحات نظامی نیز در اختیار این کشور بود.

چنین حضور و قدرتی نه تنها در عرصه داخلی و منطقه ای که حتی در عرصه فرا منطقه ای و جهانی بود که توقع از این کشور به عنوان یکی از دو قطب اصلی خوانش از مارکسیسم در کنار چین قرار میداد و مبارزان دیگر کشورها را امیدوار می ساخت تا در مبارزات خود به حق خواستار پشتیبانی این کشور گردند. این حمایت به چندین دلیل هرگز چهره واقعیت به خود نگرفت که در زیر به چند عامل آن به طور خلاصه اشاره می شود.

"تبدیل دولت دموکراتیک کارگری روسیه به هیولائی دیوان سالارانه استالین را، در ابتدا باید به دلیل اصرار مارکس در اینکه سوسیالیسم میتواند در مقیاس جهانی پیروز شود دانست. بلشویکها نیز همانند او باور داشتند که تنها اگر رژیم شوروی آژیر برای انقلاب پرولتاری در غرب باشد میتواند ماندگار شود اما به رغم موج انقلابی که درپایان

۱- لنین ولادیمیر ایلچ بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴ ص ۱۲۰

۲- گرا کریستیان حکومت های مارکسیست لنینیست از ۱۹۱۷ تا عصر حاضر -ت: امان الله ترجمان نشر: پرشکوه چ ۱ ۱۳۷۷ ص ۱۲۱

نخستین جنگ جهانی اروپا را لرزاند جمهوری شوروی تنها ماند.^۱ و باعث تبدیل شوروی به کشوری قدرتمند و دیکتاتور گردید که سایر کشورها ترجیح دادند در عرصه مبارزه تنها به نیروی درونی خود اکتفاء کنند تا اینکه با حمایت کشوری نیرومند به قدرت رسند و بعد در دام این کشور افتند و دیگر راه فراری برای عبور از این استعمار تازه را نیابند.

رهبری بلشویک نیز بعد از سکنه لنین در ۱۹۲۲ م. بیش از پیش خود را با وضعیت موجود وفق داد و کوشید منافع شوروی را مهمتر از منافع کارگران جهان ببیند و اصل سوسیالیسم در یک کشور را اختراع کرد و به نوعی سوسیالیسم ملی که شاید بتوان آنرا در واقع خوانشی تازه از ناسیونالیسم روسی بود رسید. بر همین مبنا نیز دیگر مخالفان این نوع خوانش نظیر تروتسکی و سایر اپوزیسیون چپ را در خارج از کشور به قتل رسانیدند. در نتیجه این اقدامات سرکوبی در درون حزب به نفع گسترش دیکتاتوری شخصی استالین تمام شد. علت دیگر عدم حمایت شوروی را نیز بی شک میتوان در قراردادهای اقتصادی سود آور با رژیم ایران دانست که این کشور را مجاب می کرد در ازای ورود میلیونها دلار ارز خارجی به کشور شوروی چشم بر تمام حقایق داخلی ایران ببندد و همانگونه که در گذشته ای نه چندان دور حزب دموکرات آذربایجان را قربانی منافع نفتی خود ساخته بود این بار نیز موفق شود در ازای نادیده گرفتن خیزش ملی برای سرنگونی هیأت حاکمه ایران و به قدرت رسانیدن همان طبقه کارگر و پرولتاری که روسیه در چند سال قبل برای آن در عرصه جهانی یقه درانی میکرد، قراردادهای پرسودتر و چرب تری را نصیب جیب خود سازد و آنهمه شعار در پشتیبانی از آرمان های مارکسیسم را به راحتی به دست فراموشی سپرد و به عبارت دیگر "درست به وارونه آرمان کمونیسم که توده ها را عامل سازنده و تعیین کننده در تاریخ می داند شوروی که گویا بدین آرمان باورداشت سیاست جهانی خود را بر پایه هایی استوار کرده بود که در آنها هر عامل و هر چیزی جایگاه داشت مگر توده ها و درست به علت تهی بودن جایگاه توده ها در سیاست جهانی شوروی بود که شوروی پیوسته زد و بند با دولت های وابسته و استعمارگران را پیشه خود ساخته بود.^۲

و عجب این تاریخ در خود درس های بسیار دارد و دیکتاتورها از یک سو و آزادی خواهان و وطن پرستان گوئی هرگز تاریخ را نمی دانند و یا نمی خوکنندوبنا بر گفته معروفی **هر ملتی که تاریخ را بخواند محکوم به تکرار تاریخ است**. عجیب تاریخ این است که مجاهدان ما این خیانت ها و سازش ها را دیدند و باز به امیدی واهی بودند و عجیب تر اینکه مدام این تاریخ در حال تکرار شدن است.

۲ - تبلیغات رژیم پهلوی

حکومت ستمگر پهلوی، انقلابیون بزرگ را در زمان زندگی شان همواره در معرض پیگرد قرار دادند و سخنان آنها را با خشمی بس سبعمانه و با کینه ای دیوانه وار و سیلی از اکاذیب و افتراهای نادرست تحریف می کرده اند و پس از مرگ آنها نیز از آنها جنایتکارانی بزرگ توسط دستگاه حاکمه ساخته می شد و در واقع از جنازه های آنها نیز ترسی عمیق احساس می شد. رژیم حتی اجازه تشییع جنازه را به خانواده های این مبارزان نیز نمی داد، با ترس از اینکه با علنی شدن مرگ این افراد علت مبارزانشان نیز در پس از آن مطرح شود و ددمنشی رژیم در کشتار مخالفانش آشکارتر شود و به قول لنین: "پس از مرگ آنها کوشیده می شد از آنها بت های بی زبانی ساخته شود و راه و شعارهای حقیقی آنها فراموش شود"^۳ تهی ساختن آموزش های مبارزان از شیوه های معمول تبلیغاتی رژیم از زمان رضاشاه محسوب می شد. مبارزه با این چریکها تحت عنوان مبارزه با اشرار، اغتشاشگران، عوامل بیگانه، خرابکاران، رجعت سرخ و ... همواره و بدون وقفه در تمام طول سال های سلطنت پدر و پسر ادامه یافت. هیچگاه به این مبارزان اجازه داده نشد د رملاء عام و در فضائی آزاد از عقاید خود دفاع کنند و در برابر موج اتهامات اکثرا بی پایه رژیم بتوانند به معرفی آرمان های خود بپردازند. شعارها، آرمانها و اهداف واقعی آنها همواره در پشت ستیزه های بی امان دستگاه حاکمه پنهان ماند و هرگز مجالی برای مقابله به مثل نیافت. این موج تبلیغاتی را در سایر کشورهای دیکتاتوری نیز مشاهده می کنیم. به عنوان نمونه در کوبا کاسترو اشاره می کند که درکوبا

۱- استالین درباره لنین و لنیسم تهران نشر فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴

۲- شعاعیان مصطفی جنگ سازش نشر مزدک فلورانس بهمن ۱۳۵۵

۳- لنین ولادیمیر ایلچ دولت و انقلاب تهران نشر فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴ ص ۵

حتی مارکسیست ها را به عنوان دشمنان بشریت به افکار عمومی معرفی می کرده اند. او می گوید " در کشور ما سوسیالیسم و کمونیسم به عنوان دشمنان بشریت معرفی می شدند. این یکی از روش های خود مختار و غیر عادلانه ای بود که در کشورمان اشاعه می شد. یا بهتر بگویم یکی از روشهایی که نیروی ارتجاعی در کوبا در تمام زمینه ها از آن حمایت می کرد. تقریباً از زمان های دور اینطور القاء می شد که سوسیالیسم وطن را نفی می کند، زمینها را از روستائیان می گیرد، املاک شخصی را از افراد می گیرد، خانواده ها را از هم جدا می سازد و چیزهایی از این قبیل. در زمان مارکس این تبلیغ می شد که زنان به اشتراک همگان در خواهند آمد که در واقع این امر در راستای در هم کوبیدن این متفکر بود. مسائلی از این وحشتناک تر و مضحک تر هم برای مسموم کردن اندیشه مردم بر ضد عقاید انقلابی مطرح می شد."^۱

به نظر می رسد چون رژیم در بیشتر موارد از مناظره با افراد مدعی این نوع از افکار و اندیشه ها درمانده بود و نمی توانست و یا نمی خواست با گفتگو با این افراد ماهیت ضد دموکراتیک و ضد انسانی خود را به معرض دید افکار عمومی بگذارد هرگز این فرصت به آنها داده نشد. دادگاههای آنها نیز اغلب در مکانهایی نامعلوم و بدون داشتن وکیل انجام میشد و سپس مختصری ساختگی از این دادگاهها و با نظارت هیأت دولت در روزنامه ها انتشار می یافت. هجوم بی امان و گسترده دستگاه تبلیغات سلطنت با تمام وسعت و حجم گسترده این حملات که طیف گسترده ای از مطبوعات و روزنامه ها و صدا و سیما را در داخل و خارج در بر می گرفت در برابر میزان برد تبلیغاتی فدائیان واقعا از دو طرف مبارزه حریفانی نابرابر ساخته بود که هرگز نیز این موازنه بر هم نخورد. رژیم به طرز گسترده ای کوشید محتوای پیام انقلابی فدائیان را از محتوا خالی نماید و در این راه نیز از همراهی پاره ای روحانیون درباری نیز برخوردار بود. نابود کردن اخلاقی افراد مبارز نیز از دیگر روش های ضد تبلیغی بر علیه آنها بود که در رسانه ها و به طوری گسترده بازتاب می یافت و از آنها افرادی بی اخلاق، ضد اخلاق و ... در نزد مردم ساخته می شد. تحریف روح و آموزش انقلابی این افکار امری بود که در تمام دوران پهلوی ها ادامه یافت. با این شیوه تحریف بی سابقه در مارکسیسم به نظر می رسید اولویت اولیه مبارزان می بایست آموزش صحیح و درست این اندیشه به مردم بود تا مردم بتوانند بدون واسطه متن حقیقی این پیام را دریابند و شاید در این صورت استقبال بیشتری از آنها می کردند ولی بعد از گذشت چندین سال از آن سال های مبارزه هنوز جای این سوال باقیست که به راستی فدائیان تا چه حد در این راستا کوشیدند و سعی کردند ابتدا اصول را آموزش دهند و سپس به قیام بپردازند تا در مبارزات همچون تک چهره هائی تنها به دور از متن جامعه عمل نکنند و چون جزایری دور افتاده به کار خویش نپردازند. به نظر می رسد جواب این سوال را می توان در میزان پشتیبانی ملی مردمی از آنها در طی این سالها دریافت. نکته مهم و با اهمیت دیگر در این زمینه این است که در حقیقت در راستای سرکوبی تبلیغاتی چریک ها هیأت حاکمه و مزدوران رژیم امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا و تمام دنیای به اصطلاح متمدن سرمایه داری بر علیه چریک ها هم سخن شده بودند. برآستی مبارزات پراکنده و دور افتاده چند چریک با دستان خالی تا چه اندازه ترس و وحشت در دنیای سرمایه داری ایجاد کرده بود و چه پیامی را در خود داشت که در برابر آنها به یک اتحاد نظری با هم رسیده بودند؟

نداشتن برنامه عملی و آشکار

شاید یکی دیگر از علل ناموفق بودن فدائیان را بتوان در نداشتن برنامه عملی و آشکار برای عوام مردم و افکار عمومی دانست. البته این نداشتن برنامه در حقیقت منحصر به فدائیان نبود و دیگر گروه های سیاسی از قبیل مجاهدین (اسلامی و مارکسیست) را نیز در بر می گرفت. آنها در شروع عملیات خود فاقد دستگاه رهبری و ستاد عملیاتی مشخص بودند. افرادی که به عنوان رهبر در راس این سازمان ها قرار می گرفتند اغلب در سر گرفتن تصمیم نهائی به مشکل بر می خوردند. سازماندهی و تشکیلات گروهها با آرمان های بلند این افراد اغلب سازگاری نداشت. این مبارزان حتی گاه از داشتن یک خانه تیمی نیز محروم بودند و یا برای به دست آوردن یک اسلحه ساده با مشکلات بسیاری روبرو می شدند. این گروه از داشتن ابتدائی ترین وسائل خود محروم بودند و بیشتر حملات این گروه ها به نقاط مختلف از قبیل بانک ها و پاسگاه ها برای تامین همین مواد اولیه برای عملیاتها بود. درحالیکه شاید اگر این افراد تسلیحات و منابع مالی بهتری می داشتند نمی بایست بهترین افراد خود را در راه به دست آوردن این تجهیزات از دست می دادند. شاید یکی از دلایل این امر را باید در درک ناصحیح این افراد از مارکسیسم دانست و

۱- کاسترو فیدل کاسترو و مذهب بی جا بی تا ص ۱

یا " درک نادرست شرایط سیاسی اجتماعی جامعه ایران و عدم توان تطبیق تئوریهای مارکسیستی با این شرایط دانست"^۱ در بحث از علمی بودن یک مکتب و حزبی که بر مبنای آن بنا می شود باید به نکاتی چند دقت داشت .

۱: استدلالها از ابتدا تا انتها بر روی اصول منطقی علت و معلولی و بر موازین علوم پذیرفته شده باشد. مفروضات و مبانی اتخاذی باید با بدیهیات عقلی سازگار باشد و تجربیات عملی نیز آنرا تأیید کند. درحالیکه به نظر می رسد برخی اقدامات و توقعات مبارزین فدائی فاقد چنین آگاهی و رابطه منطقی بوده اند که از آن جمله می توان به تسخیر پاسگاه سیاهکل اشاره کرد که چریک ها توقع داشتند با فتح آن مکان راه برای پیروزی های بعدی باز شود و از میزان آمادگی نیروهای دشمن برآورد درستی نکرده بودند .

۲: در جریان نتیجه گیری های نهائی می بایست هیچ گونه تناقض و خلاقی پیش نیاید و قسمتی قسمت دیگر را نفی کند که درباره برنامه های چریکها این هماهنگی مشاهده نمی شد و تناقضاتی به چشم می خورد.

۳: واقعیات خارجی و مشاهدات عینی علاوه بر تأیید مفروضات و مبانی اتخاذ شده باید استنباط های حاصله را نیز مورد تأیید قرار دهد. هگل نیز در همین زمینه معتقد بود که: آنچه واقعیت است عقلانی است و آنچه عقلانی نیست دیر یا زود توسط واقعیت محکوم خواهد شد .. این بلائی بود که دیر یا زود بر سر چریک ها می آمد. ضعف تئوریک برنامه های فدائیان را میتوان با مقایسه ای کوتاه با سایر گروهها دریافت. به عنوان نمونه حزب سومکا که به تقلید از حزب نازی آلمان هیتلری در ایران ساخته شده بود اصول بسیار مشخصی را در بندهای مختلف و در رابطه با مسائل مختلف ارائه می دهد و راه رسیدن به این اهداف را از راه برنامه های عملی مشخص می سازد. حتی ترتیب مبارزاتی خود را بر حسب طبقات مختلف در ایران اعلام و سپس نوع مبارزه و اهداف مبارزاتی خود را نیز اعلام و سپس دست به اقدام می زدند . " آنها در برنامه خود خواهان مبارزه با ارتجاع ، رشوه ، نادرستی ، اشراف ، و سرمایه داران نیز بودند"^۲ و برنامه هائی به دور از ماجراجوئی را انتخاب کردند . غرض این نیست که نادرستی و یا درستی اقدامات این دو گروه مورد مقایسه قرار گیرد ولی نکته مهم در این است که این حزب (سومکا) دارای برنامه ای روشن و همه فهم برای ایرانیان بودند و شاید در بسیاری از موارد با عقاید فدائیان نیز اشتراک نظر داشتند ولی راه خود را از آنها متمایز ساخته و با انتشار مرتب برنامه های خود در سطح وسیع دست کم توانسته بودند اقبال قشر خاصی را به خود جلب کنند و صرفاً بر هیجانی بودن برنامه های خود حساب باز نکرده بودند.

عوامل سیاسی و اجتماعی و ایدئولوژیکی بسیاری هم چون ضعف و کم رشدی جنبش توده ای و... باعث شد تا وضعیتی ایجاد شود تا ابتکار مبارزه در دست تعداد کمی از مبارزان بیفتد. در واقع آنها جلو نرفتند بلکه عقب نشینی جنبش های توده ای آنها را به جلو رانند. در عمل این پیشاهنگان عملیاتی به اندازه تاب و توان خود را انجام می دانند و بیشتر از این نیز نمی توانند . رهبران آنها مجبور بودند برای حلقه ارتباطی بین قاعده و راس هرم تا سر حد مرگ تلاش کنند. کسانی که رهبری مبارزه مسلحانه بودند و کارشان می بایست تمرکز و کانالیزه انرژی مواج توده باشند فقدان انرژی را با شجاعت و فداکاری خود جبران می کردند. در ده سال جنگ فعال زیر زمینی در ویتنام حتی یک نفر از اعضاء کمیته مرکزی به دست دولت یا نیروهای امریکائی نیفتادند و چنین هم باید باشد . نگهداری از کسانی که مسئولیت سنگین به عهده دارند و زنده نگهداشتن آنها برای خدمت به دیگران به سود همگان است . در واقع همه چیز به علت نبود سازماندهی بود و وقتی یک انقلاب نتواند با سازمان پیش رود ناچار باید با قهرمان پیش برود. در چنین شرایطی قهرمان گرایی تبدیل به مثبتی، منفی را می شود . این بهائی است که در صورت نبود سازمان پرداخت می شود که نوعی جانشین دردناک است. هرچه یک وضعیت انقلابی و مطلوب تر باشد نیاز به کارهای بزرگ تر قهرمانی برای برانگیختن مردم کمتر میشود . هر چه اعتماد به نفس حزب بیشتر باشد کمتر به شخصیتها متکی می شود. در حقیقت پیش بردن نبردی بدون داشتن یک سیاست برای تربیت کادرها اشتباه بزرگ و جبران ناپذیری است. تربیت کادرهای سیاسی هرچند کار بسیار سختی است اما به زحمتش می ارزد زیرا قهرمانان میروند و دیگر قهرمانی به جای آنها ظهور نخواهد کرد. نداشتن و یا تصور روشنی از برنامه نداشتن سبب مشکلات دیگری نیز میشود که یکی از آنها در اختلافات گروه های تشکیل دهنده سازمان های سیاسی خود را نشان می دهد. در سازمان چریک های فدائیان خلق نیز بر سر تئوری در بین دو گروه عمده سازمان اختلافاتی بروز کرد. از آنجا که گروه جزنی در زندان در مورد نتایج اصلاحات ارضی تحلیل متفاوتی داشتند برداشتشان از این تئوری در رابطه

۱- مقصودی مجتبی تحولات سیاسی اجتماعی ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ نشر: روزنه چ ۱ ۱۳۸۰ ص ۲۳۴

۲- عزیزی غلامرضا حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا) نشر: مرکز اسناد انقلاب اسلامی چ ۱ زمستان ۱۳۸۳ ص ۱۰۹

با شرایط عینی انقلاب نیز متفاوت بود. گروه احمد زاده -پویان باور داشتند که برنامه اصلاحات ارضی تضادهای طبقاتی را تشدید کرده است و به همین جهت در تحلیل علل فقدان جنبش خود به خودی نقش دیکتاتوری را عمده میدانستند. احمدزاده باور داشت که نبود جنبش خود انگیزه ناشی از سرکوب خشن و بلند مدت و ضعف نیروهای انقلابی است ولی شرایط عینی انقلاب وجود دارد در نتیجه تنها عامل دیگر مورد نیاز برای انقلاب تهاجم پی در پی به دیکتاتوری است. چنین تهاجمی به تدریج به تشکیل ارتش خلقی منجر می شود و راه را برای شورش های خود انگیزه هموار می ساخت. نگاه جزئی از او متفاوت بود. "او باور داشت که اصلاحات ارضی به راستی اختلافات طبقاتی را کاهش داده و شرایط عینی انقلاب وجود ندارد و بر پایه این تحلیل تئوری تبلیغ مسلحانه را طرح و فرایند مبارزه مسلحانه را به دو مرحله تقسیم می کند. در مرحله اول تشکیل سازمان پیشاهنگ بود. در این مرحله پیشاهنگ دیکتاتوری را مورد حمله قرار می داد و به این وسیله موجودیت خود را به مردم اعلام می کرد به سازماندهی عناصر انقلابی آماده به دست گرفتن اسلحه و پیوستن به مبارزه همت می گماشت. اقدامات مسلحانه جنبه تبلیغی داشت و پیشاهنگ را از نظر نظامی و تشکیلاتی و سیاسی برای مشکلات مردم آماده می ساخت. مرحله دوم یک جنبش انقلابی دارای پایگاه توده ای بود که در آن ارتش خلقی تشکیل می شد." "جزئی به مبارزه مسلحانه به عنوان فرایندی سیاسی و نظامی می نگریست. گرچه او اقدام مسلحانه را محور تمام تاکتیک ها و استراتژی ها می دانست اما به طور غیر مستقیم احمد زاده و فدائیان را به خاطر کم توجهی به جنبه سیاسی جنبش مورد انتقاد قرار می داد و آنها را از خطرات فرقه گرایی و ماجراجویی افراطی بر حذر می داشت. اکثر مارکسیست ها از جمله لنین باور داشتند که به کاربردن وسائل قهرآمیز به عنوان تاکتیک اصلی انقلابی تنها در زمانی مجاز است که شرایط انقلابی موجود باشد. آنچه در دیدگاه جزئی نامتعارف بود تئوری تبلیغ مسلحانه بود که به موجب آن پیشاهنگ از مبارزه مسلحانه به عنوان وسیله ای برای نخست تاسیس خودش و دوم برای آماده سازی جنبش برای انقلاب استفاده کند. حال چه شرایط عینی وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد. حمید اشرف نیز بعدها به بی تجربگی گروه می پردازد و آنرا ناشی از بی سازمانی گروه می داند. او در کتاب جمع بندی سه ساله می نویسد "مهمترین ضعف ما در بی تجربگی بود. بقیه ضعف ها از این بی تجربگی ناشی می شد. ما می خواستیم زود به نتیجه برسیم و سازمان کافی برای تحقق بخشیدن به این طرحها و آرزوهای سیاسی خود را در نظر نمی گرفتیم... ما اینرا نمی دانستیم و نیروهای خود را بیهوده به هدر می دادیم." "این نیز جنبه دیگری از بی برنامهگی و بی سازمانی بود که باعث به هدر رفتن انرژی و توان نیروها می گردید بدون اینکه گروه بتواند به اهداف خود دست یابد. یکی دیگر از مسائل مهم در عدم سازماندهی به موقع به ضربه خوردن های پی در پی و اکثراً شدید به گروه از سوی نیروهای امنیتی رژیم بر می گشت که سازمان را از سازماندهی مجدد و اصولی باز میداشت. اختلاف نظر در تهیه ایدئولوژی واحد نیز آنها را دچار تفرقه و پراکندگی می ساخت در نتیجه گروه ها در تعیین استراتژی دچار سردرگمی می شدند. لنین باورمند بود که بدون داشتن سازمانی استوار از رهبرانی که کار همدیگر را دنبال کنند هیچ جنبشی نمی تواند به پیروزی دست یابد. او لزوم داشتن سازمان را در ارتباط مستقیم با مقدار حمایت مردمی از آن سازمان می داند و تاکید می کند که هر چقدر استقبال مردمی از جنبشی بالاتر باشد طبیعتاً باید سازمان استوارتر باشد. او ذکر می کند که "چنین سازمانی باید به طور عمده عبارت از کسانی باشد که به طور حرفه ای با فعالیت انقلابی آشنائی داشته باشند. در یک کشور استبدادی هر قدر که ما ترکیب اعضای چنین سازمانی را محدودتر کنیم تا جایی که در آن تنها اعضای شرکت کنند که به طور حرفه ای به فعالیت انقلابی مشغول شده و در فن مبارزه علیه پلیس سیاسی آمادگی حرفه ای به دست آورده باشند همان مقدار هم در دام افتادن این افراد مشکل تر خواهد شد و به همان میزان نیز تعداد

۱- جزئی بیژن چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود بی جا نشر سازمان چ چ خ - ۱۳۵۷ ص ۱۶-۲۶

۲- اشرف حمید جمع بندی سه ساله بی جا ۱۳۵۴ ص ۳۲

افراد خواه از طبقه کارگر و خواه از سایر طبقات جامعه که امکان مشارکت در این جنبش را داشته باشند و به طور فعال در آن کار کنند گسترده تر می شود.^۱ باید توجه داشت که سازماندهی نیز به عنوان یکی از شاخصه های پیروزی یک سازمان می تواند مطرح باشد و نه تنها عامل، این عامل هنگامی که در کنار سایر عوامل دیگر همچون ارتباط طبقات مختلف اجتماعی در یک سازمان (رنجبران ،کشاورزان، سرمایه داران ملی و تجاری و ...) و یافتن متحدانی در خارج از کشور و ... می تواند چاره ساز باشد و در هنگام خطرات از ریزش و تفرقه بین نیروها جلوگیری کند. مثلاً در روسیه اندیشه بلانکیسم باعث به قدرت رسیدن بلشویکها گردید. جنگ داخلی هم موجب استحکام قدرت آنها شد . تلاش یک نسل آنها را به قدرت اقتصادی رسانید . " در آسیا و آلبانی و یوگسلاوی جنگ انقلابی و جنگ ملی با هم درآمیختند و کمونیستها در پایگاههای سرخشان اعمال قدرت سیاسی و اقتصادی کردند و این اعمال قدرت را به مثابه کله های روغنی به سراسر کشور هدایت کردند. در حالیکه با طغیان آزادی خواهی و ملی گرایی و با روندی اصیل باعث وجود حکومت کمونیست ها شد. در این طغیان انقلابی امریکای جنوبی و پاسخ سنجیده امپریالیسم نقش های قاطعی را ایفا کردند ... برنامه طبقات به قدرت رسیده در این کشورها حذف فقر و بدبختی و استثمار انسان از انسان ،حذف طبقات اجتماعی ،محو طبقات استثمارگر پیشین و اعطای امتیاز به طبقات پیروز بود"^۲

سازماندهی مناسب در راه مبارزه اهمیت بسیار بالائی دارا بوده است. شاید بتوان گفت پرولتاریا در راه کسب قدرت حاکمه سلاح و راه دیگری جز سازمان ندارد. پرولتاریا به سبب وجود رقابت پرهرج و مرج همواره دستخوش پراکندگی است و در زیر کار سخت به زانو درآمده است و عمق فقر و مسکنت کامل نگونسار شده است . " او فقط بوسیله اتحاد مادی سازمان که میلیون ها زحمت کش را در ارتش طبقه کارگر به یکدیگر پیوند می دهد تحکیم می یابد. در برابر این ارتش نه قدرت از هم پاشیده حکومت مطلقه یارای ایستادگی است و نه قدرت سرمایه داری بین المللی که در حال از هم پاشیدگی است. این ارتش علی رغم انواع پیچها و خمها، گام هایی به جلو و علی رغم هرگونه عبارت پردازی اپورتونیستی روز به روز صفوف خود را متشکل تر می کند." ^۳ به راستی چه راه حلی جز سازماندهی تمام طبقات مبارز.

۳ - مذهب و عدم حمایت علماء مذهبی

یکی دیگر از علل شکست چریکها در جذب مردم و در نتیجه ناتوانی در دست یابی به اهداف را باید در مذهبی بودن جامعه ایران دانست. نفوذ مذهب در ایران همواره یکی از عوامل تعیین کننده در تغییر مسیر تاریخ این کشور بوده است. در تمام وقایع مهم تاریخی معاصر این کشور علما یا رهبران مذهبی نقش موثری را ایفا می کرده اند. در مروری کوتاه بر تاریخ ایران از ابتدای قرن ۱۹ میلادی به این سو می بینیم که رهبران مذهبی همواره نقش اصلی را در دست کم شروع حوادث داشته اند. در صدر این وقایع میتوان از نهضت مشروطه ایران نام برد که به رهبری علمای به نام ایران شروع گردید و در نهایت به پایان گرفتن عصر استبداد و جانشینی نظام پارلمانی در ایران منجر شد. علما تا پایان حکومت قاجار نیز در مبارزاتی که برای حفظ اساس مشروطه صورت می گرفت نقش مهمی داشتند حتی رضاخان نیز که اعتقادات دینی محکمی نداشت پیش از رسیدن به قدرت با علم به قدرت و نفوذ مذهب در جامعه به دیانت تظاهر میکرد و با همین سیاست بود که فکر استقرار جمهوریت را که در اواخر سلطنت احمد شاه قوت یافته بود و خواست خودش در مجلس بود را از تصمیمش بردارد و با جلب حمایت علما و جامعه دینی کشور به مقام سلطنت دست یابد. هر چند در دوران رضاشاه از قدرت علما کاسته شد ولی اندیشه مذهبی و رویکرد مذهبی به مسائل در بطن و متن جامعه ایران پایدار ماند. حتی علما به عنوان نمایندگان این بخش از فرهنگ جامعه ایران بعد از برکناری او از قدرت آرام آرام قدرت از کف رفته خود را باز تولید کردند و دین نیز به عنوان یکی از ارکان حیاتی جامعه کار کرد مهم و تاثیر گذار خود را بازیافت. حتی محمد رضاشاه نیز در اوائل قدرت یابی به علت رفع ضعف در پادشاهی کشور و به خاطر جلب رضایت اکثریت دین دار و سنتی ایران بارها در مراسم مذهبی شرکت کرد و بر مذهبی بودن خود تاکید کرد. نخستین مخالفت های جدی علیه او نیز با ظهور گروه های اسلامگرا از بطن جامعه ایران آغاز شد. فدائیان اسلام ،گروهی از جوانان مسلمان با تفکراتی شدیداً مذهبی و سنتی بودند که با جلب پشتیبانی بازار و علمای بسیار و با استفاده از جو مذهبی جامعه ایران چندی توانستند

۱- لنین ولادیمیر ایلچ چه باید کرد مسائل حاد جنبش ما تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴ ص ۵ ص ۱۲

۲- گرا کریستیان حکومت های مارکسیست لنینیست از ۱۹۱۷ تا عصر حاضر ت: امان الله ترجمان نشر: پرشکوه چ ۱ ۱۳۷۷ ص ۳-۲

۳- لنین یک گام به پیش ،دو گام به پس تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴ ص ۲۱۸

گوی سبقت را از سایر رقبا در مبارزات مسلحانه علیه رژیم برابند. اگر نخستین اعتراض و قیام همگانی جدی را بر علیه سیاست های اقتصادی و فرهنگی شاه پس از سال ۱۳۳۲ را در سال ۱۳۴۲ خورشیدی بدانیم این بار نیز علما بودند که با پشتیبانی گسترده هواداران خود به مبارزه ای خونین بر ضد شاه پرداختند. حرکتی که ماه ها ارکان قدرت محمدرضا را به سختی لرزاند و مشروعیت او را با پرسشی بزرگ روبرو کرد و سبب بازنگرش عمیقی در نوع مواجهه مردم و حکومت گردید. حتی آیت الله خمینی نیز در نخستین خطابه های خود نوک حمله انتقادات خود را از شاه بر غیر اسلامی بودن حکومت او نهاد و به بندهائی از لوائج انقلاب سفید انگشت نهاد که به زعم او روحیه مذهبی ایران را شدیداً آزرده بود. این موضع گیری ها نشانگر نفوذ شدید مذهب دست کم در اقشار پائین و سنتی جامعه ایران داشت که به هیچ وجه نوسازی فرهنگی جامعه ایران را بر نمی تابید. در واقع تا پیش از شروع حرکات چریکی مارکسیستی تقریباً تمامی اعتراضات از طرف و با پشتیبانی مذهب یون ایران انجام شده بود و مردم مذهبی در آن اعتراضات همواره در صف مقدم بودند. اعتراضات به لوائج شش گانه، رفراندوم، اصلاحات ارضی، کاپیتولاسیون و ... تمامی بر متن جامعه مذهبی ایران استوار بود. خود شاه نیز که فردی تحصیل کرده غرب و پرورش یافته در خانواده ای سکولار بود نیز تحت تأثیر این جو عمومی جامعه ایران به ساختن افسانه هایی مذهبی درباره خود اقدام کرد تا شاید محبوبیتی را که باید از عملکرد خود کسب کند، ولی به دست نیآورده بود از راه مذهب - در واقع خرافات مذهبی - جبران کند. او از این راه کوشید کم کم نقش رهبر مذهبی جامعه ایران را نیز به دست آورد. گویی او با تجربه ای طولانی در راه سکولاریزه ساختن جامعه ایران دریافته بود که در نهایت تنها راه حکم رانی بر مردمی سنتی و مذهبی چه بسا سنتی و مذهبی تر بودن از خود آنها و یا دست کم تظاهر به آن باشد. بسیاری از کسانی که از نزدیک شاه را می شناختند می دانستند که او هرگز فردی مذهبی نبود و اعمال مذهبی را رعایت نمی کرد ولی همین فرد برای حکمروائی بر جامعه ای مذهبی بارها به سفرهای زیارتی به اماکن مقدس می رفت و در مراسم مذهبی عرق شدید دینی خود را به رخ همگان می کشید. امر مذهبی بودن جامعه ایران آنجا مشکل خود را به رخ می کشد که آنرا در کنار دستگاه تبلیغاتی رژیم و علما دال بر بی مذهبی و یا ضد مذهبی بودن چریکها در میابیم. از سوئی فضای ایران به شدت مذهبی و از سوئی چریکها افرادی ضد خدا و دین و مذهب مردم معرفی می شدند. در چنین شرایطی طبیعی بود که چریکها در کسب پشتیبانی مردمی مخصوصاً در روستاها با مشکلات جدی روبرو شوند. هر چند شعار آنها همان شعار مردم بود ولی مردم دست به حمایت عملی از آنها نزنند و در واقع عطای اینکار را به لقای آن ببخشند. مساله دیگر تأثیر گفتارهای علمای مورد اطمینان مردم درباره مبارزات چریکها و درباره راه و منش آنها در جامعه و تأثیری که این حرفها در کاهش حمایت مردمی از آنها داشت بود و بطور کلی هیچ گاه از سوی علما از فدائیان حمایتی دال بر تائید و یا موافقت با مبارزات آنها دیده نشد. صحت این امر را با بررسی کوتاهی در اینبار بررسی می کنیم. جریان روحانیت و مبارزان غیر مارکسیست معتقد بودند راه مسلحانه راه درستی برای رسیدن به خواست های مردم نیست. مبارزان - اختصاصاً مجاهدین خلق - بیان می دارند که "برای تائید مبارزات خود بارها به نزد روحانیون مراجعه کردند ولی حمایتی دریافت نکردند. از جمله این مراجعات در بغداد بوده است."^۱ امام خمینی پیشتر حتی در باب وساطت درباره آزادی چند تن از مجاهدین - علی رغم توصیه آیت الله طالقانی در این باره - که در زندان عراق بودند نیز دخالت نکرده بود و گفته بود "هرچند آقای طالقانی نامه ای نوشته تا من وساطت کنم ولی اگر من وساطت کنم اوضاع بدتر می شود." تراب حق شناس که در این باره به نزد او رفته بود می گوید "احساس کردم که او میلی به وساطت ندارد از اینرو به او اعلام کردم که او دست کم اعلام کند که دستگیر شده ها از عمال رژیم نیستند که آیت الله جواب را به روز بعد موکول کردند."^۲ روز بعد نیز آقای دعائی - نماینده امام خمینی - به حق شناس اعلام می کند که آقا دخالتی نمی کند. حق شناس ذکر می کند که حتی آقای دعائی برای وساطت امام درباره آزادی از زندان حتی نزد خمینی گریه هم کرده بود ولی او قبول نمی کند که حتی اعلام کند که آنها از عمال رژیم نیستند و از مبارزان شاه هستند. حسین روحانی نیز در اینبار به نشریه پیکار میگوید: "ما درباره سازمان، ده ها ساعت گفتگو کردیم. ما تک تک دیدگاهمان را گفتیم. ایشان نظرشان را در آخر

۱- جعفریان رسول جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ نشر: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه سیاسی چ ۳ ۱۳۸۳ ص ۲۵۳

۲- جعفریان همان ص ۲۵۶

می گفت. آخرین جمله ای که ایت الله در این باره گفتند این بود: واقع امر این است که من اعتقادی به مبارزه مسلحانه ندارم و سپس به اختلاف نظر خود او و ما درباره تکامل و معاد اشاره کرد.^۱

البته شاید دلیل این امر را در یکسان دانستن مواضع و اندیشه های مجاهدین و فدائیان و در نتیجه طرد هر دو دانست. امام خمینی در نقد عملکرد این سازمان جدائی اندیشه های این سازمان را از مردم و ماهیت غلط این سازمان را به زعم خود باعث ناموفق بودن آن می داند. او در توضیح این ادعا می گوید: "ممکن است که یک سازمان و گروه تاکتیکی در مدتی کوتاه بتواند طوری عمل کند که ماهیت واقعی ایدئولوژی آنرا نتوان پی برد اما به دلیل آنکه خصلتا نمی تواند جدای از بینش و ایدئولوژی اش باشد در دراز مدت این واقعیت کشف خواهد شد و این مسأله رو خواهد شد."^۲

و در ادامه می گوید که علت اساسی مشکل ما به آنها این است که آنها آنچه را که ما به عنوان اسلامی بودن انقلاب مطرح می کنیم، در جامعه ارتجاعی می دانند و به هیچ یک از پدیده هایش اعتقادی ندارند. پس علاوه بر اینکه امام خمینی به علت شناخت سیاسی-اجتماعی ایرانیان و به اینکه مبارزه مسلحانه در ایران دارای هیچ گونه سنخیتی با زمینه های فرهنگی ایرانیان ندارد به مخالفت با آنان برمی خیزد در نهایت علت اصلی مخالفت خود را نیز شرح می دهد و می گوید "شما از اینراه موفق نمی شوید و بیهوده خون خود را به هدر می دهید. جنبشهای چریکی در ایران همواره شکست خورده اند به این دلیل که هر گونه جنبشی در ایران منوط به حضور رهبران مذهبی است."^۳ همین بینش را در اندیشه هواداران دیگر روحانیون نیز می توان دید. به عنوان نمونه احمد احمد در کتاب خاطرات خود ضمن انتقاد شدید از مبارزه بر طبق اندیشه مارکسیستی مینویسد: تقی شهرام از سیر حرکت تاریخ و فرایند تز و انتی تز و سنتز و مباحثی از این نوع برایم گفت. من دقایقی سکوت کردم تا او تمام حرفهایش را بگوید. سپس نوبت به من رسید من چون آتشفشان خروشیدم و گفتم اینها که شما می گوئی همه مزخرف است. چرا نمی شود بدون مارکسیست مبارزه کرد؟ پس ما تا الان چه کار می کردیم؟ علم اصلی علم توحید است و هر کسی آنرا نداشته باشد هیچ چیزی ندارد. کار بی توحید و بی عقیده عبث است. کشته شده در اینراه نفعی ندارد. من اصلاً به خاطر اسلام مبارزه می کنم... اگر اسلام نباشد من هم نیستم و هر که را که در برابرم بایستد نابود می کنم."^۴ به نوعی که حتی برخی روحانیون بلند پایه ای چون آقای منتظری، هاشمی رفسنجانی، انواری، مهدوی کنی، لاهوتی، طالقانی و ربانی شیرازی در زندان در همان سال با صدور بیانیه ای "مارکسیسم را کفر و مارکسیست ها را نجس دانستند و هم سفره شدن با آنها، هم غذا شدن و اساساً هر گونه نشست و برخاست با آنها را حرام دانستند."^۵ حتی در باب کشته های این مبارزان و آنکه این افراد آیا شهید محسوب میشدند و یا نه تشکیک کردند و اعلام کردند نباید نام شهید بر آنها نهاده شود.

۴- مشکلات سازمانی

(۵-۱): نبود پیشاهنگ به معنای حقیقی

۱- نشریه پیکار انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق شماره ۸۰ ص ۱۷

۲- چهره دوم منافقین بی نا قم بی جا چ ۲ ۱۳۵۸ ص ۱۰۶

۳- روحانی حمید نهضت امام خمینی ج ۳ تهران نشر دار الفار ۱۳۵۸ ص ۴۸۹

۴- احمد احمد خاطرات احمد احمد تهران نشر: سوره مهر چ ۲ ۱۳۸۰ ص ۳۴۶

۵- شاهی عزت خاطرات عزت شاهی تهران نشر: سوره مهر چ ۶ مرداد ۱۳۸۶ ص ۴۰۰

اعمال قهرامیز انقلابی از یک سو نیازمند رشد پیشاهنگ و نیرومند شدن اوست و از سوی دیگر مستلزم آمادگی توده ها در پذیرش این حمایت است. اگر جریان های سیاسی - نظامی بدون توجه به موقعیت و آمادگی مدام بخواهند با عملیات نظامی از خواسته های آنها حمایت کنند این موجب رمیدن آنها می شود و به حرکات توده ای آسیب جدی وارد می سازد". چریک باید ابتدا از راه تبلیغات سیاسی و هسته های سیاسی صنفی خود کوشش کند با مردم ارتباط مستقیم پیدا کند و آنان را با هدف ها و شیوه های خود آشنا سازد.^۱ این جملات از سوی بیژن جزنی به خوبی امر مهم تبلیغات از سوی پیشتاز و یا حزب پیشاهنگ را برای جلب مردم به عملیات توضیح می دهد.

می توان گفت که هر جا پیشاهنگ است همانجا جنگ است چه در کوه، چه در شهر. آنجا که پیشاهنگ به طور مستقیم حضور ندارد شبکه شهری حامی آن (پشت جبهه) هرگز موفق به گشودن جبهه دوم در عقب دشمن نشده است زیرا عملیات پلیس و سرویس های اطلاعاتی آنها از هم می پاشد. شبکه پشت جبهه در واقع آنچنان پیوستگی با رهبری دارند که کفایت ارتباطشان را با مرکز قطع کرد تا خود به خود متلاشی شوند.^۲ چون این شبکه ها نتیجه بسیج همگانی مردم نیست به محض آسیب دیدن در مدت طولانی زمان می برد تا دوباره تشکیل شوند. به همین ترتیب در جنگ چریکی اروگونه یا برزیل و یا آرژانتین شاهد شکست تلاش هایی بودیم که می خواستند جبهه دومی را در روستاها باز کنند و دشمن را از پشت مورد حمله قرار دهند. در تاریخ معاصر جنگهای آزادی بخش نمونه هائی سراغ نداریم که یک جبهه چریکی توانسته باشد در برابر تهاجم یکپارچه نیروهای دشمن مقاومت کند.^۳ بررسی جنگهای چریکی در آمریکای لاتین این نکته را آشکار می کند که از بین رفتن پیشاهنگ چه به طور مادی و چه به طور سیاسی به مفهوم از بین رفتن جنگ است. اولین اقدام برای نابودی پیشاهنگ چه از نظر مادی و چه از نظر سیاسی منزوی کردن اوست. زیرا پیشاهنگ بدون دریافت کمک نمی تواند به بقای خود ادامه دهد. بدون یک پایگاه اجتماعی و بدون رابطه و حمایت محلی یک جبهه چریکی ناگزیر خواهد بود در شرایطی مصنوعی و با اتکاء به حمایت مادی خارجی یا یک پشت جبهه شهری به حیات خود ادامه دهد و در این صورت گسستن پیوند او با هر و یا با خطوط ارتباطی او منجر به نابودی اش می شود. اتفاقی که درباره سران چریکها در ایران اتفاق افتاد و در عملیات سیاهکل با منزوی کردن چریک ها از مردم منطقه و در دام انداختن آنها عملاً مانع رسیدن هرگونه کمکی از سوی دیگر چریکها به آنها گردیدند و با بمباران شدید هوایی و زمینی مبارزان آنها را نابود کردند. عمده اهداف رژیم در مبارزه با چریک ها در دو محور عمده منزوی کردن آنها و شناسائی سران فدائیان می گردید و از این راه هم موفق شد ضربات بعضا جبران ناپذیری را به آنها وارد سازد ضرباتی که هرگز جبران نشدند.

(۲-۵) لزوم حزب پیشاهنگ

پرولتاریا هنگامی که به نقش خود آگاه می گردد خود را به عنوان پیشاهنگ سایر طبقات استثمار شده دانسته و به

۲- جزنی، بیژن نبرد با دیکتاتوری انتشارات چمن بی تا ص ۵

۱- دبری رئیس نقد سلاح ص ۹۷

سازماندهی خود می پردازد. در این راه پیشاهنگ می کوشد حمایت سایر گروه ها را نیز جلب کند و در عین حال با نوسانات و انحرافات که آنها همراه خود به درون جنبش می آورند مخالفت می کند. اینکار را تنها درهنگامی می تواند انجام دهد که در زیر رهبری یک حزب پرولتاری مستقل متشکل شده باشد. پرولتاریا در مبارزه خود به خاطر کسب قدرت هیچ اسلحه دیگری جز تشکیلات ندارد. " پرولتاریا در حالی که به خاطر سلسله رقابتهای آنارشستی جهان سرمایه داری متفرق شده است در حالی که کار اجباری برای سرمایه او را خرد کرده است و در حالیکه دائما در اعماق فقر کامل توحش و پستی تنزل داده شده است تنها هنگامی می تواند به یک نیروی شکست ناپذیر تبدیل شود که وحدت ایدئوژیک خود را که بر پایه اصول مارکسیسم استوار شده است با وحدت مادی تشکیلات که میلیون ها زحمتکش را در یک ارتش تحت عنوان طبقه کارگر متشکل می سازد استحکام بخشد.^{۱۱}

یک سوسیالیست دموکرات هرگز نباید فراموش سازد که پرولتاریا مجبور است حتی بر علیه دموکرات ترین و جمهوری خواه ترین بورژواها به خاطر سوسیالیسم دست به مبارزه بزند. شک و تردید در آن نیست و لازم است که حزب صرفا طبقاتی سوسیال دموکراسی مستقل و جدا وجود داشته باشد. حزب پیشرو که از نظر سیاسی آگاه طبقه می باشد حزب پیشاهنگ طبقه است. قدرت این پیشاهنگ صد مرتبه از تعداد افراد آن بیشتر است. یکی از بزرگترین و خطرناک ترین اشتباهاتی که کمونیست ها مرتکب می شوند نظریه ایست که بر مبنای آن انقلاب می تواند به تنهایی توسط انقلابیون محقق شود. بر عکس اگر بخواهیم در کار خود موفق باشیم کار انقلابی و جدی ایجاب می کند که ما این نظریه را که انقلابیون فقط می توانند نقش پیشاهنگ یک طبقه پیشرفته را بازی کنند را بفهمیم و در جریان عمل قرار دهیم. یک پیشاهنگ هنگامی می تواند نقش خود را به عنوان یک پیشاهنگ واقعی بازی کند که قادر باشد از جدائی بین خود و مردمی که او رهبری می کند جلوگیری کرده و واقعا بتواند که تمامی توده ها را به جلو ببرد.

اگر قرار باشد طبقه ای تا مرز رهبری به پیش برود باید بتواند نگرش خاص خود را به عنوان یک طبقه با نگرش جهانی منطبق سازد و علایق طبقاتی خود را همراه با علایق تاریخی کشور خود را درک کند. یعنی کارگران صنعتی ابتدا در یک تشکیلات سیاسی منسجم شوند. تشکیلاتی که پایدار و مستقل باشد. در مرحله بعد این افراد (یا حزب پیشاهنگ) باید ایدئولوژی خود را به عنوان وسیله ای که آنها را توانمند می سازد علایق و آرزوهایشان را بر علیه علایق حاکمه به کار گیرد، بپذیرند. در مرحله آخر نیز برای اینکه تئوری مارکسیستی – لنینیستی در رابطه با جنبش کمونیستی رشد و گسترش یابد اساسی ترین کاری که باید صورت گیرد ترکیب دانش طبقاتی و غریزه طبقاتی است و حاصل چنین کاری آگاهی طبقاتی است. مشکل عمده در ایران این بود که نبرد مسلحانه در ایران نبرد توده مردم نبود و نبرد پیشاهنگ در نبرد بود. این شکافی بزرگ بود و سبب تمامی مشکلات بعدی بود. چنین شکافی – بین توده و پیشاهنگ – هرگز در اندیشه فیدل کاسترو و چه گوارا مشاهده نمی شد. چه گوارا در کتاب جنگ چریکیچه می نویسد: " در بحث های مربوط به نبردهای چریکی عموما کسانی که جنگ چریکی به راه انداخته اند و مبارزه توده ای را فراموش می کنند مورد انتقاد قرار می گیرند. یک جنگ چریکی همان جنگ مردمی است، کوشش برای هدایت این جنگ بدون حمایت مردم مقدمه ای بر یک فاجعه اجتناب ناپذیر انسانی است. نیروی چریکی نیروی رزمنده و پیشاهنگ خلق است و در صورت لزوم توده های دهقانی و کارگران آنرا مورد حمایت قرار می دهند. جنگ چریکی در غیر این صورت امری غیر قابل قبول است. تاریخ نیز نشان داده است که بدون آن شرایط جنگ

۱- تامسون جرج از مارکس تا مائو تسه دون (آموزش انقلاب کارگری) نشر: روزبه تهران دی ۱۳۵۳ ص ۸۱

چریکی قادر به پیروزی نیست.^۱

۶ - تفاوت کشورها ، تفاوت انقلابها

انقلابیون ایران دقیقاً راه انقلابون امریکای لاتین را در راه پیروزی در پیش گرفتند و همه تلاش آنها شبیه آن انقلابیون صرف براه انداختن موتور کوچک شد، با این خیال که موتور بزرگ را به حرکت درآورند. امروز که سال ها از آن زمان فاصله گرفته ایم و با فرو ریختن موج عظیمی که طوفان کوبا براه انداخت بهتر میتوان نادرستی این عمل را دریافت. حال که انقلاب بزرگ چه گوارا در بولیوی با شکست روبرو شد - علی رغم تلاش جانبازانه او - و موج انقلابات چریک شهری در امریکای لاتین فرو نشست شاید بتوان بهتر به نقد عملکرد آنها پرداخت. خلق های ویتنام و لائوس با حضور گسترده مردم با تقلید از راه مارکسیستی - لنینیستی و با مشارکت حداکثری مردم به پیروزی های چشم گیری دست یافتند و توانستند هیبت غول استعمار را در کشورهای خود بشکنند ولی عملیات های منفردانه چریک ها در امریکای لاتین با شکست روبرو گردید. "تز کانون شورشی و جنگ چریکی جدا از مردم به تمام معنی در سطح جهانی شکست خورده است." هر چند با گذشت سالها و پس از سپری شدن سالها از آن مبارزات راحت تر از آن دوران میتوان قضاوت کرد. اکنون سالها گذشته و ما برای تشخیص درست از نادرست دهها معیار و سنجش داریم که هیچکدامشان آن روزها در اختیار مبارزان نبود.

یکی از دلایل شکست مبارزات چریکی در ایران را میتوان تقلید نعل به نعل از موارد مشابه جهانی و عدم توجه در تطبیق آن مبارزات با شرایط بومی ایران دانست. در این بخش به نادرستی این عمل از دید مارکسیستها و در عمل می پردازیم تا نشان داده شود هر چند نیت این مبارزان چیزی جز رهایی ایران از قید استبداد و استعمار نبود ولی عدم دقت در مطابقت ویژگی های ایران با آن کشورها چه خسارات سنگینی را مخصوصاً برای خود چریکها به بار آورد.

این قانون گریز ناپذیر دیالکتیک است «هیچ چیزی به طور موزون در جهان رشد نمی کند.» این قانون همانگونه که بر جریان رشد سرمایه داری نیز حاکم است بر جریان واژگونی آن نیز حاکم است. اگر انقلابات سوسیالیستی در بیست کشور امریکای لاتین نمی تواند یکسان باشد زمان بندی آن نیز نمی تواند یکسان باشد. این انقلاب در چارچوب ملتهای گوناگون انجام می شود. به همین دلیل ریتم ها و یا اوج و فرودهای آن در هر جا به شکلی خاص ظاهر می شود. این جریانی است که در هر کشور ساعت خاص خود را دارد. مبارزه ضد استبدادی چه مسلحانه چه غیر مسلحانه چه در آرژانتین چه در گواتمالا در لحظات مختلفی آغاز می شود. پیشاهنگ در تمامی این کشورها باید بتواند دورتر را ببیند و توانائی درک قوانین عام حاکم بر رویدادهای جدا از هم را داشته باشد. آنها باید بر اساس ایده آل های دوردست سوسیالیستی روی عمل فعلی خود تصمیم گیری کنند و با این کار با پیش بینی تئوریک، معاصر دوران خود شوند. اما این بی فایده است اگر بخواهیم با یک ساعت معین زمان تمام انقلاب های جهانی را تعیین کنیم. این شرایط مادی و متحول هر شهر و کشور است که این زمان را معین می کند. همچنانکه انقلاب قابل صدور نیست زمان انقلاب نیز قابل صدور نیست. به بیان دیگر برای جریان انقلاب یک تقویم واحد وجود ندارد. تنها طبقه کارگر می تواند برای تمام حوادث یک جدول زمانی ثابت را بتراشد. آیا صرفاً با توجه به این که در کشورهای دیگر انقلابات موفق چریکی و مارکسیستی رخ داده است و در حقیقت عصر، عصر انقلابات چریکی و مبارزات پارتیزانی است می توان دست به عملیات مسلحانه زد، آنهم در کشوری که شاید شباهت های بسیار کمی با آن کشورها داشت؟ بهترین جریان در این مورد جنگ چریکی برزیل است. مبارزان برزیلی در ۱۹۶۰ میلادی برای اولین بار به تحلیل هائی دست یافتند که در آن زمان دیگر جزئی از گذشته امریکای لاتین شده بود. دربرزیل در اوج پیشرفت سرمایه داری جنبش ایده های انقلابی دچار عقب ماندگی بود... شاید بتوان گفت وسعت زیاد این کشور آنها را از سایر جهان جدا کرده بود و انقلابیون آنها را دچار انزوا کرده بود. در نتیجه پیش از آنکه آنها مجال سبک، سنگین کردن نتایج آمار را داشته باشند از روی جنگ های چریکی دیگر کشورها نسخه برداری کردند برخی از کتاب ها را نیز که دیگر زمان درستی نوشته های آنها گذشته بود به عنوان منابع در دست گرفتند و به دلیل عدم ارتباط با خارج مورد مطالعه قرار دادند و تئوری کانون زمانی برای آنها مساله روز شد که در دیگر نقاط جهان نبود.

این واقعیت که جریان انقلاب در همه جا یکسان نیست گویای این ضرورت حیاتی است که ما باید روش ترکیب و

۱- دبری رئیس جنگ چریکی چه ت: عباس خلیلی نشر: مازیار چ ۱۳۵۸ ص ۹۴

۲- انتقادی بر مشی چریکی اتحادیه کمونیستهای ایران چ ۱ بی نا ۱۳۵۴ ص ۱۲

مقایسه را برای قابل استفاده کردن نتیجه همه تجربه ها و انتقال آن از کشوری به کشور دیگر به کار گیریم. در آمریکای لاتین که مورد تقلید مبارزان ایرانی واقع شد آزادی سراسر قاره به نوعی به عنوان هدف اصلی تمام مبارزان قرار گرفت و نوعی همدلی و وحدت را در تمام قاره ایجاد کرد. ولی در آن قاره هم ما شاهد تنوعات گوناگونی در مبارزات بودیم. آمریکای لاتین هر چند یکسانی ها و مشابهت های زیادی را دارا بود ولی تمایزات زیادی هم داشت. این قاره از بیست کشور گوناگون تشکیل شده بود. مبارزان این قاره هر چند برای مبارزه و نابودی دشمن مشترک مجبور به اتخاذ شیوه های یکسانی بودند ولی از سوئی مجبور بودند این تاکتیک های واحد را با سنت های بومی خود مطابقت دهند. در حقیقت باید نوعی حد وسطی را در روشها و شعارها و هدفها را در این موارد یافت که ضمن سازگاری با شرایط بین المللی با سنت های بومی نیز سر جдал نداشته باشد.

درس های تاریخ تنها در مباحثات مورخین وجود ندارد هر کسی در عمل باید راه خود را با پاهای خود کشف کند، حتی اگر صدها نفر آن راه را تاکنون طی کرده باشند. اما می توان از اشتباهات و تجربه های دیگران درس گرفت. توجه نکردن به کنش متقابل و درونی جنبش های مختلف انقلابی و ملی به منزله خودکشی است. همه مبارزات استقلال طلبانه ملی به طور عینی به هم وابسته اند. در این مورد هر روشی که به کار رود - چه آگاهانه و چه نا آگاهانه - همه جنبش های رهائی بخش را در یک سرنوشت واحد قرار می دهد. اگر قرار است انقلاب آینده ای داشته باشد باید تجربه های گذشته را در خود جذب کرد و همه رویدادها را به تجربه بدل کرد. در هر کشور و هر زمان انقلاب تنها با جذب مداوم تجارب و دست آوردهای دوران پر آشوب گذشته می تواند برای مقابله با طوفان های آینده آماده شود.

رژیس دبری که از بیان گذاران و نظریه پردازان جنگ چریکی است باور دارد که اساساً نوع مبارزات آمریکای لاتین با نوع مبارزات آسیا متفاوت است و در این باره چند دلیل را نیز ذکر می کند که در اینجا به چند مورد آن به صورت مختصر اشاره می شود تا اهمیت این موضوع بیشتر آشکار شود. او تفاوت اول را در این می داند که "اولاً مبارزات آمریکای لاتین از محدوده مبارزات ملی و تئوریهای مبارزات ملی و مستعمره ای بیرون است و می توان گفت با مبارزات آسیا و آفریقا متفاوت است، زیرا این جنبش ها جنبش های رهائی ملی نیستند و هدف آنها آزادی منطقه ای معین نیست. دوماً مبارزات این قاره از نوع مبارزات ضد سرمایه داری نیست و نمی توان آنرا جزئی از جنبش کارگری و از نوع جنبش های کارگری علیه سیستم های انحصاری دانست و ..."

کاسترو یکی از دلایل ناهمگونی و ناهمزمانی انقلابات در کشورهای مختلف را تفاوت وضع درونی این کشورها با یکدیگر و از جمله با مورد خاص او یعنی کوبا می دانست. او باور داشت که شرایطی را که مساعد برای صدور یک انقلاب است را نمی توان صادر کرد، در حقیقت شرایط درونی کشورها بسیار با یکدیگر متفاوت است. علل و عواملی که باعث انقلاب در یک کشور خاص می گردد ممکن است وجود همان شرایط و حتی شرایطی بدتر از آن در کشوری دیگر کوچکترین اعتراضی را به وجود نیاورد. شرایط زیستی، فرهنگ مردمان یک کشور، میزان قدرت و قوای نظامی یک کشور، میزان اعتقاد پذیری افراد و مخصوصاً تقدیر پذیری و عوامل بسیاری از این دست ممکن است در برانگیختگی و یا برعکس عدم خیزش مردم یک کشور مهم باشد. کاسترو می گوید "چگونه میتوان یک بدهی خارجی ۳۶۰ میلیاردها را به کشوری دیگر صادر کرد. چگونه می توان معیارهای صندوق بین المللی پول را صادر کرد، چگونه میتوان سیستمهای جنایتی را صادر کرد. چگونه می توان مبادلات نابرابر را صادر کرد. چگونه می توان فقر و محرومیت کشورهای جهان سوم را صادر کرد ... اینها دقیقاً عواملی هستند که انقلاب را صادر می کنند. لافل این معیارها نمی توانند به وسیله یک کشور انقلابی صادر گردند ... در حقیقت صحبت از صدور انقلاب مضحک و عجیب و غریب و کودکانه است. تو میتوانی عقایدت را اشاعه دهی اما انقلاب را نمی توان صادر کرد. بحرانها باعث خلق عقاید می شوند اما عقاید باعث خلق بحرانها نمی شوند. پس صدور انقلابها غیر ممکن است

و ادعای آن بی فرهنگی، کودکانه و مسخره است.^۱

حال باید از مبارزان ما پرسید اینک که خود این افراد مدعی عدم صدور انقلابشان به هر شکل و به هر کشوری هستند با کدام استدلال خواهان تقلید صرف از انقلابات امریکای لاتین بودند که در شرایط خاص آن کشورها و با توجه به سنن بومی آن کشورها ایجاد گشته بود. اساسا پدیده مارکسیسم و شرایط صدور آن به کشوری دیگر محل بحث و مناقشات بسیاری بوده است. برخی معتقدند اساسا "مارکسیسم پدیده ای غربی است و آنرا جز با معیارهای قرن ۱۹ نمی توان فهمید. کسانی که از مشرق زمین آنرا وارد و یا دریافت کرده اند اصرار دارند آنرا نعل به نعل پیاده کرده و به خورد مردم دهند و گذشته و حال و آینده را در قالب های پیش ساخته آن بریزند. عملشان از قبیل تقلیدهای جاهلانه فرهنگ و تمدن غربی است که پس مانده سفره آنها را عرضه می دارند و فاضلاب آب اروپا و امریکا را به غذا و حلق خود و مردم خالی می کنند."^۲

برخلاف کاسترو، چه گوارا همواره خواهان جهانی کردن انقلاب خود بود و از روزی صحبت می کرد که کوه های آند، سیراماسترای امریکا خواهد شد. در این مفهوم او می رفت تا از قسمت اول معامله یعنی از تجربه ستون اصلی سیراماسترا به قسمت دیگر ماجرا یعنی به تجربه ای در سطح قاره برسد. ستون سیراماسترا ستونی بود که رشد کرد و شاخه های تازه ای از آن به وجود آمد و ستون های نورسته ای که هر کدام به نوبه خود رشد کرده و شاخه های تازه ای رویانند و برای اینکه سراسر کشورفرا بگیرند به سمت بازگشائی جبهه های تازه ای رفتند. تجربه آیه وار ارتش شورشی از نقطه نظر پراتیک نظامی برای چه گوارا حکم یک مدل مجازی را داشت. امتیازات ذاتی این پیشرفت تمرکز استراتژیکی و عدم تمرکز تاکتیکی، وحدت هدف و تنوع در شیوه های رسیدن به آن، تبعیت طبیعی هر دو گروه نسبت به گروه مادر همراه با استقلال داخلی هر واحد نیروی چریکی بود.^۳

شاید این راهی بود که چه گوارا انتخاب کرده بود و بر سر آن نیز جان خود را فدا کرد و ایا شکست او در بولیوی را نباید شروع شکست این نوع جنبشها دانست و از آن به نیکی و بدون تعصب درسهای لازم گرفته می شد؟ و ایا مبارزان ایرانی به جز نمونه های موفق این نوع عملیاتها موارد شکست خورده آن را نیز مشاهده می کردند و یا عامدانه چشم بر آن بسته بودند؟ به نظر میرسد برخی از ان افراد مارکسیست داخلی میدانستند و ایرج کشکولی ضمن باز تعریف خاطرات آموزشی خود در چین آن نکته مهم را یاد آوری میکند که "استادان چینی همواره پیش از شروع درسها می گفتند: رفقا این تجربه انقلاب چین است و نباید کپی برداری کنید. رفیق مائو تسه دون توانسته است با توجه به شرایط چین به این مسائل برسد. شما باید شرایط ویژه کشور خودتان را تشخیص دهید و مارکسیسم را با

۱- کاسترو فیدل کاسترو و مذهب ص ۲۹۷

۲- بازرگان مهدی علمی بودن مارکسیسم تهران انتشارات بعثت چ ۱۳۶۶ ص ۳۱۵

۳- دبیری رئیس جنگ چریکی چه ت: عباس خلیلی نشر: مازیار چ ۱۳۵۸ ص ۶۱

اوضاع ایران همگون کنید.^۱ تاریخ مبارزات سازمان فدائیان خلق ثابت کرد که این شاگردان مکتب مارکسیسم خیلی به گفتارهای بزرگان این مکتب و این نوع از مبارزه پایبند نبودند و یا ترجیح دادند تجربه ای از نوع چه گوارایی انرا خود به عینه تجربه کنند تا به نادرستی آن پی ببرند.

۷- عدم ایجاد اتحاد با سایر احزاب (افراد - طبقات)

لنین باور داشت که تا زمانی که پرولتاریا در راه مبارزه تنهاست هیچ است. او تمام نیروی خود، تمام استعداد خود برای ترقی و پیشرفت و تمام امیدها و آرزوهای خود را از سازمان و فعالیت مشترک منظم با رفقایش کسب می کند. او هنگامی خود را نیرومند و بزرگ احساس می کند که قسمتی از پیکر بزرگ و نیرومندی را تشکیل دهد. این پیکر برای وی در حکم همه چیز است ولی فرد مجزا و منفرد نسبت به آن بسیار کوچک و ناچیز است. پرولتاریا با بزرگترین جانفشانی ها و مانند جزئی از توده بی نام و بدون منظورهای برای نفع شخصی و برای شهرت شخصی مبارزه می کند و وظیفه خود را در هر شغلی و هر جایی که او را بگمارند انجام می دهد. او سپس در نقد روشنفکران و نقش آنها در این مبارزه می گوید: "وضع روشنفکر به طور کلی متفاوت است. او از راه به کاربردن نیرو به نحوی از انحاء نیست، بلکه از راه استدلال است. اسلحه او معلومات شخصی او، استعداد شخصی او و معتقدات شخصی اوست. او فقط در سایه صفات شخصی خود میتواند اهمیت بیابد... اگر او به عنوان جزئی که در خدمت کل است مطیع یک واحد کل معینی باشد به زحمت و به حکم ضرورت به این اطاعت تن در می دهد نه بر حسب انگیزه شخصی. او ضرورت انضباط را فقط برای توده قائل است نه برای برگزیدگان. خودش را هم که بدیهی است جزء برگزیدگان میداند. فلسفه نیچه با ستایش از مافوق انسان تمام همش مصروف این است که ترقی کامل شخص خود را تأمین نماید و هر نوع تبعیت شخصی خود را از هر هدف اجتماعی بزرگ، پست و حقیر می شمرد، فلسفه ایست که جهان بینی واقعی روشنفکر را تشکیل می دهد. این فلسفه او را به طور کلی برای شرکت در مبارزه بی مصرف می کند."^۲ لنین در این نوشته هرچند لزوم وحدت با سایر گروه ها را واجب می داند ولی از سوئی با نقد روشنفکران مغروری که به قول لنین خود را مافوق سایر افراد می دانند اتحاد با هر گروهی و به هر قیمتی را نیز بر نمی تابد. اتحاد کارگران و کشاورزان - به عنوان دو رکن اصلی در مبارزه علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی تنها به دوران مبارزه محدود نمی ماند. از دید لنین آنها حتی در فردای پس از پیروزی نیز باید با حفظ همین اتحاد بتوانند ماشین اقتصاد را راه بیندازند. "رنجبرانی که به قدرت رسیده اند از مبارزات طبقاتی دست نمی کشند. آنها از راه های دیگر و به اشکال مختلف این مبارزه را ادامه می دهند. دیکتاتوری رنجبران مبارزه طبقاتی این قشر اجتماعی است که با کمک ابزاری نظیر خشونت دولتی که ده ها سال علیه رنجبران اعمال می شد از آن پس می بایست توسط رنجبران اعمال شود."^۳ ضرورت چنین اتحادی در پس از پیروزی از نظر لنین خود گواه ضرورت حفظ همین اتحاد در پیش از پیروزی است.

"لزوم همبستگی کلیه احزاب کمونیستی به جنبش رهائی بخش بورژوا دموکراتیک در کشورها وظیفه بذل مجدانه ترین کمک ها در وهله اول به عهده کارگران کشورهاست که ملت عقب مانده از لحاظ مستعمراتی یا مالی وابسته آن است."^۴ ذکر این سخنان از سوی لنین بیانگر اهمیت حیاتی پیوستن تمام احزاب کمونیستی در یک کشور برای رهائی از یوغ استعمار و لزوم پیوستن احزاب کارگری در این کشورها به صفوف دیگر کمونیستی برای شروع مبارزه است. او ذکر این مورد و مواردی دیگر را راه رهائی کشورهای عقب مانده - از نظر معرفت مارکسیستی - می داند. او لزوم حمایت دهقانان از مبارزان در روستاها علیه ملاکین و زمینداران بزرگ و بر ضد فئودالیسم عملی حتمی و اجباری می داند که بدون آن امکان پیروزی برای مبارزان وجود ندارد. لنین در مجموعه سخنرانی های خود این اتحاد - کارگران و دهقانان - را "اتحادی شرافتمندانه می داند. زیرا بین مصالح کارگران مزدور و دهقانان زحمت کش و استثمارشونده اختلاف عظیمی وجود ندارد. سوسیالیسم کاملاً می تواند مصالح آنها را تأمین کند. از این جا امکان و ضرورت ائتلاف شرافتمندانه بین پرولتاریا و دهقانان به وجود می آید."^۵ ولی او در ادامه همین بحث اتحاد

۱- شوکت حمید نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با ایرج کشکولی) نشر: اختران چ ۱۳۸۰ ص ۳۴

۲- لنین یک گام به پیش، دو گام به پس ص ۱۲۲

۳- حکومت های مارکسیست لنینیست از سال ۱۹۱۷ تا عصر حاضر ص ۱۵

۴- لنین بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم ص ۱۲۱

۵- لنین مجموعه کنگره ها، سخنرانی ها، آیین نامه ها، تظاهرات و ... ص ۱۶۹

با برخی نیروها از جمله بورژوازی را هرگز بر نمی‌تابد. لزوم اتحاد با کارگران امری است که در دید نظریه پردازان مارکسیسم از اهمیتی خاص برخوردار است. یکی از دلایل اتحاد کارگران و دهقانان در مبارزه عدم توانائی صنف های شغلی در پس گیری حقوق اصلی و اولیه کارگران می باشد. از دید چه گوارا صنف ها علی رغم انقلابی بودن نیات اعضای آنها توان انقلابی پرولتاریا را در کسب آن مقدار از تمرکز، شدت و همگرایی نیروهای لازم برای شکافتن زره نظام اجتماعی و ماشین سرکوب گر سیاسی هنگامی که زمانش فرا رسیده باشد تامین نمی کند. رشد زیاد مبارزه اجتماعی میان طبقات و مبارزه سیاسی میان احزاب به یک اندازه برای هر دو مضر است. مبارزه اجتماعی پیکان تیز و اثر شدید خود را از دست می دهد و مبارزه سیاسی پایگاه اجتماعی و مدعویین ژرف بین خود را در چنین اوضاعی با دو گروه روبرو می شویم. در یک سو جنبشهای عظیم خود به خود ی و بی سازمانی وجود دارد که بدون رهبری یا هدفی است و در سمت دیگر ازدیاد خرده گروه ها و احزاب کوچکی که در خلاء عمل می کنند و آرزوهای زیادی را شعار می دهند که توان انجامش را ندارند. این جدائی بیش از همه به منافع کارگران آسیب می زند. کارگران در اعتراضات و مبارزات خود بارها به یک بازوی نظامی نیاز داشته اند تا بتوانند خواسته های خود را عملی کنند ولی آیا داشتن یک پیشاهنگ نظامی بدون داشتن پیشاهنگ سیاسی مفید خواهد بود.^۱

عدم ایجاد وحدت در بین احزاب ایران

« در طی سال ها ما همواره شاهد بوده ایم که چگونه سازمان مجاهدین خلق ایران چه بطور مستقیم و چه به صورت غیر مستقیم علیه سازمان فدایی خلق شایعه پراکنی کرده است. این شایعات و تحریفات که به باور ما از بر هیچ زمینه عینی استوار نیست تنها می تواند بیان ضعف آشکارمفرط و عدم جسارت سازمان مجاهدین خلق در مقابله سیاسی –ایدئولوژیک علیه سازمان فدایان خلق باشد و نتیجه تبعی دیگر این شایعه پراکنی ها ایجاد اغتشاش فکری در ذهن عده ای از دانشجویان نا آگاه خارج از کشور، تشدید تردید و تزلزل سیاسی در پریشان فکران التقاطی نسبت به خط مشی جنبش مسلحانه و پیشتاز کمونیستی ایران و مهمتر از همه امکان عرض وجود به فرقه های فرصت طلب بیکاره ایست که سراسر کارنامه مبارزاتی شان گندابی سرشار از حرافی و شایعه پراکنی است ... نگاهی به مواضع سازمان مجاهدین خلق در پس از انتشار بیانیه تغییر اعلام مواضع نشان می دهد که این سازمان از صراحت کمونیستی برخوردار نیست. دوالیسم در خط و مشی، فرمالیسم در نگارش، بازی با الفاظ، مرزهای بی حد و حصر مفاهیم، طفره رفتن از دادن پاسخ مشخص به بحث و تکیه بر فرعیات و حواشی جملگی اساس شیوه برخورد و متدولوژی سازمان را نشان می دهد.^۲ در ایران به جز در مواقعی استثنائی ما هرگز شاهد وحدتی ایدئولوژیک در راه کسب منافع در بین گروه های سیاسی نبوده ایم و تفرقه و غلبه منافع حزبی و جناحی بر منافع ملی همواره تمامی احزاب را از اتحادی پایدار بر سر اصول دور نگه داشته است. حتی در بین افراد یک حزب سیاسی نیز همیشه درگیری ها و اختلافات درون حزبی وجود داشته است. بدین معنا که حتی افراد عضو یک گروه سیاسی بر اصول سازمانی و پرنسب های گروه و حزب خود نیز نمی ایستند و آنرا بر تمام مسائل دیگر ترجیح نمی دهند. در بین افراد سازمان فدائیان خلق نیز این دوگانگی دیده می شد. فدائیان که از ابتدا نیز از اتحاد و به هم پیوستن دو گروه مجزا تشکیل شد تنها بر سر مشی مبارزه مسلحانه به توافق رسیده بودند و در دیگر موارد همچون بحث بر سر نتایج اصلاحات ارضی، شرایط جامعه ایران، اوضاع دهقانان، کارگران و دانشجویان، نقش مذهب در جامعه و ... به توافقی پایدار با هم نرسیدند و درحالیکه تیم جزنی به رهبری بیژن جزنی در زندان تحلیل های خاص خود را ارائه می داد، تیم احمدزاده – پویان نیز نظرات و دیدگاه های خود را ارائه میداد و بر اثر غلبه یافتن تیم احمدزاده –پویان از نظر تعداد افراد بعدها نیز تحلیل های این گروه در اولویت قرار می گیرد. اختلافات این دو تیم در سر عملیتهای مسلحانه بیشتر نمود پیدا می کند. درحالیکه تیم جنگل – به رهبری تیم احمدزاده- عملیات سیاهکل را انجام میداد و مدعی حمایت تیم شهری – به رهبری تیم جزنی – از این عملیات بود، جزنی در زندان، ضمن رد این گفته ها مخالفت خود را با عملیات اظهار می دارد و مدعی است که او از پیش می دانسته که چنین عملیاتی محکوم به شکست است. درحادثه ترور سپهبد فرسیو (رئیس دادرسی ارتش) نیز تیم شهر این اقدام را بدون هماهنگی تیم دیگر انجام می دهد که اعتراض این تیم را بخاطر عدم رعایت مسائل امنیتی و در جریان قرار ندادن این تیم به دنبال

۱-دبری رئیس جنگ چریکی چه ت:عباس خلیلی نشر: مازیار ۱۳۵۸ ص ۴۹

۲- در افشای تئوری و تاکتیک اپورتونیستی –روشنفکران هوادار جنبش نوین کمونیستی ایران-اروپا - اردیبهشت -۵۷ص ۶

داشت. این دو گروه در فاصله ماه های شهریور تا دی ۱۳۴۹ بر سر انتخاب استراتژیک و تاکتیک مبارزه مسلحانه مباحثات فراوانی داشتند. جزوه آنچه یک انقلابی باید بداند که در اواخر سال ۱۳۴۹ به نام صفائی فراهانی چاپ شد کلی ترین برداشتهای دیدگاه جزئی را بیان می کرد. جزوه های ضرورت مبارزه مسلحانه و مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک هم دیدگاه گروه دوم - گروه احمدزاده، پویان - را مطرح می کرد. هر دو گروه در پژوهش ها و بررسی های خود به این نتیجه رسیده بودند که جامعه ایران پس از انقلاب سفید و اصلاحات ارضی به جامعه سرمایه داری بدل شده است و به واسطه دیکتاتوری است که توده های زیر ستم از حرکت بازمانده اند و برعهده پشاهنگ است که با روشن کردن آتش مبارزه مسلحانه و از خود گذشتگی و جانبازی توده ها را از حالت خمودی و خموشی درآورد و انرژی ذخیره توده ها را به انفجار بکشانند. در همین زمینه احمد زاده معتقد است: "عدم وجود جنبش های خود به خودی وسیع نه ناشی از رشد ناکافی تضادها بلکه ناشی از سرکوب مداوم پلیس و بی عملی پیشرو است."^۱

گروه جزئی بیشتر معتقد به کار در شهر و مبارزه چریک شهری بودند هر چند کار در روستا را نیز مکمل آن می دانستند. چون هدف مبارزه مسلحانه را تغییر فضای سیاسی جامعه و به طور کلی تبلیغ مبارزه مسلحانه است، عملیات مسلحانه در شهرها و روستاها یکدیگر را کامل می کنند و گذشته از آن وجود سلول های مسلح در کوه و شهر به عنوان یک عامل حمایت کننده تاکتیکی می تواند مورد استفاده باشد. "جنبش روستایی می تواند کادرهایی را که در شهرها امکان مبارزه ندارند به خود جذب کنند و با اجرای عملیات مسلحانه قوای دشمن را در مناطق وسیعی به خود مشغول دارند و این مناطق را به طور وسیعی سیاسی کنند. همچنین جنبش چریک شهری با بر هم زدن نظم شهرها قسمتی از قوای دشمن را می تواند تجزیه کرده و سیستم عصبی شدن دشمن را نیز مورد آسیب قرار دهد."^۲ گروه جزئی برای آغاز مبارزه جنگل گیلان را برگزید ولی گروه احمدزاده جنگ چریک شهری را با تکیه بر تجارب کارلوس ماریگلا - مبارز برزیلی و نظریه پرداز جنگ چریک شهری - پیشنهاد داد. او معتقد بود ابتدا کار سیاسی و چریکی باید در شهرها آغاز شود و سپس کار در روستاها متکی به مبارزه در شهرها شروع شده و مبارزه به طور عمده از شهر به روستا منتقل شود. گروه جنگل پیشنهاد مبارزه هم زمان در شهر و روستا را طرح کرد و معتقد بود در صورت امکان کار در شهر و روستاها باید همزمان آغاز شود. البته به تقدم مبارزه در شهر باور داشت ولی این تقدم تنها جنبه تاکتیکی داشت و به منظور آماده کردن افکار عمومی برای جذب و تاثیر پذیری بیشتر از عمل کوه بود، در حالیکه این تقدم از دید احمد زاده تقدیمی استراتژیک بود. در حقیقت در بین این دو اندیشه در درون فدائیان خلق یا بین شهر و روستا هرگز سازشی کامل و تام برقرار نشد. مقصر هم دو فاکتور اساسی بود، یکی انفراد جغرافیایی کوهستانها و دیگری اختلاف نظرهای تاکتیکی و استراتژیکی بود. بین این دو گروه اختلاف نظرها از برداشت های گوناگون اجتماعی و سیاسی ناشی می شد. افراد کوهستان به خاطر وضع جغرافیایی و طبیعی منطقه کوهستانی بود و هم به خاطر این بود که حلقه های ضخیم محاصره ای که ارتش دشمن بر اطراف کوهستان کشیده بود در آن موقع میتوانست با مشکلات عظیمی پاره شود جنبش کوهستان اعتماد کامل داشت که می تواند به مبارزه ادامه دهد و آنرا به مناطق دیگر نیز گسترش دهد و بدین وسیله شهرهایی که در دست دیکتاتور قرار داشتند از راه مناطق روستایی آزاد کند. آنان امیدوار بودند که با محاصره شهرها از راه روستاها و ایجاد آشفته گی، رژیم را می توانند از هم پاشیده و ساقط کنند. جنبش در شهر بیهوده تلاش می کرد موضع انقلابی تندی را اتخاذ کند. این جنبش طرفدار مبارزه مسلحانه در شهرها بود که می بایست به اعتصابات عمومی منجر شود. از این راه رژیم را نابود کند و امکان تسخیر قدرت را هر چه زودتر فراهم سازد. اما این موضع گیری ها ظاهرش انقلابی بود زیرا در آن مرحله رفقای شهر از نظر سیاسی به اندازه کافی رشد نکرده بودند. آنها در واقع طرفدار یک عمل غیر نظامی بودند و مدافع مقاومت علیه رژیم بودند. در کوبا این اتحاد دوگانه دهقانی-کارگری و یا شهری-روستایی را به خوبی مشاهده می کنیم و شاید این عامل را بتوان دلیل اصلی پیروزی آنها در نبردها دانست. در کوبا هر چند مبارزانی که وارد آنجا شدند اصلیتی شهری داشتند ولی بعد از مدت کوتاهی توانستند حمایت دهقان های محلی را به خوبی بدست آورند و در ظرف مدت کوتاهی ارتش شورشیان آن چنان با دهقان های سیراماسترا در هم آمیخت که به زودی تبدیل به آینه علایق اجتماعی و ابزار مبارزه سیاسی آنها شدند. چریک ها تنها به دهقان ها بسنده نکردند. گروه بعدی مد نظر آنها کارگرانی بود که در اطراف روستاها در کارخانه ها و یا معادن کار می کردند. از بین همان افراد نیز بود که فیدل کاسترو ستون دوم ارتش شورشیان را ترتیب داد. شاید بتوان گفت ارتباط بین شبکه شهری و نیروی چریک روستایی هیچگاه گسسته نشد. کاسترو نیز در بیانیه های بی شمار خود خطاب به تمامی مردم کوبا از آنها می خواست تا به جنبش او بپیوندند. او در یکی از بیانیه های خود خطاب به دانشجویان گفته بود: "ما ای رفقایمان، دانشجویان می خواهیم متشکل شوند. جوانان، آنها پیشگامان مبارزه هستند و از نیروهای مسلح می خواهیم

۱- عاطفه گرگین مصاحبه با چریکهای فدائی خلق نشر سازمان سراسری دانشجویان ایرانی در امریکا ۱۳۶۲ ص ۴۵

۲- جزئی بیژن تاریخ سی ساله ۱۳۵۷ ص ۱۰

تا به یاد داشته باشند که رسالتشان دفاع از سرزمین مادریشان است نه سرکوب بردانشان. باید در راه آزادی کوبا همچون مامبی ها مبارزه کنند.^۱ جالب توجه است که بدانیم یکی از ستون های اصلی مبارزاتی و یکی از ستونهای بسیار مهم در ارتش شورشی کاسترو نیز همین دانشجویانی بودند که به نظر می رسید در راه آزادی وطن خود جز خواندن کتاب های بی فایده و دادن شعار چیز دیگری نمی دانند.^۲ در ۱۳ مارس ۱۹۵۷ م. فدراسیون دانشجویان کوبا به کاخ ریاست جمهوری حمله بردند تا با این حمله باتیستا را به قتل برسانند. در این حمله بسیاری از مردان برجسته به قتل رسیدند که از آن جمله مانتاسیاچی اورا دبیر فدراسیون دانشجویان دانشگاه های کوبا بود. ... رزمندگانی که زیر نظر فدراسیون دانشجویان می جنگیدند ستون مستقلی را تشکیل می دادند.^۳ تا حمایت از سوی دهقانان و کارگران به دست نیامده است نباید دست به عملیات چریکی زد. زیرا در این صورت نتیجه مبارزه از پیش تعیین شده است و مبارزان تنها جان خود را از دست خواهند داد. مگر بپذیریم عملیات های چریک ها فقط جنبه نمادین و تهییجی داشته باشد و آنها هدف پیروزی و رسیدن به آمال خود را از راه مبارزه پیگیری نمی کنند و عقل جمعی را ملاک قرار گرفته و تصمیمات عاقلانه اتخاذ و عملی شود. اختلاف نظر ها نیز از همین راه قابل حل است. در چارچوب فرایند ایجاد وحدت نظریه های اساسی انقلاب باید مطرح شود و گسترش یابد تا راه برای قیام مسلحانه و سرنگونی انقلابی دیکتاتوری حاکمیت باز کند. نیروهای سیاسی و نظامی باید متشکل شوند تا آمادگی مقابله با توطئه های امپریالیسم و رژیم را بیابند. باید هر چند پیوستن گروه های کارگری مارکسیست و غیر مارکسیست به علت ترس بسیار زیادی که معمولاً حکومت های دیکتاتوری در تمامی کشورهای زیر سلطه خود برقرار می سازند، به علت عدم اعتماد به گروه های چریکی بسیار دیر و سخت به دست می آید، ولی نباید به این دلایل از آن چشم پوشی کرد. آنها باید دریابند درنده خویی و سرکوب وحشیانه ارتش و نیروهای مسلح رژیم نمی تواند برای ابد ادامه یابد و به مرور زمان ارتش به خستگی و نارضایتی درونی سوق پیدا خواهد کرد. از سویی آنها باید بفهمند که کشتار مردم چریک ها را از ادامه راه باز نمی دارد. این کارها اقداماتی است که چریکها باید از راه تبلیغات درست و طولانی مدت در بین مردم انجام دهند و تا زمانی که این وحدت عمل با دیگر گروه های چپ تمامی گروه ها و احزاب و تمامی اپوزیسیون نظام دیکتاتوری باید اقداماتی را در راه ایجاد وحدت انجام دهند. این اقدامات وحدت بخش علاوه بر ایجاد رعب و هراس در دستگاه حاکمه باعث می شود تا انجام عملیات های هیجانی و بی منطق و خود سرانه نیز کاهش یابد و انجام عملیات ها به تصمیم ایجاد شود. در این صورت نیرو برای انجام عملیات چریکی افزایش چشمگیری می یابد. اردوگاه چریکی باید شامل رزمندگانی با خصال متنوع باشد. شهریان، روستاییان، دهقانان، کارگران، دانشگاهیان و روشنفکران و حتی از مردم عامی و در مجموع تمامی مارکسیستها و سوسیالیستها، از هر گروه و هر جناح و تحت هر نامی هستند باید در راه رهایی مردم با همدیگر متحد شوند. تمامی آنها باید اسلحه به دست گیرند و با تمام قوا با رژیم مستبد مبارزه کنند اعتقاد به هدف های انسانی و سیاسی مشترک به زندگی و کردار همه خصلتی انسانی می بخشد. انسانیتی که از زندگی چریکی زنان، مردان، جوانان و سالمندان به دست می آید.

۸ - عدم پشتیبانی توده مردم

ضعف تئوریک و عدم برقراری ارتباط با مردم سبب شد تا عملیات های فدائیان از قبیل سیاهکل به عملیات انتحاری بیشتر شبیه شود تا یک عمل انقلابی. ژنرال وو نوین جیایپ درباره لزوم حضور مردم به عنوان مؤلفه اصلی در پیروزی چریکها در عملیاتها می نویسد: "مردم عامل تعیین کننده سرنوشت مبارزه مسلحانه هستند. بدون پشتیبانی مردم چریک ها فاقد ارتباط میشوند، گرسنه می مانند، زمین گیر می شوند، بمباران می شوند و مجروحین آنها بدون سرپرست می ماند."^۳

در صورتی که عدم همراهی مردم را آشکارا در عملیات های فدائیان می بینیم. حتی از جانب مردم به علت مسائل بسیار حملاتی نیز علیه چریکها صورت می گیرد و حتی مردم در دستگیری آنها و تحویل آنها به نیروهای رژیم نیز حضوری فعال داشتند که این عمل اشتباه بودن تصورات فدائیان را از روحيات مردمی نشان می دهد. گفته شده است که ۸۰ درصد شرکت کنندگان عملیات سیاهکل را مردم محلی دستگیر و به ماموران تحویل داده اند، که اینکار حتی بدون دریافت پاداش از سوی دهقانان محلی انجام شده بود. مائو درباره نقش و اهمیت حضور مردم و لزوم

۱- رایس ارل انقلاب، کوبا ت: مهدی حقیقت خواه تهران - نشر : ققنوس چ ۱۳۸۴ ص ۸۴

۲- چه گوارا ارنستو خاطرات جنگهای رهایی بخش کوبا، بی جا ۱۹۶۷ ص ۱۶۹

۳- جیایپ جنگ مردم، ارتش مردم نشر سازمان چریکهای فدایی خلق بی تا ص ۳۳

ارتباط چریکها با مردم می نویسد: "ملت به مثابه اقیانوس بزرگی است که دشمن باید در آن غرق شود بدون آب ماهی ها قادر به حرکت و زندگی نیستند و بدون همکاری مردم رزمندگان نمی توانند نبرد را ادامه دهند."^۱

عدم فهم این جمله و ناسازگاری تئوری و عمل راهی جز اضمحلال نیروها و توان انقلابی آنها را به همراه نداشت و در نهایت نیز چنین شد. الگو برداری از این حرکت ها بدون در نظر گرفتن زمینه فرهنگی و رابطه مردم با دین و رهبران دینی راه اشتباهی بود که چریک ها بر آن اصرار داشتند. آنها نفهمیدند که آغاز نبرد چریکی بدون حضور توده ها یک مصیبت خواهد بود. جنگ چریکی، جنگ توده هاست. اقدام به جنگ چریکی بدون حمایت توده مردم آغاز یک فاجعه انسانی خواهد بود. نیروی چریک به مثابه رزمندگان پیش قراول ملت اند که از سوی توده های دهقان و کارگر در صحنه عملیات پشتیبانی میشوند. "بدون وجود چنین پایگاهی مردمی نبرد چریکی نبردی بیهوده است."^۲ تجارب تاریخی فارغ از هر گونه گرایش ایدئولوژیک گواه این مدعاست که اهمیت پایگاه مردمی در جنگ چریکی از فاکتورهای اصلی است. اما در تحلیلهای چریکها به نظر میرسد به این عامل به عنوان عاملی دست دوم نگاه میشده است. جنگ چریکی جنگ مردم است. مبارزه توده ای است تلاش برای انجام چنین جنگی بدون حمایت توده ها پذیرش خطر و فاجعه بار است. چریکها مبارزان پیشاهنگ مهم مردم هستند که در محل هایی خاص مستقر می شوند و مسلح و آماده عملیات نظامی هستند. برای دست یابی به یک هدف که همان کسب قدرت سیاسی است آنها حمایت توده ای کارگران و دهقانان منطقه و محلی را دارا هستند که در آن می توانند دست به عملیات بزنند و بدون این پیش فرض ها جنگ چریکی امکان تحقق ندارد.

لزوم حضور مردم در نبردها، حتی نبردهای مسلحانه از دید نظریه پردازان عمده مارکسیسم هم پنهان نمانده است. این نظریه پردازان که از تاریخ ملل آگاه هستند و تاریخ انقلابها را از ابتدا تا انتها مطالعه کرده اند. لنین باور داشت که برخی از پیشاهنگان به بیماری ناشایستی مبتلا هستند که او نام این بیماری را ترس از توده ها می نامد. او می گوید: "این رهبران به بیماری ترس از توده ها و ایمان نداشتن به استعداد های خلاق توده ها دچارند. در این زمینه گاهی رهبران به نوعی اشراف منشی در نگاه به توده دچار می شوند." او سپس علت این بی اعتمادی به توده ها را نیز به خوبی توضیح می دهد: "ترس به این دلیل که جنبش خود به خودی مردمی ممکن است طوفانی به پا کند و توده ها ممکن است خیلی چیزهایی را که نباید در هم بشکنند. تمایل به بازی کردن نقش دایه مهربان تر از مادر که کوشش می کند توده ها را از روی کتاب مقدس درس دهد ولی مایل نیست از آنها تعلیم گیرد." لنین خود نقطه مقابل این نوع از رهبران بود. استالین معتقد است که لنین بسیار به نیروی خلاقه پرولتاریا و صلاحیت انقلابی غریزه طبقاتی باور داشت. بی اعتنایی لنین به آن رهبرانی که تلاش داشتند به توده از بالا نگاه کنند و به آنها از روی کتاب درس دهند بسیار آشکار بود. اندرز دائمی لنین تعلیم از توده ها، پی بردن به عمق اعمال آنها، بررسی دقیق تجربه عملی مبارزه توده ها از این جا سرچشمه می گرفت.

لنین در کتاب دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی بار دیگر با این جملات بر نقش مردم تاکید می کند: "انقلاب ما هم مانند هر انقلاب دیگری مستلزم بزرگترین جانبازی ها و قهرمانی های توده ها برای مبارزه با تزاریسم بود که آن نیز به یکباره تعداد بسیاری از افراد عامی را به جنبش کشانید. یکی از مشخصات بارز هر انقلابی عبارت است از افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی تعداد افراد عامی است که به شرکت فعالانه مستقل و عملی در زندگی سیاسی و تشکیل دولت می پردازند.... در انقلاب روسیه ده ها میلیون افرادی که ده سال تمام از لحاظ سیاسی در خواب بودند و در نتیجه ستم گری تزاریسم و اعمال شاقه به نفع مالکان و کارخانه داران منکوب بودند از خواب برخاسته و به صحنه سیاست گام نهادند که اکثریت آنها صاحب کاران خرده پا و خرده بورژوازی و افرادی هستند که از لحاظ موقعیت خود بین سرمایه داران و کارگران روز مزد هستند."^۳

در حقیقت این توده مردم هستند که باید برای تعیین سرنوشت و رهایی خود از چنگ استبداد و فقر و... تلاش و مبارزه کنند. چریک ها به عنوان رهبران آنها تنها می توانند نقشی راهنما و آغاز کننده را دارا باشند و نه بیشتر. نباید توقع داشت که چریک ها به جای میلیون ها نفر از مردمی که در شهرها و روستاها و با تنوع بسیار زیاد علایق هستند مبارزه کرده و بتوانند در این راه خواست و رضایت همگی آنها را برآورده سازند. چه گوارا نیز به درستی این مطلب را به کاسترو توضیح می دهد. "او معتقد است که او و یارانش برای این به کوبا نیامده اند که به

۱- مائو تسه تونگ، منتخب آثار مائو تسه دون تهران نشر مبشری ۱۳۵۷ ص ۱۶۷

۲- In Venceremos - The Speeches and Writings of Ernesto Che - Guevara, ed. J. Grassi, ۱۹۶۸, p. ۲۶۲

۳- لنین دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر تهران نشر فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴ ص ۱۴

جای خلق کوبا بجنگند. بلکه تنها به این دلیل آمده اند که به آنها کمک کنند تا جنگ آزادی بخش خود را آغاز کنند. لذا مردم باید توجه داشته باشند که هنگامیکه عصر آموزش و تعلیم و تربیت به سر رسید بار عمده مسئولیت رهبری کشورشان به طور اجتناب ناپذیری بر عهده تمامی آنهاست... نقش ما حتی نقش چاشنی هم نیست. چاشنی شمائید، ما خیلی کمتر از این هستیم. ما آن آتش زنه، آن قشر نازک باروت داخل چاشنی دربرگیرنده ماده منفجره ایم که صرفا آنرا فعال می کند تا بهتر آتش بگیرد. فقط همین.^۱

فقط همین و نه بیشتر کاش مبارزان فداکار ایران نیز این جملات را خوانده و عمل می کردند. این جملات از سوی کسی بیان می شود که فدائیان ایران معتقد به ادامه راه او بودند. درست هم این است که بدون توده، کاری را از پیش نمیتوان برد. اگر سطح فهم و دانش توده پائین و تعلیم دادن به آنها بی فایده بود مطمئنا انجام عملیات چریکی نیز راه حل بیداری این افراد نبود. پلخائف هم این حضور را به شکلی دیگر و در عرصه انقلابات دیگر توضیح می دهد:

"هنگامی که ادعا میشود به موجب نظریه ماتریالیسم اقتصادی همه چیز به خودی خود واقع می شود و چنین هم ادامه خواهد یافت جوهر این نظریه به طور کلی نابود می شود. نظریه مذکور تاکید دارد که روابط اجتماعی عبارت است از روابط بین مردم. هیچ گام عمده ای در پیشرفت تاریخی بشریت بدون شرکت مردم - نه صرفا مردم بلکه توده عظیم مردم یعنی توده ها- صورت نخواهد گرفت. ضرورت شرکت توده ها در حوادث تاریخی بزرگ مستلزم آن است که افراد اخلاقا تکامل یافته تر و برجسته تر تاثیر خود را بر حوادث بر جای گذارند."^۲

پلخائف باور دارد که بدون حضور گسترده مردم حتی آن جاهایی که جبر تاریخی و جبر اقتصادی باید به طور خود به خود و به دور از خواست توده به پیش برود از کار می افتد. مشکلات نبرد را در صورت عدم حضور توده ها بررسی می کنیم تا آشکار شود در این صورت چه اتفاقاتی رخ می دهد و حضور توده ها تا چه میزان می تواند این معادله را به نفع مبارزان تغییر دهد. وقتی دوطرف جنگ از نظر نظامی با هم مساوی نباشند امکان اینکه همه چیز به سرعت مشخص شود وجود دارد. ممکن است نبردی ۵ یا ۱۰ سال و در صورت لزوم بیست سال طول بکشد. اما اگر مردم به تدریج در جنگ شرکت داده شوند پیشاهنگ رزمنده میتواند از خطر زوال نجات یافته و جنگ را با همه اشکال آن در دراز مدت گسترش دهد. یک جنگ مسلحانه طولانی چه جنگ آزادی بخش ملی باشد و چه جنگ داخلی بدون یک پشت جبهه ناممکن است. مساله پشت جبهه همچون عاملی استراتژیک در مبارزه مسلحانه شهر و روستا نقش دارد. این محوری است که هر چیز دیگر حول آن می گردد. پایگاه پشت جبهه صرفا امری نظامی نیست و صرفا وظیفه تامین آذوقه و ذخیره را بر عهده ندارد. بلکه رابطه آن با مبارزات اصلی درست مثل رابطه اقتصاد و سیاست است و آغاز مبارزه بدون یک پایگاه مثل این است که آدمی ماه ها روی پایش راه برود ولی در درون شکم خود غذایی نداشته باشد. پایگاه چریکی از دید مائو « پایگاه های پارتیزانی پایگاه های استراتژیکی هستند که نیروهای چریکی برای ایفای وظایف استراتژیک خود بر آن متکی هستند. با تکیه بر این پایگاه است که آنها میتوانند خود را حفظ کرده و گسترش دهند. با تکیه بر چنین پایگاهی است که آنها می توانند دشمن را بیرون رانند. بدون وجود چنین پایگاهی چیزی نخواهد بود که برای انجام وظایف خود یا حصول هدفهای جنگی بر آن متکی باشیم.»^۳

پایگاه چریکی از دید چه گوارا " نیروی چریکی تنها در چارچوب یک عمل گسترده سیاسی و نظامی که خود جزئی از آن است می تواند رشد و ترقی کند. در این صورت تأسیس پایگاههای حمایتی لازم است. این پایگاه های حمایتی نقاطی هستند که دشمن مگر به بهای تلفات سنگین نمی تواند در آن نفوذ کند آنها دژهای انقلاب پناهگاه و منبع نیرو های چریکی برای تهاجم های باز هم بیشتر هستند." ترونک شینه هم معتقد است که یک پایگاه منطقه ایست که در

۱- دبیری رژیس جنگ چریکی چه ت:عباس خلیلی نشر: مازیار چ ۱۳۵۸ ص ۱۱

۲- پلخائف گئورگی مسائل اساسی مارکسیسم و مقالات فلسفی دیگر ت: پرویز بابایی نشر: آزاد مهر چ ۱۳۸۱ ص ۱۳۰

۳- تسه دون مائو چهار رساله فلسفی بی جا بی نا بی تا ص ۱۰

آن امنیت نسبی برقرار می شود. جایی است که می توانیم ارگان های سازمانی خود را در آنجا مستقر کنیم. نیروهای خود را آموزش دهیم، اسلحه بسازیم و مهمات را جمع آوری کنیم.^۱

درکوبا ارتش شورشی چنین پایگاهی داشت. یک زیربنای محکم و مستقر در سیراماسترا. اما در ویتنام تجربه پایگاه های پشتیبان به اوج خود رسید. در ویتنام تمامی مردم و تمام کشور در جنگ مشارکت داشتند و این نهایت ایده آل برای یک گروه چریکی می تواند باشد. در آنجا پیشرفت و تشدید جنگ پا به پای گسترش و تحکیم پایگاههای حمایتی پیشرفت کرد. هنر تلفیق اشکال گوناگون مبارزه صحنه های مختلف عمل و انواع مختلف عملیات در واقع همان هنر تلفیق پشت جبهه های یک نقطه (پشت جبهه شهری و روستایی) با یک پشت جبهه بزرگ و باز تلفیق همین پشت جبهه ملی با یک پشت جبهه ملی با یک پشت جبهه جهانی متشکل از کشورهای سوسیالیستی است. با توجه به همه اینها می توان دریافت چه معنای گسترده ای در پشت وازه پشت جبهه نهفته است. پشت جبهه در واقع شرط لازم برای جنگ پارتیزانی است که آنرا در درجه اول ممکن می سازد.

(۸-۱) فواید یک پشت جبهه

۱- مادی: پشت جبهه تهیه مواد غذایی، عضوگیری و جبران تلفات، حرکت مهمات و تأمین ارتباطات و ایجاد مکانی امن برای ارگان های رهبری را تضمین می کند. بعلاوه آموزش سیاسی و تربیت نظامی و عضوگیری از داوطلبان و بازسازی و تعمیر جاده های بمباران شده و بسیاری کارهای دیگر را می تواند بر عهده بگیرد و به خوبی انجام دهد.

۲- روانی: جنگجویی که خود را در میان مردم خود می بیند احساس امنیت می کند. جنگجویی که در میدان پشت جبهه ای در کار است می تواند در فاصله ای دور از آن با دلگرمی مبارزه کند. قطبی شدن مکان نقش مهمی را در حفظ قوای روانی پارتیزانی و حتی تعادل زیستی با او دارد و نوعی احساس زیستی به او می بخشد. از این نظر پشت جبهه معنایی وسیع تر از شرط بقاء می یابد و خود دلیل بقا می شود. در حالیکه پارتیزان به دلیل وجود توده های پشت جبهه زنده می ماند دلیل او برای زندگی کردن و مردن دفاع توده هاست.

(۸-۲) دلایل عدم پشتیبانی توده ها

دلایل فراوانی درباره علل عدم حضور گسترده مردم در مبارزات انقلابیون وجود دارد. چریک ها در جذب مردم برای مبارزه به اختلافات طبقاتی بین مردم اشاره می کردند و از آنها می خواستند تا در راه از میان برداشتن این فاصله های طبقاتی به مبارزه بپیوندند. در حالیکه این تبلیغات حتی با اینکه یک واقعیت آشکارد در جامعه ایران بشمار می رفت ولی باعث جذب توده فقیر به مبارزه نگردید. در توضیح این امر باید یادآوری کرد که هر چند فاصله طبقاتی میان ثروتمندان و فقرا زیاد باشد خود به تنهایی باعث ایجاد احساس استثمار در فقرا نخواهد شد. در دوره فئودالیت در ایران با اینکه این فاصله بین اربابان و توده عظیم دهقانان بسیار بیشتر از دوران مبارزات چریک ها بود ولی هیچگونه اعتراض جدی را از سوی دهقانان مشاهده نکردیم و نشانه ای دال بر اینکه آنها خود را مورد استثمار و ظلم ببینند دیده نمی شد و شاید حتی به گونه ای به آن تن داده بودند. در غرب نیز اوضاع به همین منوال بود. در غرب نخستین نشانه های اعتراض زمانی آشکار شد که نظام فئودالیت تحت تأثیر نظام سرمایه داری نوخواسته و نیاز بیشتر به ثروت شروع به انحطاط و تنزل کرد. درحقیقت احساس استثمار مستلزم دو شرط است: "۱- حتی با کار کردن انسان نتواند نیازهای اساسی خود را برآورده سازد. ۲- ثمرات کار به سود افراد دیگری باشد و آنها توسط این ثمرات نیازهای خود را ارضاء کنند." ^۲ اساساً احساس استثمار احساسی کاملاً شخصی و فردی است و آنچه ممکن است در فردی احساس بدبختی را زنده سازد ممکن در هزاران فرد دیگر این احساس را زنده نسازد. علت دیگر عدم گرایش مردم به مبارزات مسلحانه را باید در عدم فهم و درک درست از مارکسیسم در نزد مردم ایران دانست. اگر مبارزات مسلحانه را بر پایه و اساس نظریات مارکسیستی بدانیم علت عدم حضور مردم در این مبارزات را هم باید عدم درک این ایدئولوژی دانست. هنری پیرتن از مارکسیست های نامی نکته ای را بیان کرده است که شاید بتوان آنرا در باب ایران نیز صحیح دانست. او می گوید: " با وجودی که بارها تعبیر اقتصادی در عوامل اجتماعی را بکار بردم بخوبی نمی دانم که منافع اقتصادی چه نقشی در جنبشهای طبقاتی اساسی تاریخ ایفا کرده اند

۱ Backbone of the Revolution ---Ernesto Che Guevara-----Spoken: September, ۱۹۶۲

۲- دومان هانری فراسوی مارکسیسم ت: منوچهر بیات مختاری تهران نشر: دانشگاه تهران بهمن ۲۵۳۵ شاهنشاهی ص ۵۰-۵۱

...من مخصوصاً گمان نمی‌کنم که انسان بتواند یک وسیله ویژه تحقیق برای درک گذشته را تبدیل به قاعده پیامبرانه برای آینده کند. به نظر من پیش‌بینی اجتماعی مارکسیسم ریشه علمی ندارد.^۱ با وجود عدم فهم مارکسیسم به شیوه ای درست، گوناگونی خوانش‌های مختلف و بعضاً متضاد از مارکسیسم در ایران از سوی احزاب مارکسیستی نیز باعث سردرگمی مردم در این مسیر شد. در حالیکه حزب توده خوانشی استالینیستی و محافظه‌کارانه از مارکسیسم را ارائه میداد، احزابی همچون فدائیان خوانشی مائویستی و لنینیستی از این مکتب ارائه می‌دادند. در حالیکه حزب توده از لزوم سازش با رژیم دم‌میزد و معتقد به اصلاحات در چارچوب بسته حکومتی بود و از هر گونه برخورد قهر آمیز با رژیم دوری می‌کرد فدائیان خلق ضمن محکوم ساختن حزب توده و اپورتونیست دانستن این حزب از لزوم مبارزه قهر آمیز با حکومت حمایت می‌کردند و هر گونه مماشات با دستگاه سرکوب گر رژیم را همکاری و شریک جرم شدن با رژیم می‌دانستند. در این فضای نبرد اندیشه‌ها - که هر کدام نیز مدعی درستی خوانش خود بودند - درک درستی و به حق بودن مکتب مختلف برای مردمی که کمترین آشنائی با این اندیشه و احزاب نداشتند و تنها هدفشان مبارزه برای رهائی کشور از راه دادن کمترین هزینه بود بسیار دشوار و حتی غیر ممکن می‌نمود و باعث می‌شد در نهایت عطای آزادی را به لقای آن ببخشند و به امید معجزه ای در راه بنشینند.

لنین سوء تفاهم در درک درست مارکسیسم را حتی در بعد از پیروزی این کشور مشاهده می‌کرد. او در بازدید از یک کارخانه تعجب خود را از عدم فهم درست مارکسیسم این گونه بیان می‌کند: "با دیدن جمله سلطنت کارگران و دهقانان را پایانی نیست، با خودم گفتم ببین ما درباره چه مطالب مقدماتی و اساسی دچار سوء تفاهم و ادراک نادرست هستیم. در واقع اگر سلطنت کارگران و دهقانان را پایانی نبود معنایش چنین می‌شد که سوسیالیسم هرگز به وجود نخواهد آمد. زیرا سوسیالیسم معنایش محو طبقات است ... همچنین به این اندیشه افتادم که لابد در مورد شایع‌ترین و رایج‌ترین شعارهای ما نیز هنوز سوء تفاهمات هست. مثلاً اکنون ما در سرود خود می‌خوانیم که به نبرد قطعی و نهایی مشغولیم. ولی من می‌ترسم که اگر از بخش زیادی از کمونیستها سوال شود که شما اکنون مشغول مبارزه علیه چه کسی هستید بیم دارم که عده کمی به این پرسش پاسخ صحیح دهند."^۲

باید اضافه کرد که این نگرانی لنین متأسفانه نه تنها در مورد کشور او که در نزد بسیاری از کشورها و احزاب مدعی کمونیست بودن و از جمله ایران نیز مشاهده می‌شد و انصافاً تعداد افرادی که مارکسیسم را به درستی فهمیده و به آن عمل می‌کردند شاید بسیار معدود و انگشت شمار بود و باقی افرادی بودند که در پی اهداف خود در قالبی مارکسیستی درآمده بودند و هرگز سودای تحقق بخشیدن به آن ایده آل‌ها را نداشتند. تبلیغات منفی رژیم را هم در این عدم همراهی باید بسیار مهم دانست. دستگاه تبلیغاتی رژیم سالها مشغول این بود که تمامی ارزشهای انقلابی را ضد ارزش معرفی کند و در این راه به نوعی شستشوی مغزی کارگران مشغول بود. جدائی بین سران مبارزه نیز از شیوه‌هایی بود که شاید بتوان نقطه عطف آنرا در دوران ملی شدن صنعت نفت دانست. در دوران فدائیان نیز نمی‌توان منکر برخی دخالت‌ها و اختلاف افکنی‌های رژیم در بین گروه‌های مارکسیست شد. معنی رسوب فاشیسم نیز در واقع همین است که ضد خود را از جنس خود می‌کند. "وقتی همه ارزش‌ها از آن خرده بورژوازی و بورژوازی شد و از جنبه اخلاق سیاسی نیز نمایندگان طبقه کارگر جانبدار شعار هدف وسیله را توجیه می‌کند شدند و کارشان شب و روز خط کشی من درآوردی میان مردم شد و ارتکاب هر جنایتی را بر خود حلال کردند امکان انتخاب از میان می‌رود و جامعه را جو سنگینی از ذهنیات مبهم فرا می‌گیرد و این همان است که فاشیسم حاکم می‌خواست."^۳

باید اذعان داشت که به رغم تلاشهای - کوتاه و یا گسترده - فدائیان حمایت توده از آنها بسیار کم بود درجه اطلاع توده کارگر از هدف‌های سوسیالیسم و شیوه‌های اجرای این شعارها در فردای پیروزی بسیار کم بود. این آگاهی نداشتن از دغدغه‌های اصلی مارکس و لنین بوده و همواره برای رفع آن هشدار می‌دادند. "لنین معتقد بود که بدون آگاهی و تشکل توده‌ها بدون آماده کردن و پرورش آنها از راه مبارزه طبقاتی آشکار بر ضد تمام بورژوازی کوچک

۱- همان: ص ۹۴

۲- لنین ولادیمیر ایلچ دوران انتقال به کار صلح آمیز و احیای اقتصاد ملی تهران-نشر: فردوس - چ ۱ بهمن ۱۳۸۴ - ص ۵

۳- تحول یا توطئه - اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا - بی‌جا - چ ۱- تیر ۱۳۵۶ ص ۲۸

ترین سخنی در باب انقلاب سوسیالیستی نمی تواند در میان باشد.^۱ مارکس امیدوار بود از راه افزایش فشار به قشر دهقان این طبقه به مبارزه خواهد پیوست " کثرت جمعیت دهقان ها و استثمار وحشتناک آنها توسط سیستم مالکیت ارضی بزرگ نیمه فئودالی، قدرت و آگاهی طبقاتی پرولتاریا که باید در یک حزب متشکل شود فهم این شرایط خصلتی انقلابی به مبارزه می دهد.^۲ مارکس امیدوار بود آگاهی طبقاتی طبقه پرولتاریا که از راه تشکیل یک حزب افزایش می یابد به طبقه دهقان سرایت یابد و از سوئی به علت افزایش فشار مناسبات ارباب رعیتی بر دهقانان و ستم بر آنان آماده مبارزه گردند. در حالیکه در ایران از سوئی سالها از حذف سیستم فئودالی گذشته بود و رژیم بارها شعار آزادی دهقان از قید استثمار اربابان را سر می داد و از سویی طبقه پرولتاری شهری ما هرگز به خود آگاهی طبقاتی نرسید تا از رهگذر آن بتواند این آگاهی را به طبقات دیگر انتقال دهد و این ناآگاهی از ستم طبقاتی بر او که باید از راه تشکیلات حزبی به او انتقال می یافت هرگز اتفاق نیفتاد. این واقعیت است که کارگران زحمت کشان فاقد آگاهی طبقاتی هستند و تا آن زمانیکه آگاهی طبقاتی در آنها به وجود نیاید حرکت خود انگیخته آنها رشد نمی یابد و حتی اصلا به سوی تشکل سازمانی پیش نخواهد رفت. تا ذهنیت کارگران جهت گیری مشخص از واقعیات جامعه نداشته باشد (تورم، فساد، فقر و ...) و به درک ریشه ای از آگاهی نرسد هرگز رشد نخواهد کرد و خصلت ضد سرمایه داری نخواهد یافت "پرسش این جاست که آیا واقعا بخش گسترده ای از طبقه کارگر ایران اصلا معنای سرمایه داری یا کار مزدی یا حتی معنی استثمار را میدانستند؟^۳ طبقه کارگر - به عنوان پیشرو در انقلابات مارکسیستی- با اتکاء به موقعیت خود در چارچوب روابط سرمایه داری تولید تنها طبقه ایست که قادر به برقراری جامعه بی طبقه است. دشواری آشکار در روزگار مارکس و از جمله در زمان فدائیان وجود داشت این بود که توده کارگران وجود مداوم سرمایه داری را اجتناب ناپذیر می دانند. از همان کودکی به او تلقین می شد که زحمت کشان قادر به اداره جامعه نیستند. دائما در مدرسه و مطبوعات و رادیو و تلویزیون به آنها گفته می شد که اداره جامعه بر عهده کارشناسان و مدیران و کارمندان کشوری و اعضای پارلمان است و نقش کارگران تنها اطاعت پذیری است. چگونه میتوان این فقدان اعتماد به نفس را در کارگران جبران کرد؟ یا به قول مارکس چگونه طبقه کارگر طبقه ای برای خود می شود؟ یعنی طبقه ای آگاه از موقعیت و منافع خود در جامعه سرمایه داری و آگاه از نقش تاریخی اش در سرنگونی آن. برای رفع این مشکل باید از راه های گوناگونی همچون چاپ و تکثیر جزوات کم حجم در بین کارگران کارخانه ها، سخنرانی توسط نیروهای مردمی و شناخته شده و مورد اطمینان از سوی مردم در روستاها و برای دهقانان، توضیح اوضاع فعلی کشور و مقایسه آن با شرایط ایده آل، توضیح هایی درباره ظلم ها و سرکوب های رژیم در دادگاه ها و زندان ها و بازداشتگاه ها، کشتار وسیع مبارزان در زندانها و ... به رشد آگاهی در بین مردم و توده پرداخته تا از این راه مسائل آنها برای خودشان روشن شود. باید به نوعی دست به روشنگری زد. برای اینکار تنها ذکر واقعیات روزمره و مشکلات و مسائلی که توده مردم آنها را هر روز و به عینه درک می کردند و راه حل هایی برای حل این مشکلات، بدور از سخن پردازی های دشوار و استفاده از کلمات دشوار و با استفاده از زبان خود مردم برای جلب مردم کافی می بود. که باید گفت متأسفانه خیلی کارهای جدی از این نوع در بین مردم از سوی چریکها دنبال نشد. "باید دانست که همه مردم به یک اندازه تمایل به رهبری شدن به سوی سوسیالیسم ندارند. هرملتی دارای خصوصیات تاریخی است که ممکن است با هدف های سوسیالیسم مطابقت داشته باشد یا نه.^۴ در ایران مشکل دیگر کمبود افرادی بود که می بایست نقش پرولتاریا را به عهده گیرند و وظیفه آگاهی بخشی به سایر طبقات را بر عهده گیرند. توده باید در بین توده شیوع یابد و پیروزی را تضمین کند. حمله بر دشمن باید بسیار جدی باشد. شعار توده نیز باید تعرض باشد نه دفاع. باید نابودی بی رحمانه دشمن در سرلوحه همه برنامه ها باشد و " در نهایت حزب پرولتاریا باید وظیفه خود را در این راه به خوبی انجام دهد.^۵

۱- لنین ولادیمیر ایلیچ -دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک- تهران-نشر: فردوس -چ ۱ بهمن ۱۳۸۴ -ص ۱۴

۲- تامسون جرج -از مارکس تا مائو تسه دون(آموزش انقلاب کارگری) -نشر: روزبه - تهران- دی ماه ۱۳۵۳

۳- کشاورز، غفور مقاله بیانیم با نقد گذشته سبک کار آینده را بسازیم- ۹ دی ۱۳۸۶ payan.nu

۴- سوزی پل، بتلهام شارل نقدی بر کتاب انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم ت: حبیب الله پایدار تهران نشر: فرهنگ اسلامی چ ۱ ۱۳۵۴ ص ۲۳

۵- لنین ولادیمیر ایلیچ -دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک- تهران-نشر: فردوس -چ ۱ بهمن ۱۳۸۴-ص ۱۴

(۸-۳) راه های جذب توده

یکی از اصول کار حزبی همانگونه که در چین نیز تکامل پیدا کرد آن چیزی است که به نام مشی توده ای یعنی به طور سیستماتیک در راه ایجاد نزدیک ترین رابطه بین حزب و توده ها شناخته می شود. هر چقدر که مبارزه طبقاتی حادثتر باشد همانقدر نیز برای پرولتاریا لازم می شود که بصورت مصمم و کامل بر روی توده های گسترده مردم تکیه کرده و شور انقلابی آنها را شکوفاتر سازند تا بتوانند نیروی ضد انقلاب را شکست دهند. اگر حزب بخواهد بر توده رهبری کند باید به آنها خدمت کند. پس بایستی رابطه نزدیک با توده ها داشته باشد. فقط از این راه است که حزب می تواند فعالیت های توده را رهبری کند و اشتباهات خود را اصلاح کند. تشکیلات یا ستاد پیشرو پس از آنکه به صورتی درست به منافع توده ها پی برد برای آنکه به آنها خدمت کرده و از منافع آنها پشتیبانی نماید باید تمام فعالیت های خود را در بین توده ها انجام دهد و بدون استثناء کلیه عناصر طراز اول را از بین آنها جذب نماید. در هر گام باید به دقت و به طور عینی بررسی نماید که آیا رابطه با توده ها برقرار است و آیا این رابطه رابطه ای زنده است. از این راه و فقط با این راه است که ستاد می تواند توده ها را تعلیم داده و به آنها آگاهی ببخشد. از منافع آنها پشتیبانی کرده و آنها را تشکل دهد و تمام فعالیت های آنها را در راه سیاست آگاهی طبقاتی جهت دهد. این اصل مشی توده ای به طور کلی نقطه شروع همه فعالیت های حزب کمونیست شناخته می شود. در هر کاری که برای توده صورت می گیرد باید نیازمندی های آنها را مبداء قرار داد. نقطه شروع خدمت صادقانه به خلق، جدا نشدن از توده، مبداء قرار دادن منافع خلق و نه گروه، مسئولیت پذیری در برابر خلق و دفاع استوار از حقیقت است. سیاست و سبک کار درست همیشه با خواست های توده ها همگام می شود.

۹ - عوامل دیگر

در کنار این عوامل که به صورتی گسترده و مشروح مورد بحث قرار گرفت عوامل دیگری نیز وجود دارند که هر چند نه به اندازه این عوامل ذکر شده ولی دارای اهمیت هستند که به چند مورد از این عوامل به طور خلاصه و بسیار کوتاه اشاره می شود.

یکی از این عوامل، خود بزرگ بینی رهبران و تحقیر دیگران است. چون فرد سازمانی بوسیله محدودیت هایی که در عمل برایش وجود دارد از فرد غیر سازمانی متمایز می شود به تدریج چنین محدودیتی در ذهن او به نوعی فضیلت تبدیل می شود. البته این غیر عادی نیست که یک گروه پیشاهنگ خود را همچون مرکزی توانا و متحرک جریان انقلابی بداند و انتظار داشته باشد که دیگران هم چنین تصویری داشته باشند. در واقع ما با یک مرکز و یک محیط سروکار داریم و سازمان خود را به طور ناخود آگاه همچون یک مرکز و دیگران را به عنوان محیط، عناصر تکمیلی و همکاری کمابیش مفید می پنداریم. بسیاری از کادرهای حرفه ای وقتی درخواست انجام کاری را از سمپات های خود دارند طرز برخوردشان ترکیبی از فروتنی و نوعی حالت تحقیر آمیز است. انگار این سمپاتها صرفا به خاطر خدمت به آنهاست که وجود دارند. آنها از سمپاتها می خواهند کاری را انجام دهند. اما بسیاری از آنها این زحمت را به خود نمی دهند که زمینه و هدف کار مورد درخواست را از نظر سیاسی شرح دهند. برای بسیاری از سمپات ها مایه افتخار است که کسی را در رده بالای سازمان داشته باشند و این فرد در سر قرارها دستی به مهربانی پشتشان بکشد. عجیب اینکه بسیاری از سازمان هایی که اعتراف می کنند ضد استالینی هستند در واقع بدترین انحرافات استالینی را نکته به نکته اجرا می کنند. برخورد از جایگاه بالا، اکراه از حساب پس دادن به افراد، تهدید، تصفیه های پشت صحنه و ... که هرگز برای اعضای شرح داده نمی شود و دیگر شیوه هایی که برای حفظ ایمان افراد به کار برده می شود که اینکار - حفظ ایمان افراد به هر طریق نسبت به سازمان - به قول یان هاورث "باعث فرقه ای شدن و فرقه ای عمل کردن یک سازمان سیاسی می شود که در آن اصل انتخاب آزاد و اراده آزاد از بین می رود و ارتباطی صمیمانه بین افراد هرگز ایجاد نمی شود. قضاوت ها ضعیف می شود و تمایل به خودکشی و دیوانگی و عصبی بودن و بدگمانی را در سازمان به تدریج ایجاد می کند."^۱

عدم آمادگی انسان ها برای عملیات ها نیز از دیگر علل شکست هاست. باید اشاره کرد که انسان ها از دید مارکسیست ها موجودی غیر معین هستند که ماهیتی از پیش شکل گرفته و ثابت ندارند و ماهیت انسان همواره در معرض تغییر است. ماهیت انسان در طول تاریخ شکل می گیرد و تکامل می یابد. این ماهیت در ظرف های شرایط و روابط

۱- هاورث، یان فرقه ها در میان ما بی جا بی تا ص ۷۲-۷۰

محیط زندگی و در جریان تحولات اجتماعی دگرگون می شود. شرایطی که در عین حال محصول عمل خود انسان هاست. یعنی به طور غیر مستقیم ماهیت انسان ساخته خود اوست. اگر همین فرد در مناسباتی قرار گیرد که بر محرک های سود جودی تکیه کند دارای ماهیتی سرمایه داری می شود ، با تمایلات قوی نفع طلبی ، برتری جویی ، بهره کشی و انحصار طلبی و به عکس اگر در مناسباتی قرار گیرد که بر آرمانها و محرک های اخلاقی و انسانی ، مساوات طلبی ، انسان دوستی و همدردی اجتماعی تکیه دارد با ماهیتی سوسیالیستی رشد میکند. ولی به نظر میرسد اکثریت مردم ایران در چنین محیط مساوات طلبانه ای رشد نکردند و یا فضا برای بروز تمایلاتشان آماده نبوده است.

(۹-۱) عدم دقت در ریزه کاری ها

مردانی که برای مانورهای عظیم طرح های باشکوه می ریزند و در آن طرح ها واحدهای زره پوش دشمن را دچار خسارات و شکست های کوبنده می کنند یک ماه بعد سر راهشان به خانه در اولین واریسی پلیس به خاطر اینکه تمبرهای کارت هویتشان درست چسبانیده نشده است دستگیر می شوند. بسیاری از آنها که امپریالیسم را در کاغذ به مبارزه می طلبند وقتی گروهی از روستائیان منطقه قصد اشغال اراضی را دارند یا وقتی مساله دفاع از تقاضاهای صنعتی کارگران پیش می آید چیزی برای گفتن یا انجام دادن ندارند. خلاصه آنکه با مردمی که نیروی محرک آنها هستند بی ارتباط میمانند. آنها در منطقه مشخصی زندگی و مبارزه می کنند اما علاقه ای به سهیم شدن در این شرایط ندارند. آنها ممکن است ماه ها صرف آموزش تکنیک های ظریف جنگ چریکی کنند یا به بررسی مین ها و خواندن پیامهای رمز پردازند اما در عمل ندکنند چگونه باید یک آتش را روشن کرد یا خاموش کرد یا چگونه می توان از یک رودخانه با شنا رد شد. به نظر می رسد آنها که در کارهای بزرگ موفقند در کارهای کوچک نیز باید چنین باشند. اگر بسیاری از چریکها مدعی بودند که می توانند یک جنگ بزرگ ملی و آزادی بخش را رهبری کنند و یا دو سه کشور دیگر را نیز آزاد سازند بنابراین باید بتوانند اسناد خود را در یک مکان امن نگهداری کنند. نامه ها را از مرزها عبور دهند و خود را با بهترین گذرنامه ها مجهز سازند و خانه ای امن برای چند ماه در پایتخت داشته باشند. اگر چریکها به جای صرف وقت در تهیه اعلامیه ها و مانورها به این فکر می افتادند تا دیوارهای مقوایی پناهگاه خود را سیمان بگیرند بیشتر موفق بودند. چریک ها شبیه کوهنوردانی هستند که آنقدر برای رفتن به کوه شتاب دارند که فراموش می کنند کفش کوه نوردی ، نقشه کوه و ... را با خود ببرند و ناچار در ارتفاع ۵۰۰ متری کوه گم میشوند.

(۹-۲) جدائی عملکرد نظامی از عملکرد سیاسی

جداکردن عملیات این دو به معنای مسخ هر دواست. در یک طرف شما کادر نظامی را دارید که خود را وقف کار خاص خود کرده است و نسبت به چیزهای دیگر بیگانه است. به عنوان نمونه کسی که مسئول اسلحه و مواد انفجاری است در اتاق کار خود می ماند و در هیچ گونه آموزش سیاسی یا بحث دسته جمعی شرکت نمی کند. چنین شخصی اگر کارش را خوب انجام دهد می تواند یک پله بالاتر صعود کند و شاید روزی هم رهبر شود بدون اینکه توان یا قدرت تشخیص سیاسی لازم را کسب کرده باشد. پدیده هایی از این نوع منجر به مخاطراتی بسیار بزرگ خواهند شد. در طرف دیگر یک کادر سیاسی وجود دارد که خوب صحبت می کند ، سفر می کند و به کنفرانس های جهانی می رود اما از کثیف کردن دست خود اکراه دارد. این دو نوع فرد بسیار به دور از مفاهیم کادر سیاسی- نظامی هستند که کاسترو و چه گورا نمونه آن بودند. این افراد ممکن است که با هم به طور آشتی جویانه ای به سر ببرند اما هنگامی که گفتگوی در می گیرد هر کدام تلاش دارد دیگری را متهم به اشتباه بودن کند. همواره بین سیاسی و نظامی و لنینیست و میلیتاریست مرز و تمایزی وجود دارد و این امر نشان می دهد که تضادها هرچند سریع به چشم نمی خورد ولی ریشه های عمیقی دارد. هر پیروزی جبهه ضد انقلاب از ضعف و اشتباه نیروی انقلابی سرچشمه می گیرد.

ترس از اعتراف به شکست ، ترس از بررسی و نتیجه گیری منطقی از شکست، از خود شکست خطرناکتر است. از اعتراف به شکست نباید هراسید. از شکست باید آموخت. آنچه که اشتباه انجام می شود دوباره به شیوه ای بهتر و دقیق تر و سیستماتیک تر انجام داد. لنین می گوید : اگر در میان ما کسانی بر این باور باشند که این اعتراف به شکست همچون تسلیم مواضع سبب رکود و ناتوانی در مبارزه خواهد شد در جواب باید گفت چنین انقلابیونی ارزش لعنت کردن را هم ندارند. "عدم یکپارچگی و هدف های صحیح آنچنان که درباره نهضت ملی ضد استعماری ایران رخ داد فدائیان را نیز از پیروزی دور نمود." علل فراوان دیگری نیز به عنوان دیگر دلایل شکست می باشد که بطور خلاصه به چند عامل اشاره می شود تا روشنگری بیشتری در این راه صورت گیرد:

۱- موقعیت جغرافیایی سیاسی و رقابت شدید قدرت های بزرگ در این سرزمین که سبب شد اتحاد شوروی نتواند مانند سایر نقاط دنیا از جنبش مارکسیستی پشتیبانی جد به عمل آورد

۲- ساخت طبقاتی و اجتماعی ایران : دست کم در تاریخ معاصر ایران شهرها همواره مرکز جوشش هر گونه فعالیت سیاسی و انقلابی بوده اند و روستاها به سبب عوامل تاریخی و جغرافیایی متعددی از جمله پراکندگی، عقب ماندگی و وابستگی به نظام اربابی فاقد شرایط و روحیه سیاسی و انقلابی بوده اند. در نتیجه مبارزان باید تمام هم خود را به روستاها معطوف کنند که بیشتر در معرض سرکوب نیروهای حکومتی بودند.

۳- سرکوبی بی امان از جانب حکومتها

۴- ناکامی در متحد کردن کارگران و دهقانان

۵- استالینیسم حاکم بر گروه های مارکسیست ایرانی

۶- دشمنی امپریالیسم به سرکردگی امریکا در دو سطح (۱- سرکوب بیرحمانه ۲- دور کردن و منزوی کردن آنها از پایگاه هایشان، همچون دهقان ها و کارگران از راه های مختلف).^۲ عللی از جمله بی تجربگی را هم می توان از جمله این عوامل دانست که شاید به قول حمید اشرف بتوان آنرا منشاء دیگر ضعفها و اشتباهات دانست. حمید اشرف، در زمینه نقایص، کمبودها و اشتباهات سازمان فداییان خلق ایران، گفته بود: "مهمترین ضعف ما، بی تجربگی بود، بقیه ضعفها از این [بی تجربگی] ناشی می شد ما می خواستیم زود به نتیجه برسیم. زمان کافی برای تحقق بخشیدن به طرح ها و آرزوهای سیاسی خود، در نظر نمی گرفتیم. [...] ما به بی تجربگی خود وقوف نداشتیم و به نیروهای خودمان بیش از حد، بها می دادیم..."^۳ قرنطینه منطق اطراف مرکز فرماندهی چریکها و فقدان هرگونه سیستم ارتباطی میان چریکها و نیروهای اجتماعی در ایران دست به دست هم داد تا اینکه موتور کوچکی که با تمام ظرفیت خود کار می کند (جنبش مسلحانه) دور از موتور بزرگی که در آن زمان زورکی کار می کرد (جنبش ملی و توده ای) قرار بگیرد. پس اگرچه موتور کوچک عملاً موتور بزرگ را به حرکت واداشت (در مبارزات انقلاب اسلامی) معهذاً هر دو بدون اینکه اساساً موفق شوند به یکدیگر پیوندند درکنار هم پیش رفتند. لذا موتور کوچک که می بایستی صرفاً با ذخایر انرژی خود بر مدار بسته ای حرکت می کرد هنگامی که آن ذخایر تمام شد و نتوانست خود را از خارج هم تامین کند متوقف شد. از طرف دیگر منابع انرژی موجود نتوانست آن چنان موتوریزه شود که پتانسیل شان به کار سیاسی واقعاً موثری بدل شود و تمام ذخایرشان در جهت فداکاری بی ثمری مصروف گردید. جدا شدن نیروی چریکی از سایر مراکز مهم اجتماعی و سیاسی تعیین کننده در کشور نتیجه ای فوری و به خصوص ظالمانه در بر داشت. لذا واکنشهایی که جنبش چریکی برانگیخت از لحاظ جغرافیایی کاملاً دور از صحنه نبرد بود و معلول هیچ تناسبی با علت نداشت و خارج از کنترل آن بود و از این رو تهاجم چریکی معلولی به وجود آورد که بیشتر شکل همبستگی خود بودی و یک جانبه را داشت تا جنبشی اعتراضی پرخاشگرانه که به شکلی فعال تحت کنترل جنگ چریکی باشد. دهقان ها و چریکها بدون اینکه واقعاً همدیگر را ببینند چنانکه گویی از دو دنیای متفاوت هستند نظاره گر یکدیگر بودند. آنها به طور عینی نیازمند هم بودند. نه چریکها و نه دهقان ها بدون حمایت یکدیگر نمی توانستند به هدف های خاص خود برسند. اگر دهقان ها خواهان زندگی بهتر بودند می بایستی وسائل نظامی دفاع، محافظت و در نهایت ضد حمله را در اختیار می داشتند و چریکها نیز اگر نمی خواستند از گرسنگی بمیرند یا توسط دشمن تیرباران شوند نیازمند طبقه ای اجتماعی بودند که آنها را پذیرفته و تغذیه و حمایت کند. معهذاً آن طبقه اجتماعی نتوانست هیچ کاری برای آنها انجام دهد و نیروی چریکی اعلامیه ای صادر کرد که از دهقان ها دعوت کرد برای اینکه در شرایط بهتری بجنگند به آنها پیوندند اما به علت فقدان وسائل ارتباطی پیام هرگز به دهقان ها نرسید فقدان مقدماتی ترین وسائل سیاسی و مادی به این مفهوم بود که خواست های مورد نظر از حد یک آرزوی محال فراتر نرفت. فقدان هر کدام برای طرف دیگر فلج کننده و تراژیک بود. جنگ چریکی نظیر سر نیزه ای بدون نیزه، تیغه شمشیری بدون قبضه بود و چیزی که یک کمر برنده متشکل و از لحاظ اجتماعی آماده بتواند آنرا محکم به دست بگیرد و از آن سلاحی واقعاً کارا - که می بایستی باشد - بسازد نبود. هر گاه این دو عنصر می توانستند با یکدیگر ترکیب شوند سلاح با ارزشی ایجاد می شد، ابزاری واقعی برای پیروزی. اگر می توانستند متحد شوند یا حتی هماهنگ شوند و این مهم گام نخست در شروع روند شکست چریکها بود.

۱- الموتی، ضیاءالدین- فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران- نشر چاپخش- تهران - ۱۳۷۰ - ج ۱ - ص ۴۲۳

۲- بهروز مازیار - شورشیان آرمانخواه (ناکامی چپ در ایران) -ت: مهدی پرتوی -نشر:ققنوس- ج ۱۰-۱۳۸۶ - ص ۱۰-۱۱

۳- حمید اشرف، جمع بندی سه ساله، صفحات ۳۶-۳۲

دیدگاه نظری حاکم بر سازمان فدائیان خلق از سیاهکل تا سال ۱۳۵۷

از سیاهکل تا قیام سال ۵۷ دو دیدگاه تاثیر فراوانی بر خط مشی گروه داشتند، اولین گروه هوادار نظرات مسعود احمد زاده بود که بطور آشکاردر کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک آمده بود. دیدگاه دوم هوادار نظرات بیژن جزنی بود که بویژه بعدها و از سال ۵۴ به بعد در سازمان اهمیت و هوادار یافت. با شکل گیری گروه احمد زاده - پویان این گروه خوانش آثار مارکسیستی را همراه با بررسی و تحلیل ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران در دستور کار خود قرار دادند در آن زمان اعضای گروه هفته ای دوبار تشکیل جلسه داده و در تیمهای ۳ و ۵ نفره به خواندن و گفتگو پیرامون آثار مارکسیستی پرداختند گروه برای خوانش عینی جامعه اهمیت فراوانی قائل بود به ویژه اصلاحات ارضی و تاثیر آن بر مناسبات اقتصادی و آرایش طبقاتی جامعه که به یک موضوع مهم در محافل آن دوره بدل شده بود از اینرو کارهای تحقیقاتی زیادی در گروه صورت گرفت از جمله این آثاری که به بررسی شرایط روستا و مناسبات اقتصادی - اجتماعی روستا می پرداخت می توان به اثر احمد فرهودی و دیگر اعضا در ساری در مورد تاثیر اصلاحات ارضی در مازندران، نوشته های بهروز دهقانی، علی رضا نابدل، محمدرضا تقی زاده و غلامرضا گلوی از این تاثیر در روستاهای آذربایجان، اصفهان و بلوچستان اشاره کرد در کنار این تحقیقات در زمینه ارتباط با کارگران و شرایط محیط های کارگری برخی از اعضا تجارب خود را در اختیار گروه قرار دادند که از آن جمله می توان به آثار مناف فلکی و حسن نوروزی اشاره کرد. حسن نوروزی از دوران کودکی به کار در کارخانه ها پرداخته بود و در این راه به تجارب فراوانی دست یافته بود او در سال ۴۸ با گروه تماس یافته بود در آن زمان گروه تصمیم گرفته بود برای ارتباط با کارگران دست به اقدامات جدی بزند و برای ایجاد حزبی در ارتباط با کارگران دست به کار شده بود در این زمینه حسن نوروزی فعالیت خود در راه آهن را آغاز کرد اما تلاش او با شکست روبرو شد او حاصل تلاشها و تجارب خود را در مقاله ای به گروه تحویل داد او در این مقاله معتقد بود: «هر گونه کار تبلیغاتی با توده ها بدون یک اقدام عملی و بدون یک نیروی متمرکز که بتواند به دشمن ضربه وارد سازد و هیولای دشمن را در ذهن مردم در هم شکند و ایشان را به آسیب پذیری دشمن و امکان نابودی وی مطمئن سازد بی ثمر است»

گروه با بی عملی محفل هایی که شکل گرفته بودند مرزبندی داشت و به این نتیجه رسید که راه به حزب طبقه کارگر نه مطالعه صرف و نه منتظر شرایط مناسب بودن آنها راه را در عمل پیشرو دیدند و سرانجام به این باور رسیدند که با آغاز مبارزه مسلحانه پیشرو راه برای تشکیل حزب طبقه کارگر باز خواهد شد. گروه در ابتدا بر این باور بود که نخست باید برای تشکیل حزب طبقه کارگر اقدام کرد و در مرحله بعد حزب می باید شرایط را برای مبارزه مسلحانه فراهم کرده و آنگاه عمل مسلحانه را آغاز کند گروه معتقد بود که تنها چنین حزبی حق دارد استراتژی و تاکتیک عمل را معین کند از اینرو گروه در ابتدا نظرات رژه دبره را در مورد حزب طبقه کارگر و مبارزه مسلحانه رد کردند اما بعداً هر چه بیشتر به نظرات او ایمان آوردند و در نهایت هم احمد زاده در کتاب خود "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" بر آن صحنه گذاشت و در مقدمه کتاب خود نگاشت که «ما با تحلیل اوضاع و شرایط ایران به این نتیجه رسیدیم که وظیفه هر گروه انقلابی آغاز مبارزه مسلحانه چه در شهر چه در روستاست.»^۱

احمدزاده در این کتاب با توجه به تجارب گروه می نویسد: «در حالیکه عناصر ذهنی یک پیشروی واقعی در حال تکوین هستند چشم انداز اتحاد گروهها و تماس با توده ها بسیار تیره و تار به نظر می رسد هر گونه کوششی از جانب توده ها که ناظر بر ایجاد ارتباط با توده ها و دیگر گروه های کمونیست و شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی مردم که البته به هیچ وجه گسترش قابل ملاحظه ای ندارد باشد گروه ها را در معرض خطر جدی ضربات پلیس قرار می دهد. احمد زاده جمع بندی اعضا را از درباره شرایط عینی انقلاب چنین بیان می کند: ما در بررسی شرایط عینی میهن خود نشان دادیم که هر گونه توسل به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب مبین اپورتونیزم و سازشکاری و رفرمیسم، نشانه فقدان شهادت سیاسی و توجیه بی عملی است علت عدم وجود چنین جنبش هایی را باید اساساً از یک طرف در سرکوب قهرآمیز و اختناق مداوم و ناشی از دیکتاتوری امپریالیستی به مثابه عامل اساسی ابقاء سلطه امپریالیستی همراه با تبلیغات وسیع سیاسی و ایدئولوژیک ارتجاعی دانسته و از طرف دیگر ضعف های عمده ای را که عامل انقلابی سازمان ها و رهبری های مبارز که دچار آن بودند باید در نظر داشت.»^۲

۱- احمدزاده مسعود مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک نشر: سازمان چریکهای فدایی خلق ۱۳۴۹ ص ۲

۲- همان ص ۴

او می نویسد: عدم وجود جنبش های خود به خود ی نه ناشی از رشد ناکافی تضادها بلکه ناشی از سرکوب مداوم پلیس و بی عملی پیشرو است او با تایید نظرات دبیری در باب کانون چریکی این نظر را مطرح می کند که کانون چریکی نطفه حزب است و سازمان دادن عملیات مسلحانه و خود عملیات مسلحانه است که می تواند ستادهای واقعی را برای تشکیل حزب طبقه کارگر به وجود بیاورد در بخش پایانی کتاب او نتیجه می گیرد: در شرایط کنونی هر مبارز سیاسی به ناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه سازمان یابد و تنها موتور کوچک مسلح است که می تواند موتور بزرگ توده ها را به حرکت درآورد شرایط ذهنی انقلاب در طی عمل مسلحانه شکل خواهد گرفت.

او در مورد شیوه نبرد مسلحانه ایجاد کانون چریکی در روستا را مطرح می کند اما پیش شرط آن را آغاز مبارزه مسلحانه در شهر جهت حمایت از مبارزه مسلحانه در روستا می داند و باورمند است "که یک کانون چریکی نمی تواند در شرایط انفراد سیاسی و محاصره نظامی بدون اینکه رابطه ای عمیق با جنبش های شهری داشته باشد، بدون آنکه از طرف شهر به نحوی جدی حمایت شود بودن آنکه توانسته باشد افکار توده ها را به نحو وسیع به خود جلب کرده باشد دوام بیاورد و دیر یا زود توسط نیروهای دشمن از میان خواهد رفت."

دومین دیدگاهی که که در سال های بعد در سازمان نقشی اساسی داشت نظرات بیژن جزنی بود او در نظرات خود همچون احمد زاده بر موضوع نبرد با دیکتاتوری شاه تاکید می کرد از منظر او مبارزه با دیکتاتوری یک مرحله استراتژیک در مبارزه محسوب می شود او در کتاب نبرد با دیکتاتوری می نویسد: "به نظر ما جنبش حاضر که مرحله ایست از جنبش رهایی بخش خلق با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص می شود."^۱

وی در ادامه می نویسد: در شرایط حاضر تضاد اساسی جامعه ما یعنی تضاد خلق با بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم، به تمامی تضاد عمده محسوب نمی شود و دیکتاتوری رژیم که وجهی از این تضاد است نقش عمده را ایفا می کند در روند مبارزه با این عامل عمده است که تضاد اساسی به تمامی عمده می شود در چنان شرایطی ما در آستانه انقلاب قرار خواهیم داشت یا به عبارت دیگر شرایط ضروری برای انقلاب مهیا خواهد شد جزنی بر خلاف احمدزاده معتقد به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب نبود او بر این باور بود که وجود تضادها تنها نمایانگر ضرورت مبارزه است و نه شرایط عینی انقلاب وی در باره نظر احمد زاده در این رابطه می نویسد: «روح این استدلال در شرایطی که جنبش در سال ۴۹ داشته پاسخگویی به نظرات تسلیم طلبانه ای است که نه تنها کاربرد عملیات قهری را بدون فراهم بودن شرایط عینی انقلاب انحراف می داند بلکه اصولاً هر گونه فعالیت پیگیرانه پیشاهنگ را موکول به نوعی فراهم شدن این شرایط از راه مکانیکی می داند بنابراین ضمن آنکه ما به تحلیل این نوع از نحوه برخورد با انقلاب می پردازیم از روح آن غافل نیستیم.»^۲

جزنی درباره مبارزه مسلحانه باور داشت که مبارزه هرگز نمی تواند در شهر ها توده ای شود و برای توده ای شدن این مبارزه باید مبارزه مسلحانه در کوه آغاز شود اما ضربه ای که در سال ۴۹ و در سیاهکل و سال ۵۰ به خود سازمان خورد عملاً این امکان را از پیشاهنگ برای به راه انداختن مبارزه مسلحانه در کوه گرفت "از نظر جزنی استراتژی جنبش انقلابی دارای سه مرحله بود "مرحله اول تثبیت مبارزه مسلحانه، مرحله دوم توده ها با مبارزه بر ضد دشمن خلق دست زده و از جنبش حمایت مادی و معنوی می کند و در مرحله سوم مبارزه مسلحانه توده ای می شود " هر چند او بر فعالیت صنفی و سیاسی تاکید دارد اما در تمامی این مراحل نقش محوری برای مبارزه مسلحانه قائل است در این رابطه او می نویسد "جنبش مسلحانه، مبارزه مسلحانه را به منزله محور تاکتیک های خود و به عنوان عمده ترین و مناسب ترین شکل مبارزه می شناسد و تاکتیک های دیگر را فقط در رابطه با این شکل عمده یعنی با درک نقش تاکتیک های مسلحانه با اتکاء به آنها به کار گیرد " جزنی در باره اهداف تاکتیک مسلحانه در مرحله اول یعنی شکستن جو سکوت و گردآوری نیروهای کمونیست و تدوین یک برنامه انقلابی با احمدزاده هم نظر است.

جزنی می نویسد "در این مبارزه وارد ساختن هر ضربه نظامی بر رژیم به خاطر نابود ساختن گوشه ای از نیروی بزرگ دشمن بلکه به خاطر نشان دادن ضربه پذیری و شکستن سدی است که بر اثر قدرت نمایی طولانی دستگاه حاکمه و شکستهای پیاپی جنبش در برابر هر حرکت توده ای ایجاد شده و توده را به ناامیدی از پیروزی بر دشمن و تسلیم و تحمل در برابر آن کشانده است جزنی در مورد نقش محوری تاکتیک مسلحانه می نویسد: "همان طور که تا به امروز تاکتیک های نظامی محور مبارزه ما بوده در آینده نیز این تاکتیک ها نقش عمده را در گسترش و تکامل جنبش بازی خواهند کرد حتا اگر در شرایطی تاکتیک های سیاسی امکان گسترش فوق العاده پیدا کند باز تاکتیک های نظامی و جریان های مسلح جنبش اهمیت محوری و نقش استراتژیک خود را حفظ خواهند کرد.

درمقایسه مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی می نویسد: "در حالی که تاکتیک های سیاسی می تواند نیروهایی را به مبارزه بر ضد رژیم بکشانند تداوم این مبارزه و به کار گرفتن آن در راه سرنگون ساختن دستگاه حاکمه از راه تاکتیک های نظامی به دست می آید گسترش و تکامل مبارزه توده ها از مراحل سیاسی و اقتصادی به مرحله نظامی مستلزم ادامه و رشد مبارزه مسلحانه است"^۳

۱- جزنی بیژن نبرد با دیکتاتوری نشر چمن ۱۳۵۷ ص ۱

۲- جزنی همان ص ۳

۳- جزنی بیژن نبرد با دیکتاتوری نشر چمن ۱۳۵۷ ص ۳۳

وی در رابطه با مبارزه مسلحانه در شهر و کوه نیز باور دارد که در حال حاضر مبارزه مسلحانه در شکل چریک شهری محدود مانده است گرچه این مرحله مبارزه در شهر نقش عمده دارد ولی مبارزه در کوه می بایست آغاز شود ضرباتی که در یک سال اول به جریان های نظامی سیاسی وارد شده است شروع این مبارزه را از جانب جنبش انقلابی به تأخیر انداخت مبارزه مسلحانه در کوه نقش عمده ای در توده ای شدن مبارزه مسلحانه دارد بدون این مبارزه جنبش مسلحانه در مرحله معینی از تکامل باز خواهد ماند.

اشتباهات و اشکالات نظری

برغم جوانب مثبت و نقشی که نظرات این افراد هر یک در مراحل از مبارزه و جهات سیاسی سازمان ایفا نمودند اما اشتباهات و انحرافات در این نظرات نیز وجود داشت که به چند مورد از آن باید اشاره کرد. احمدزاده در نظرات خود نقشی مطلق برای مبارزه مسلحانه قائل است او می گفت در ایران تنها عمل نظامی ماهیتا سیاسی است که وسیله توانای متلاشی ساختن رژیم است "این یک نگرش انحرافی بود که موانعی را بر سر راه کار سیاسی -تشکیلاتی توده ای سازمان گسترش آن و اشکال متنوع مبارزه پدید می آورد این دیدگاه بعداً تا حدودی توسط جزئی مورد نقد قرار گرفت و رد شد" اما جزئی نیز برای تمام پروسه تاکتیک مسلحانه را تاکتیکی محوری و عمده می دانست و این نیز انحرافی دیگر بود در حالی که اولاً تاکتیک محوری تاکتیک عمده نیست دوماً تاکتیک تبلیغ مبارزه مسلحانه تا زمان تثبیت سازمان می توانست نقش محوری را ایفا کند یعنی تا اواخر سال ۵۲ که تثبیت سازمان رسماً اعلام شد یا هنگامیکه احمدزاده اعلام می کرد در اینجا اعلام جنگ خود جنگ است با یکی دیگر از اشتباهات او روبرو می شویم که وظیفه پیشاهنگ را تا حد انقلاب کردن پایین می آورد می توان گفت برخی از اشتباهات در نظرات او حاصل اشتباهات در نظرات دبری است که توسط حمید مومنی به نقد کشیده شد. علاوه بر این با وجود اینکه این دو تن شیوه تولید مسلط را پس از اصلاحات ارضی سرمایه داری می دانستند بر این باور بودند که مبارزه مسلحانه در کوه و روستا توده ای می شود و تحت تاثیر جنگ دراز مدت توده ای قرار داشتند این دیدگاه با ساختار اقتصادی - اجتماعی و طبقاتی جامعه همخوانی نداشت از همین رو بود که پس از سیاهکل عملاً از دستور کار سازمان نیز خارج شد، اشکال مبارزه توده ای در جریان انقلاب و قیام مسلحانه توده ای در شهرها نیز نادرستی این نظر را اثبات کرد.

به دو نکته دیگر نیز باید اشاره کرد

از همان آغاز سازمان ارزیابی نادرستی از مساله شرایط عینی انقلاب داشت در برابر نگرش اکونومیستی رایج در آن زمان که به عامل اقتصادی و عدم رشد تضادها نقش مطلق می داد و نقش دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته و تاثیر منفی آنرا بر جنبش های خود به خودی نادیده می گرفت احمدزاده با دیدن جنبه هایی از واقعیت به انحرافی دیگر افتاد و به عدم رشد تضادها توجه نکرد و نقش بازدارنده دیکتاتوری و سرکوب را مطلق کرد ادعا کرد که تضادها به طور مطلق رشد کرده است و نارضایتی و اعتراض به اندازه کافی وجود دارد و شرایط عینی انقلاب موجود است تنها دیکتاتوری است که مانع جریان وسیع جنبش های خود به خودی و سرنگونی رژیم شاه است این در واقع نوعی اراده گرایی در برابر اکونومیسم را در پی داشت و به چپ روی در مبارزات سازمان انجامید این نظر پس از مدتی کوتاه در سازمان اعلام شد معزاً نه بر نگرش کلی سازمان نسبت به مساله دیکتاتوری تاثیر قابل ملاحظه ای داشت و نه بر تاکتیک های سازمان درست است که سازمان با پذیرش نظرات جزئی وجود شرایط عینی

۱- احمدزاده مسعود اسناد بایگانی موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی -پرونده شماره ۱۳۱۶۳

انقلاب را در آن مقطع رد کرد اما دوباره بر مساله تاکتیک مسلحانه به عنوان یک تاکتیک محوری تاکید کرد لذا به رغم تاکیدی که در این مقطع بر مبارزه سیاسی و کار در درون جنبش کارگری می شد پذیرش این تاکتیک نمی توانست تاثیر منفی خود را بر فعالیت سیاسی و کار سازمان در درون طبقه بر جای نگذارد از سوی دیگر نگرش نسبت به مساله دیکتاتوری نه تنها اصلاح نشد بلکه در نظرات جزئی چنان آشکار می شود که بیش از پیش بر مساله کار و سرمایه سایه می افکند و نبرد با دیکتاتوری یک مرحله استراتژیک بدل می شود از این نظر نظرات جزئی حتا در مقایسه با نظرات احمدزاده یک گام به پس است. زیرا احمد زاده باور داشت که "مبارزه با سلطه امپریالیستی یعنی سرمایه جهانی عناصری از مبارزه که با خود سرمایه دارد" ^۱ و "به این دلیل عناصری از یک انقلاب سوسیالیستی نیز در بطن این مبارزه ضد امپریالیستی رشد کرده و در دوران مبارزات تکامل می یابد" ^۱ و "هر چه دولت ماهیتا و صورتا بورژوازی تر شده است عناصر سوسیالیستی انقلاب اهمیت بیشتری کسب کرده آن در مبارزه با سلطه جهانی بیشتر به مبارزه با خود سرمایه بدل می شود" ^۳ حال نبرد با دیکتاتوری خود به یک مرحله استراتژیک مجزا بدل می شود این نظریه گرایش عمومی خلقی را در سازمان تقویت کرد نبرد میان کارگران و سرمایه داران تحت الشعاع نبرد خلق علیه دیکتاتوری قرار می گیرد و استثمار طبقاتی کارگران مخدوش می گردد این خطر همواره در کشورهایی که به علل عینی و ذهنی همزمان دو نبرد در جریان است که به لحاظ ماهیت و اهداف و ترکیب اجتماعی شان با یکدیگر متفاوتند یعنی مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار به خاطر برافکندن نظم سرمایه داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی و مبارزه خلق یعنی مبارزه مشترک کارگران و خرده بورژوازی علیه قدرت دولتی حاکمه و امپریالیسم به علت یک رشته مطالبات معوقه دموکراتیک و آزادی خواهانه رفاهی و ضد امپریالیستی وجود دارد چرا که کمونیستها مجبورند به این هر دو نبرد دامن زنند و آنها را رهبری کنند همانگونه که هر گونه کم بها دادن به مبارزه مشترک کارگران و خرده بورژوازی می تواند به منزوی کردن طبقه کارگر و سوق دادن خرده بورژوازی به سوی بورژوازی بی انجامد پر بها دادن به این مبارزه در قیاس با نبرد کار و سرمایه عدم مرزبندی صریح و محکم و کم بها دادن به حفظ اکید استقلال طبقاتی کارگران می تواند تا نفی استقلال طبقاتی کارگران و انحلال این طبقه پیش رود.

۱- احمدزاده مسعود مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک نشر: سازمان چ.ف.خ ۱۳۴۹ ص ۲

۲- همان ص ۲

۳- همان ص ۲۳

فصل پنجم

سازمان چریک‌های فدائی خلق در جریان
پیروزی انقلاب اسلامی

بن بست مبارزات مسلحانه و چریکی در سال ۱۳۵۴ برای بسیاری از گروه های معتقد به این شیوه مبارزه اعم از اسلامی و غیر اسلامی آشکار گشت، برای سازمان چریکهای فدائی خلق این مسئله پس از شکست سیاهکل مطرح شده بود که آیا اصلاً شرایط عینی انقلاب در ایران وجود دارد یا خیر؟ اما تا سال ۱۳۵۴ سازمان کما بیش معتقد به ادامه همین استراتژی بود جزئی در مورد عدم وجود شرایط عینی انقلاب در جامعه ایران معتقد بود:

"شرایط عینی انقلاب از یک رشته پدیده های عینی ظاهر می شود که از آنجمله است: بحران اقتصادی و سیاسی، تشدید تضادهای درونی طبقات حاکم، ضعف دولت در اعمال حاکمیت خود و اداره و کنترل سیستم و در صف مردم نارضایتی شدید که ادامه وضع موجود و تحمل ستم طبقه حاکم و رژیم را غیر ممکن می سازد و توده ها را به حرکاتی بی سابقه و تاریخی که در شرایط عادی از آن اجتناب می ورزند می کشاند."^۱

در مقابل این نظر، نظریه احمد زاده قرار داشت، وی در رساله تحلیلی از شرایط جامعه ایران چنین نوشته است:

"اما آیا این حکم که جنبش توده ای خود به خود وسیع، انعکاسی فراوان بودن شرایط عینی انقلابی است. اینکه جنبش خود به خودی که نشان می دهد که دوران انقلاب فرا رسیده است. جنبه مطلق دارد و همیشه در هر شرایطی درست است؟ آیا عکس آن نیز درست است؟ یعنی ما باید از عدم وجود جنبش های توده ای خود به خودی وسیع این نتیجه را بگیریم که شرایط عینی انقلاب وجود ندارد؟ که هنوز دوران انقلاب فرا نرسیده است؟ به نظر من نه، در شرایط کنونی ایران نمی توان عدم وجود جنبش های خود به خودی وسیع را به معنی عدم وجود شرایط عینی انقلاب دانست. اما دلایل ما برای اینکه شرایط عینی انقلاب وجود دارد چیست؟ آیا ما با تحلیل شرایط عینی این امر را نشان ندادیم و نشان ندادیم که توده ها به علت شرایط مادی زندگی شان بالقوه حاضرند که بار انقلاب ضد امپریالیستی را بر دوش حمل کنند؟"^۲

این اختلاف نظر در مورد یکی از اساسی ترین مسائل نهضت یعنی وجود یا عدم وجود شرایط انقلاب بحثی بود که همواره سازمان چریک های فدایی خلق با آن درگیر بود و شدت یافتن آن در دوره ای از حیات سازمان باعث انشعاب در آن شده بود، از طرفی معتقدین به نظر جزئی خواهان کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه می شدند و از سوی دیگر طرفداران نظریه احمدزاده خواهان ادامه مشی مسلحانه بودند. این مسئله چنانکه گفته شد باعث تقسیم سازمان چریکهای فدایی خلق به سه دسته شد.

گروه اول شامل برخی از کادرها و اعضای چریک های فدائی خلق می شد که حتی قبل از ضربات سال ۱۳۵۵ به تدریج به این نتیجه رسیده بودند که مشی مسلحانه نیاز به تجدید نظر اساسی دارد، فی الواقع از سال ۱۳۵۳ به استثناء یکی دو عملیات سازمان عملاً نتوانسته بود حرکت دیگری از خود نشان دهد. فشار ساواک برای دستگیری و تعقیب چریکها آنچنان گسترده بود که بخش عمده ای از توان و نیروی آنها را در حقیقت صرف گریز از چنگال نیروهای انتظامی و حفظ بقای خودشان می کرد. ضربات سال ۱۳۵۵ تردید و علامت سؤال این عده از کادرهای چریکها را نسبت به مشی مسلحانه بیشتر نمود و سرانجام به دنبال مباحثات زیاد این گروه در اواخر سال ۵۵ بر روی خود نام "فدائیان منشعب" را گذاشته و به رهبری حسین قلمبر از سازمان انشعاب کردند.

در مقابل این گروه شمار دیگری از فدائیان خلق نن تنها اعتقاد داشتند که مشی مبارز مسلحانه به بن بست نرسیده است بلکه از نظر آنان اندیشه انقلابیون آمریکای لاتین در غالب نظریات پویان و احمدزاده تنها راه رهایی و ایجاد یک انقلاب مسلحانه توده ای بود، بنابراین از نقطه نظر آنان ادامه مشی مسلحانه و فقط مبارزه مسلحانه چاره کار بود. تمایل و اعتقاد این عده به مبارزه مسلحانه آنچنان عمیق بود که حتی پس از پیروزی انقلاب از آنجا که انقلاب را ناتمام می دانستند، به رهبری اشرف دهقانی برای مبارزه مسلحانه با رژیم جدید به منطقه کردستان و گنبد رفتند.

گروه سوم ضمن آنکه هنوز به مبارزه مسلحانه در اصول پای بند بود اما بتدریج نظرات احمدزاده و پویان را رها کرده و بیشتر متمایل به نظرات جزئی گردید که مشی مسلحانه را جزئی از مبارزه و مرحله ای خاص از آن میدانست به عبارت دیگر این گروه به تدریج اعتقاد یافت که اشکال دیگر مبارزه از جمله مبارزه سیاسی در قالب روشنگری

۱- سازمان چریکهای فدائی خلق تاریخ مبارزات مردم ایران (بی جا بی نا بی تا) ص ۸

۲- همان منبع، ص ص ۱۰-۹

در میان نیروهای مخالف رژیم، همانند عملیات مسلحانه باید مورد توجه قرار گیرد. چنین مشیی بیشتر در تئوری می توانست مطرح باشد و در عمل تلفیق عمل سیاسی و اقدام نظامی چندان قابل جمع نبود و عملکرد گروه نیز این امر را به اثبات رساند.

سال ۱۳۵۶ که سال اوج گرفتن مبارزات توده ای مردم بود، در شرایطی آغاز شد که سازمان چریک های فدائی خلق و سایر نیروهای مارکسیست چنین وضع آشفته ای داشتند. در بیرون از زندان این نیروها متلاشی و تارومار شده بودند و در داخل زندان و میان نیروهای قلیل باقیمانده نیز موجی از تفرقه، انشعاب، اختلافات درونی و مهمتر از همه سردرگمی ناشی از به بن بست رسیدن مشی مسلحانه حاکم بود. فضای باز سیاسی که از اواخر سال ۱۳۵۵ اولین آثار خود را در داخل زندان ها ظاهر ساخته بود، در سال ۱۳۵۶ در ابعاد گسترده تری ادامه یافت. هنوز بحث های تئوریک پیرامون علل به وجود آمدن این تغییرات در میان اعضای سازمان و اینکه آیا شرایط انقلاب فراهم شده است، ادامه داشت که از اواسط سال ۱۳۵۶ در میان بهت و ناباوری نیروهای پیشاهنگ! که در عمل کاری نکرده بودند درهای زندان شروع به باز شدن کردند. سرعت تغییرات و پیشرفت نهضت در بیرون آنچنان پرشتاب بود که اعضای آزاد شده سازمان عملاً همراه جریانات خروشان انقلاب به جلو رانده می شدند بدون آنکه مجال و فرصت آنرا بیابند که بر نهضت تاثیر خاصی بگذارند، نه تشکیلات و سازمانی در بیرون داشتند که از طریق آن بتوانند تجمعی به وجود آورده و تشکل ویژه ای را در درون نهضت ایجاد کنند و نه شرایط و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی جامعه ای که آنان پس از چند سال دور بودن از آن مجدداً در آن پای می گذاردند شباهتی به شرایطی داشت که قبلاً در آن به مبارزه برخاسته بودند، متحیر از آن همه تغییر و به هیجان آمده از شرایط جدید آنان فقط می توانستند به همراه توده های مردم به جلو بروند و نه تنها رهبری این جنبش را در دست نداشتند بلکه حتی نقش ادعائی پیرو خلق را نیز نمی توانستند ایفاء کنند.

دریکی از اسناد نخستین پلنوم سازمان چریکهای فدائی خلق پس از انقلاب آمده است:

" به عنوان یک نمونه مثبت، هواداران سازمان در طول ۸ سال پراتیک آن جذبش شده اند نه اینکه اساساً بعد از قیام، چرا که ما در قیام آنچنان شرکت نکردیم ... شرکت ما در قیام از روی برنامه ریزی و شعار مشخص صورت نگرفت، هواداران سازمان نیز اگر چه در قیام شرکت فعال داشتند ولی نه از روی طرح و برنامه بلکه خود به خودی صورت گرفته است، توده ها می گفتند همه جا فدایی ها و مجاهدین بودند ولی ما می دانیم که سازمان نیروی زیادی برای شرکت نداشت، مجاهدین خلق هم که اصلاً شرکت نداشتند."^۱

واقعیت این است که درهای زندان هنگامی شروع به باز شدن نمودند که اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق به همراه سایر نیروهای مارکسیست مسلح پس از به بن بست رسیدن مبارزه مسلحانه جملگی به این نکته رسیده بودند که بایستی برای مبارزه با رژیم شاه به فکر یک استراتژی طویل المدت بود که شاید در یکی دو دهه آینده بتواند ثمراتی به بار آورد. ثمراتی که نزدیک به یک دهه مشی مسلحانه نتوانسته بود به همراه داشته باشد اما درست زمانی که اینان به فکر برنامه ریزی های دراز مدت بودند مبارزه از جای دیگری شروع شده بود در حالی که عده ای از آنها در فکر برنامه ریزی دراز مدت برای کار سیاسی بودند، عده دیگری درصدد برنامه ریزی دراز مدت برای آموزش سیاسی در میان طبقه کارگر، عده ای در اندیشه احیاء حزب طبقه کارگر، عده ای در فکر شروع انقلاب از روستاها همچون چین، برخی دیگر مُصر بر مشی آمریکای لاتین و تجربه انقلاب کوبا و ... بودند انقلاب از جای دیگری که نه جنگل های شمال بود و نه شهر (به تنهایی)، نه جنگ چریکی شهری بود نه احیاء حزب طبقه کارگر و ... به راه افتاده بود، انقلاب از مساجد آغاز شده بود و نه شکل و شیوه آن و نه مشی آن و نه رهبری آن نه تاکتیکها و استراتژی آن و نه هیچ چیز دیگری از آن ارتباطی و تشابهی با تفکرات قالب ها و مدل های ذهن سازمان چریک های فدائی خلق را نداشت و رهبری آنرا نیز نه پیشاهنگ انقلابی، نه حزب طبقه کارگر نه پرولتاریا و ... در دست نداشتند، رهبری آن در دست نیروهای مذهبی بود و واقعیت این شد که تا پیشاهنگ خواست بخود آید انقلاب پیروز شده بود.

۱- بحران درون سازمان چریکهای فدائی خلق و ریشه های آن قسمتی از مباحث و اسناد نخستین پلنوم سازمان (بیجا، گروهی از هواداران بیتا) صص ۱۶-۱۷

اما هیچیک از اینها باعث آن نشد تا اعضای پراکنده سازمان چریکهای فدائی خلق که در جریان پیروزی انقلاب بیشتر به فکر جذب افراد وارد شده در جریان انقلاب و سازماندهی مجدد سازمان خود بودند به یک ارزیابی اصولی از گذشته و جمع بندی از روند مبارزات مردمی و کشف تباین آن یا تفکر و مشی سازمان بزنند بلکه اینان کوشیدند نه تنها خود را در به وجود آوردن انقلاب سهیم بدانند بلکه حتی پا را از این هم فراتر نهاده ادعا نمایند که آنان جلوی سازش رهبران نهضت را گرفته و با تحمیل مبارزه مسلحانه بر رهبری نهضت در حقیقت انقلاب را از خطر سازش نجات داده و بالاخره آنان بوده اند که نشان داده اند که تنها راه پیروزی همانا مشی مبارزه مسلحانه است. چریکهای فدائی در یک جا نقش خود را در بوجود آوردن انقلاب این گونه توصیف نمودند:

"سازمان چریکهای فدائی خلق ایران همراه با اوج گیری مبارزات خلق های قهرمان میهن همه توان خود را به کار گرفت تا مبارزات ضد امپریالیستی - دموکراتیک میهن را بسط و گسترش دهد، عناصر سازشکاری را که می خواستند خون شهدای خلق را وثیقه هدف های سودجویانه خود قرار دهند افشاء و طرد کرد، شیوه های مبارزات مردم را ارتقاء داد و وظیفه سنگین و تاریخی خود را با آگاهی و جانبازی به انجام رساند."

"آری در حالی که بازرگان ها و بهشتی ها از مردم می خواستند دست از قیام بردارند ... در حالی که عناصر مرتجع در خیابانها مردم را به آرامش دعوت می کردند فدائیان خلق دوشادوش و پیشاپیش مردم آنان را برای فتح دژهای ارتش ضد خلقی به سوی پادگان ها فرا می خواندند."^۱

سازمان حتی از این هم فراتر رفته و مدعی مبارزه با ارتش از زمان دولت شریف امامی می شود:

"حملات نظامی ما واحدهای ثابت و سیار حکومت های نظامی شریف امامی، از هاری و بختیار را که مامور کشتار مردم بودند آماج خود داشت و این در حالی بود که بسیاری از اوج گیری جنبش توده ای، از وقوع قیام مسلحانه خلق، از جنگ مسلحانه به وحشت افتاده و می گفتند "ارتش برادر ماست" ما می گفتیم "برادر برادر را به گلوله نمی بندد"، ارتش برادر ما نیست، ارتش دشمن ماست"^۲

اگر در عالم واقع، مبارزه مسلحانه به شکست انجامیده بود و هیچ نقشی در جریانی که باعث پیروزی انقلاب شد نداشت، اما در عالم سازمان این حرکت مسلحانه بود که باعث پیروزی انقلاب شد، سازمان که در زمان پیروزی انقلاب تعداد اعضای آن از صد (۱۰۰) نفر تجاوز نمی کرد^۳ به یکباره صحبت از صدها هزار هوادار می نماید که تبلیغ مشی مسلحانه را در سراسر کشور برعهده می گیرند:

"صدها هزارتن از هواداران سازمان چریک های فدائی خلق ایران تبلیغ شعارهای "تنها راه رهایی جنگ مسلحانه" و "ارتش ضد خلقی نابود باید گردد" را بر عهده گرفتند و این شعارها را به میان میلیون ها تن از زحمتکشان میهن بردند."^۴

به نظر نمی رسد با تشریح فشرده ای که از چگونگی پیدایش سیر تحول و عاقبت کار مبارزه مسلحانه صورت گرفت نیاز چندان به ارزیابی این دعا باشد. اگر حتی بالفرض هم اینطور بود و رهبری انقلاب درصدد سازش و خیانت بود باز هم ادعاهای سازمان چریکهای فدائی خلق نمی تواند صحت داشته باشد، زیرا سازمان در این زمان به هیچ وجه امکانات لازم برای سازماندهی و به اجرا درآوردن ادعاهای فوق را نداشت. آنها خود در آثاری که بعداً انتشار دادند صریحاً اعتراف می کنند که ضربات سال ۵۵ بر سازمان آنچنان سهمگین بوده که عملاً آنها را تا حد متلاشی شدن پیش برده است.^۵ به عبارت دیگر براساس و در عالم واقع اساساً نه سازمانی نه تشکیلاتی، نه امکاناتی و نه نیروی چندان در سال ۵۶ و بخش عمده ای از سال ۵۷ در اختیار چریکهای فدائی نبوده است که آنان این همه در جریان انقلاب بتوانند موثر بوده باشند.

سازمان حتی وقتی مجبور می شود در میان اعضای خود به عدم حضور و تأثیرش در نهضت اعتراف کند، دست

۱- کار، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ویژه سیاهکل و قیام پرشور خلق، ۱۹/۱۱/۵۸، ص ص ۶ و ۷

۲- همان منبع، ص ۷

۳- موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی همان منبع، ص ۳۵۹

۴- کار، ۱۹/۱۱/۵۸، ص ۷

۵- کار سال اول شماره ۱۷ همان منبع، ص ۱ و ۷

به توجیه آن زده و می گوید :

"انقلابی که کشور ما از سر می گذارد یک انقلاب دموکراتیک است، خصلت عمده و تعیین کننده این انقلاب جنبه ضد امپریالیستی - ضد دیکتاتوری آن است و تنها در صورتی به پیروزی می رسد که بتواند دموکراسی و استقلال کامل سیاسی اقتصادی از امپریالیزم را برآورده سازد. البته می دانیم که دموکراسی یاد مفهوم طبقاتی است از دیدگاه طبقه کارگر دموکراسی تنها از آن جهت مطلوبست که زمینه و پیش شرط مبارزه علیه سرمایه داری و رهایی کامل این طبقه از قید استثمار را فراهم می سازد، طبقه کارگر باید برای رهایی از قید سرمایه و رسیدن به سوسیالیزم متشکل و بسیج شود.... و حزب کمونیست را بوجود آورد.^۱

لازم به ذکر است که بر اساس تئوریهای مائو انقلاب دموکراتیک، انقلابی است که رهبری آن بر عهده خرده بورژوازی است و همه اقشار و طبقات مختلف در آن شرکت دارند، اما پس از پیروزی انقلاب است که طبقه کارگر آنرا ادامه می دهد و رهبری آنرا در دست می گیرد، یکی از اعضای سازمان در این باره می گوید :

"از آنجا که جامعه ایران یک جامعه سنتی مذهبی بود و نقش مذهب همواره در قیام مبارزات ضد استعماری محفوظ بوده است، می توانست از نوعی تشکل که در ارتباط با همان مراکز تدریس، مراکز تبلیغی و برخوردار باشد این تشکل، تشکلی نیست که بتواند حکومت را حفظ کنند ولی در زمانیکه هیچگونه تشکلی وجود نداشت این تشکل بسیار مثبت بود و خرده بورژوازی توانست با استفاده از بحران اقتصادی و بحران سیاسی در سطح جامعه از این نوع تشکل استفاده نماید."^۲

علاوه بر این نگاهی به موضع گیری های مختلف سازمان در جریان پیروزی انقلاب اسلامی نشان دهنده آن است که سازمان همواره راهی جدا از توده مردم را پیشنهاد کرده و در پیش گرفته است، به عنوان مثال هنگامی که امام خمینی برای همراه ساختن ارتش با انقلاب و جلوگیری از خونریزی زیاد رفتار مسالمت آمیز با ارتش را در پیش می گیرند، سازمان طی اعلامیه های متعدد ضمن محکوم کردن این روش خواهان در پیش گرفتن مبارزه مسلحانه با ارتش می شود در یکی از اعلامیه ها آمده است :

"تنها کسانی می توانند ماهیت مزدوری ارتش موجود را نفی کنند که نگران آینده و سرنوشت مردم زحمتکش و تحت ستم ما نباشند، اینها نه از ما که از دشمنان ما هستند ... هر کس مردم را به دوستی با ارتش فرا خواند در واقع به امپریالیسم لیبیک گفته است."^۳

سازمان همچنین آنگاه که مجبور می شود، ضمن نامه ای به امام خمینی حمایت مشروط خود را از ایشان ابراز می دارد و همان وقت تهدید می کند در صورتیکه ایشان در خط مشی سازمان گام برندارند، سازمان در مقابل حرکاتشان خواهد ایستاد:

"... اگر درک شما از شریعت اسلام و نهضت اسلامی پیگیری در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استبدادی باشد ما این درک شما را صمیمانه می ستانیم ... اما اگر بر خلاف این قصد از توسل به اسلام و تعالیم آن سرکوب هر نوع تفکر و عقیده مخالف و ... باشد مطمئنیم هر میهن پرست آزاده ای آنرا محکوم می کند و خلق نیز با تمام قدرت بیکران خویش به افشاء و نابودی آن برخواید خاست."^۴

و بر این اساس بود که هنوز مدتی از پیروزی انقلاب نگذشته، سازمان چریکهای فدائی خلق در مقابل آن قد علم کرد و با نیروهایی که در جریان انقلاب جمع کرده و سلاح هایی که از پادگان های ارتش به سرقت برده بود به مقابله مسلحانه با انقلاب اسلامی پرداخت با این هدف که بالاخره دیکتاتوری پرولتاریا را در ایران برقرار سازد.

۱- سازمان چریکهای فدایی خلق ماهیت انقلاب ایران و دولت، آبی جا، همان سازمان، مهر ۵۸) ص ۰۳

۲- کاظم جلیلی، تحلیلی از اوضاع کنونی ایران (قزوین دانشجویان پیشگام قزوین بی تا) ص ص ۵-۶

۳- سازمان چریکهای فدائی خلق اعلامیه های سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۵۷ (بی جا، همان سازمان، ۵۸) ص ۱۵۳

۴- نامه سازمان چریکهای فدایی خلق به امام خمینی، ۵۷/۱۰/۲۸ به نقل از: همان منبع، ص ص ۱۴۱-۱۴۳

نتیجه گیری

برای نتیجه گیری از فعالیت سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در ابتدا باید دو نکته اساسی را مد نظر داشت :

الف - مارکسیست بودن سازمان ب - وابستگی آن به شوروی، که هر دوی این عوامل باعث جدایی سازمان از توده مردمی و انقلاب اسلامی می شد، غیر از آنکه باعث می شد که سازمان اجباراً تا حدی نظرات شوروی در مورد انقلاب ایران را بکار ببندد.

فداییان به علل بسیار مشی چریکی را در پیش گرفتند و به دلایل عدیده بسیار - که در متن به طور مفصل بحث شد- در راه رسیدن به آرمانهای خود ناکام ماندند. هر چند در روزهای پایانی عمر رژیم شاهنشاهی فریاد "ایران را سیاهکل می کنیم" تمامی ایران را فرار گرفته بود ولی باید اذعان داشت که این راه فداییان نبود که در آن روزها هوادار یافته بود و دنبال می شد و می توان گفت تنها خاطره ای دور از خاطرات فداییان در یاد مردمان آن روزها باقی مانده بود. خاطره ای که هر چند خیلی از آن نمی گذشت اما بیشتر به افسانه ای در یادها بدل گشته بود، وگر نه کسی از آن مردم راه مبارزه مسلحانه را می دانست و نه طرحی از اهداف فداییان در ذهن خود تداعی می کرد.

تاثیر پذیری اشتباه از مبارزات مسلحانه مارکسیستی در دیگر کشورها و تطبیق اشتباه شرایط درونی ایران با کشورهای مارکسیستی و نامفهوم بودن شعارهای آنها در آن برهه زمانی برای مردم ایران و اقدامات رژیم پهلوی در برابر مبارزات این چریک ها همگی از عللی بود که فدائیان را در راه خویش ناکام گذارد.

به هر حال تنها تاثیر مثبتی که شاید بتوان برای حرکت سازمان فدائیان خلق در نظر گرفت، انجام برخی عملیات های کوچک مسلحانه بود که آنها نیز بیشتر به عملیات های تروریستی شباهت داشتند و تاثیر آنها برآگاهی توده ها بوسیله ایدئولوژی مارکسیستی سازمان محدود می شد. در عوض موارد منفی بسیاری را می توان بر حرکت چریکی انجام شده از سوی سازمان و موضع گیری های آن در جریان شکل گیری و پیروزی انقلاب اسلامی وارد دانست که از آنجمله است :

الف - ترویج فرهنگ الحادی و مادی مارکسیسم که مغایر با اعتقادات اکثریت مردم ایران بود.

ب - از دست دادن مقدار زیادی از نیروها بواسطه استراتژی و تاکتیک های غلط

ج - تشدید جو خفقان از سوی رژیم به بهانه سرکوب تروریست های ملحد

د - ایجاد سد انحرافی در مقابل پیشرفت نهضت اسلامی و جلب نیروهای نهضت به سوی خود

هـ - موضع گیری مخالف نسبت به انقلاب مردمی و اسلامی و مقابله با تاکتیک های رهبری آن قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

و...

منابع

- ۱- احمدزاده مسعود مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک نشر سازمان چریکهای فدایی خلق ۱۳۴۹
- ۲- استالین درباره لنین و لنینیسم تهران نشر فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۳- استالین، ژوزف، ماتریالیسم دیالکتیک (بی جا، بی نا، بی تا)
- ۴- استانفورد کوهن، آلوین، تئوری های انقلاب، علی رضا طیب (تهران، ۱۳۶۹)
- ۵- اشرف، حمید، تحلیل یک سال مبارزه چریکی در کوه و شهر (بی جا، بی نا، بی تا)
- ۶- اشرف حمید جمع بندی سه ساله بی جا ۱۳۵۴
- ۷- انتقادی بر مشی چریکی اتحادیه کمونیستهای ایران چ ۱ بی نا ۱۳۵۴
- ۸- بازرگان، مهدی مدافعان در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی (تهران، مدرس، ۱۳۵۰)
- ۹- بحران درونی سازمان چریک های فدائی خلق و ریشه های آن، قسمتی از مباحث نخستین پلنوم سازمان (بی جا، گروهی از هواداران، بی تا)
- ۱۰- بیلز کارلتون امریکای لاتین دنیای انقلاب ت.و.ح. تبریزی تهران نشر: خوارزمی چ ۲ آذر ۱۳۵۱
- ۱۲- پهلوی محمدرضا ماموریت برای وطنم تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۳،
- ۱۳- پلخانف گئورگی مسائل اساسی مارکسیسم و مقالات فلسفی دیگر ت: پرویز بابایی نشر: آزاد مهر چ ۱ ۱۳۸۱
- ۱۴- پویان امیر پرویز خشمگین از امپریالیسم ترسان از انقلاب نشر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران چ ۲ بی تا
- ۱۵- پی یتر، آندره، مارکس و مارکسیسم، شجاع الدین ضیائی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲)
- ۱۶- پویان امیر پرویز ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا نشر: چریکهای فدایی خلق ایران ۱۳۵۰
- ۱۷- تامسون جرج از مارکس تا مائو تسه دون (آموزش انقلاب کارگری) نشر: روزبه تهران دی ماه ۱۳۵۳
- ۱۸- تحول یا توطئه اتحادیه انجمن های اسلامی در اروپا بی جا چ ۱ تیر ۱۳۵۶
- ۱۹- تسه دون مائو چهار رساله فلسفی نشر دریا ۱۳۵۷
- ۲۰- تسه تونگ، منتخب آثار مائو تسه دون تهران نشر مبشری ۱۳۵۷
- ۲۱- تسه دونگ مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین ترجمه : محسن دوستخواه انتشارات پکن: اداره نشریات زبانهای خارجی ۱۹۷۶
- ۲۲- تکوین و تکامل تاریخچه گروههای تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق - گروه پیشتاز " جزئی - ظریف " - گروه پیشاهنگ " احمد زاده - پویان - مفتاحی . از مجموعه ۱۹ بهمن تئوریک تهران نشر مهدی چ ۲ ۱۳۵۵
- ۲۳- تی ال سرجنت ایدئولوژی های سیاسی عصر ما ترجمه : هادی سپهری انتشارات بنگاه ترجمه و نشر ۱۳۷۹
- ۲۴- جان بیللیس استراتژی های معاصر ترجمه حبیب رحمانی نشر اجتماع ۱۳۷
- ۲۵- جامعه سرمایه داری را بشناسیم ندای کارگر نشر : شباهنگ تهران کردی بهشت ۱۳۵۸
- ۲۶- جزئی بیژن مشی سیاسی و کار توده ای ۱۳۵۲ بی جا
- ۲۷- جزئی بیژن وحدت و نقش استراتژیک چریکهای فدایی خلق تابستان ۱۳۵۲ بی جا

- ۲۸- جزنی بیژن چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود تهران نشر مازیار ۱۳۵۸
- ۲۹- جزنی بیژن نبرد با دیکتاتوری نشر چمن ۱۳۵۷
- ۳۰- جزنی بیژن تاریخ سی ساله ایران بی جا بی تا
- ۳۱- جزنی، بیژن، پیشاهنگ و توده، (بی جا، بی نا، تیر ۱۳۵۵)
- ۳۲- جزنی، بیژن، تاریخ سیاسی ساله ایران ۲ جلد، (بی جا، بی نا، بی تا)
- ۳۳- جزنی، بیژن طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران، (بی جا، چریک های فدائی خلق، ۱۳۵۷)
- ۳۴- جیاب جنگ های رهایی بخش ملی در ویتنام ترجمه مرتضی عظیمی نشر قطره ۱۳۶۳
- ۳۵- چه گوارا ارنستو خاطرات سفر با موتورسیکلت ت: رضا برزگر تهران نشر: اجتماع چ ۱۳۸۳
- ۳۶- چه گوارا ارنستو خاطرات جنگ های رهایی بخش کوبا تهران نشر مزدک ۱۳۵۹
- ۳۷- خان بابا، تهرانی، مهدی، نگاهی به جنبش چپ از درون (بی جا، بی نا، بی تا)
- ۳۸- دبیری رژه سوسیالیسم درشیلی "گفتگو با آئنده ت: مرتضی اسدی تهران شرکت سهامی کتاب های جیبی ۱۳۵۸
- ۳۹- دبیری رژیس نقد سلاح تهران انتشارات یاشار ۱۳۵۸
- ۴۰- دبیری رژیس جنگ چریکی چه ت: عباس خلیلی نشر: مازیار چ ۱۳۵۸
- ۴۱- دبیری رژیس انقلاب در انقلاب ت: علی مقامی تهران نشر: درفک چ ۱۳۵۷
- ۴۲- در افشای تئوری و تاکتیک اپورتونیستی روشنفکران هوادار جنبش نوین کمونیستی ایران در اروپا ۱۳۵۷
- ۴۳- دهقانی اشرف حماسه مقاومت بی جا فروردین ۱۳۸۳
- ۴۴- رجبی، محمد حسن، زندگی نامه سیاسی امام خمینی (تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۷۱)
- ۴۵- روحانی، احمد علی، تاریخچه سازمان پیکار، (بی جا، بی نا، بی تا)
- ۴۶- روحانی، سید حمید، نهضت امام خمینی، جلد ۳، (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲)
- ۴۷- سازمان انقلابی حزب توده، نگاهی به نهضت های کارگری ایران (بی جا، سازمان انقلابی، ۱۳۵۰)
- ۴۸- سازمان چریک های فدائی خلق، تاریخچه سازمان های چریکی در ایران (بی جا، بی نا، بی تا)
- ۴۹- سازمان چریک های فدائی خلق، تاریخ مبارزات مردم ایران، حقایق درباره جنبش جنگ و حماسه سیاهکل (بی جا، بی نا، بی تا)
- ۵۰- سازمان چریک های فدائی خلق، تجارب جنگ چریکی شهری (بی جا، سازمان چریک های فدائی خلق، بی تا)
- ۵۱- سازمان چریک های فدائی خلق، تکمیل و تکامل (بی جا، سازمان چریک های فدائی خلق، بی تا)
- ۵۲- سازمان چریک های فدائی خلق، ماهیت انقلاب ایران و دولت (بی جا، سازمان چریک های فدائی خلق، بهمن ۵۸)
- ۵۳- سازمان چریک های فدائی خلق، مسائل جنبش ضد استعماری و آزادی بخش ایران و عمده ترین وظایف کمونیست های ایران در شرایط فعلی (بی جا، بی نا، بی تا)

- ۵۴- سوان تزو هنر جنگ ترجمه حسن حبیبی تهران نشر قلم ۱۳۵۹
- ۵۵- شعائیان مصطفی جنگ سازش نشر: مزدک ۱۳۵۵
- ۵۶- شمیم علی اصغر ایران در دوران سلطنت محمدرضاشاه پهلوی نشر: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران چ ۱۳۴۵
- ۵۷- صالحی انوش راوی بهاران (مبارزات و زندگی کرامت الله دانشیان) نشر : قطره چ ۲ ۱۳۸۲
- ۵۸- صفائی فراهانی، علی اکبر، آنچه یک انقلابی باید بداند، (بی جا، بی نا، بی تا)
- ۵۹ - فالاحی اورینا مصاحبه با تاریخ سازان جهان، بانضمام مصاحبه با پادشاه ایران تهران -جلویدان- بی تا ت: بیدار نریمان
- ۶۰- کاسترو فیدل کاسترو و مذهب بی جا بی تا
- ۶۱- کامبخش، عبدالصمد، شمه ای درباره تاریخ جنبش کارگری در ایران، (تهران حزب توده، ۱۳۵۸)
- ۶۲ - گرگین عاطفه مصاحبه با چریکهای فدائی خلق نشر : سازمان سراسری دانشجویان ایرانی در امریکا - کلرادو ۱۳۶۲
- ۶۳ - لنین ولادیمیر ایلچ آنچه باید یک انقلابی بداند ت: محمد پورهرمزان نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۶۴ - درباره مارکس و مارکسیسم نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۶۵ - چه باید کرد مسائل حاد جنبش ما " نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۶۶ - یک گام به پیش دو گام به پس (بحران در حزب ما) نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۶۷ - دولت و انقلاب نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۶۸ - دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۶۹ - سالهای اعتلای جنبش کارگری در استان نخستین جنگ تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۷۰ - امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۷۱ - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۷۲ - دوران انتقال به کار صلح امیز و احیای اقتصاد ملی تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۷۳ - مجموعه کنگره ها ،سخنرانی ها ،ابین نامه ها ترها ،طرحها،پرسشها،اعلامیه ها
- ۷۴ - بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۷۵ - دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر تهران نشر: فردوس چ ۱ بهمن ۱۳۸۴
- ۷۶ - ماریگلا کارلوس جنگ چریک شهری چ ف خ ایران نشر نبرد بی تا
- ۷۷ - مقامی علی دآترینهای امروز تهران بی نا ۱۳۵۷
- ۷۸ - نجاتی غلامرضا از مقاومت تا پیروزی نشر: موسسه عطایی چ ۲ ۱۳۴۹
- ۷۹ - نیک ایین امیر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی تهران نشر: حزب توده چ ۳ ۱۳۵۸
- ۸۰ - وظائف تاکتیکی سازمان چریکهای فدایی خلق نشر سازمان دانشجویی امریکا بی تا تحقیقات جدید

- ۸۱ - ابراهامیان پرواند ایران بین دو انقلاب ت: کاظم فیروزمند و دیگران نشر: مرکز چ ۱۰ ۱۳۷۷
- ۸۲ - ابوترابیان حسین مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ تهران نشر: اطلاعات چ ۱ ۱۳۶۶
- ۸۳ - آپتون جوزف نگرشی بر تاریخ نوین ایران ت: یعقوب آژند نشر: نیلوفر چ ۱ بهار
- ۸۴ - احمد احمد خاطرات احمد احمد تهران نشر: سوره مهر چ ۲ ۱۳۸۰
- ۸۵ - ام دان جان انقلاب روسیه ت: سهیل سمی تهران نشر: ققنوس چ ۲ ۱۳۸۶
- ۸۶ - اعترافات شاه (مجموعه مقالات) ت: منوچهر مهرجو نشر: هفته چ ۱ ۱۳۶۲
- ۸۷ - الموتی ضیاءالدین فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران (جنبشهای چپ) نشر: چاپخش تهران چ ۱ ۱۳۷۰
- ۸۸ - استون الیزابت زنان و انقلاب کوبا ت: فروزان گنجی زاده تهران نشر: پروین چ ۱ ۱۳۷۶
- ۸۹ - بازیگران عصر پهلوی نشر علم چ ۱ ۱۳۷۲ ج ۲
- ۹۰ - بازرگان مهدی علمی بودن مارکسیسم تهران انتشارات بعثت چ ۱ ۱۳۶۶
- ۹۱ - بندانا الخاندرو نیکاراگوئه جنبش انقلابی ت: سهراب بهداد تهران نشر: خوارزمی چ ۱ ۱۳۵۸
- ۹۱ - بنی صدر مسعود خاطرات یک شورشی بی جا بی تا
- ۹۲ - بهزادی شبه خاطرات تهران نشر: زرین چ ۱ ج ۱ ۱۳۷۵
- ۹۳ - بهروز مازیار شورشیان آرمانخواه (ناکامی چپ در ایران) ت: مهدی پرتوی نشر: ققنوس چ ۱۰ ۱۳۸۶
- ۹۴ - بیللیس جان استراتژی های معاصر بی جا بی تا
- ۹۵ - پشت پرده انقلاب بی نا انتشارات پاریس بی تا ۱۳۷۹
- ۹۶ - جعفریان رسول جریان ها و سازمانهای مذهبی سیاسی ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ نشر: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه سیاسی چ ۳ ۱۳۸۳
- ۹۷ - چه ان جروم انقلاب چین ت: ضیاءشفیعی تهران نشر: امیرکبیر چ ۱ ۱۳۵۷
- ۹۸ - چان ادریان مارکسیسم چینی ت: بهرام نوازی نشر: وزارت امور خارجه تهران چ ۱ ۱۳۸۳
- ۹۸ - چهره دوم منافقین بی نا قم بی جا چ ۲ ۱۳۵۸
- ۹۹ - دومان هانری فراسوی مارکسیسم ت: منوچهر بیات مختاری تهران نشر: ناشرگاه تهران بهمن ۲۵۳۵ شاهنشاهی
- ۱۰۰ - روحانی حمید نهضت امام خمینی تهران قم نشر دارالفکر ۱۳۵۸
- ۱۰۱ - زاهدی اردشیر ۲۵ سال در کنار شاه بکوشش ابوالفضل کتابای نشر: عطایی چ ۱ تهران ۱۳۸۱
- ۱۰۲ - زهیری علیرضا عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک قم نشر: دفتر نشر و پخش معارف چ ۱ ۱۳۷۹
- ۱۰۳ - سازمان مجاهدین خلق (پیدایی تا فرجام) جمعی از نویسندگان نشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی چ ۱ ۱۳۸۴
- ۱۰۴ - سویزی پل ،بتلهایم شارل نقدی بر کتاب انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم ت: حبیب الله پایدار تهران نشر : فرهنگ اسلامی چ ۱ ۱۳۵۴

- ۱۰۵- شالیان ژرار اسطوره های انقلابی در جهان سوم ت:محمود ریاضی تهران نشر:تیراژه چ ۲ بهار ۱۳۶۳
- ۱۰۶- شاهی عزت خاطرات عزت شاهی تهران نشر:سوره مهر چ ۶ مرداد ۱۳۸۶
- ۱۰۷- شوکت حمید نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با ایرج کشکولی) نشر:اختران چ ۱ ۱۳۸۰
- ۱۰۸- عجمی اسماعیل ششدانگی (پژوهشی در زمینه جامعه شناسی روستایی) تهران نشر: توس چ ۳ مهر ۱۳۵۲
- ۱۰۹- عزیزی غلامرضا حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران(سومکا) نشر: مرکز اسناد انقلاب اسلامی چ ۱ زمستان ۱۳۸۳
- ۱۱۰- علم اسدالله یادداشت های علم تهران نشر: مازیار، معین چ ۱ ۱۳۷۷
- ۱۱۱- علوی محمد صادق بررسی مشی چریکی در ایران نشر:مرکز اسناد انقلاب چ ۱ ۱۳۷۹
- ۱۱۲- فارسی جلال الدین زوایای تاریک نشر: حدیث چ ۱ ۱۳۷۳
- ۱۱۳- قاسمی فرید مطبوعات ایران در قرن بیستم نشر: قصه تهران چ ۱ ۱۳۸۰
- ۱۱۴- کالینکوس الکس اندیشه انقلابی مارکس ت: پرویز بابایی نشر:ازاد مهر چ ۱ ۱۳
- ۱۱۵- کدی نیکی آر ریشه های انقلاب ایران ت: عبدالرحیم گواهی تهران نشر: قلم چ ۱ ۱۳۶۹
- ۱۱۶- گرا کریستیان حکومت های مارکسیست لنینیست از ۱۹۱۷ تا عصر حاضر ت: امان الله ترجمان نشر:پرشکوه چ ۱ ۱۳۷۷
- ۱۱۷- مقامی علی دکترینهای امروز تهران بی نا ۱۳۵۷
- ۱۱۹- مقصودی مجتبی تحولات سیاسی اجتماعی ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ نشر: روزنه چ ۱ ۱۳۷۹
- ۱۲۰- نابرت رابرت جنبش ۲۶ ژوئیه سرگذشت یک انقلاب ترجمه محمد خانمحمدی نشر اجتماع ۱۳۷۶
- ۱۲۱- نادری محمود چریک های فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷ تهران موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی ۱۳۸۷
- ۱۲۲- نجات حسینی محسن بر فراز خلیج فارس نشر نی چ ۳ ۱۳۸۲
- ۱۲۳- نجاتی غلامرضا تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران نشر: موسسه خدمات فرهنگی رسا چ ۶ ۱۳۸۷
- ۱۲۴- هنسن جوزف اسطوره عصیان،چه گوارا سخن میگوید ت:اسدالله امرایی تهران نشر:گل آذین چ ۲ ۱۳۸۴
- ۱۲۵- هوگلاند اریک زمین و انقلاب در ایران از ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰ ت: فیروزه مهاجر نشر: شیرازه چ ۱ ۱۳۸۱

منابع و مقالات لاتین

- ۱ -Source: Le Socialisme November ۱۹۱۲- War and revolution - Karl Kautsky ۱۹۱۲, ۲;
- ۲ -The Cadres: Backbone of the Revolution -----Ernesto Che Guevara-----Spoken: ۲
—Published: Cuba Socialista ۱۹۶۲September,
- ۳ -Vo-guyen.giap.peoples war peoples army:the viet cing insurrection manual for
underdeveloped countries.forward by roger hilsman.profile of giap by bernard fall.(new
york :praeger ۱۹۶۲)
- ۴ -Vo-nguyen –giap.the military art of peoples war.eslected writing of general giap.editial
and with introduction by russel steller.(new york monthly review press ۱۹۷۰)

- ۵- urban guerilla warfare in latin America .kohl .j .and litt.massachusetts .the mit press ۱۹۷۴.
- ۶- Guerrilla Warfare Tactics In Urban Environments - Marques, M by Patrick ۱۹۹۰. indiana university.marques.usa.
- ۷- Guerrilla Warfare and Special Forces Operations – ۱۹۶۱ september ۲۹. washington d.c.
- ۸- The Guerrilla and How to Fight Him –by marine corps— ۱۹۹۰.
- ۹- In Vencermos - The Speeches and Writings of Ernesto Che - Guevara, ed. J. Grassi, ۱۹۶۸, p. ۲۶۲.
- ۱۰- war and-revolution - Karl Kautsky ۱۹۱۲- Source: Le Socialisme November ۲, ۱۹۱۲.
- ۱۱- Imperialism and the War---Karl Kautsky---September ۱۱ ۱۹۱۴- Source: International Socialist Review, November ۱۹۱۴.
- ۱۲- On Guerrilla Warfare - Che Guevara ۱۹۶۱.
- ۱۳- Imperialism and the War---Karl Kautsky---September ۱۳ ۱۹۱۴- Source: International Socialist R.
- ۱۴- Karl Kautsky Socialist Agitation Among Farmers in Americ ۱۹۰۲ (September ۳)- Published: International Socialist Review, Vol. ۱۹۰۲- (۱۵-۱۴۸), pp.
- ۱۶- Ernesto Che Guevara Notes for the Study of the Ideology of the Cuban Revolution ۱۹۶۰, ۸ Written: October Published: Verde Olivo.
- ۱۷- The Guerrilla and How to Fight Him –by marine corps— ۱۹۹۰.

مقالات

- ۱- بیانیه حزب کمونیست ایران به مناسبت روز کارگر ۱۳۶۵
- ۲- مولودی اسماعیل جایگاه جنبشهای اجتماعی و اعتراضی
- ۳- سخنرانی اشرف دهقانی در مهاباد ۱۹ بهمن ۱۳۵۸
- ۴- کاوه فرهاد تولد یک شورشی (چه گوارا). ۲۹ ابان ۱۳۸۷ روزنامه شرق
- ۵- تحلیلی از ماهیت قدرت دولتی پس از قیام بهمن سازمان چ ف خ ۱۳۵۸ بی جا
- ۶- کشاورز غفور بیائیم با نقد گذشته سبک کار آینده را بسازیم ۹ دی ۱۳۸

اسناد و اعلامیه ها

- ۱- اسناد بایگانی موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
- ۲- اعلامیه سازمان چریکهای فدائی خلق درباره درگیری با رژیم در سال ۱۳۵۷
- ۳- اعلامیه سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۵۵
- ۴- اعلامیه سازمان چریکهای فدائی خلق در خرداد سال ۱۳۴۲
- ۵- اعلامیه سازمان چریکهای فدائی خلق به مناسبت آغاز مبارزات با رژیم شاه ابان ۱۳۵۷
- ۶- اعدام یک خائن -نبرد خلق -ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق - شماره ۷-خرداد-۵۵ ص ۱

۷- بررسی مواضع احزاب و گروه های چپ گرا در جریان شکل گیری و پیروزی انقلاب اسلامی ایران، محمد میر علی محمدی، پایان نامه کارشناسی ارشد پیوسته، رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق، دی ماه ۱۳۷۲

۸- مبانی نظری سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در دوران محمدرضا پهلوی، مجتبی حسنی، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته تاریخ - تاریخ انقلاب اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۲

نشریات

- ۱- روزنامه پیکار نشر سازمان چ ف خ شماره ۸۰
- ۲- روزنامه پیام فدایی نشر سازمان چ ف خ سال ۴ شماره ۲۰ بهمن ۱۳۶۸
- ۳- نشریه حقیقت دوره دوم اسفند ۱۳۶۷ شماره ۱۴
- ۴- نشریه نبرد خلق ارگان سازمان چ ف خ شماره ۷ - ۸ - ۹
- ۵- روزنامه کیهان فروردین ۱۳۵۰

توضیحات

کارلوس ماریگلا

کارلوس ماریگلا (به پرتغالی: Marighella Carlos) (زاده ۱۹۱۱ - درگذشته ۱۹۶۹) انقلابی برزیلی بود که رهبر "حرکت آزادی بخش ملی" بود. تاکتیک های او بعدها الهام بخش بریگادهای سرخ ایتالیا، ارتش سرخ آلمان، و ارتش جمهور یخواه موقت ایرلند شد. او به جرم "هواداری از حکومت کوبا" از حزب کمونیست برزیل اخراج شد و توسط پلیس اعدام شد. کتاب بسیار مشهور او به عنوان نبرد چریک شهری بعد ها به عنوان راهنمای عمل مبارزان و چریکهایی که معتقد به نبرد در درون شهرها و از آن طریق بردن مبارزه به درون روستاها بودند قرار گرفت.

جیاب

وو نوین گیاپ (۱۹۱۲-۲۰۱۳) ژنرال ویتنامی است که از ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۰ وزیر دفاع ویتنام بود.

او در نبرد دین بین فو فرمانده نیروهای ویتنامی بود و نیز در تمام دوره طولانی جنگ ویتنام وزیر دفاع ویتنام بود. او توانست مفهوم «جنگ خلقی» را یعنی ارتشی از پارتیزانها که بر مردم تکیه دارد را بسیار دقیقتر کند. افراد او با فداکاریهایشان که درتقابل با اخاذی و باجگیری فرانسویان یا آمریکائیان قرار میگرفت، موفق میشدند روستائیان را گرد هم آورند. غیر نظامیان آنان نیز در عوض، به باربری برای ویت مینه میپرداختند و رشادتهای لجبستیکی شگفت انگیزی را امکان پذیر می ساختند. از نظر ژنرال جیاب، جنگ انقلابی دارای سه مرحله است: دفاع استراتژیکی، جنگ چریکی و ضد حمله. او در دو مرحله نخست بی نظیر بود و گرچه طی عملیات گسترده گاهی از خود ناشکیبائی نشان میداد ولی توانست یک شکست تاکتیکی را، مانندیورش نت در سال ۱۹۶۸ به یک پیروزی سیاسی تبدیل کند. او دارای آثار متعددی همچون هنر نظامی جنگ خلق؛ نبرد آزادی بخش ملی در ویتنام؛ جنگ خلق - ارتش خلق؛ تحلیلی از اوضاع یوتنام قبل از پیروزی و ... اشاره کرد.

رژ ی دبری

رژ ی دبره، روشنفکر چپ فرانسوی به آمریکای لاتین رفت، درکنارکاسترو و چهگوارا شاهد انقلاب کوبا بود. گاه درکنار آنها مدسانشان شد. و بالاخره با تئوریزه کردن تجربیاتاش کتاب «انقلاب در انقلاب» را نوشت. این کتاب تاثیرات فراوانی در جهان و بالاخص در کشور ما گذاشت. تز دبره نقش حزب مارکسیست-لنینیست را به عنوان تنها نیروئی که قادر است انقلاب را به نحوی همجانبه رهبری کند، مورد انکار قرار میدهد. به نظر میرسید که تز دبره، اهمیت تئوری مارکسیسم-لنینیسم، تئوری انقلابی را به عنوان راهنمای عمل دستکم میگیرد. او دارای تالیفات

و آثار متعدد و بسیاری است آه از میان آنها میتوان به کتاب هایی چون نقد سلاح ؛ مرز ؛ انقلاب در انقلاب ؛ جنگ چریکی چه ؛ عنصر نامطلوب و سوسیالیسم در شیلی اشاره کرد .

مائو تسه دون

مائو تسه تونگ (مائو زدونگ ، یا مائو تسه دون نیز تلفظ میشود) تئوریسین مارکسیست لنینیسم و سیاستمدار انقلابی کمونیست بود . وی جمهوری خلق چین را در سال ۱۹۴۹ با شکست دادن نیروهای چیانگ کای شک، رئیس جمهور وقت چین بنیان گذاشت. او تا پایان عمر در راس حکومت جمهوری خلق چین قرار داشت و این کشور جهان سومی را به یکی از مهمترین کشورهای دنیا در عرصه سیاست و اقتصاد تبدیل کرد گرچه روشهایی که وی در پیش گرفت مورد انتقاد برخی است. برداشت مائو از مارکسیسم که به نقش برجسته دهقانان و روستائیان در انقلاب کارگری ایمان داشت و بر اهمیت فرهنگ به عنوان عنصری که میتواند بر اقتصاد سوسیالیستی تأثیر گذارد تاکید میکرد به مائوئیسم معروف است، از سوی بسیاری از نیروهای مبارز در دنیا از جمله در ایران و نپال و پرو پیروی میشد. از او به عنوان یکی از تأثیرگذارترین و مهمترین شخصیت‌های سیاسی دنیا در قرن بیستم نام برده می شود.

مائوئیسم

برداشت سیاستمدار انقلابی و تئوریسین حزب کمونیست چین مائو تسه دون (زاده ۱۸۹۳- درگذشته ۱۹۷۶) از مارکسیسم بود که چین را در سال ۱۹۴۹ با شکست دادن نیروهای کای شک رئیس جمهور وقت چین بنیان گذاشت. مائوئیسم به نقش برجسته دهقانان و روستائیان در انقلاب کارگری و بر اهمیت فرهنگ به عنوان عنصری که میتواند بر اقتصاد سوسیالیستی تأثیر گذارد تاکید می کرد.

با وجود آنکه حزب کمونیست چین در سال ۱۹۲۱ تأسیس شد، عقاید سوسیالیستی در چین قبل آن هم رایج بوده است. عقاید سوسیالیستی در اواخر قرن ۱۹ وارد چین شدند و در سال ۱۹۰۷ کمونیسم انارشستی شکل غالب عقاید سوسیالیستی در چین بود.

پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ رهبر جدید شوروی خروشچف جنایات استالین و کیش شخصیت وی را محکوم کرد. او بر لزوم بازگشت به تفکرات لنین و ایجاد تغییرات در روشهای کمونیستی تأکید کرد. با این وجود، اصطلاحات خروشچف بر تفاوت‌های ایدئولوژیکی میان چین شوروی دامن زد که این امر دهه ۱۹۶۰ کاملاً آشکار شد. اختلاف چین و شوروی در جنبش کمونیسم بین المللی به خصومت آشکار مبدل شد و چین خود را رهبر جهان در حال توسعه معرفی کرد که در برابر او دو ابر قدرت یعنی شوروی و آمریکا ایستادگی می کند.

احزاب و گروه هایی که از حزب کمونیست چین حمایت میکردند در انتقاد از رهبری شوروی خود را «ضد تجدید گرا» معرفی کرده و حزب کمونیست شوروی و احزاب متحد با آن را «سرمایه داران» تجدید گرا خواندند. اختلاف چین و شوروی باعث ایجاد اختلاف و تفرقه میان احزاب کمونیستی سراسر جهان گردید. به خصوص، حزب کار آلبانی از جمهوری خلق چین حمایت کرد. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو به نیروی کمونیسم بین المللی تبدیل شد. ایدئولوژی حزب کمونیست چین، اندیشه مائو (یا همان مائوئیسم) توسط بسیاری از گروه‌ها و احزاب مورد پذیرش قرار گرفت.

یکی از مثالهای بارز دیگاه مائوئیستی انقلاب تساوی طلب که در لوای مفهوم دموکراسی جدید مائو مطرح شد کامبوج دموکراتیک بود که توسط خمرهای سرخ و تا حدی پول پوت اداره میشد. چین و کره شمالی تنها دول کمونیستی بودند که دولت خمرهای سرخ با آنها در ارتباط مستقیم بود. خمرهای سرخ در حمله ویتنامیها سرنگون شدند و چین شورشیان خمرهای سرخ را مسلح کرد.

پس از مرگ مائو و به قدرت رسیدن تنگ شیائوپنگ، جنبش بین المللی مائوئیسم دچار آشفتگی شد. گروهی رهبری جدید چین را پذیرفت و گروه دیگری با رد این پذیرش تعهد خود را نسبت به مائو ثابت کرد و گروه سوم هم مائوئیسم را رد کرد و با حزب کار آلبانی متحد شد.

مارکسیسم

مکتبی سیاسی و اجتماعی است که تحت تأثیر اندیشه های مارکس فیلسوف و انقلابی آلمانی در اواخر قرن ۱۹ میلادی پیدا شد. فردریش انگلس نیز از شکل دهندگان مهم به اندیشه مارکسیسم بوده است و مارکسیستها با اصول کلی اندیشه او نیز موافق هستند. اساس مارکسیسم آن طور که در «مانیفست کمونیست» (نوشته مارکس و انگلس) بیان شده است بر این باور استوار است که تاریخ جوامع تاکنون تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است و در دنیای حاضر دو طبقه، بورژوازی و پرولتاریا وجود دارند که کشاکش این دو تاریخ را رقم خواهد زد. میان مارکسیست های مختلف، برداشت های بسیار متفاوتی از مارکسیسم و تحلیل مسائل جهان با آن موجود است اما موضوعی که تقریباً همه در آن توافق دارند: «واژگونی نظام سرمایه داری از طریق انقلاب کارگران و لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و لغو کار مزدی و ایجاد جامعهای بی طبقه با مردمی آزاد و برابر و در نتیجه، پایان از خود بیگانگی انسان» است. (که کمونیستها معتقدند در جهان سرمایه داری ناگزیر است)

مارکس و انگلس همانندبقیه سوسیالیست ها، تلاش کردند تا به کاپیتالیسم و سیستم هایی که در جهت به خدمت گرفتن کارگران پایه ریزی شده بودند خاتمه دهند. در حالی که سوسیالیست ها در آغاز راه به دنبال اصلاحات اجتماعی بلند مدت بودند، مارکس و انگلس معتقد بودند که انقلاب اجتماعی اجتناب ناپذیر بوده و تنها مسیر ممکن به سوی سوسیالیسم است

مارکسیسم – لنینیم

اصطلاحی است که از دوران جدل های ایدئولوژیک پس از مرگ لینن برای از میان به در کردن دشمنان استالین به کار گرفته شد. در زیر این عنوان مارکسیسم بر حسب برداشتی که استالین از نظر و عمل لنینی داشت از نو تعریف و فرمول بندی شد. این برداشت سیاستهای استالین را مشروعیت می بخشید و مرجعیت سیاسی و ایدئولوژیک او را تثبیت می کرد. پس از دوران استالین این مفهوم در خدمت مشروع گردانیدن حکومت رهبران بعدی درآمد و همچنین در کشاکش های قطب های کمونیسم؛ اساس ایدئولوژیک محکوم کردن هر گونه کژروی و تأکید بر ایمان درست به مارکسیسم بود. در کشاکش چین و شوروی، شوروی ها چینی ها را متهم کردند که از راه مارکسیسم –لنینسم منحرف شده اند. حال آنکه چینی ها رکه خود را مبنی بر اندیشه مارکسیسم – لننیم –مائوئیسم می دانند. درست همانکه لننیم برخی از اصول اولیه مارکسیسم را تغییر داد؛ مارکسیسم – لننیم نیز در شرایط محلی گوناگون و در سازگاری با سنت های گوناگون دگرگون شده است. در حالیکه همه پیروان آنها به حقیقت جهانگیر بودن آن باور دارند.

کاستروئیسم

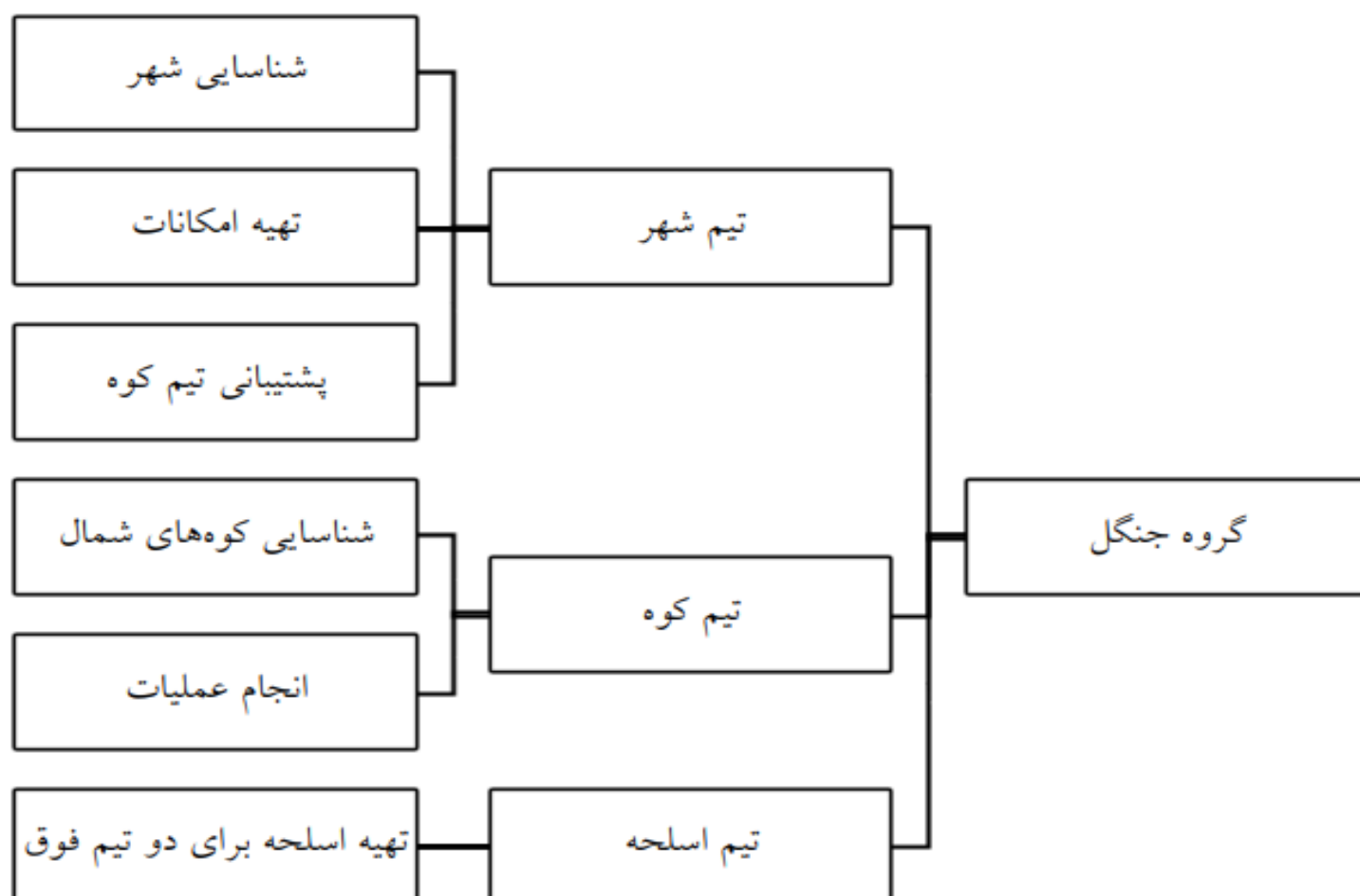
آمیزه ای از سنت های انقلابی امریکای لاتین و ایده کمونیسم که فیدل کاسترو رهبر کوبا بوجود آورنده آن است. جنبش انقلابی کوبا در ابتدا ایده روشنی برای ادامه رکه نداشت. آمیزش جنبش چریکی با کمونیسم از ۱۹۶۱ پدید آمد. و آن هنگامی بود که کاسترو مارکسیسم –لنینیم روی آورد و آنرا ایدئولوژی رسمی کوبا قرار داد. اما کاسترو جنبه هایی از انقلاب کوبا را در این دگردشت ایدئولوژیک زنده نگه داشت. که در نتیجه به کاستروئیسم سیمای خاصی بخشید. کاستروئیسم بر خلاف مائوئیسم شاخه مستقلی از لننیم نیست. که نوآور ایده خاصی باشد. بلکه اهمیت آن بیشتر از نظر در پیش گرفتن یک روش انقلابی خاص است. بنا بر این روش پیشاهنگان انقلابی به جای آنکه در انتظار پیدایش شرایط عینی مارکسیسمی و شرایط ذهنی لننیستی برای یک انقلاب کامل عیار بنشینند می باید این شرایط را با آغاز جنبش چریکی از جکهای حساس روستایی و کوهستانی بوجود آورند. به عبارت دیگر کاستروئیسم نیز همانند لننیم و مائوئیسم روش یک انقلاب پیروزمند در یک کشور را به عنوان نمونه برای کشورهای دیگر عرضه میدارد. با این مدل کاسترو و هم چه گوارا اندیشه های مارکسیسمی و لننیستی درباره مراحل انقلاب را که تحول طبقاتی تعیین کننده آن است کنار می گذارند. آنها باور داشتند که انقلاب امریکای لاتین یک نبرد

طولانی چریکی است که از نظر سیاسی از فلاکت اجتماعی (بخصوص در میان دهقانان) و احساسات ضد امریکایی (بخصوص در میان روشنفکران) نشأت می گیرد.

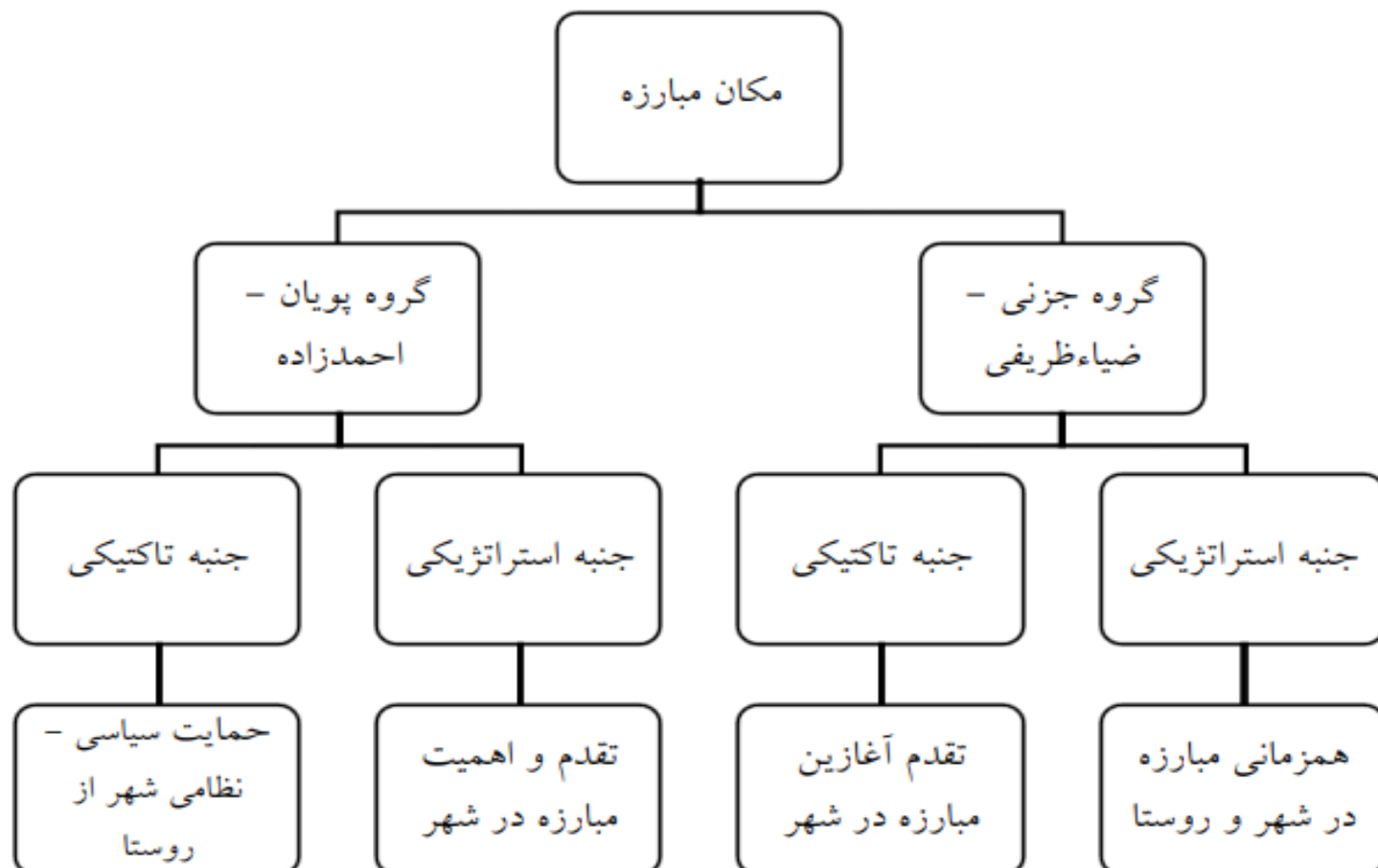
لنینیسم

اصول سیاسی و سازمانی و استراتژی مبارزه انقلابی و نیز برخی نظریه های تاریخی که ولادیمیر ایلیچ لنین رهبر انقلاب اکتبر روسیه بنیانگذار رژیم کمونیست در آن کشور و شخص اول اتحاد شوروی فرمول بندی کرده است. لنینیسم که با بلشویسم یکی است ؛ یکی از شاخه های مارکسیسم است و از نظر سیاسی قدرتمندترین و جهانگیرترین شاخه آن است که امروزه کمونیسم نامیده می شود کمونیست ها اغلب عنوان مارکسیسم – لنینیست را برای خود به کار می برند. از نوشته های مهم لنین در زمینه بسط و تفسیر اجتماعی – تاریخی مارکسیم کتاب های دولت و انقلاب و امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه داری است. لنینیسم نظریه خاصی نیست بلکه اهمیت آن بیشتر از جهت سازگار کردن مارکسیسم انقلابی با وضع روسیه و به عبارت دیگر اینکه گذاری نخستین توجیه نظری بر اساس مارکسیسم برای کوشندگی انقلابی در یک کشور توسعه نیافته و به پیروزی رسانیدن انقلاب در پهناورترین کشور جهان است. اهمیت خاص لنینیسم در استراتژی و تعیین تاکتیک های یک حزب انقلابی است

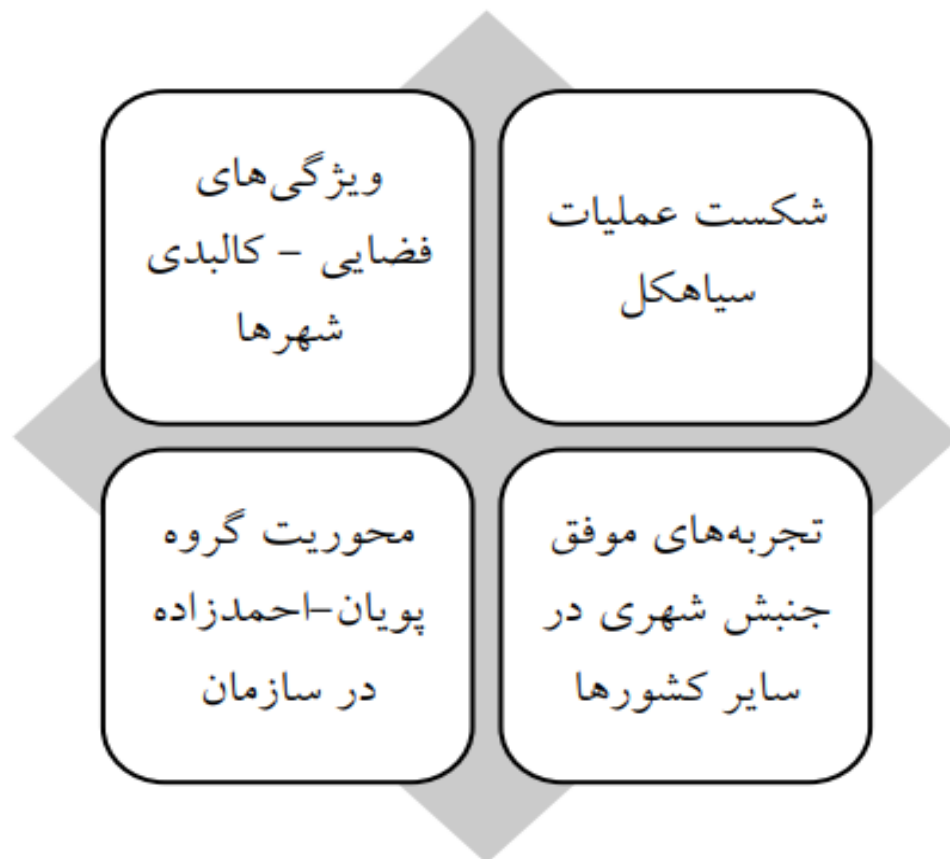
تصاویر



تیم‌های عملیاتی گروه جنگل



تقدم مکانی مبارزه از دیدگاه دو گروه فدایی خلق



علل اولویت بخشی سازمان به عملیات های چریکی در شهر



مراکز عمده مبارزات چریکی در کشور

جدول عملکرد فداییان خلق در مبارزات چریکی شهری

ردیف	شیوه عمل	مهم ترین اقدامات سازمان
۱	تهاجم	حمله به کلانتری قلهک (۱۳۵۰/۰۱/۱۴)، مصادره موجودی بانک ملی شعبه آیزنهاور (۱۳۵۰/۰۲/۲۵)، مصادره وجوه حمل پول بانک بازرگانی (۱۳۵۰/۱۱/۱۴).
۲	خرابکاری	سلسله انفجارها در اثنای سفر ریچارد نیکسون به ایران (۱۳۵۱/۰۳)، سلسله انفجارها در اثنای سفر سلطان قابوس به ایران (۱۳۵۲/۱۲)، انفجار پاسگاه راهنمایی منیریه (۱۳۵۰/۰۶/۱۹)، انفجار خطوط جریان برق (۱۳۵۳/۰۷/۲۴)، انفجار پاسگاه ژاندارمری سلیمانیه تهران (۱۳۵۳/۱۱/۱۹)، انفجار پایگاه گروهان ژاندارمری لاهیجان (۱۳۵۳/۱۱/۱۹)، انفجار استانداری خراسان (۱۳۵۳/۱۱/۲۱)، انفجار شهربانی بابل (۱۳۵۳/۱۱/۲۲)، انفجار دو مرکز سازمان امنیت (۱۳۵۳/۱۲/۲۷)، انفجار در ساختمان اداره کار استان خراسان (۱۳۵۴/۰۲/۱۲).
۳	اعدام انقلابی	سرلشکر ضیاءالدین فرسیو (۱۳۵۰/۰۱/۱۶)، محمدصادق فاتح یزدی (۱۳۵۳/۰۵/۲۰)، سرگرد علینقی نیک طبع (۱۳۵۳/۱۰/۰۹)، سروان یداله نوروزی (۱۳۵۳/۱۲/۱۲)، عباس شهریاری (۱۳۵۳/۱۲/۱۴)، ابراهیم نوشیروان پور (۱۳۵۴/۰۲/۳۱).
۴	تبلیغات مسلحانه	از طریق توزیع نشریات و اعلامیه‌ها، سرودن اشعار در مورد حماسه‌آفرینی و جان‌فشانی چریک‌های فدایی، تأثیرپذیری جامعه هنری و ادبی ایران از رویدادهایی مانند سیاهکل و...



ربابه (شرف) عباسزاده دهقان



چنگیز قبادی و مهرنوش ابراهیمی روشن



چنگیز قبادی



مهرنوش ابراهیمی



علی اصغر ایزدی



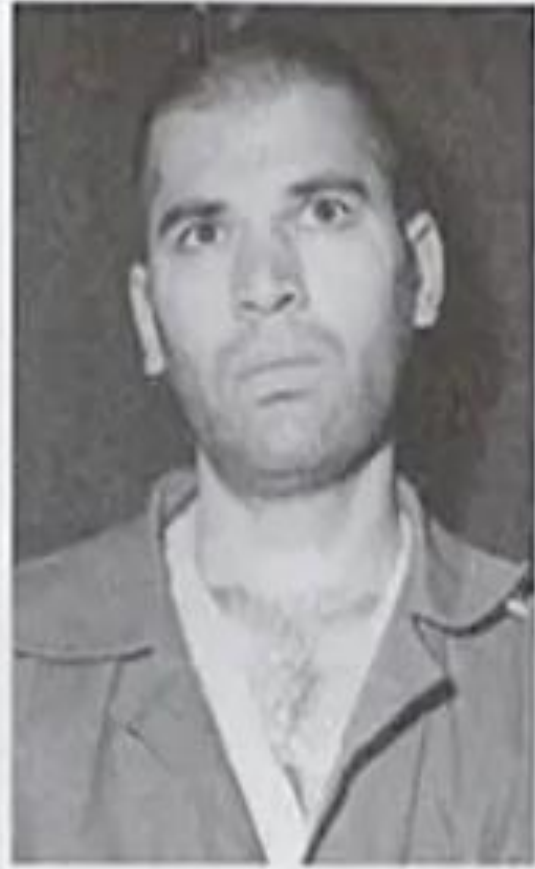
جعفر اردبیلچی



محمدتقی الشتر نقده



مهدی سوالونی



اصغر عرب هوشی

شماره پرونده ۱۰۱۲۰۴

شماره جلد ۱

نام احمد

شهرت نریزم

نام پند انجمن

شغل کارمند سابق در اداره فرهنگ

نام و شهرت قبلی

شماره شناسنامه ۱۴۵

تاریخ و محل صدور اسامی

تاریخ و محل تولد ۱۳۴۴

نام پدر



احمد زهیر



نادره احمد عاشقی



اصغر (جعفر) پشامی



فرزاد دادگر



مایحه رهناب مورناتی



سلیمان پیوسته حاجی محله



فردوس آقا پراهمیا



حمید زیان کرمانی



ابراہیم نوشیروان پور کوچک سرائی



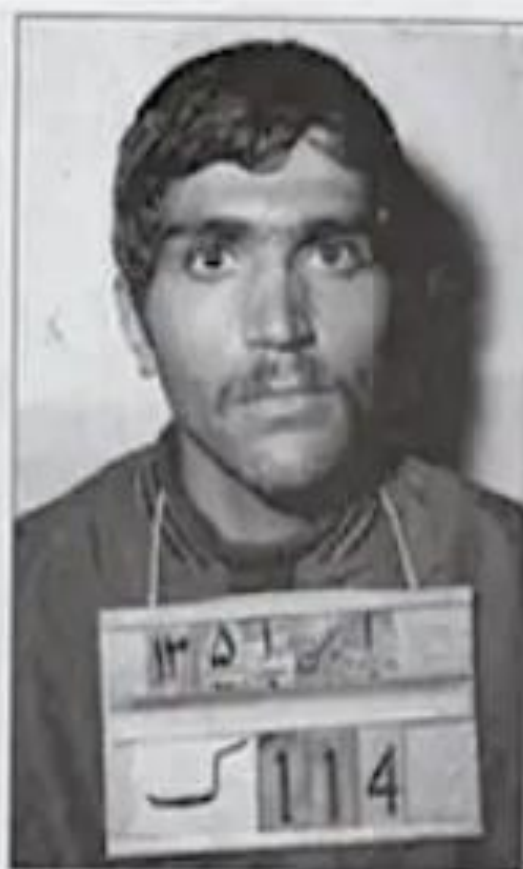
عبدالمجید پیرزادہ جہرمی



حسن جان لنگوری



نوشیروان لعلی



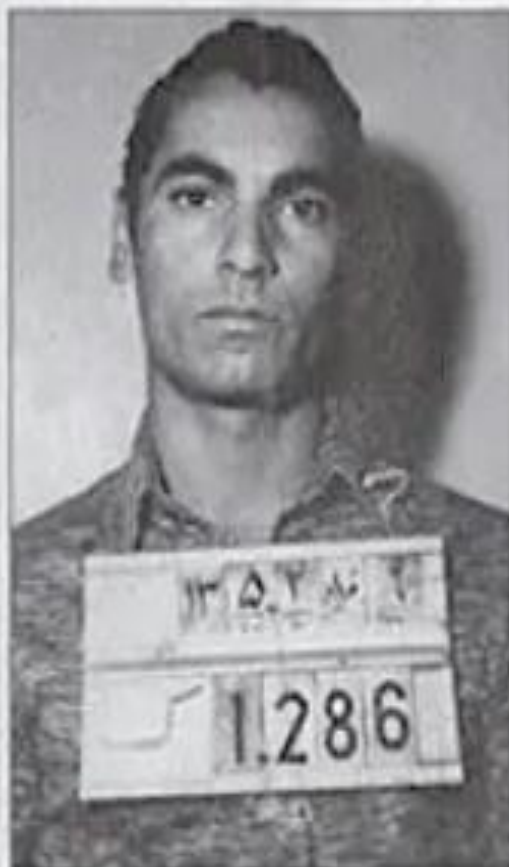
مکسور فرشیدی



علی دبیری فرد



علیرضا شهاب‌رضوی



بدانه زارع کاربزی



زهرا آقایی قلعه‌کی





شیرین معاضد



نسرین معاضد



صدیقه صرالت



مرضیه احمدی اسکویی



بهجت محجوبی نعن



حسیناله مؤمنی



مارتیک قازاریان

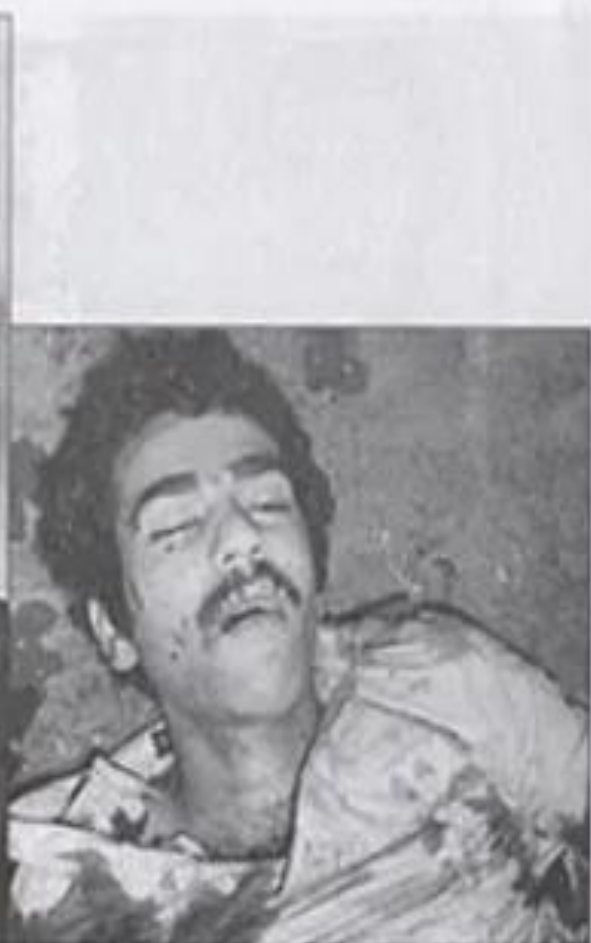
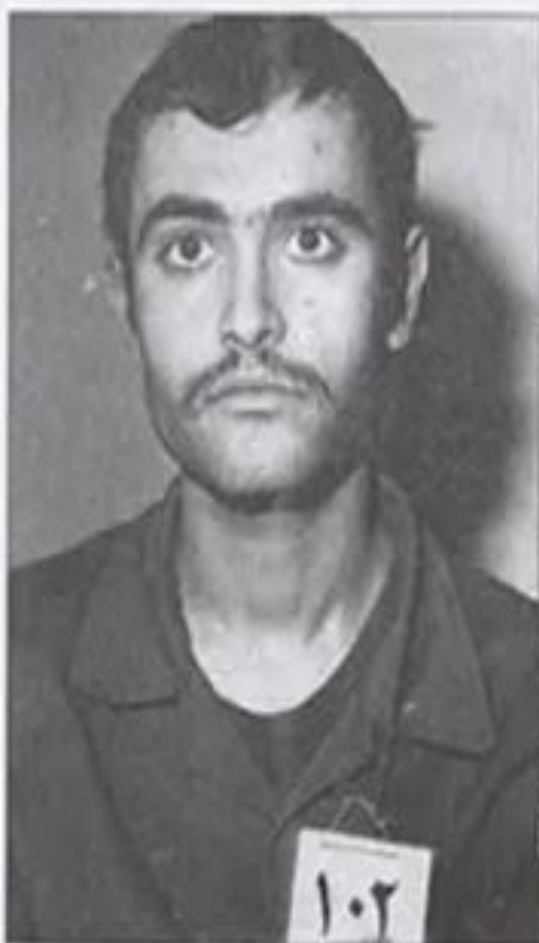


حمید مؤمنی



خشایار منجری

یوسف زرکاری



حسین توسلی



احمد المشاريا



محمد كاسهجي



حبيب الله برادران خسروشاهي



شهلا برادران خسروشاهي



شماره جعلی اعظم السادات روحی آهنگران



شماره جعلی اصغر روحی آهنگران



ابراہیم پور رضا خلیق



اسماعیل خاکپور



علی اکبر جعفری



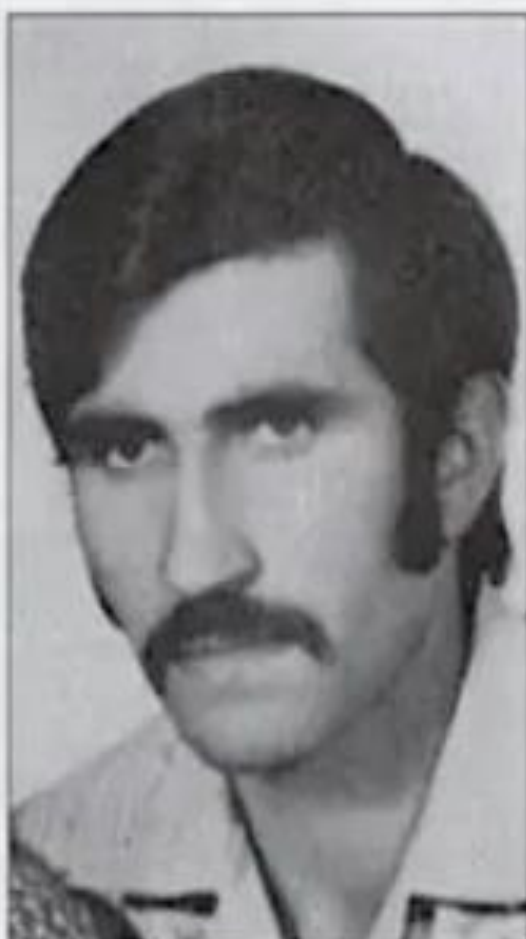
سیروس سپهری



انوش مفتاحی



قوام‌رضا شریفی



ایرج سپهری



رحمت پيرو نديري



حميد ارض پيما



حسن نوروزي



منوچهر بهايي پور



حسین کریمی



همایون کتیرائی



ناصر کریمی



هوشنگ ترگل



ناصر مدنی



بهرام طاهرزاده

نسخه تخریبی از نسخه خطی

42/1/10

94/1/10

12/1/17

٢٥١

1220

1819, 1820.

4/1/19

CA/1/11-1070/1A-A0 555

فرارچهارنظراذالمرادگروه چیزهای اولیادان

افراد گروه جزئی با سامی مشغول کلا نثری ^{نثری} - عمدت چوبان زاد - عباس سوری و غیره است و بنا بر طرح و تصمیم مجلس
 اقدام به قرار می کنند. اما بعد از چوبای کوچکی ضمن درست کردن نقشه از چهار خانه در ردیف و در اطاقاتی که به سورا
 مطالعه و راغبی را داشته اند جمع آوری می نمایند و از رسم نقشه خواب و خواب درست کرد و برای این کار به بعضی
 ساختمانها و بر روی بنا به با رسم داخل یکی از چوبهای سقف اطاقاتی که در آن مخصوص بود و اند خالی کرد و به این تقصید
 آب باران از سوراخ منسوب به داخل اطاق می شود. بعد از این عمل سرچند راه می اندازند که سقف اطاقات هم
 دارد و امکان دارد غراب خود غنای به قصد بانی زندان گوشت و می کند که چوبان زاد به این است می رود سقف را
 درست نماید یا مواضع قصد بانی زندان چوبان زاد به به پشت بام می رود و اطاقات و کف را بر روی سقف
 را تعمیر می کند به خارج از زندان نیز اطلاع می دهند که در ساعت معینی در آن حوالی اتوبوسی بران سرار و این
 آنان آگاه و باشد. تا سرانجام طاقی که از داخل حیاط زندان برای مشاهده بناها سپای زندانیان را تا مستطاب
 می اندازند و با وجود و از دست خالی که آگاه و شود و بود در ترک بانی درست کرد و در ساعت ۲۴۰۰ روز ۱/۱/۴۸
 درست بکار رفت. اما بعد از سقفی را که چوبان زاد تعمیر کرد و بود به آسانی غراب کرد و و اطاقات خارج می شود
 در ساعت ۱۰۰ هر چهار نفر که صورت خود را سیاه کرد و بود که خود را به پشت بام رسانند و پس از نردبان
 را بطرف حیاط خارج این آید. اما بعد از چوبان زاد و با این آمد و سینه خود را به داخل در بزم می رساند
 و بعد از این غنای و سرنگیها را که تعداد ۳۵ از محل می میگرد و متوجه ساعت و سینه کشید و در سورا
 می اندازد چوبان زاد و ایستاد و میگوید میراند از اینکه پس از نردبان پشت بام هستند سرنگیها با افراد سگ
 و فرد با نردبان می کنند و را به طرح کلا نثری سوری خود را با این انداخته و شروع به دیدن می کنند و را به
 یکی از نگهبانان به هر حوالی می کشد. ظهور از افراد کلا نثری می شود و است اتوبوسی که در خارج از حیاط
 زندان بود و افراد بنا به غنای طاقی را به پشت بام می رساند و از آنجا می آید و با سر می کشد و
 در روز پنجشنبه ۱۵۴۵۳

طبق درخواست خود داشتن کلمه وسائل زندگی از حیث رختخواب و تختخواب و راد پرونده به همین حال در اختصاص باقی خواهیم بود ضمناً افزوده در زمانیکه در زندان قزل قلعه بود، اہم از هر گونه آزادی در زندان بودن داشتن همه گونه وسائل بهره مند بود ایم و بهترین دلیل آنہم اینست کہ وسائل ماکہ در انبار زندان ضبط شدہ در زندان قزل قلعه در دسترس داشته ایم بنامہرہ متذکر گردید کہ ہمچگاہ مقررات یک زندان را مطابق درخواست دہ نفر تغییر نخواہند داد و بہتر اینست کہ ہانمکین از قوانین و مقررات زندان موجب ہی نظم زندان نشوید . باہایت ہر اہت فوق نہ تنہا بہترین جزئی در بین زندانیان محروک و -

اخلال کرد و ماجر اجہ بود ، و ہموارہ در جہت مخالف مقررات عمل مینماید . بلکہ خانم وینہزد در میان ملاقات کنندگان نیز محروک و ماجر اجہ بود ، و ہر ہاری کہ جہت ملاقات شوہرش بہ زندان میآمد موجبات مزاحمت و ناراحتی مامورین را فراہم نمودہ است . اینک مراتب جہت استحضار گزارش میگردد .

رئیس دایرہ بازداشتگاہ موقت . سرگرد محرومی

رونوشت گزارش بازداشتگاہ موقت جہت استحضار ہا د ارہ اطلاعات ایفاد میگردد و خواہشمند است اقدامک مقتضی است معمول و از نتیجہ این ادارہ را مستحضر فرمایند .

رئیس ادارہ کل زندانیان . سرہنگ اسدی

شماره ۱۰۷۵۳-۱۹۲۶-۱۲۰

از دایره بازداشتگاه مرگ

تاریخ ۱۷/۷/۸

به ریاست اداره کل زندانها

در باره احتساب غذای ۱ نفرزند انبان منتقله از قزل قلعه که با تمام اقدام بر ضد امنیت داخلی کشور -
بازداشت میبایست .

مستویا پیرو گزارش شماره ۱۰۷۵۳-۱۹۲۶-۱۲۰-۱۷/۶/۲۷ به عرض میرساند . برادر گزارش افسر
نگهبان بازداشتگاه ۱ نفرزند انبان مشروحه زیر .

۱- عباس سوری فرزند عباس توقیفی شماره ۴۸/۱۶/۳۳۵/۱۰۱/۱۳-۱۷/۵/۳۰ ^{شعبه ۶} دادستانی
ارتش.

۲- غرارزاده بان فرزند عباس توقیفی شماره ۱۱/۱۶/۳۴۱/۱۰۱/۱۳-۱۷/۵/۳۰ دادستانی ارتش

۳- معین جزئی فرزند حسین توقیفی شماره ۸۲/۱۶/۳۳۶/۱۰۱/۱۳-۱۷/۵/۳۰ "

۴- دکتر حشمت الله مشهورزاد فرزند کاظم توقیفی شماره ۴/۱۷/۳۶۱/۱۰۱/۱۳-۱۷/۵/۳۰ دادستانی ارتش

۵- کیورث ایزدی فرزند محمد توقیفی شماره ۱۱/۱۶/۳۶۳/۱۰۱/۱۳-۱۷/۵/۳۰ "

۶- حسن شهاب طریقی فرزند عباس توقیفی شماره ۷۲/۱۰/۱۶/۱۰۱/۱۳-۱۷/۵/۳۰ "

۷- مجید احسن فرزند محمد حسین " " ۱۵/۱۶/۳۵۹/۱۰۱/۱۳-۱۷/۵/۳۰ "

۸- فرخ نگهبان فرزند جواد " " ۱/۱۶/۳۷۴/۱۰/۱۳-۱۷/۵/۳۰ "

۹- احمد جلیل افشار فرزند مظفر " " ۸/۱۶/۳۹۵/۱۰۱/۱۳-۱۷/۵/۳۰ "

۱۰- عزیزمیرد فرزند غلام " " ۶/۱۶/۳۴۱/۱۰/۱۳-۱۷/۵/۳۰ "

۱۱- قاسم رشیدی فرزند عباس " " ۶/۱۶/۱۰۶/۱۰۱/۱۳-۱۷/۵/۳۰ "

بعد راینگه بلا تکلیف و وضع آنان رسیدگی نمیشود مبادرت با احتساب غذا نمودند .

نظر ماینکه در همین روز از طرف بازپرسی شعبه ۶ دادستانی ارتش تأییدگان برای رسیدگی و رفع بلا تکلیفی

احضار گردیده اند اینجانب شدما با آنان مذاکره ضمن توجیه قبح این عمل و غیر قانونی بودن آن پس

تذکرات و تنایح لازم گوشید م تا شاید آنانرا مشغول از احتساب نمود و وادار بصرف غذا انعام و اضافه نمود

با این کیفیت که دادستانی ارتش نسبت برفع بلا تکلیفی و احضار شما اقدام نموده است بنابراین اعلام

احتساب غذا وادار و غیر مطلوب میباشد و این جریان معین جزئی فرزند حسین که بانی و محرک زند انبان

به کور و هرجا جراتی بود اظهار داشت که احتساب ما تنها بخاطر رفع بلا تکلیفی نیست و تا زمانیکه خواسته

های ما که عبارت از انتقال بزند ان قصر و تا مانند زند انبان سیاسی آنها تقسیم و ملاقات آزاد . تهیه غذا

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: تقصیر حیدر خوجه گورده نه ام
محل: کوه آن میر تقی
علیه السلام
منبع خبر:
تاریخ: ۲

شماره:
تاریخ: ۲
تاریخ: ۲
تاریخ: ۲

حیدر خوجه گورده نه ام در شرکت پنج نفر به نام ۱- حیدر خوجه ۲- حیدر خوجه ۳- حیدر خوجه ۴- حیدر خوجه ۵- حیدر خوجه
۱- حیدر خوجه که در شرکت حیدر خوجه گورده نه ام
۲- حیدر خوجه که در شرکت حیدر خوجه گورده نه ام
۳- حیدر خوجه که در شرکت حیدر خوجه گورده نه ام
۴- حیدر خوجه که در شرکت حیدر خوجه گورده نه ام
۵- حیدر خوجه که در شرکت حیدر خوجه گورده نه ام

تاریخ:

گورده نه ام

تاریخ:

۷۷۱۸.۳۹

مجلس

مجلس شماره ۱۱ از ۱۲ جلسه

مجلس شماره ۱۲ از ۱۲ جلسه

آنکس که در مجلس حاضر بود و حضور او را ثبت شده است .

تفسیریه ضمیمه ۱ :

۱- پس از خروج چهار نفر از محوطه و در انظار انظار ثبت شده است با انظار

محمود گلشن و در نظر قرار گرفته است .

۲- در صورت حلیه و نقیضه قرار داده اند با این گروه و در نظر قرار داده اند

در نظر قرار داده اند .

۳- در نظر قرار داده اند از سران سران و اخلاق کامل داده اند .

تفسیریه و در ضمیمه ۲ :

تفسیر سران را از انظار انظار و انظار انظار ثبت شده است

تفسیریه ۱۵۲ :

تفسیریه و در ضمیمه ۳ ثبت شده است .

مجلس

درباره گروه چریک‌های با اصطلاح فدائی خلق

در بررسی مدارک مکتوبه از خانه امن مکتوبه درماری مربوط به گروه غریبکار با اصطلاح چریک‌های فدائی خلق و برگه‌های دست نویس درباره نحوه نقل وانتقالات اعضا - گروه منور از شهرستان به تهران و بالعکس و چگونگی عضو حرکت آنان از مقابل پاسگاه‌ها با پس‌راه زائد از مرز و در و عقب دستگاه اعلامیه پخش کن در شعاع‌های دورتر از محل استقرار تیم‌های گروه منور و کیفیت انجام تحلیلات و ستاف به دست آمده که عیناً جهت احتیاط به پیوست ایفاد میگردد و خواهشمند است دستور فرمائید با توجه به اهمیت موضوع و مدارک مکتوبه بخاطر آثار منظر آشنائی باشد گردد کار حاضر غریبکار و شناسائی و دستگیری احتمالی آنان در مناطق مختلف به کلیه ساواک‌ها ابلاغ فرماید و

رئیس کمیته مشترک ضد غریبکاری - مرتضی سجده ای

۱۳۱۱

خیلی مجتهدانه

درجه نوبت

گزارش خبر

نفسه شماره	از	شماره	۲- منبع	گزارش عملیات
۱- ۴	۲۱۱	۸- متن	۱- مسووعات منبع	
۲- از	۲۳-۲۰	۹- تاریخ وقوع	۱- اخبار	
۳- شماره گزارش	۶۷۴۶/۱۱	۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع		
۴- تاریخ گزارش	۵۴/۲/۱۷	۱۱- تاریخ رسیدن خبر بر ممر عملیات		
۵- پیوست		محل	۵۴/۲/۱۷	
۶- گیرندگان خبر	۳۴۲-۱۱	۱۲- ملاحظات حائز اهمیت		

ملک

موضوع گفته شده در نظر
بطور کلی از گفت و شنود های مختلف و اظهارات مردم در محافل چنین
استنباط میگردد که موضوع گفته شدن ۱ نفر از زندانیان در حین فرار
از زندان مسئله مأمورین انتظامی اثر کاملاً نامطلوب در اذهان عمومی
حتی آندسته از افرادیکه طرفدار دولت میباشد ایجاد نموده و خدای
معتقدند دولت قبلاً آنها را کشته بود و خالبه خواست با عنوان تصور
گزار از زندان کلاه شومی بر روی آن بگذارد . ضمناً اغلب کارمندان -
نخست وزیر در بهار خوری سازمان از این مسئله نیز اظهار تنفر و
تأسف مینمودند .

نظریه شنبه : اگر چه ممکن است ماهیت امر برای تعداد معدودی خصوصاً
گروه های مخالف روشن باشد ولی چگونگی توضیح واقعه که در جواب
منتشر گردید یکی از عوامل عدم اطمینان بود که موجب شد اغلب مردم عادی
و بدون نظر متوجه اصل قضیه بشوند و به نظر اینطور اظهار نظر نمایند که
دولت قبلاً آنان گفته است که توجه با افکار و اذهان عمومی حائز اهمیت و
ضروری است .

نظریه سه شنبه : با صفت توجه بنظریه شنبه موضوع حائز اهمیت و بررسی است
نظریه چهارشنبه : در مورد مذکور قبلاً گزارش شده است

با توجه گزارش شده است
۵۴/۲/۱۷

خیلی مجتهدانه

لیته بندی حفاظتی

۲۶-۱۲۱

فصل اول در بیان اهمیت و ضرورت تشکیل تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف

تشکیل تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و در این زمینه باید به چند نکته توجه داشت.

اول آنکه تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف باعث ایجاد وحدت و یکپارگی می شود و این امر برای موفقیت در عملیات نظامی بسیار مهم است. دوم آنکه تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف باعث افزایش کارایی و بهره داری می شود و این امر برای کاهش تلفات و افزایش سرعت عملیات بسیار مهم است. سوم آنکه تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف باعث ایجاد روحیه و انگیزه در سربازان می شود و این امر برای موفقیت در عملیات بسیار مهم است.

بنابراین تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و در این زمینه باید به چند نکته توجه داشت. اول آنکه تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف باعث ایجاد وحدت و یکپارگی می شود و این امر برای موفقیت در عملیات نظامی بسیار مهم است. دوم آنکه تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف باعث افزایش کارایی و بهره داری می شود و این امر برای کاهش تلفات و افزایش سرعت عملیات بسیار مهم است. سوم آنکه تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف باعث ایجاد روحیه و انگیزه در سربازان می شود و این امر برای موفقیت در عملیات بسیار مهم است.

بنابراین تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و در این زمینه باید به چند نکته توجه داشت. اول آنکه تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف باعث ایجاد وحدت و یکپارگی می شود و این امر برای موفقیت در عملیات نظامی بسیار مهم است. دوم آنکه تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف باعث افزایش کارایی و بهره داری می شود و این امر برای کاهش تلفات و افزایش سرعت عملیات بسیار مهم است. سوم آنکه تشکیلات واحدی در ارتش و معروه های مختلف باعث ایجاد روحیه و انگیزه در سربازان می شود و این امر برای موفقیت در عملیات بسیار مهم است.

از اثباتات جعل گزنامه و شناسنامه و حمل اسلحه غیر مجاز و ردیفهای سوم و پنجم
از اثبات حمل اسلحه غیر مجاز و ردیف دهم از جعل گزنامه و شناسنامه با احتساب
بارداشت قبل (ردیف یکم از تاریخ ۷/۴/۲۳ و ردیف دوم از ۷/۴/۲۴ و ردیف
سوم از ۷/۴/۲۵ و ردیفهای چهارم و دوازدهم از ۶/۱۱/۱۹ و ردیف پنجم از
۶/۱۰/۲۱ و ردیف ششم از ۶/۱۰/۱۹ و ردیفهای هفتم و دهم از ۶/۱۱/۲۸ و
ردیف هشتم از ۶/۱۱/۳ و ردیف نهم از ۶/۱۰/۳۰ و ردیف دوازدهم از ۱۱/۲۲/
۲۶ و ردیف سیزدهم از ۶/۱۱/۲۲ تا کنون) و ضبط چهار قبضه سلاح کمری مکشوفه
با خشابها و فشنگهای مربوطه و یکجدا چرس اسلحه کمری و دو قبضه چاقو و دو میله گوی
دارتور و وزنه ها و دو جفت دستکش مکشوفه از متهمین بنفع دولت و معدوم و از بین بردن
کتاب و اوراق مغرّه تحت نظر کمیسیون متشکله در دادستانی ارتش پس از جدا نمودن از سایر
کتاب و استرداد بقیه بهاچنان آن و همچنین استرداد مبلغ یکصد دلار آمریکائی و ده دینار
مرااثی مکشوفه بهاچش (محمد مجید گیانزاده) و استرداد اثاثیه منزل مکشوفه از منزل
استیجاری واقع در خیابان نکش (شرح مندرج در برگه ۱۵۴۵ پرونده) موافقت نموده که
بعلمت عدم تصویب فرجامخواهی محکوم علیهم در تاریخ ۸/۱/۲۸ بدینوسیله قطعیت آن
اعلام میگردد دستور فرمایند رأی صادره را ضمن اتمام و بدو قه هر یک از محکومین با مراقبت
کامل بزندانی شهرهای شهرستانهای مصرعه و جدول پیوست اجرا و نتیجه را اعلام
دارند.

رئیس اداره دادرسی نیروی مسلح شاهنشاهی . سپهبد محمدی

از طرف سرانگرا صلاحی عرب

از . دادرس نیروهای مسلح شاهنشاهی (دادستانی) شماره ۱-۲۲۶-۶۶-۱۰۱/۱۲

به . ریاست لشهریانی گل کشور (اداره اطلاعات) تاریخ ۱۳۸۸/۱/۲۰

در باره . غیر نظامیان

۱- معصوم کلانتری نظری فرزند جعفر ۲- محمد مجید کیانزاده فرزند علی اکبر

۳- محمد چوپان زاده فرزند احمد ۴- محبت اله شهرزاد فرزند کاظم

۵- مژده جزئی فرزند حسین ۶- عباس سوزگی فرزند بهانعلی

۷- حسن ضیاء طریفی فرزند عباس ۸- غرار زاهدیان فرزند عباس

۹- عزیز سرمدی فرزند غلام ۱۰- احمد جلیل افشار فرزند مظفر

۱۱- فرخ نگهدار فرزند جواد ۱۲- مجید احسن فرزند محمد حسین

۱۳- کاظم رشیدی فرزند عباس ۱۴- کیوسرت امیری فرزند محمد

متهمین به : ردیفهای ۱ و ۲ و ۹ و ۱۰ عضویت در دسته و جمعیتی با مرام و رویه اشتراکی و خدمت با سلطنت مشروطه و حمل گد رنانه و شناسنامه و استفاده از آنها و حملونگهداری اسلحه غیر مجاز - ردیفهای ۳ و ۵ و ۶ و ۱۴ عضویت در دسته و جمعیتی با مرام و رویه اشتراکی و خدمت با رژیم سلطنتی و حمل و نگهداری اسلحه غیر مجاز - ردیفهای ۴ - ۷ - ۸ - ۱۱ - ۱۲ و ۱۳ عضویت در دسته و جمعیتی با مرام و رویه اشتراکی و خدمت با سلطنت مشروطه .

بازگشت به شماره ۸۲۶۲-۶-۵۷-۱۰۱/۱۲

دادستان ارتش با رأی شماره ۱۷۰ - ۷/۱۲/۷ صادره از دادگاه تجدید نظر شماره

۲ این اداره منی بر معکوسیت ردیف پنجم به مدت پانزده سال و ردیفهای یکم و چهارم

و ششم الی دهم هر یک به ده سال و ردیفهای دوم و سوم هر یک به هشت سال و ردیف

یازدهم به پنج سال و ردیفهای دوازدهم و سیزدهم در یک به سه سال حبس مجرد و برات

ردیف چهاردهم از اتهامات انضامی و همچنین برات ردیفهای یکم و دوم و ششم

رونیف نسیم به زندان تم انتقال داده شد.

۱۰۰۶

۲

۹۶/۱۲/۵۷

برخورد با غرابگاران

بموجب اطلاعاتی که ساواک در اختیار کمیته مشترک ضد غرابگاری قرار داده بود .
افراد چریکهای باصلاح فدائی خلق در ندارد اشتغالند صبح روز اری (۲۰۲۰/۲/۲۶)
مادرت باجراوی پناه برنامه ترویج نمایند " ساکنین یکی از مغلیکاههای آلمان
اصد نقل مکان داشتند .
لذا ضمن پیش بینی های لازم بکلافه های مربوطه دستور آماده باش بیشتر داده شد
و مغلیکاه مورد نظر معاصر شد .

۱- غرابگاران ساعت ۱۰۰۰ از خانه های واقع در محله های نوح آباد تهران نو ، تالاب
خیام بسوی ماموران تواندازی نمودند که در اثر تیراندازی متقابل که حدود ۹۰ دقیقه
انجامیده ۳ نفر از غرابگاران (۲ مرد و ۱ زن) کشته شده و یکی از غرابگاران کاز ناحیه پا
مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود با استفاده باز آتش مسلسل از داخل خانه ها تیراندازی
سرنشین یک دستگاه اتومبیل به گان میخی رنگه قرار نموده است . در جریان زد و خورد با سنان -
محمد جعفری و جمعی کارد شهروانی شهید و ۱ نفر از اربابان کمیته مشترک (یک ستوان یکم
شهروانی و ۱ نفر با سنان و ۱ نفر مامور ساواک) مجروح شده اند .

۲- غرابگار مجروح که با یک گان میخی رنگه سواره خنثاری شده بود ساعت ۱۰۰۱ در میدان
معنی واقع در محله های مرد آباد مورد سواطن سواره رنگه قرار گرفت و کلاشتری قهقهه
که در محبت و نظار سر با سنانان کلاشتری در حال کشت بوده واقع که پویا است داده -
میشود لیکن مشارالیه با استفاده از مسلسلی که در دست داشته مادرت اختیار اندازی نموده

بنا به در پشت صند

۱۵۱

۱۱۲۱۱۵



از
شماره
تاریخ
پیوسته
ب
ت

در پاره اول (۳)

مشارکت در تحقیقات اولیه ضمن ساختن چند داستان درونی ششم رد یک (۱) (مبنی جزئی) را از همکاران خود معرفی کرده لیکن در تحقیقات بعدی در امتن هر نوع ارتباط حزبی و اخلاقی جزئی را از جریان اسلحه نگذیب و احاطه نموده در روزهای زامست پس از اینکه سلاحها را از یکی از افراد زبردست خود دریافت کردم پس از چند امتد ن از وی - تعدادی با مبنی جزئی بر غرور نمودم و بعد از احوال پرس و احوال تعارف بسوارشدن اتوسیل کردم که بلافاصله هر دو قلمرو ستگیرند بم.

در تحقیقات معموله از ششم رد یک (۱) (مبنی جزئی) و ضمن احترام به فعالیتها و طفره سیاسی خود در گذشته و بیان نظرات و عقاید فعلی خود نسبت به هیئت حاکمه که جنبه انتقاد آمیز دارد توضیح داده در روز ۱۰/۱۰/۱۰ بعد از باز بد از منزلتیک برای غریب قتلنامه کرده در مراجعت بعمل گارد و غیایان روستا زاده تعدادی با سوزنی که از ایران تحصیل در د انگلستان و پس از انگلستان نیز گاهی احوال ملاقات میکردم بر غرور نمودم و صا تعارف سوزنی سوار اتوسیل او نمودم که بلافاصله توسط مامورین دستگیر گردیدم. نامبرده امانه میباشد کسی ملاقات بر غرور امیر و اصحاب سوزنی بر حسب هیچگونه قرار قبلی نبوده و از وجود اسلحه در داخل اتوسیل هیچگونه اطلاعی ندانسته است.

بطریقه:

با توجه به محتاجات برزنده و تحقیقات پرس و سهای انجام شده با استحضار میرساند تا کنون دلائل و مدارک مبنی بر اینکه مبنی جزئی با اصحاب سوزنی در روز ۱۰/۱۰/۱۰ ملاقات حزبی بر حسب قرار قبلی دانسته باشد



.....
 شماره
 تاریخ
 پست
 ۶

در باره: (۱۱) -

اسلحه گان مستولت و تعداد آن لشکر که کشف گردید . در بازرس که از منازل افراد یاد شده بعمل آمده به جز تعدادی کتب که از آن دیگری بدست نیامده است . نامردگان از تاریخ ۱۱/۱۰/۱۶ برابر قرار صادره بازداشت میمانند .

خلاصه تحقیقات انجام شده :

در تحقیقات معموله اورد ستگرفتگان ششم ردیف ۱۱ (عباس سوگی) اظهار میدارد از اواخر سال ۱۳۳۹ در انترطالعات مارکسیستی و همچنین مخالفی که با هیئت حاکمه داشتیم تصمیم گرفتیم گروهی حزبی باشد های جریان ترسیدن نظم و بین منظور و شده سلاح گریانی از سارقین معروف شاهرود بنام محمد آقا باصری خرید و صادرات به تهیه و انتشار اعلامیه های با نام گروه رزم آهوان حزب بوده کردیم لیکن در حساب و بدش اعلامیه های بعدی در ستگیر و سرانجام پس از ۱۴ ماه از زندان آزاد گردیدیم . در سال ۱۳۴۰ مجدداً تصمیم گرفتیم تا انکار و طایفه خود را به مرحله عمل در آوریم لذا امراتب را با چهار نفر از همشهریانم با اسمی عبدالحسن مدرسی مهدی شهیدی . ناصر آقا بان . حسین بعضی در میان گذاردیم و بعد از آماده ساختن آنان ماهیانه ... ریال به منظور مصارف احتمالی از نامردگان دریافت میکردیم . این وجوه یکسال جمع آوری گردید ولی در یکی از جلسات که بهمنهاد خرید اسلحه برای امور جاری کردیم این موضوع مورد مخالفت سایر افراد قرار گرفت در نتیجه سهم سه نفر از افراد فوق را که هزینه در حدود ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ ریال میشد با آنان پرداخت نمودیم .

[تایید و تصدیق]

نخست وزیر
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
 س.ا.و.ا.ک

از - ۴۱۱
 شماره
 تاریخ ۱۳۴۰/۱۰/۱۹
 پیوست
 با
گزارش

در باره: ۱- عباس سورگی ۲- بهمن جزینی

مختصرات مساوی:

در اوایل سال ۱۳۳۸ هجری قمری از افراد متعصب حزب طحله توده اقدام به تشکیل یک گروه جنسی
 بنام "وزم آهوان حزب توده" نمود و با انتشار چند اعلامیه در تهران مشغول فعالیت شدند. ایند و شروع فعالیت
 این گروه اقدام لازم بطور کسب اخلاق از محو فعالیت همچنین شناسائی مسئولین و اعضاء گروه منوط بعمل آمد
 تا اینکه در سال ۱۳۳۹ با این گروه خبره زد و عباس سورگی مسئول گروه نیز بازداشت گردید.
 در سال ۴۱ عباس سورگی از زندان آزاد و فعالیتهای گروه مجدداً از سر گرفته شد. این گروه در حدود ۱ نفر عضو
 دارد و اعضاء آن نسبت به سیاست شوروی انتقاداتی داشته و تمایل به سیاست چپ کمونیست میباشد.
 گردشی کار:

چند نفر از اخلاق رسیدگی مشارالیه (عباس سورگی) به لیدر صلاح کبری تهیه کرده و تصمیم به آموزش
 فیراندازی به هم مسلکان خود دارد. ضمن مراقبتی که از نامبرده بعمل آمد در تاریخ ۱۹/۱۰/۴۱ مشاهده گردید
 شخص مذکور با همراه داشتن یک کتک کتک عباس با فرد دیگری در اردوچین احتشال میرسد که بسته منوط محتوی
 سلاح باشد لذا پس از گرفتن ^{با انبار} عباس با فرد دوم وارد منزل و متغیر و تحقیق از شخص اخیر معلوم شد نامبرده بهمن جزینی
 و اندوهی کتک کتک در انگلستان تهران میباشد که اولین مساوی منی بر فعالیت در جبهه ملی دارد.
 در بازرس که از نامبرده گان بعمل آمد از عباس سورگی یک لیدر شناسایی فرانسوی و تعداد ۶ هجری لیدرک مربوط
 و این من جزینی یک لیدر هفت تیر و لیدرک با ۷ تیر لیدرک مربوط همچنین از انجمن حال نامبرده گان یک لیدر

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: اعلیٰ درجہ حسن صیغہ: عربی و فارسی میں عربی و فارسی

محل - فہرہ

صلى الله عليه وسلم

عنبر غیر ارحمنی

تقويم: ۱/۶

February 28, 1908

تاریخ حیات

تاریخ وصول شهر ۱۰/۱۶/۵۰

تاریخ گزینہ ۵ / ۱۲ / ۷۰

بخیرای مسرمانه

حسن دنیا، طرفی معروف به خوشگد، دانشجوی سال سی و یکم از سال ۱۳۴۱ در حزب مجله بود.
 فعالیت را آغاز کرد و چون برادرانش از افراد فعال و سرشناس حزب در شهرها میجان بودند و رابطه
 او را به نفوذ برادرانش با وجود کمی سن و عمری تازه فعالیت یاری رساند و همیشه توجیه کند: -
 اشیا حقیقی بود، اینست و آنوقت که در سال اول مجله بود، مبلغ یاری بین دانشآموزان منصور داشت
 و در همان سالها چند ماه زندان رفت اما پس از مرخصی شدن به حزب مجله بود و بدین مناسبت زندگی
 صکرت و شتابانته خود همیشه هر مرد لرزشی طاس بود، است لایم که چوبه طری که بهترین مطلب را ی
 فعالیت نامرد، بود، است شروع به فعالیت نمود و اکنون یکی از اعضا "فعال و سرشناس چوبه طری می باشد
 و کوششهای یاری می نماید. نامرد، در دانشگاه مشغول دانشجویمان سال اول حقوق و است به چوبه طری
 می باشد لیکن در جریان اخراج دانشگاه مشروب گفته بدین در بیمارستان سینا بستری شد و شتابانته دانشجوی
 مشغول موس مشغول یکی دیگر از اعضا "چوبه طری (بوسیله پزشکی پس از معالجات مدد یاری قرار داد و شد
 نامرد، اکنون مرخص از معالجات چوبه طری شده بود، یعنی از بیماری به پیشان اطلاع به سرپرست او کایم که
 در شب و شبانه ۱۳/۱/۴۰ موس مشغول دانشجوی حقیقی اظهار داشت: امشب (شب و شبانه) ساعت
 ۲۰۲۰ شد بگریز در چهارراه پهلوی با این ملاقات نماید پس از تحقیقات معلوم گردید که میباید به
 اطلاع به چوبه طری و پیشان نماید. و همچنین بیان داشت است که بهمن گشایی دانشگاه میباید از دانشجویمان
 وابسته به چوبه طری را به خطا هر دو ملاقات کرد و ملاقات مقرر شود. -

منہ سے نکلتی ہوئی آواز کی طرح

تقریباً : کوہکنجیہ اہام سہم لہجہ : عباسی : سیریلدی : معاہدہ کردہ : ۰۰۰

بہارِ اہل بیت
فیہ لایک نہ عیاد و عیاد

لا تفرحوا

DOV

کهرنگدکانی : اراره گل سوسم

تعداد نسخہ : ۲

499A-49



نخست وزیر
سازمان اطلاعات و آیت کشور
س.ا.ا.ا.ک

تاریخ
شماره
شماره پرونده گیرنده
شماره پرونده فرستنده

گیرنده
فرستنده
مطلب
شماره پرونده
پیوست

موضوع (۲۱)

شرکت کرده ام و در مورد شرکت در انحصار آخر دانشگاه چنین اظهار می نماید و نیز به تشنه ساعت ۱ باگمی به میزبانی که از در شرقی وارد دانشگاه شدیم و در جنوب دانشگاه از جام شادی پذیرفتیم و من نزدیک شدم و دود به غار می کشیدم از چند جابر غاصت نزدیک تر که رفتم دیدم که نیروهای انتظامی در خارج دانشگاه و دانشجویان از داخل مشغول سنگ پراش هستند و از ماجرا سؤال کردم گفتند که دانشجویان قصد خروج از دانشگاه را دارند نزدیک درب دانشگاه ادبیات ایستاده بودم که فریاد زدند پلیس ها داخل دانشگاه شدند و دیگر جز فرار دانشجویان چیزی دیدم نمیشد بندگان مثل عده زیادی از دانشجویان بد داخل دانشگاه رفتم و در این بین توسط مأمورین انتظامی خانه ام مشروب و خون سرازیر شد که در مقابل درب شرقی دانشگاه حواری خاکس شده و به منزل بدو زخم رفتم و عصر برای بانسمان بد کتر مراجعه کردم و سری هم بد فتر گارم زدم و چون خسته و مشروب بودم بخانه رفتم و هنوز چند لحظه از میرودم - دگر دشت بود که مأمورین زنگ زدند و مرا دستگیر کردند در میزبانی که من در جریان اخیر کلاس های گناه بودم و در خانه اشافه می نمایند در حال حاضر به هدف های جبهه ملی و فدائیت آن استاد دارم و لوازمی که بتوانم در مالیت آن شرکت کنم و چنانچه در آینده گروه و دسته ای پیدا شوند بشرا آنکه اقدامات آن بر ضد خلاف قانون اساسی و قوانین ایران نماد و عقاید بهتری داشته باشند بهر آن گروه میروم .

نام

با عرض مراتب بالا چنانچه اجازه فرمایند پرونده وی جهت مرگونه اقدام قانونی بدادستانی ارتقا احاله گردد بدو مرگونه او امری موقوف برای عالی است .



نخست وزیر سازمان اطلاعات و امنیت کشور س.ا.و.ا.ک

تاریخ
شماره
شماره پرونده گیرنده
شماره پرونده فرستنده

گیرنده
فرستنده
شماره
پیوست
گزارش

موضوع: ملین جزئی

مشخصات متهم:

ملین لرزاد حسین شهرت جزئی شماره شناسنامه ۷۶۶ صادره از بخشه تهران متولد ۱۳۱۶ دارای همسر و یک فرزند تبعه ایران فعلی دانشجوی سال سوم رشته فلسفی و دارای کانون آگهی بر سرپولیس (واقع در - خیابان شامیار - ساختمان طمی که باشد راه آقای هارون شایانی کار میکند) و شماره ملی ۲۸۵۸۲ - محل سکونت تارک خیابان مدائن جنوب گرمابلیاس منزل شخصی .

جود اتهام:

ادامه دهد امنیت داخلی مطکعت بهمت هم تباری .

سوابق متهم:

ناسرده بالا لرزاد ستوان بهمنشروی زاده ارمن حسین جزئی است که فعلا در روسیه میباشد عوفاها و رحمت اله جزئی (عضو سابق کمیته ایالتی حزب) و حشمت اله جزئی (که از مسکوین سابق سازمان جوانان حزب بود است) و دامادهای او منصور و ناصر کلا تفری (اعضا سابق کمیته مرکزی سازمان جوانان بوده اند) و در سال ۲۰ و ۲۱ مسکو واحد سازمان جوانان بوده است قبل از دستگیری ۲۶/۱۱/۲۲ که با اتهام فعالیت مخفیانه بازداشت شده بود باستاندار مدارک موجود با گروهی که نفوذات خود را تحت عنوان تدای غلق چاپ و انتشار میداد ارتباط داشته و در دانشگاهها دانشجوین بوده ای نیز تماس دارد و علاوه بر دانشگاه در حزب تهران با افراد وابسته به یکی از گروههای فعلی حزب منظمه توده تماس حزب برقرار دارد .

الهامات متهم:

فشارالیه ضمن احترامات اظهار داشته که اصولا (ایسم) مخالف بوده و بهرمان ایسم را ناکه عقیده میداند و خود را همیشه بهر آن چیزی میداند که بنظرش صحیح برسد با بررسی ها و مطالعاتی عقیده مند است که پس مشروطیت جنبش ملی بهترین رسته است که میتواند بنفع مردم و وطن فعالیت کند و مدعی که از دو - سال پیش در دانشگاه شروع به فعالیت در جنبش ملی نمود باستوار انتقاد باحقاستانی در فعالیتها و انتشارات جنبه ملی شرکت میکرد و بهرمان جنبه خوشبین میباشد به روشی که دیگر مدعی را مانند پدر خود داشتند - مدعی را کمتر مدعی را بهترین مدعی سیاسی بعد از شهریه میداند و اضافه میکند بطور خلاصه عقیده میبایست که باید این مردم کار خود را بدست گیرند - عقد - مصر - و بلوک کشورهای بیطرف آسیا - اظهار میدارند من سال گذشته با ده از دانشجوین آشنا شوم که بعضی وابسته باحزاب بعضی مستقل در احزاب و جنبش ملی کار میکردند سال گذشته در جرمانات صوبی دانشگاه مثل ۱۶ آذر و سپهر و جمعینی شرکت کرد و بگفته بعد از تحصی بزرگ اینرتم هنگامی آزاد قدم که در آستانه انتخابات بود - بطور کلی در سال جاری فعالیت گفتری در جرمانات داشت و این نبود است مگر بهمت بار خانواد و از آنکه در سرپرستمانده است . در حال تحصیل جاری فقط در چند هفته گذشته داخل دانشگاه مثل سابق دانشجوین

خیلی محرمانه

از: ۳۱۱

گزارش

در باره: اعلامیه چریک‌های با اصطلاح فدائی خلق

محرمانه* با احتیاط در میانند :

بهیوست من اعلامیه چریک‌های با اصطلاح فدائی خلق در رابطه با کشته شدن رئیس کلابی

۶ مشهد تحت عنوان " اعدام انقلابی سرهنگ زمانی پور که محرکاء روز جاری ۱۸/۲/۷۲ *

در تهران توزیع گردید. جهت احتیاطی و در امانت بمرکز میرسد .

خیلی محرمانه

چنین روش ادعای مارکسیست - لنینیست بودن واقعی، ادراکال سلامت دولت داشتند.
نظریه شنبه؛ در ضمن خرد برج شده و بزم

نظریه یکشنبه؛ به توجه به نظرات معدودی تام و پیرایه ثابت که تکیه بر تبلیغ و ایجاد هسته ها، زیاد
و پراکنده کمونیست و خودداری از خشونت داشته اند. چنین بنظر میرسد اکنون که ترویسکها در دستهای
خود شکست خورده اند متعبد خط میانی این گروه از عوامل مخالف و معتقد به مارکسیسم - لنینیسم
را ادامه داده و طرفداران آزاد شده تام و ثابت و معطران او از زندان نیز با همکاری و مشارکت
با بقایای ترویسک ها مبارزه به فعالیت و در عین حال بر فکری ریزی با اصطلاح ارتش انقلابی
باشند که بررسی جوانب امر ضروری می باشد. برج

نظریه سه شنبه؛ نظریه یکشنبه تا به یاد می گردد. و به روش

نظریه چهارشنبه؛ نظریه سه شنبه تا به یاد می گردد و به روش

۷- طرفداران حزب ضلع نوده

۸- سازمان جوانان دموکرات

۹- طرفداران جاس (به عقیده د بهیرا سازمان انقلابیون کمونیست این گروه از بهانه های گروه راست جبهه می . طرفداران امنی و مخالفین دولت فعلی تشکیل شده است)

۱۰- سازمان طوفان (با کفندراسیون مربوطه بنود دارند)

۱۱- طرفداران ستاره سن (این گروه که بنام رهبر سازمان انقلابی است از کفندراسیون اخراج شده است)

۱۲- سازمان انقلابیون کمونیست
۱۳- سازمان انجمن
۱۴- گروه کادرها
(گروه گروه در کفندراسیون احیاء فعالیت دارند)

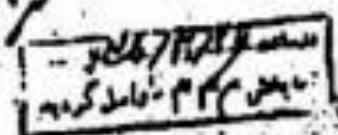
۱۵- هسته های کمونیستی جداگانه دین خلیز (مستقل و انفرادی عمل می کند)

۱۶- هسته های فدائیان خلیز (مستقل و انفرادی عمل می کند)

۱۷- گروه آذربایجان در آخن (در داخل کفندراسیون نیست و مستقل عمل می کند)

۱۸- انجمن های اسلامی

مراکز خبری ایران



صفحه شماره یک	۲	صفحه ۷- منج	۱۲۱۵۱
نسخه شماره	از	نسخه ۸- منشا	نادر اسکویی
۱- به	۲۲۱	۱- تاریخ وطن	
۲- از	(عبد) براس	۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منج	
۳- شماره گزارش	۱۷۴	۱۱- تاریخ رسیدن خبر به هیئت ملیات محل	
۴- تاریخ گزارش	۱۳۲۶/۲/۱۲	۱۲- ملاحظات حفاظتی از	
۵- پیوست	ندارد		
۶- گیرندگان خبر	هائیرن		

تنگست مرکزیت سازمان فدائیان خلق در ایران اختلاف درون سازمان مجاهدین و انشعاب آنان به و گروه . انتشار جزوه شعاعیان علیه فدائیان و میادین موجب سردرگمی گروههای مختلف سیاسی و همچنین گفتراسیون گردیده و به انشعاب و بدو بخشی بیشتر دامن زده است بطوری که در حال حاضر تعداد در ار فدائیان از گستره های وسیعته دانی مغنی در آلمان . فرانسه بوجود آورده اند همچنین سازمان مجاهدین خاور میانه و فلسطین که در زمین یمنی تشکیل داده اند تعداد نیز به فرانسه انگیز آمده و در حال انتشار پسر میزند . عدد دیگر نیز در ایران کادرهای زیادی در بدین من اقداماتش مشمول جذب افراد جدید و تهیه امکانات و مقدمات هستند .

این شمارهای داخلی موجب بوجود آمدن تعدادی از بدی در میان زده بهانه گسیه در حال حاضر ۱۸ سازمان سیاسی در یمن و عربی استرالیا و افکار سیاسی مختلف در استان از گستره بوجود آمده و مبارزه آنان در مقابل علیه یکدیگر و به ادای جاذبه که بدین سازمان می باشد فراموش شده است .

گروه بعضی از گروهها با یکدیگر اختلاف و در در ایران منج شده اند لیکن در روز به باره با یکدیگر اختلاف دارند .

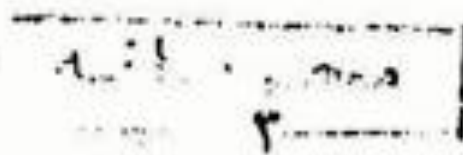
نویسنده

 ۱- تهیه آنها
 ۲- ترویج آنها
 ۱- ۱۶- یمن
 ۲- مصر
 ۳- مرکزیت فرانکفورت

در این مورد مذکور در گفتراسیون تهیه آنها نه الیه اند (ند)

تنگست مرکزیت فدائیان

سهمایک ۱- در تعداد اران مذکور مجاهدین حاضر
 بدین آدر در ایران به نام محمد باقر
 که در تهران است و به نام هائیرن



که در نتیجه رئیس کلاشکوف و دو نفر درجه داره را به او به درجه هجدهادت رسیده اند
در بازبینی کازسلاخ کروی سرهنگ فردا در محفل آمده معلوم شد در همین درگیری
نامبرده یک خیرعلیک بوده و ۱۱ بواه لشکر مسلسل ساخت چکسلواکی از مسلسل
خارنه جمع آوری شده است.
۳- در جریان محاصره خانقاه دیگر درگیری در کوی کن نیز غرابکاران در مقابل مأموران مقاومت
و در اثر شتراندازی متقابل پنج نفر ترهه است (سه مرد و زن) کشته شده اند .
در این منطقه رئیس یا سکا از اندامی کن هله با سبازان مأمور در کیمت مشترک ضد غرابکاری
در اثر امانت گلوله مجروح شده اند .

از دستگاه فوق وسایل بشرح زیر کشف گردیده است :

- ۱- تلفن گلوله زنی برد بلند مد و وس ترور ۱- قند
- ۲- مسلسل کالبر ۹ هجوس ۱۸۱۳ چکسلواکی ۲ قند
- ۳- مسلسل کلاشینکف ۱ قند
- ۴- انواع مختلف اسلحه کروی ۱۰ قند
- ۵- نارنجک جنگی ۵ عدد
- ۶- بمب سنگین ۸ دستگاه
- ۷- مواد منفجره فاسید پیکریک ۱۱ کیلوگرم
- ۸- مواد شیمیایی جهت ساختن مواد منفجره ۱۲ کیلوگرم
- ۹- باروت محتوی مواد آتش زا ۶ عدد
- ۱۰- مواد آتش زا ۸ کیلوگرم
- ۱۱- چاشنی انفجاری ۵ عدد
- ۱۲- مکانیزم نارنجک ۵ عدد



.....
 شماره
 تاریخ
 پیوست
 به

در باره: (۱)

بدست نیامده و چون هر يك از نامبرداران در تحقیقات استناد به مواردی نمود مانند که احتیاج بانجام يك مطالعه تحقیقاتی و اقدامات از نظر كشف و اطمینان و صحت و سقم موضوع دارد طبقه ایشانها را میگرداند:

۱- چنانچه از نقطه نظر مطالبی در دستگیری سایر افراد و ایستادن به نام رد يك (عباس سورکی) امکانی موجود نیامد و راین باره اقدام گردد.

۲- چون بعضی از تحقیقات معموله از شناسائی منازل که بموجب گزارشات نیم تعلیم و مراقبت بآنها مراجعه میشود اظهار عدم آشنائی مینماید و در صورت تصویب در مورد وضع منازل و ساکنین آنها بررسی و تحقیقات لازم - معمول تا باید است آوردن هرگونه سرینج اطلاعاتی اقدامات لازم معمول شود -

۳- بعد از اتمام بررسی و روشنه اسلحه نیز دستگیر گردد -

رئیس مخابرات: سافرن
 رئیس بخش ۲۱۱: امیدی
 رئیس اداره مأموریت: گاشی
 ۱۰/۱۲
 ۱۳۱۲۲۲
 ۱۰/۲۸

سری

—۴—

توزیع اطلاعات با مضامین گروهی از طرفداران سازمان چریکهای فدایی
خلق ایران

الهاماً از اطلاعاتی تحت عنوان "چرا تنها راه رهایی جنگ مسلحانه است؟" و با عناوین گروهی از طرفداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، در تهران توزیع گردیده است. در اطلاعات مذکور تأکید بر این موضوع که ارتش ایران همواره نقش خود را در سرکشی جنشهای ایران و منطقه نشان داده و نتوان شده شعار ارتش برادرانه است با توجه به عملکرد ارتش به پایه و اساس میبایست و تنها از طریق مسلح شدن و تشکیل گروههای کوچک مسلح میتوان انقلاب را به نتیجه قطعی رسانید.

ارزنامی غمگین:

انتشار و توزیع اطلاعات مزبور صحت داشته و مطالب بالا در آن درج شده است.

سری

سری

۱۳۸۵

پخش اعلامیه به اعضا* سازمان چریکهای فدائیان خلق در زمینه تلاش
جهت تعیین آدرس امرا* نیروهای مسلح شاهنشاهی

اعضای اعلامیه‌ای به اعضا* سازمان چریکهای فدائیان خلق در تهران توزیع گردیده است .
در مورد مطالب مندرج در این اعلامیه عنوان نموده باید تلاش کرد آدرس دقیق امرا* ارتش
وزارت ارمنی کشور شاهنشاهی را تهیه تا به موقع نسبت به حمله به آنها اقدام گردد .

ارزیابی خبر:

پخش اعلامیه مذکور صورت داشته و مطالب بالا در آن درج گردیده است .



روزنامه اطلاعات مورخ یکشنبه ۲۹ مردادماه ۱۳۵۱

در یک زدوخورده شدید بین ماموران و رهبر خرابکاران

رهبر خرابکاران کشته شد

ساختنمان بزرگترین سد ایران آغاز شد

و نخستین طرح عمرانی را افتتاح کرد

در صفحه ۲۱

مشاهده راجسوز و دبیر کل سازمان ملل بر سر وینتام

راجرز والدهایم آلت دست کمو نیستهاست

۲۴ صفحه

اطلاعات

مجله ۲۴ آفرورد ۱۳۵۱ - ۲۴ شهریور ۱۳۵۱ - شماره ۱۰۰

بخشودگی غیبت

مشمولان مقیم خارج

محمد صفاری آشتیانی

تشکیل دهنده شبکه خرابکاری سیاهکل بود

رهبر خرابکاران گروهبان لفرانچر نشی، دانشجوی دانشگاه حقوق و متولد سال ۱۳۱۳ بود

میان خرابکاری رادر خارج دیده بود

فرماندهی سالروز درگذشت رشادتهای گریز در صفحه ۱

وای به دینار هوشم

ملک حسین به تهران آمد

و شهادت شهادت از

طیبه حسن خراسانی

استادان فرزند

در صفحه ۱



محمد صفاری آشتیانی

تیراندازی در لاله زار

۲۸ صفحه

اطلاعات

۲

شماره ۲۸۱۰ - روزنامه اطلاعات - تهران - ۱۳۵۱ - ۲۸ صفحه

کتابخانه

عباس جمشیدی رودباری در زدو خورد بقتل رسید

خرابکار در يك ياساز مستقر گرفت
و شروع به تیراندازی کرد
عباس جمشیدی در واقعه سرفت
۲۶۰ هزار تومان از بانک بازرگانی
دقتل ستوان جاوشی دست



عباس جمشیدی رودباری در زدو خورد بقتل رسید

عباس جمشیدی رودباری
در زدو خورد بقتل رسید
خرابکار در يك ياساز مستقر گرفت
و شروع به تیراندازی کرد
عباس جمشیدی در واقعه سرفت
۲۶۰ هزار تومان از بانک بازرگانی
دقتل ستوان جاوشی دست

واحدی،
فردوسی،
وانوری
مقالی
عداا طلا

روزنامه اطلاعات مورخ یکشنبه ۲۵ تیرماه ۱۳۵۱



روزنامه اطلاعات مورخ شنبه ۲۳ فروردین ماه ۱۳۵۲

پیرامون این حادثه، اطلاعاتی که در دسترس است، به شرح زیر است:

مزارش خبر نگار کیهان در باره چگونگی کشته شدن تروریستها

این حادثه در روز شنبه ۲۳ فروردین ماه ۱۳۵۲ در محله نارمک تهران اتفاق افتاد. در جریان این حادثه، چهار نفر کشته شدند و یک نفر زخمی ماند. این افراد متعلق به گروه تروریستی «کمیته آزادیبخش» بودند.

کیهان

روزنامه اطلاعات

۵ تروریست در زد و خورد تبریز کشته شدند

● تروریست‌ها عامل قتل سرگرد نوروزی فرجاده گارد انتظامی دانشگاه آریامهر بودند.

در جریان این حادثه، پنج نفر کشته شدند و یک نفر زخمی ماند. این افراد متعلق به گروه تروریستی «کمیته آزادیبخش» بودند.

این حادثه در روز شنبه ۲۳ فروردین ماه ۱۳۵۲ در محله نارمک تهران اتفاق افتاد. در جریان این حادثه، چهار نفر کشته شدند و یک نفر زخمی ماند. این افراد متعلق به گروه تروریستی «کمیته آزادیبخش» بودند.

کلیشه روزنامه کیهان مورخ سه شنبه ۷ بهمن ماه ۱۳۵۲

جریان تیراندازی و پرتاب نارنجک در تهران

اطلاعات

۲۰ صفحه

شنبه ۱ فروردین ۱۳۴۰

شماره ۱۲۴۰۱

سال چهارم پنجم - انتشاره ۵ روز

۱۲۴۰ سال جشن میلاد مومنان و عید سید الشهدا علیه السلام

افراد متواری با مسلسل و نارنجک به

ماموران حمله کردند



امیر روستا تهران

از افراد کشته شده به مسلسل ۲۰ سلاح کبری، مواد منفجره، نارنجک، دستگاه پلی گبی کشف شد



امیر روستا و اکبر صادقی

ماموران بعد از ظهر دیروز در پی افراد متواری را به معاصره گرفته بودند

پنج نفر از

افراد پلیس

هدف گلوله

مسلسل قرار

گرفتند

یکی از متواریان دستگیر شد

امیر پرویز پویان طراح نقشه قتل سپهبد فرسیو و بر نامه سرقت از بانک بود

ضاربین سپهبد فرسیو کشته شدند

کشته شدگان پرویز پویان، صادقی نژاد و رحمت پیر و ندیری میباشند

- مسلسلی که سپهبد فرسیو با آن کشته شده بدست ماموران افتاد
- جواد سلاهی یکی از افرادی بود که در تیراندازی پافشاری کشته شد
- پولهای سرقت شده از بانک به مصری خرید انومیل و جواهر رسیده بود
- مشاری از پولهای سرقت شده از کشته شدگان بدست آمده است



جواد سلاهی

اکبر صادقی نژاد و رحمت پیر و ندیری و یک نفر دیگر سپهبد را کشته بودند
دو زن با اتهام شرکت در سرقت بانک علی دستگیر شدند



علی با اتهام همکاری با افراد متواری و شرکت در سرقت بانک با رد داشت شهادت

از بانک ملی ایران بهار ۹۰۰ میلیون و ۹۰۰ هزار ریال سرقت شده بود

کارکنان سازمان برنامه و بودجه ای وابسته ۸ مدرسه یادبود خرباری کردند



انگیزه خدایان و ماموران

فرماندهی سپهبدان
فرماندهی سپهبدان
فرماندهی سپهبدان
فرماندهی سپهبدان
فرماندهی سپهبدان
فرماندهی سپهبدان
فرماندهی سپهبدان
فرماندهی سپهبدان
فرماندهی سپهبدان
فرماندهی سپهبدان

**سرٹپ
طاہری
بقتل رسید**



ترور است خود را بصورت
کارگر نقاشی در آورده بود

توربین سیستم برق اضطراری

هر یک از این روش‌ها می‌تواند به روش‌های مختلف انجام گیرد.

الحبيب محمد بن عبد الله

غير افکار ہی از انستین

سر ایب طاهر و بالائی
محکمات و محکمات

میں نے ان کو دیکھا تھا کہ وہ ایک بڑے بڑے گھر میں رہتے تھے۔

عقلمندی و حقیقت گرداند

المطبخ العالمي

عمر احماد

44

پروسیچا

آدرس

خلاصہ

حمیرا لیب

طاعونى

تو دیکھتا ہے۔

واقعہ سیاہکل

لحظه به لحظه در جریان
زده و خورده های جنگل

گزارش انجمن ۳۰۰۰ تنگای خبرنگاران کیهان از شمال



میتاؤں میں

المسرح في العراق

حرر في اسلام

مجموعه سوره های انجیلی

مديرية التعليم العالي

هر گونه
همکاری
با این نشر
جزم است و
موتکین
تعطیل قانونی
خواهند شد

مشخصات فراریان شبکه
مهاجمان سیاهکل اعلام شد

کنفدراسیون،
سفیر آلمان در تهران
را تهدید کرده است

پنج تیم برای ترور دیپلماتهای خارجی و سران سیاسی و نظامی
انداختن جنگ چریکی در شهرها و روستاهای ایران تشکیل شده بود

مهاجمان سیاه هکل

کیمسان
شماره ۱۳۸۰
۱۳۸۰ سال چنان در روزگار با صمیمیت سال به روزگاری شادمانی ایران

مأمور آغاز جنگ پارتیزانی در ایران بودند

۵۰ نفر از اعضای شبکه کمو نیستی سیاه هکل دستگیر شدند



حریق
سینما
اروپا
و سرقت بانک
تلویزیون
کار تیم شهر
بود



محمود پناهیان
ژنرال قلابی
فرقه دمکرات
شبکه های تخریب
را هدایت میکرد

نکات مهم
امروز
● امروز به تهران می آید
● روزهای ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱
● سفری به رشت، آمل و
● روستاهای شمال غرب ایران
● و...
● برای اطلاع از اخبار
● شبکه سیاه هکل به روز
● راجع به فعالیت و
● آن در ایران

مأموریت ۵ تیم
تیم شهر: مأمور ترور شخصیت
های نظامی و سیاسی و تخریب

بامداد امروز در جنوب تهران

زیرم کشته شد



او عضو شبکه سیاه هکل بود

۵۶ صفحه
اطلاعات

خوابگاه یک بمب ساعتی
داشت که در صبح منفجر
گشت
خوابگاه دو تن از ساکنان
خانه را که قصد داشتند
بمأمورین کمک کنند به
گلوله بست



احمد زیرم کیم بوده بود
مأمورین و آن شبکه

احمد زیرم کیم
کرده و شکل خود
را تغییر داده بود

خوابگاه وارد
خانه ای شد و از
آنجای بسوی
مأموران تیر
اندازی کرد

امروز رئیس
شهربانی در مورد
دستگیری زیرم
مصاحبه کرد
در صفحه ۴



آگهی تعویق مسابقه ورودی مدرسه
عالم کشاورزان همان ده ده ساله

در یک روز دو خورده مسلحانه بزرگ در تهران

ده نفر کشته شدند و ده نفر زخمی شدند

حمید اشرف عضو باند سیاه کل و ۹ تروریست دیگر کشته شدند

اطلاعات

مریم شاهي يك زن تروريست هم در جی-هاسمی کشته شد



نام عمومی او تروریست ها که کشته شدند

۱- حمید اشرف
۲- محمد حسین
۳- یوسف قانع
۴- خشک
۵- بیجاری
۶- محمد حرمی
۷- ساهره خرم
۸- محمد رضا
۹- یاسر



این ساختمان در تهران محل یکی از مراکز تروریستی است.

بخشنامه دولت درباره خاموشی

استاد یونس کمالی در زندان
۲۸ مرداد در زندان کشته شد
کشته شد و ده نفر زخمی شدند

سرکار خانم گیتی حکیم - جناب آقای مسعود حکیم

تاریخچه این مرکز فرهنگی و آموزشی...

این مرکز فرهنگی و آموزشی...

این مرکز فرهنگی و آموزشی...

صفحات ویژه ورزش

این بخش ورزشی...

این بخش ورزشی...

این بخش ورزشی...

اطلاعات فیلم شول

در ستاد مرکزی تروریستها مدارک و اسناد مهمی از ارتباط آنها با بیبی و سازمان های کمونیستی بین المللی کشف شد حمید اشرف آخرین باقیمانده ۹ نفر از تروریستهای بود که در سال ۲۵۳۰ اسامی آنها بعنوان تروریستهای فراری اعلام شده بود

آگهی استخدام هنرجوی خلبانی

این مرکز فرهنگی و آموزشی...

آگهی افزایش سرمایه شرکت انتشاراتی نشر آریا

این مرکز فرهنگی و آموزشی...

IBM





کاسم ذوالانوار



مسعودی بامن نوشاد



بیشن بیشن



میداس سودکی



ادھ بیلیل افتاد



مین نیا فیرینی



مید پیدان راد



مشوف کاشتری



میزا سودی

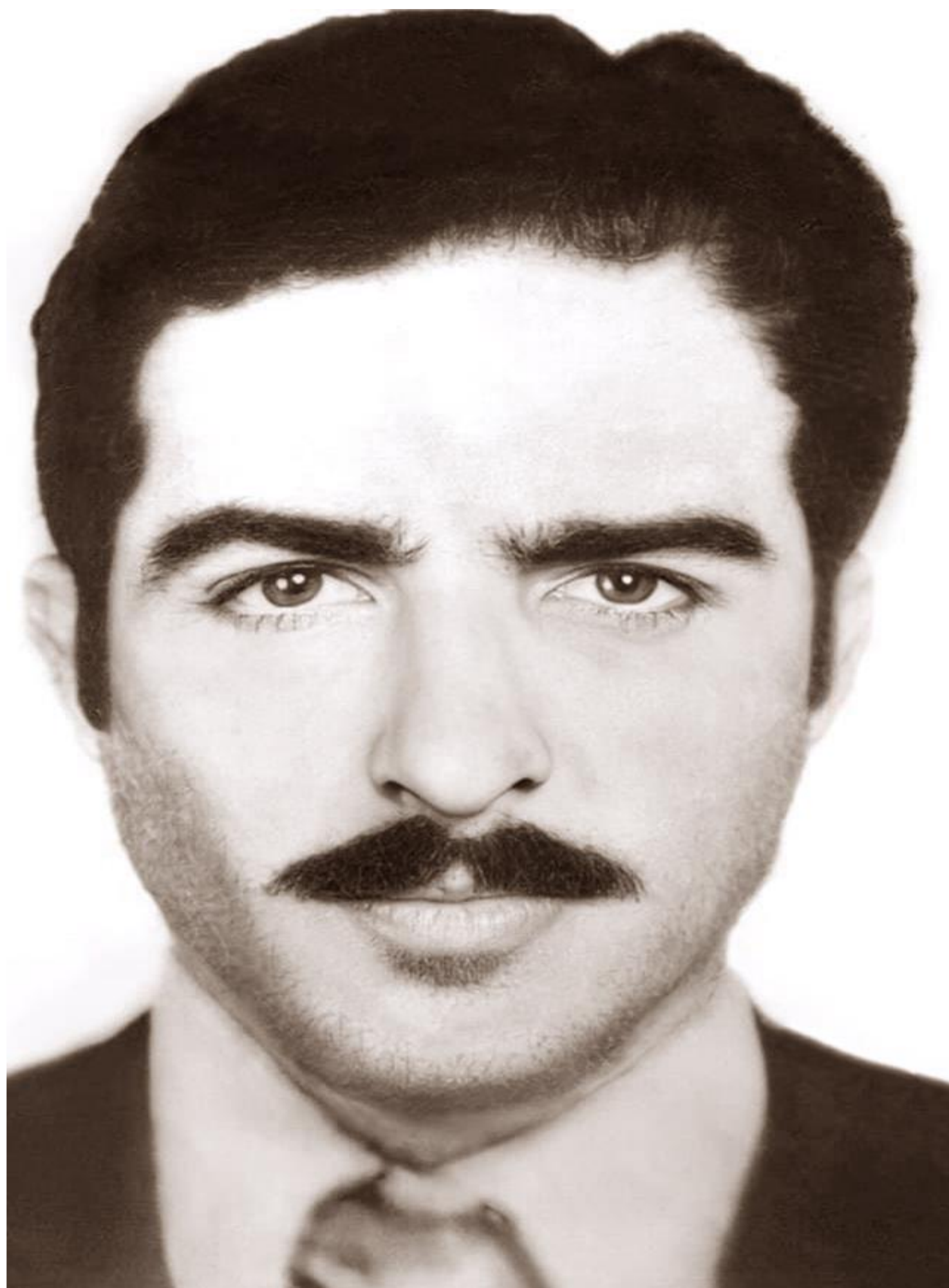




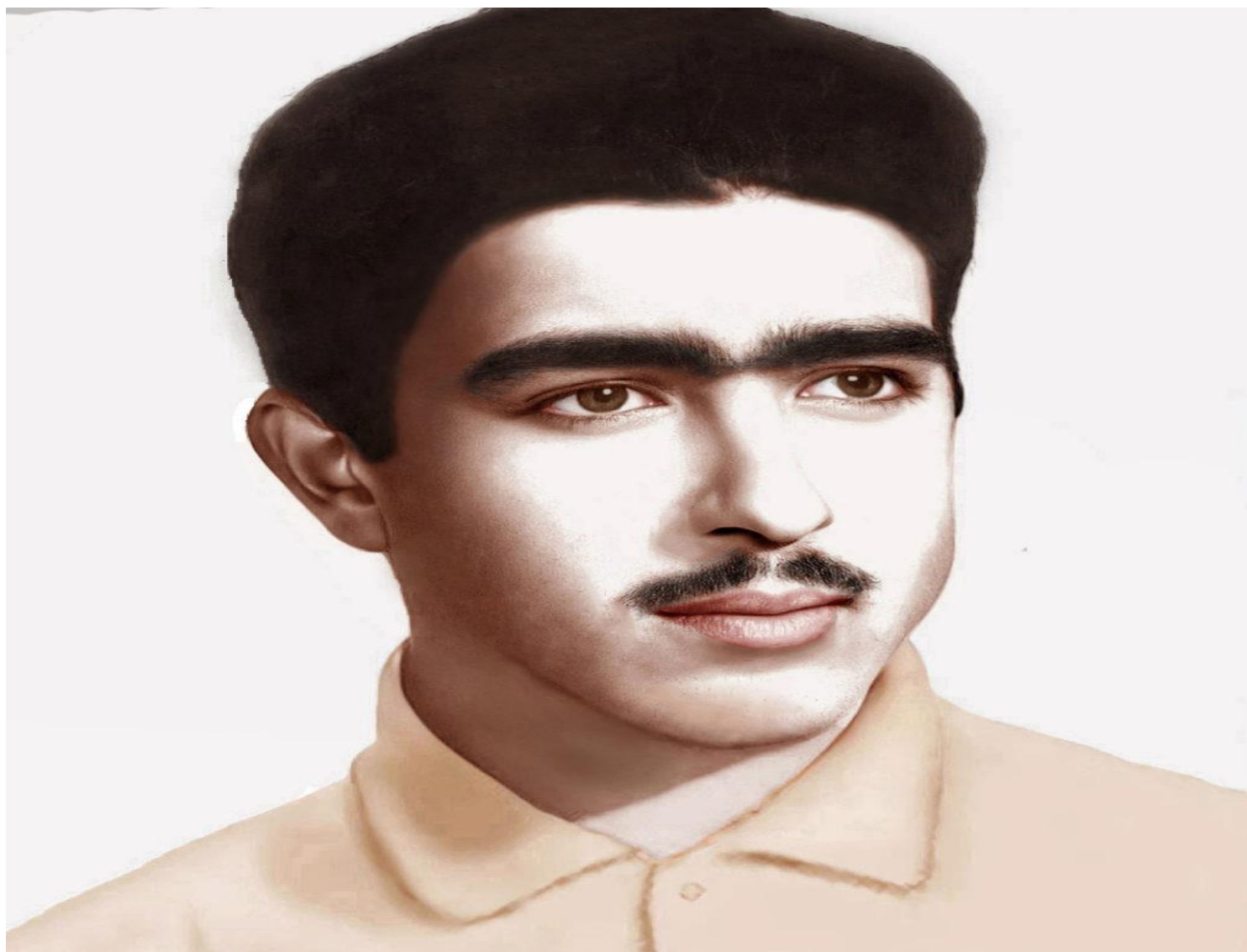
بازسازی صحنه تیرباران بیژن جزنی به همراه شش چریک فدایی خلق و دو چریک سازمان مجاهدین خلق در تپه های اوین



بازسازی صحنه کشته شدن مرضیه احمدی اسکویی بر سر قرار تیمی



آخرین عکس حمید اشرف در سال ۵۴ که بدست ساواک افتاد



حمید اشرف پیش از آغاز فعالیت‌های چریکی

اینکه همه اشرف به

سامان و آقا چون لرزید امیدوارم سالکان خوب باشد ما را هم ملائمت نیست جز دوری شما
 اینجانب پس از عتبات فکر تقصیر گزفتم که پس از این مستغلا زندگي کنم لایق این اقدام بن ممکن است
 با ششای ایرانی خطاقتنداشته باشد ولی اذمان کینه که ما دیگر در عود قاجاریه نیستیم
 دوره ما دوره تحولات سریع و دوره آپدیت در جوامع شرقی از نظر صنعتی و غیر
 جوانان دور از سن ۱۸ سالگی محیط خانواده را ترک میکنند و مستغلا با خلقی زندگي خود
 سپردارند و احياناً در چاره ای دارد از خانواده خود کمک بگیرند ولی عموماً این کمک نیز
 وجود ندارد و اما این یک واقعیت است که یک فرد با استقلال و برطور در حقیقت با مسائل
 زندگی نیازمند است و الله ربنا از یک منبع حاضر و آماده تغذیه کردن و لذت از یک زندگي
 که دیگران سالها بر سر ساختن آن رنج برده اند برخوردار شدن انسان را تنهایی و سخت هزار بار
 مسائلی که در بالا عنوان کردم بارگی شان بیهوده که دلیل این اقدام بن چه بوده است
 بن فکراً در تزلزلی اضمحلال در یک کارگاه ساختمانی مسئولیت اداره مجلسی از کارها
 را بعهده دارم و فعلاً ما هیات ۱۸۰۰ نفره حقیقی بگیریم قصه دارم مدتی در اینجا بکار بردار
 و پیرای جمع کنم از نظر دانشکده در صورتیکه تسلیل به رفتن صدک داشته باشم هر موقع سیرانم این
 عمل را انجام دهم و یک ترم ترک تحصیل در خارج روی نمی بندد ولی در مورد جمعیت تهران
 باید بگیریم که واقعا برایم غیر قابل تحمل بود و برابر آنکه فرصت نکردن و تقصیر گرفتن راجع
 به این را داشته باشم باید این کار را بگیرم اما معتقدم که کار کردن و بازنگری و
 احتیاج دیگر کردن همیشه و گرسنگی را آدم را باز میکند و بر یک روشنگر این دیگر ضروری
 از قول نه به سلام برسانید این نامه را من در کارگاه نوشته ام و توسط یک نفر که تبرک حیا
 فرستادم که یا در تهران بپست کند یا در خانه بدهد به حال امیدوارم که به تشکر برسد
 خیران هلی تباریغ ۴۹۱۲/۲ هجری



اشرف تقدیسی و اسماعیل اشرف
مادر و پدر حمید اشرف









بازسازی صحنه حمله ساواک به خانه تیمی چریکهای فدائی خلق و کشته شدن حمید اشرف



جسد حمید اشرف



شماره ردیف A

شماره فتوگرافی A

تاریخ ۱۳۰۳۵ / ۴ / ۹
۱ - ۲۵ - ۲۹

پروانه دهن

برابر این پروانه دهن ^{بره} ^{نق} ^{کماله} ^{نواد} حمید فرزند ^{شهرت} ^{عرف} عمر شهرت عرف
سن ۳۴ سال که به علت ^{ارضا} ^{محدوده} در تاریخ ۱۳۰۳۵ / ۴ / ۸
در گذشته است بلامانع میباشد.



۱۰۱۶۷۱ د سم



شماره
تاریخ ۲۸۰ / ۴ / ۹

اداره کل پزشکی قانونی
گزارش معاینه جسد

پزشک قانونی: دکتر کریم	تشخیص پزشکی قانونی: مناجات صدر و دکتر برادر احسان گوردی، راجه گوردی در احسان ذرات برادران غیر مقتولین شایع
---------------------------	--

پیوست (مدارک)

محل معاینه		ساعت معاینه	تاریخ معاینه	مشخصات جسد			
مرکز پزشکی کت		۱۲:۴۰	۲۸/۴/۹	سن ۲۵-۲۸	شهرت اشرف	نام پدر اشرف	نام حمید
تاریخ فوت	اعلام کتبی	محل فوت	محل حادثه	اعلام فوت (نوع حادثه)		شماره فتوگرافی	شماره پروانه دفن
۲۸/۴/۹	در دست راست	حواله دکان جی	حواله دکان جی	درگیر با برقی		۸-۸	۱

شرح معاینه جسد: صدر در روی تخت و بدون لباس - به است ۱۷۵ سانتی متر دروزی صدر ۷۸ کیلوگرام کی صدر ۲۵-۲۸
گندمگون رفته شرات - سر دراز و دراز نیمه بلند و معده شکی - ابروهای پهن و بوسه دگی - ترکان پ - رنگ
چشمهای سی - دندانها - سرد بدن و خون اکودات - تیرات رنگ بر از رنگ بلبور معارف بر جبهه و آن نه
سوراخها است در گوردی در شکم و معده و ریه و زخم و معرف و خدادان و صدر از
احسان برادران غیر در بدن دارد و بسیار و مناجات صدر و دکتر برادر احسان گوردی و احسان گوردی و احسان
ذرات برادران غیر نظر دادی که عوارض در بدن صدر است - هر گوازه بهاره ۲۸/۴/۹
وضع - آنحال صحت در بر سر معانی سر و عروق و اندامها

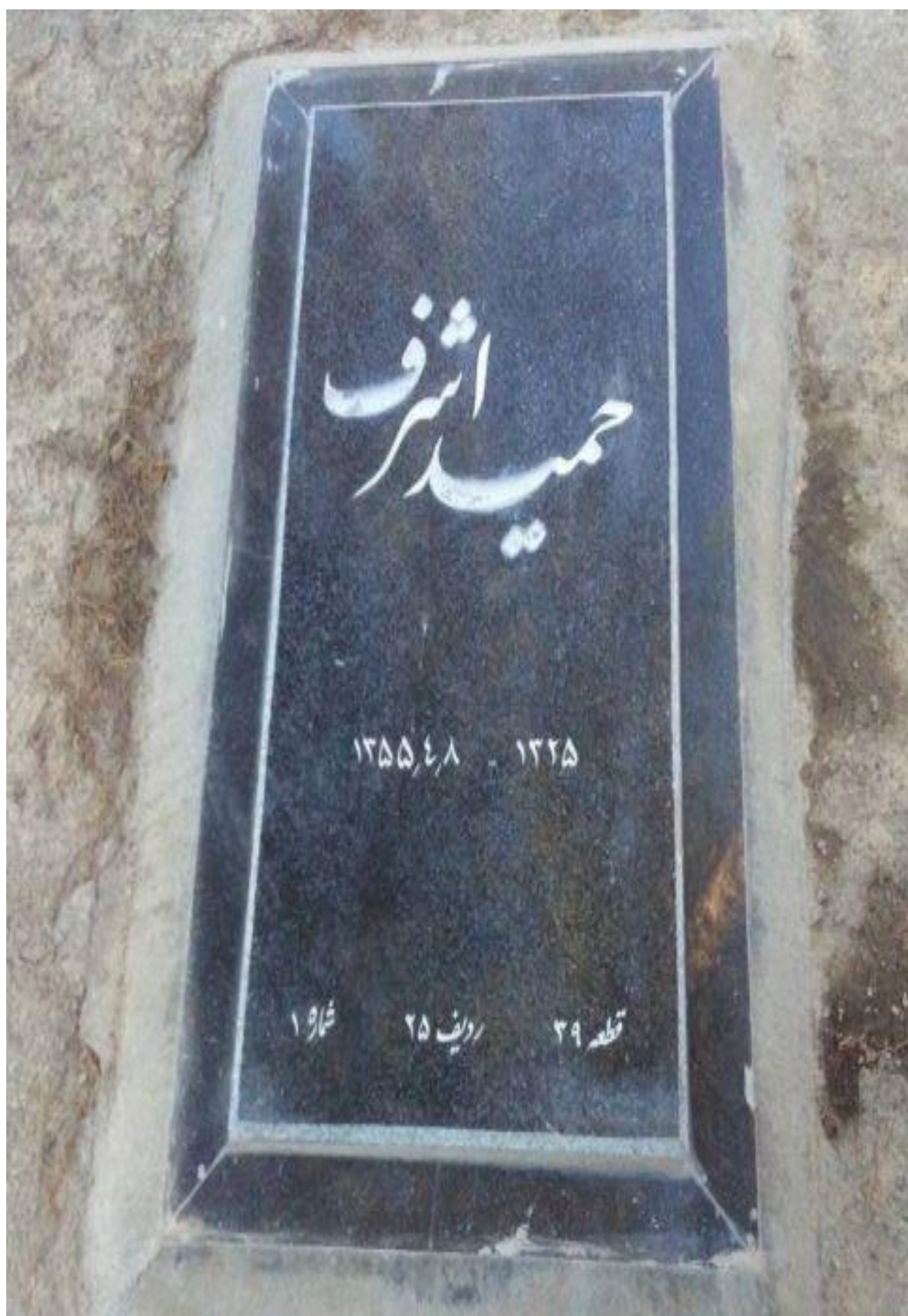
دکتر کریم

دکتر کریم

گواهی پزشکی قانونی جسد حمید اشرف



اورکت حمید اشرف



حمید الشرف

۱۳۲۵ - ۱۳۵۵، ۴، ۸

قطعه ۳۹ ردیف ۲۵ شماره ۱۹



«غرور در پیروزی، شکست پنهان است.
به یاد داشته باشید که دشمنان ما نیز
انسان اند

صلاح الدین ایوبی، فاتح فلسطین»